

UNIVERSAL
LIBRARY

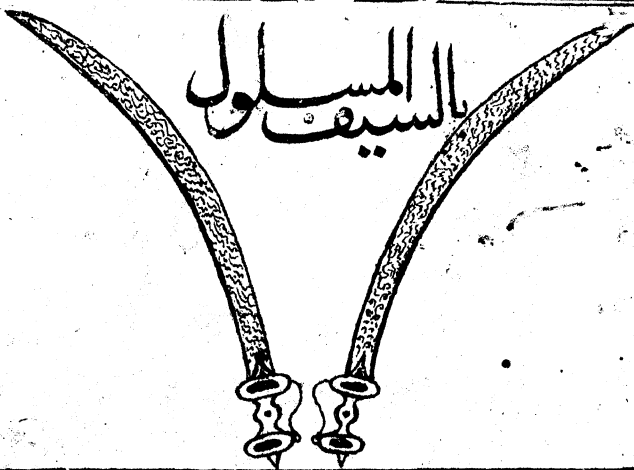
OU-232954

UNIVERSAL
LIBRARY

قال على رضى الله عنه وجماعة من اهل البيت
عجل الله فرجهم

بما ليس فيهم من اهل البيت
عجل الله فرجهم

الحمد لله والمنه لكل من كتاب سميت انتسابه تصانيف بيده العلماء المتأخرين سلفهم
والحمد لله قاضي سناء الله ياني تقي طالب الله نراه جعل الجنة مثواه مسمى



سنة العلياء على الذين فرقوا بينهم
بست بنفتم ماه ذى قعدة سنة ٦٦٠ هـ من زيارته صلى الله عليه وسلم

در طبع احمدى واقع على بابها مخطوط على منبره
مكرر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مدعی خلق الارض و السماء و ظهر وجوده فوق ظهور الاشیا حتی اقرب الازکیار و الاعدیاء و یطین کتبه ذاته عن معرفه العقلا حتی یخرج عن درک ادراک الصدیقون و الاینها لیتصف بصنات الکمال و حسنی الاسما المنزه عما یقولون فی ذلک و هو و الصلوٰة و السلام علی امام الیقین و قائل العز و الجلال ایضاً بمعیاری الناس الی الجنات السلیما

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ کلمه شریفه من لاسم الجان و علی آله و صحابه اهل البه و الان و علی لایمن جاوا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان اما بعد میگوید فقیر محمدنا و بعد عثمانی فقیر شمسک مجیدی میفرستد و لا سلفه که اول از فرقیض که انسان بدان تکلف شده نصیح غفایند

علی با جابه لرسولون من رب العالمین واقفند و سده خاتم النبیین محمد سید المرسلین و چون ابنای فرسا و ابواد و زینب قلوب دروین محمدی فرقه های متعدده مدعی اسلام پیدا شدند مجسمه تبریه و قدیرم در و افض و چون اوج و هر چه لاجرم اهل حق برای دفع شکوک و شبهات شان و تاسیس دین مشتمل و احکام آن کتب و رسائل

تصنیف نموده جزایم الله خیر الجزا اما چون از فرقه های ذالعه حکم اما الزید فیدیه سب جفا و او اما مایفیع الناس فیکشف فی الآثار که لک بضر بقره الا مثال کثر بظهور آمدند و ناپزیر شدند و کمنی اند المؤمنین القتال

و کمان الله قویا عزیزاً و ای فرقه علی حواله اهل سنت و جماعت باقی نماندند مگر در و افض خصوصاً اثنا عشریه

و زیدیه از انبیا خارج در بعضی از فرقه های دین یارند حسب اثنا عشریه ظهوری پیدا کرده و بسبب جهل و حق اکثر اهل زمان خصمه بعضی از اهل طبله پا زینت که با او اجداد اهل سنت و ایمان بودند نگراه شدند

فقیر خواست که کتابی بعبارت فارسی استیلا در و افض بنویسد بر حواله ازان نفع گیرد و شاید که کسی براه

برایت آید و اجر و ثواب از فرقه های دیگر در و افض که کلاماً نیز برکتش اهل سنت اعتمادند از نبله برای

الزمام خصم با بایات قرآنی استدلال کرده میشود و با روایات کتب معتبره روافض مثل کافی و تصدیر محمد بن یعقوب الکنتی و تهذیب و استبصار تصنیف ابی جعفر محمد بن حسن لطوسی و فیه من لا یخضره الفقیه تصنیف علی بن بابویه القمی و استبصار ابن مظهر الحلی و جامع عباسی و عمران و تفسیر منسوب بسو ابی محمد الحسن العسکری و مانند آن تار و افض و در آن مجال کار نباشد و در اکثر مسائل عقاید مثل حدوث عالم و اثبات صانع و توحید باری تعالی و تنزیه او از صفات نقصان مثل جسمیة و مذاق چون ثمان عشریه در آن اهل حق نزاع ندارند و نیز اوله عقاید و نقلیه در کتب کلام شرح و بسط مذکور است و بجهت نظیر اوله آن مسائل در رنگ بدیهات نزدیک و در بعضی از مباحث است لهذا در آن مسائل بنا بر اختصار چندان گفتار کرده شده و بزوات آن مسائل و خلائی که بعضی از قیامی روافض و آن نوشته اند اتفاقاً نموده شده مگر حاجا یکتة مقدمه لطیفه بر خاطر رعیت آنرا نوشته شده و درین باب عالم اهل و عارف اکمل فرید الدین و حیدر العصر ابوالنصر نصیر الدین علم المشتهر بخواجه نصر الشیرازی الملکی المدنی اصلا و الکاتبی و طنا کتابی نوشته است در رعایت حسن و جمال و براعنة کمال آن بزرگ کتب روافض از تفسیر و حدیث و عقاید و فقه و تاریخ بسیار با لاطنه فرموده و عمر عزیز خود در آن صرف نموده اکثر اوله در کتاب خود بهمه ابطال مذہب خصم و اثبات مذہب خود از کتب معتبره عند الروافض آورده است این فقیه هم حکیم و علمای من کس اگر اکرام فضیلت و ابیات کتب و افض از آن کتاب بخندند و در السنول من ان تصد العصمة و السداد و چون این کتاب بحمد الله تعالی تبسی آید و الاذنی بخور و افضات و شبهه باشد حکم کند که روافض را اصلاحی دم زدن نگذاشته لهذا نام این کتاب السبع المسلول الیه علیا علی الذین فرقوا دینهم و كانوا شیعا بنهاده شده و این کتاب القیم کرده شد بر مقدمه هفت مقال و خاتمه مقدمه در بیان فرقهای روافض مقاله اولی ابطال مذہب و افض و اثبات مذہب اهل سنت و جماعه بر اهل متعاقب دوم در بیان عقاید اهل سنت و جماعه و ابطال مسائل خلا فیه و افض بر وجه تفصیل مقاله سیوم در بحث امامت که از روافض از آن مکتوبات مذکور و اول سنته آنرا از فروع میداند مقاله چهارم در جواب مطاعن خلفاء و غیره صحابه کرام و فقه فرقه با حسیه اهل سنت مقاله پنجم در فضیلت و در آن که جمیع صحابه بجز نیکی یاد نماید رود و در کف اللسان علم شجره میا سیه بهم و در جواب الحسن بن علی مقاله ششم در ذکر خرافات روافض و ابطال آنی و ذکر بعضی مسائل فروع آنها

بی آنها چشم عبدالعزیز بن معاویه بن عبدالعزیز بن جعفر طیار است ششم قماریه اصحاب مختار بن ابی عبیده
 ثقفی میگویند که امام بعد علی حسن است پس حسین پس محمد بن حنفیه اما زیدیه که خود را نسبت میکنند بزید بن علی
 این حسین را فرزند انبیا یکی فرزند اولی که عقیقه نشان در اصول و خروج موافق اهل سنت و جماعت است مگر آنکه
 آنها علی رضی الله عنه را افضل صحابه میگویند و میگویند که خلافت حق علی بود و بطور ع و رغبت خود بخلفا
 از او و جمیع صحابه را بیکی میآورد و میگویند که جبار و یه اصحاب بی بی الحجاز و زید و ابان زیاد میگویند که امام
 بعد پیغمبر صلی الله علیه و سلم علی است رضی الله عنه با لرض علیه و صفیة و کفیر صحابه میکنند
 بجهت ترک ابقدا علی و امام بعد علی حسن است پس حسین پس امانه شوری است در میان اولاد حسنین
 هر که خروج بسبب کند و عالم و جماع بود امام است زید را امام میگویند و پیشش بی را امام میگویند و در امامت
 اختلاف دارند بعضی میگویند که منظر محمد بن عبدالعزیز بن حسین حسن است که دعوی امامت کرده بود
 و در عهد نهضت کشته شد زیدیه میگویند که او زنده است کشته نشده و بعضی گویند که محمد بن قاسم بن حسین صحاب
 گونه که در امامت خلافت تعیین کشته شده و آنها انکار قتل میکنند سوم جریه و آنها را سلیمان نیز گویند اصحاب
 سلیمان بن جریه را منتهای شوری در امامت میگویند و معتقد میشوند آنرا نزدشان بدو مرد از خیارترین میگویند
 که ابو بکر و عمر اند اگر چه امت خطا کرده که با وجود علی با آنها بیعت نموده و طایفه عثمان و طایفه زبیر و عایشه میکنند
 چهارم بزرگ آنها را تومیه نیز گویند اصحاب تبر تومی و هو العزیز بن سعید الملقب بانه نیز میگویند که بنیه ابی بکر
 و عمر خطانیت هر که علی ترک کرد امامتیه برای شان توقف میکنند در عثمان و علی را امام میگویند و وقت
 بیعت او و خیم نیل صحابه پس بر این مثل تبریه اند مگر آنها تکفیر عثمان میکنند نیز او را صحابه بشمار میکنند
 اصحاب نیل بن و کین مثل جبار و یه میگویند مگر آنکه تکفیر طایفه زبیر و عایشه میکنند نیز عثمان از صحابه
 هفتم خثایه اصحاب خلف بن عبدالصمد میگویند امامت شوری است در اولاد فاطمه و هر که سواى اولاد فاطمه
 خلیفه شود بر وی خروج واجب است آنها را بادشاهی خروج کرده بودند و صلاح شان نبود مگر خثاب
 هفده آنها را خثاب میگویند هفتم میقولیه اصحاب معتوق قبل اند بر جبهه و انکار امامت ابی بکر و عمر و بر آنها
 میکنند هم صحابه اصحاب حسین بن علی میگویند که امامت شوری است در اولاد فاطمه هر که خروج بسبب کند و عالم

دشمن او

و شجاع باشد امام است اما امامیه که نصب امام بر خدا واجب میگویند و میگویند زاده خالی نمی ماند از امامی
از اولاد و فاطمه بیست پنج فرقه اند از آنجا که یک فرقه اسماعیلیه سیزده فرقه شده پس مجموع سی و هفت فرقه شده اند
یکی از این میگویند که امام بعد علی رضی حسن یعنی است پسر حسن یعنی منتهی المسی بالرضا پسر پیشش عبدالله
برود برادر و در ایام خلافت منصور بود و انقی خرون کردند و خلقی کثیر با آنها جمع گشته پسر گشته شدند و در
نقی میگویند که نفسی کی گشته نرفته ظاهر خوانده شد بیستوم حکما اصحاب هشتم بن حکم میگویند که امام علی رضی
پس حسن پس حسین پس علی بن حسین پس محمد باقر پس جعفر صادق و میگویند که خدا سی است که طول
عرض عنق او مساویست چهارم المیه اصحاب هشتم بن سالم جوینی در امامت مانند حکمیه نوزده و خدا بر صورت او سال
میگویند همچنین است عقیده فرقه پنجم شیطانیه که آنها را انما نیر گویند اصحاب ششم بن عمران الصیر منقلب سلطان
الطابق ششم شمیمیه اصحاب ششمی در امامت همچنان میگویند و خدا را جسم صاحب اعضای گویند پنجم زراریه
اصحاب سزازه بن عین در امامت مثل حکمیه اند لیکن مجسمه نیستند و صفات خدا را عبادت میگویند هشتم یونس
اصحاب یونس بن عبدالرحمن الفقی میگویند که خدا بر عرش است و فرشتگان عاقل عرش اند نهم بدایه
که قائل اند به بدایه میگویند که خدا چیزی میکند پس خاطرش چیزی دیگر میگردد آن می کند و هم موعود
میگویند که حق تعالی پیدا کردن دنیا به محمد صلی الله علیه و سلم سپرده و بعضی میگویند که به علی رضی الله عنه
سپرده و بعضی میگویند که به روح سپرده و این فرقه از غلاة امامیه اند و متفق اند بر شش امام مذکورین تا زمام
باقریه میگویند که امام بعد علی بن حسین باقر است و از فرقه منتظر اخروج است و از زمام حاضریه میگویند
که امام بعد باقر پیشش ذکر امامت زنده است در کوه حاضر سیزدهم نادویه اصحاب عبدالعزیز نادویه
بصری میگویند که امام بعد باقر جعفر صادق است زنده است منتظر چهاردهم غاریه اصحاب علی میگویند که امام
بعد جعفر پیشش محمد است با زمام اسماعیلیه میگویند که امام بعد جعفر پیشش اسماعیل است پسر اسماعیلیه سیزده
فرقه شد یکی مبارکیه اصحاب مبارک میگویند که اسمعیل زنده و مهدی موعود است دهم باطنیه میگویند
که اسمعیل مرد امام بعد او اولاد او است میگویند که علی باطن کناره واجب است نه بر ظاهر او سیوم قرمطیه
اصحاب محمد بن قرمط و بعضی میگویند که قرمط و سی است از نباتات و سی میگویند که امام بعد جعفر محمد

پسر حسن پیشش عبدالله
برود برادر و در ایام خلافت منصور بود و انقی خرون کردند و خلقی کثیر با آنها جمع گشته پسر گشته شدند و در
نقی میگویند که نفسی کی گشته نرفته ظاهر خوانده شد بیستوم حکما اصحاب هشتم بن حکم میگویند که امام علی رضی

بن اسمعیل بن جعفر الصادق است بسبب نفس جعفر و محمد زنده است نزد و با بابت حرمانت میگویند چهارم
 شطیه صاحب یکی بن ابی اسحاق میگویند که امام است بعد جعفر صادق در پسران اوست اسمعیل بن محمد موسی و عبد الله
 و اخی ثم فی اولادهم هجرت میبویند اصحاب عبد الله بن سیمون می گویند عمل بطو اهرنایت حرام است و سرنگ
 معاد و همیشه شطیه صاحب خلف میگویند که آنچه در کتاب و نه از صلوة و زکوة و صوم و حج و غیره وارد شد
 محمول است بر بنی لغوی و انکار قیامت و خبثه و ناز میکنند مقدم بر قعیه اصحاب محمد بن علی البرقی انکار معاد و
 شتر مرغ و تاویل نفوس و انکار نبوة بعضی پیغمبران میکنند و بر حوب لعین بعضی انبیاء قائل اند لعنة الله علی
 اعداء الانبیاء و همیشه بنیای اصحاب طایفه جنابی انکار معاد و احکام میکنند و میگویند که هرگز احکام عمل کند قتل در
 واجب است و این سر چهار فرقه قائل با امامت اسمعیل بن جعفر اند نهم سید میگویند که رسل هفت اند آدم و نوح
 و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد مهدی و در میان هر دو کس رسل هفت کس اند که شریعت آنها قائم میکنند
 و ضرورت است که در هر عصر یکی از ان باشد و اسمعیل بن جعفر یکی از انها است هم مهدی و میگویند که امام بعد جعفر
 اسمعیل است نهم محمد اولم ابنه احمد اولم بن محمد بن ابراهیم بن محمد بن ابراهیم بن عبد الله الرضی ثم ابنه ابو القاسم عبد الله ثم ابنه محمد بن
 سسی نفس المهدی ثم ابنه احمد القاسم بامر الله ثم ابنه اسمعیل المنصور بقوة الله ثم ابنه سعد المخرم بن العدم ثم ابنه
 ابو منصور بر العزیز با الله ثم ابنه ابو علی منصور الحاکم بامر الله ثم ابنه ابو الحسن علی الظاهر بن العدم
 ثم ابنه المصطفی بامر الله و چون نوبت امامت بهدی رسید در بلاد مغرب غالب مد و سلطنت کرد و جماعت
 را بعضی متابعت او کردند پس در بلاد افرغینة غالب مد و سلطنت در اولاد او مدنی ماند و بعضی از اولاد او
 بجزیره بحر و بعضی بر شام هم سلطنت شدند و بعضی اهل بین اندر ایشان را اختیار کردند باز در سوم هزاره که آنرا حمیری
 و صحابه میگویند عالم را قدیم و ارواح را متناهی میگویند و انکار معاد و خبثه و نازی کنند و میگویند که امام
 نبیست نصر پیشش هزار است که مستغفر اول بض بر امامت او کرده بود کوفتانی او را بجز کرده سپردیم
 نبود تعلی امام کرده میگویند که معتبر فضل دل است و فضل فی بعد فضل اول جائز نیست و امام نبیست
 پیشش را می است پیشش حسن و در اولم مستطیه میگویند که امام بعد هزار پیشش ما دی پیشش پیشش
 من است و میگویند که امامت کلک شتر ارض نیست و در امام لا که تکالیف شرعی ساقط کند و از خرافات

و از زرافانت مثال است که میگویند حسن بن صباح جمیری چون بمصر درآمد بعضی زمان نزار را در بایگت
 با دوی پسری صغیر ز اولاد نزار بود یعنی نادوی پس دیر پرورش کرد و درین قصه طویل می آرند و اول
 تاریخ میگوید که نادوی پسر نزار بود و نیز در نیم ستمتعلیه میگویند که امام بعد مستخرسپشش شعلی بابتدای القاسم احمد
 که مستخر بعد بجز نزار ثانی او را خلیفه ساخت و فضل بن ناسخ فضل و دست و چون شعلی را بعد موت پدر
 مردم بعینه کردند نزار برادر خود را جمعه هر دو پسر صغیر و کبیر سخت فرقه شد بدید که تا که همه فرقه مردند و نزار هیچ
 اولاد و عقب نگذاشته و امام نزد ستمتعلیه بعد شعلی بابتدای کبیرش منصور الامیر با حکام ائمه است ثم ائمه شیعه
 علیه التحمید علیهم السلام بن ائمه ثم ائمه ابو منصور محمد الطاهر با ائمه ثم ائمه ابو القاسم علی الغائیر بنصره ستم ثم ائمه
 ابو عبد الله محمد العاصم بن ائمه و چون نوبت لوی رسید یعنی امرای بادشاهان شام بر روی غالب ائمه او را
 حبس کردند تا که در حبس بموت اولاد و بعد کسی نماند که دعوی ماکتست ائمه فرقه های اسمعیلیان که میگویند
 که بعد جعفر صادق امام اسمعیل بن جعفر است شازدهم از فرقه های امامیه فطیمه است که از افضلیه و عامیه نیز گویند اصحاب
 عبد الله بن علی میگویند که امام بعد جعفر صادق عبد الله بن جعفر است او مرد اولاد نگذاشت لیکن بعد از
 رجوع خواهد کرد و ستمتعلیه سحافی میگویند که امام بعد جعفر صادق اسید بن سحافی است که شل بر بود و علم و تقوی
 و سفیان بن عیینه غیره سعادت محمد بن ایل سنت از وی روایت حدیث کرده اند شازدهم اصحاب بی یعقوب
 صد و گناه از انبیا و اول جبار است نوزدهم فطیمه سیم موسوی است یکم مطور است و دوم جمیل بن چهار فرقه گویند
 که امام بعد جعفر صادق موسی کاظم است لیکن فطیمه میگویند که موسی قطعه مرده و موسوی موند و توقف دارند و مطور
 میگویند که مرده است و نخواهد مرد تا که مالک نام زمین شود و در المهدی و جمیع میگویند که مرده است لیکن باز رجوع خواهد
 بیست و سوم احمد بن محمد بن ائمه بن موسی بن جعفر را میگویند که امام بعد موسی پیشش علی بن موسی رضا است
 ثم ائمه علی بن ائمه علی بن ائمه الحسن بن ائمه جعفر بن علی بن ائمه و اولاد نگذاشته بیست و پنجم
 ائمه عشره میگویند که امام بعد حسن عسکری پیشش علی بن ائمه است و او زنده است منظر مهدی موجود است
 و از خوف دشمنان مخفی شده بعد از ظاهر خواهد شد در اهل اولی در ابطال زمینت و انبیا و ائمه
 ائمه سنت و جماعت بر وجه حال بر ائمه اول بابایت نزاری مثل قوله تعالی ان الدین امرنا و حلال

وهاجر واجاهد واقتسب سبيل الله باموالهم وانفسهم اعظم ربح عند الله واولئك
 هم القايرون بينهم بهم ربحته ورضوان وجبات لهم فيها نعم مقيم خلد فيها ابدا
 ان الله عندك اجر عظيم وقوله تعالى الذين آمنوا واتبوا ما احل الله لهم
 وانفسهم واولئك هم الخيرات واولئك هم المفلحون اعد الله لهم جنات تجري
 حبابها مياه من زينة تجري فيها من انهار واولئك هم الذين امنوا
 وقوله تعالى والذين امنوا وهاجروا واجاهدوا في سبيل الله والذين امنوا وهاجروا
 واولئك هم المؤمنون اجمعين وقوله تعالى فانزل الله سكينته على رسوله وعلى
 المؤمنين والذين هم كلمة التقوى وكانوا الحق بها واهلها وقوله تعالى للفقراء المهاجرين الذين
 اخرجوا من ديارهم واموالهم يبتغون فضلا من الله ورضوانا وينصرون الله وسوله اولئك
 هم الصديقون والذين تبوءوا الدار والايمان من قبلهم يحبون من هاجر اليهم ولا يجدون
 في صدورهم حاجة مما اوتوا ويؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة وقوله تعالى هو الذي
 يصلي عليكم ومملكته ليخرجكم من الظلمات الى النور وقوله تعالى الذين هجروا
 من ديارهم واوذوا في سبيلي وقالوا وقتلوا الاكفر عنهم سيئاتهم قوله تعالى في رجال يحبون
 ان يتطهروا والله يحب المطهرين وقوله تعالى ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم
 بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون ويقتلون وعدا عليه حقا في التوراة والانجيل
 والقرآن فما اوفى بعهده من الله فاستبشروا ببيعةكم التي يعمد به وذلك هو لقول العظيم الثابتون
 العابدون الحامدون السائحون الراكعون الساجدون الامرون بالمعروف والنهي عن
 المنكر والحاظون لحدي ودا الله وشبه المؤمنين وقوله تعالى الذين يقاتلون بانهم ظلموا
 وان الله على نصرهم لقدير الذين اخرجوا من ديارهم بغير حق الا ان يقولوا ربنا الله وقوله تعالى محمد
 رسول الله والذين معه اشهدوا على الكفار بينهم ترهيم ركبما سجدا يستغفون فضلا من الله
 ورضوانا يساهم في وجوههم من اثر السجود ذلك من تمام في التوراة ومثلهم في الانجيل كسرع

اجم

اخرج سطره فاذره فاستغلظ فاستقى على سوقه يعجب ان راع ليعظ بهم الكفار
 وعدا للذم انما نوا وعلو الصلحها مغفرة واجرا عظيما وقوله تعالى وحده وان الله
 حق جهاده هو اجبتكم وما جعل عليكم في الدين من حرج ملة اياك يا ابراهيم هو كما
 المسلمين من قبل وفيه ذلك ليكون الرسول شهيدا عليكم وتكونوا شهداء على الناس فان الله صالح
 وانوا الزكوة واعتصموا بالله هو مولدكم فقم للمولى ونعم النصير وقوله تعالى انتم خير امت اخرجت
 للناس تاخرون بالمعروف وتنهون عن المنكر وتؤمنون بالله وقوله تعالى لكن الرسول والذين
 آمنوا معه يجاهدوا باموالهم وانفسهم اينهم آيات وديك آيات دلالت دارنبر انك صحابيه مهابرين
 وانصار بغيرين متبها اندو تحقيق عند الله مؤمنان نذرية منافق چنانچه روضه ملعونان خيال سبكنند آنها
 بجان و مال خود در راه خدا جهاد کرده اند حق جهاد ايمان اعمال صالحه محبوب الهى شان است وكفر وعصيان
 كرده است نزد آنها كلمه تقوى از لوازم وجود آنها حق تعالى ساخته و آنها حق نديتقوى وامل تقوى اند
 آنها صادقان نذر ايمان واقوال گناهان شان را حق تعالى آمرزیده و جان مال شان را حق سبحانه
 عرض بشت خريد فرموده آنها بصفات حميده از توبه و عبادت و حمد و نماز و امر معروف نهى منكر و نگاهداشتن
 خود و حق تعالى موصوفت حق تعالى همه آنها را وعده بشت کرده پس روافض ملعون كه تمسك كنند
 با آنها مى كنند محال و طول است الاجل حق تعالى از عواقب مور لازم آيد باز حق تعالى ميفر مايد
 قوله تعالى والذين اتبعوه هم باحسان رضوا الله عنهم ورضوا عنه واعد لهم جنات الآيات
 وقوله تعالى والذين جاءوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان
 ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا انك رؤوف رحيم وقوله تعالى ومن يتبع غير سبيل
 المومنين قوله ما اتولى ونصله جهنم وساءت مصيرا اين آيات ومانند اين لانه دارنبر انك
 بر كه سبت صحابه كند بنيكوى و دعائى مغفرة كند براى آنها و در اول كمينه و عداوت از طرف آنها نذر حق تعالى
 از آنها راضى است آنها از خدا راضى اند و بشت براى آنها هم پيا و بر كه پروى كند سواى راه آنها و ابر و در
 رساند و شك نيت كان ستمه و طاغره راه صحابه ميروند و آنها را بنيكوى ايا و مى كند و دعائى مغفرة

برای آنها میجوهند و رواقن بلغیه صحابه میبندند و مطاعن آنها میدنارند و از ذکر حیر آنها غیظ و غضبه میخورند
و بدرونغ و انفراد از امیر المؤمنین علی و از جعفر صادق روایت کنند که صحابه بعد وفات نبی صلی الله
علیه وسلم همه کس میترسیدند چنانچه روایت کرده مسلم بن حنیس در کتابت نبی صلی الله علیه وسلم
که صحابه همه بعد پیغمبر صلعم ترسیدند مگر چهار کس در روایتی از صادق روایت کرده دیگر شش کس بنا بر همین عقائد
فاصله سب لعن صحابه میکنند و رای سوامی راه آنها بر آورده اند پس این آیات اهل حق هستند با و در حق
از اجل و قوله تعالی لیغیظهم الکفار بر روضه وارد بر شان ثانی آنکه حق تعالی میفرماید و عدل الله
الذین آمنوا امنکم و عملوا الصالحات لیستخلفنکم فی الارض كما استخلفنا الذین
من قبلهم و لیعلمن الذین یظلمون انهم من بعد خوفا هم امنای عبید و
لا یتقون فی اشیا یعنی حق تعالی وعده کرده است مسلمانان صالحان از ایمانی از صحابه که آنها را یعنی یکی را
از آنها خلیفه سازد و قوه و مدین آنها که حق تعالی آن دین را بر آنها قبول کرده است و خوف آنها از کفار
دور کرده است و در عبادت خدا کنند توحید این آیه و دلیل است بر آنکه سب اهل سنت و جماعه حق است و سب
و نیست مضمی و مقبول الهی که حق تعالی خلفا را شدین را از صحابه بر زمین خلیفه کرده و آنقدر قوه و شوکت دارد
که کفار را از جزیره عربت گرداند و ملک کسری و قیصر هم زدند و خراسن عربت هم برای مسلمانان قسمت نمودند
و درین صحنی الهی را در چهار سوی عالم منتشر ساختند و کفار را بقتل و اسیر و انچه جزیه و دلیل کردند و از اهل سنت خلفا
صالحین خلفا را شدین الان و نیست اقلیم غالب منصرفند و بر کتابت منتهی مروی صحابه کرام عمل میکنند و اگر در سب
روافضی حق باشد خلف و وعده الهی لازم آید چه بر عقا و فاشان علی و شیاع اوقوه بر اظهار دین حق نیستند
و شیعه از اهل مابل بر جان مال و اهل عیال خود خائفند و قرآن تحریف کرده خلفا را تمام عمر خوف اعداد
در نماز و غیره میخوانند تا آنکه در امام خلافت محمد امیر المؤمنین بر اظهار دین خود و خواندن قرآن خود قوه و شیا
چنانچه تفسیری که از کابرها اشیه است در کتاب تنزیه الانبیاء و الائمة بدان تصریح کرده و دیگر ائمه نبوت خلفا
رسیدند و دین حق را پوشیده بیارای خود میکنند و در ظاهر بروم چنین میگویند که در عقا و فاشان آنها
گفته است و اگر در روضه مروی بدلیل گفته که آنها از این عده موقوف بر ظهور مجدد است گفته شود که این کلمه

در قوله تعالى وحده الله الذين امنوا منكم اذ ان ابى است نيز الكعبه وواژه صدر سال
يا نبيت اني اميت سال يميل سال دين حق قوه ياد كدام جاي منتان است و اميرت قيل نسبت با بئره تنه
طويل حكم عدم دارد كما لا يخفى على اولي الالباب نسبت بسبب اجتهاد است برهان ثالث كه حق تعالى
وعدده كرده است بعالم شترين حق را بر ديكر اديان قوله تعالى ليظهر على اللذين كلفوا كلفهم
وقوله تعالى احصا علينا نصر المؤمنين وقوله تعالى اللذين امنوا في الحجة ان انبيا
ويوم يقوم الاشارة وقوله تعالى وقد كنت بنا في الزبور من بعد الذك ان الارض من شعاعبادي
الصالحون وقوله تعالى ولينصن الله من ينصه الا ان حرب الله هم للفلكون اعين كيات توترن
بسيارند و شك نيست كه غالبت جسم اويان اكثر اوقات اكثر افاق و ظاهره با هر چه جميع فرق معي السلام
اين است و با جماعت است اگر ايند ب سبب حق بود و نديگر حق بودي خلف و در عده الهي لازم آمدى خصوصى
كه صاحب زمان با جمعا و نشان بنور از خوف اعدا مخفى است قدرة ظهور ندارد تا بقدر انهار من چيز بر برهان
را بوع با حديث نبوى صلى الله عليه وسلم كه اما ميه هم بدان اعتراف دارند حديث ابى هريرة قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم استغرق متى على ثلث وسبعين فرقة كلهم فى النار الا واحدة قالوا منهم يا رسول
الله قال هم الذين علموا فاعليه واصحابه واهل بيته واولادهم واولادهم واولادهم واولادهم واولادهم
فقيرا حديث مرويه كتب اهل سنة استدلال نميكنند و اگر از احاديث و دليل اهل سنة صداه و نزارا كتابات
تخفيف سبب اهل سنة و جماعت نميكنند و بطال نميكنند و انقض مينمايد با با بخيرت و مثال انجيد شت از انجيد استدلال
گند كه روض سيم با بخيرت قائم كنند ليكن از خاتمه انجيد شت كار دارند و ميگويند كه آنحضرت صلعم در جواب سائل ما انا
عليه و اصحابه نفرموده بلكه ما ناعليه و اهل بيته فرموده و مويدين روايت اهل بيته است حديث
ابى ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل اهل بيته مثل سفينة نوح من ركبها نجا و من
تخلف عنها هلك رواه الكوفي و رواه احمد و البزار في صحيحه ^{عنه} عياض و ابن الزبير و حديث
زيه بن رقيم عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اني تارك فيك القليلين كتاب الله و عترتي و رواية
ان تارك فيكم همان تمسك به بن افضل كتاب الله و عترتي رواه الترمذي اهل سنة ميگويند

در بر و روایت غرض نیست بلکه ما انا علیه اصحابی و ما انا علیه بل بی بی مال سر و کی است چه طبیعت
 هم داخل صحابث فاطمه و پسرانش در قیام کلتوم و زینب و لا و پنجم صلعم و عاشق و زینب و بعضی سایر
 ازواج پنجم صلعم و عباس علی و جعفر و عقیل و پسران عباس و پنجم هم از طبیعتند و هم از اصحابان و لیکن
 سبیل ایشان اهل سنته و جماعت اند نه ردافض که منکر و لاعن طاعت تمام دختران اند سوگنا فاطمه و تمام
 ازواج پنجم صلعم و آنچه در فضل اهل بیت بر علی و فاطمه تصریح میکنند عرفا و لغت و شرعا باطلست نیز آنچه خاصه
 میکنند که علی و فاطمه را دینی سوا ی وین دیگر صحابه بود باطل است و خلافت اهل قوا و آنچه میگویند که علی
 و فاطمه اولادشان اگر چه در ظاهر موافق جماعت می گفتند و باطن ما را پوشید چیزی دیگر گفته اند یعنی خلاف
 در آیه و روایت رضی در زجر البلاغه از امیر المؤمنین در کلامی طویل آورده قال از من السواد الاعظم
 فان ید الله علی الجماعة و یا اکر و الفرقة قال الشاذل الناس للشیطان کما ان الشاذل من الغنم للذئب
 و شیعه اجماع و از زبیر و آنکه آنچه در نوح البلاغه است صحیح متواتر است نیز رضی در نوح البلاغه و غنیمت از
 امیر المؤمنین روایت کرده که امیر المؤمنین کتابی معاویه بن ابی سفیان نوشتند که الان للناس جماعة حمیمه
 علیها و غضب الله علی من خالفها فغضبک نفسک قبل حلول کذا و همچنین در نوح البلاغه امیر و او
 کرده و نیز در نوح البلاغه و شرح آن آورده که امیر المؤمنین معاویه نوشته ما کنت الا رجلا من المهاجرین او رجلا
 کما اورد و او اصدت کما اصدت و او ما کان الله ليجمعهم علی الضلال و مویست روایت ما انا
 علیه و اصحابی را حدیث عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اصحابی کالجوزیم باهم
 اقتدیتم اهدت بهم و راه البیهقی و روی ابن عدی فی الکامل باهم اقتدیتم قال البیهقی و متنه
 مشهور و قدر راه یا ساند متنوعه و توفی بهالی جهت الحسن و ایزدیت را اکثر علماء الامیه هم روایت
 کرده اند مفید ثلثه محمد بن بابویه قمی که از کبار علماء روایت نقل کرده که این حدیث صحیح است و کتابی علوه
 تصنیف کرده و معنی قول صلی الله علیه و آله اصحابی کالجوزیم باهم اقتدیتم اهدت بهم و روی ابن عدی
 نوایات بسیار گفته غرض که این حدیث با اتفاق فریقین صحیح است نیز نوید این حدیث است از یزید بن درویش
 از ابن عباس و در قطنی و فضائل صحابه و ابن عبدالبراز جابر و عبد بن حمید هر سند خود در این حدیث

و بعد

و عبدی در جمع بین صحیحین این عساکر و حاکم از عمر بن الخطاب ایست کرده و حاکم صحیحین کرده قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله لم یسألنی عن اختلاف اصحابی الا بعد ما وحی الله بالحق
 ان اصحابک عندی کالجمیع بعضهم اقوی من بعض و فی روائیه انتم من بعض و کلک من غیر من اخذ
 بشئ مما هم علیه من اختلاف هم فهو عندی علی هدی و منزه یقی و فی نقل از ابن عباس روایت کرده است
 قال اختلاف اصحابی رحمة بر منیست پس رسولی و عمر بن الحسن الحافظی فرما من کرده اند که اگر اختلاف
 رحمة باشد بر این اتفاق عذاب نشود بجز رحمة الله علیه بر جوابی که عرض گفته که این اعتراض
 از سواد فهم مقرر نیست چرا که چون اختلاف رحمة باشد اتفاق بطریق اولی رحمة است لیکن چون در
 اختلاف نظریه متطاب و لهذا آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای دفع توهم حال اختلاف بیان فرموده و حال اتفاق
 جائید که بیان فرموده که لا یجمع امتی علی الضلال و غیر در جوابی که عرض میکنید که معنی اختلاف اصحابی
 رحمة است که در اختلاف اصحاب است را توسعه در خصیت است بهر که از صحابه نقلی و اقتدا نمایند جائید یا نه
 اصحابی کالجوامع بران دلالت دارد پس رحمة کنایه است از توسعه در خصیت و این توسعه در اجماع و اتفاق نیست بلکه
 در انصورت و حسب متهم است بر اتفاق سابق بر روند و الا مستحق عذاب است بهر دور و اولی
 و انصلیه جملت و مسان و حصیکل کرده حاصل اینها حدیث است که انبیا صحابه باید که اگر همه بر تالی
 اتفاق دارند از ان احواف نتوان کرده اگر با هم اختلاف دارند یکی از ان احوال عمل باید نمود و چون بحدیث
 لا یجمع امتی علی الضلال بدو علی الجماعه و بحدیث اصحابی کالجوامع امامیه عقافت کردند این را از او عذر آوردند
 الذین هم علی ما ائیکه و اصحابی یبارک فیهم و اول ستمه روانه ما نا علی اهل بیته و حدیث مثل من یستی مثل
 سعید بن روح و حدیث اسی تارک فیکم کتاب الله و عزیزی بر آنچه خود می آرند و بوجوب محبت الطبیعت و غیره صحابه
 قائلند در برابر آنها نیست انصاف میداند و فرض که دعوی محبت الطبیعت و غیره پسین علیه السلام و تابع
 آنها می کنند محض غلط و باطل میگویند چرا که الطبیعت عبارت است از زمان و فرزندان و دیگر اقربا و همچنین عتقه
 عبارتند از نسل مردی و قومی و عشیره او و فرض دعوی محبت هم ندارد مگر باکم کسی از آنها نمی بینی
 که از نسبت و قریه و ام کلثوم بنات پیغمبر صلعم انکار دارند و از آنجا اولاد فاطمه عداوت دارند

و کند آیت می کند چای ریخته از محمد باقر و اولاد او و شایان انکار دارند و شاعر مشرقیه زید بن علی بن سین
 و پیشتر تبحری را و برابر هم از سب و جعفر بن موسی را که علما و اتقیا و صاحب نظران بودند نگه می داشتند
 میکنند و جعفر بن موسی را جعفر کذاب نام نهاده اند و هم چنین جعفر بن علی برادر حسن عسکری را نکند سیب
 می کند حسن بن شمشیر و پیشتر عبد بنده و پیشتر محمد قطب نفسی که در ابراهیم عبد الله و زکریا
 ابن محمد الباقی و محمد بن عبد الله بن حسین بن الحسن و محمد بن حسن بن حسین و یحیی بن عمر از اصحاب زید بن
 بن الحسین بن الحسن و شیخ عبد القادر جیلانی و جماعة کثیره از علما و اولاد ایشان در فارس و اوقات کافر میدانند
 و سخن در فتنه انگیزان می گویند و جماعه از امامیه آنها را در اعراف می گویند و در قریل انداخته اند آن طبعه طبیعت
 را که راه و عقیده داشته قایل ندانند بلکه بعد ملت طویل از ذوق برشته و ندانست حال شان با اولاد فاطمه
 و با و کواکب بیت از ارواح و اولاد و عشقان پیوسته صلح حال محبت آنها ظاهر است پس عوی محبت آنها با عوی
 باطل است و هم چنین آنچه دعوی اتباع آنها می کنند و میگویند که ما از ائمه و اهل بیت کردیم و دروغ
 و باطل است و طالبان این ظاهر سازیم نشاء الله تعالی و اهل سنت که دعوی محبت و اتباع صحابه میکنند
 ظاهر است از آن عقیده و همچنین محبت اتباع ایشان را با تمام طبیعت است اما شیخ و مترف اند که بجهت
 اهل سنت اخذ کرده اند از ائمه اهل بیت امام ابو حنیفه اخذ کرده علم از جعفر صادق و امام مالک هم از امام جعفر
 اخذ کرده و هم از ربیع و او از عمر و او از ابن عباس و او از علی بن ابی طالب و او مالک اخذ کرده
 که سلسله و این او اهل بیت سید و محمد بن حسن از ابو حنیفه و احمد بن حنبل از شافعی و غرض که اسناد اینها
 با اهل طبیعت برسد که او که این نظر اهل فی النجیح المنجیح و حنیفه ابو حنیفه از امام باقر روایت کرد و او از
 زید بن علی و باقر و صادق برود و حنیفه را اجازه اجتهاد دادند و روایت ابی اوسین گفتند من دیدم
 ابن یوسف را که گفت اهل سنی ابو حنیفه بر خلیفه ابو جعفر منصور پرسیدند که همان را که علم آنمونی گفت
 از اصحاب علی بن ابی طالب و از اصحاب بن عباس چه منصوص گفت حکم گرضی کار خود را و روایت که ابو
 حنیفه در حجره ام شسته بود و کردوی از حمام بود جواب اهل سنیه بود که جعفر صادق آمد بر سرش نشاند چون ابو حنیفه
 خبردار شد که صادق استاده است خلعت گفت یا ابن رسول الله اگر از پیشتر خبردار میشدیم نشسته

می یازم صادق گفت بشین ای ابو سفید مردم را جوابی در جوابی کاراویز ام جبران خود را و ابوالمحاسن
حسن بن علی پستان و از ابی بنجر می روایت کرده که جعفر صادق چون ابو حنیفه را دید گفت گویا
گرمی بیخ من بسوی تو زنده میشکلی شسته جدم را بعد گفته شدن و باشی و حیان قرار بر میدهی و فریادس
هر غمزه بتوراه یا بنده تحیران چون در مانند و راه نمائی آنها را را می واضح چون جبران شوند پس باشد
ترا از خدا مدد تو فوینق تا که راه رو ندر بنامیان بتوراه و دعوی آنکه ابو حنیفه با وجود آنکه علم از آنم طلبت
از آنها مخالفه کرده دعوی است بدین اگر ابو حنیفه مخالفه صادق میکرد صادق استخیم او را می پذیر نمود
و ابو یوسف محمد بن حسن بر ذریه موسی کاظم می فرزند پنج صاحب فضل از امامیه گفته که خوشبختی بارون
شاید کاظم فقید کرد و اینها نزد او پنجانی خیرتند بر این خمس از مروری و آنکه ابلهیت که در کتب شیعیه
وارد شده است و دلالت دارد بر حقیقت نه سبیل سنتی و بطلان مذرب روضه منها ما سوس و
عن امیر المؤمنین انه کتب الی معاویة فی جواب کتابه بعد کذا فی بکرو و عمر لعرب ان مکانی همانی
الاسلام عظیم و ان المصداق علیهما الحج فالاسلام شدید و رحمه خدا الله جزاها با الحسن میل او
شارحوا نوح البلاغة الثانی انه قال میرو المؤمنین الرضوا الاعظم فان ید الله علی الجماعة الخ
وقدم من نهم البلاغة الثالث جاری عزایب المؤمنین انه کتب الی معاویة انما الشوری
للمهاجرین والانصار فان ایتهم و اعلم رجل و سوس اماما کان الله رضیا فان خرج منهم
خارج بطوع او بد غمزه در الما خرج منه فان ابی قتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین
و و لاه الله ماتوا علی و اصلا و جهنم و سائر مصیباتی فی نهم البلاغة الرابع ما صح عن امیر المؤمنین
انه کتب الی معاویة الا ان للناس جماعة هم لله علیها و غضبت عن من خالفها الحدیث و قد مر
فی الخ من کتب البصیالی معاویة اما کنت الارجل من المهاجرین اوردت کما اوردوا و اصدرت
کما اصدروا و اما کان الله لیجمعهم علی الضلالی کذا فی شرح نهم البلاغة و قد اورد الرضی
بعضه السادس ما روی عن علی بن الحسین الصحیفة الكاملة انه کان یقول فی دعائه لا ینبأ رسول
بعد عاتله الا صحیح صل الله علیه و سلم خاصة اللهم و صل علی التابعین امم بالاحسان

الذين يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان خير حزننا الذي نرصد
سميتهم ونحرمهم ومضوا في انا هو الايتام بهذا يتنازهم كما في موارد بنهم ينون
بدينهم على شاكلتهم الى ابي ماسر وى حصرنا الفصول من الامامية الاثنا عشرية عن ابي جعفر محمد
بن علي الباقر انه قال لما خرجنا صوابا في ابي بكر وعمر وعثمان انا شهدنا ذلك لستم من الذين قال
الله فيهم والذين جاؤا من بعدكم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان
الذين اتانا من في التفسير المنسوب الى الامام ابي محمد الحسن العسكري رضي الله عنه رواه الامام
ان الله تعالى قال لولم يؤمنوا ما علمت ان فضل اصحاب محمد على جميع صحابة المرسلين فضل
ال محمد على جميع المرسلين اتسع ما التفسير المذكور ايضا ان آدم قال نحن محمد الطالبيين خير
اصحابه المتجبين ان تعزلي قال الله تعالى قد قبلت نوبتكم وحي اليه كذا في فضل سيد المرسلين
والطالبيين واصحابه النبيين واخبره ان الله تعالى يقض على كل واحد من عبي محمد وال محمد واصحاب
محمد ما لو تمت على كل عدد خلق الله من طول الدهر الى اخره وكانوا الكفار الكفاهم ولاداهم الى عقبة محمد
ولو احب جل من انكفوا جميعهم رجلا من آل محمد واصحابه خيرة انكاه الله عز وجل عن ذلك
بان يحتمل التوبة والايان ثم يدخل الجنة ولو ان رجلا من يفضل آل محمد واصحابه لم يخزن ابوا
منهم بعد برب الله على بالوقم على مثل خلقه لاهل آلهم جميعا العاشرة ماروا واصحاب السواد والقبائل
من الامامية عمال ابا جهم ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق انه قال في تفسير قوله تعالى رضي
عنهم ورضوا عنه رضي الله عنهم بما سبق لهم من العانية والوفيق ورضوا عنه بما هم من علمهم بما بعثتم
رسولهم وقبولهم بما جاء به لئلا يحزنوا رضي الله عنهم ورضوا عنه رضي الله عنهم ورضوا عنه
الاثنا عشرية عن الصادق عمن ابي عن جده علي بن ابي طالب انه قال قد سمي ابا بكر رسول الله الهاجرة
وكذا نصار صدقوا بن ابراهيم فلا يصدق الله قوله في الدنيا والاخرة وقد انزلهم الا درجتي في كتابه
كشف الغم في معرفة الائمة ايراد ما اتفق عليه الفرقيان من الاخبار والاثنا عشرية في عشر ما روى عن علي بن الحسين
في الصحيفه الكلمة انه دعا عليهم وصلى عليهم وودعهم بائناهم لحسنوا الصلوة عليهم فاقول الامن واج

والله

واولاد في طهار كلمته واهم منطوبين علم حجة الثالثة عشر ماروي عن امير المؤمنين انه
 مدح المهاجرين والانصار بان احب لقاء اليم لقاء ربهم فانهم كانوا عاقبة بالوعد لا اله الا الله
 وكما لعين ما لهم عليه الرابع عشر ما ذكره الرضى في نهج البلاغة قول امير المؤمنين لقد نلت اصحاب
 محمد صلى الله عليه وسلم فما راى احدا يشبههم لقد كان يصحون شعثا غبرا قبا تواسجدا وقاما ابرار وحوون
 بين جباههم وخذودهم ويقفون على مثل الحجر من ذكر معادهم كان بين عيدهم وركب لا يرى من طول
 سجودهم اذا ذكر الله هملت اعينهم حتى تبل جنونهم ومادوا كما اميد الشجر يوم الريح العاصف خرف من
 العقاب ورجاء للتواب خامس عشر ماروي عن امير المؤمنين انه كتب كتابا الى اهل مصر ذكر فيه انه
 نهض في الاحداث التي وقعت من العرب في خلافة ابي بكر من رجوعهم عن الاسلام وطههم في
 دين محمد الطيبة زهق الباطل واستقر بالدين واتساع بالثبارة ذكره الرضى في نهج البلاغة وغير
 السادس عشر انه لما مات ابو بكر قام عليه بابا البيت وهو سحوقه وقال كنت والله يعين المؤمنين
 وكنت كالجمل لا يركه العواصف ولا يذله كذاني فتم البلاغة وروى الحافظ ابو سعيد بن سمان وغير
 عن ابن عتيق بن ابي طالب انه لما قبض ابو بكر الصديق ومجملته رجت المدينة بالبكاء كيوم قبض رسول
 الله صلى الله عليه وسلم فجاء على بابها مترجعا وهو يقول اليوم انقطعت خلافة النبوة فوقف على باب البيت
 فيه ابو بكر فحمله فقال رحمة الله بابا كنت ائت رسول الله صلى الله عليه وسلم وانيسه وذكر الحديث بطوله في
 فضائل ابي بكر ومناقبه السابع عشر ما نقل على ابن عسوار ديبلى وكشف الغم في معرفة الامم من اخبار
 القبايق عليها اهل السنة والجماعة والشيعة انه سئل الامام ابو جعفر محمد بن علي الباقر عن حلية السيف هل
 يجوز قال نعم يجوز ذلك ابي بكر الصديق وسيفه بالفضة قال الراوي اتقول هكذا فونب الامام عن مكانه
 فقال نعم الصديق نعم الصديق فمن فعل له الصديق فلا صدقة الله تعالى الدنيا والاخرة بين
 الثامن عشر ما ذكره رقيب روض مرويت از ابي جعفر محمد الباقر كغفت اير المؤمنين والله اخذ من الناس
 احب الى ان النبي بصحيفة من هذا السبحي ويزد رنج البلاغة روايت كروه از امير المؤمنين كغفت من ثم
 كوظان جهاد كروه باكاره وقال كروه باقره ان انكاهن باقر كروه مسلمان شهده و اسلام بسبب ان

شایع شده در وضع کردن خرید را و بنا کرده سجده او و او را منع شد در خلافت او گفته و مراد ابو بکر است یا عمر بن عمر
 انار مرید از امیر المؤمنین و از ائمه ائمه است که در وافض بصیحة ان اعتراف میکنند و اتفاقا ندانیم که ابو بکر و عمر
 در اسلام مرتبه عظیم است و نسبت آنها مصیبه شدیدیست در اسلام و ابو بکر صدیق استم که او را صدیق نکرده
 خدا و او را تصدیق نکرده و ائمه ائمه استم خورد بخدا و گفت که آنها جهاد کردند با کفار و قتال کردند با ترسانان جزیر
 بنادند و مساجد بنا کردند و اسلام بسبب آنها شایع شد و عا کوه برای آنها که حق تعالی آنها را جزا خیز و بد و برتر
 ابی بکر و عمر بگیت منافعشان بیان نمود و قسم خورد که گفت که و اندکی نیست در مردم که دوست تر باشد از من
 انکه مانند وی دل در صیحه سخن با و با خدا ملاقات کنم از عمر در جنازه ابو بکر بگیت و گفت مرز خلافت پیشتر منقطع
 شد و نایق و بمبالذ میان نمود و در حق جسمیم صحیح بگفت که هر که امام گویند خداوند استمان امامت و هر که
 از راه نشان جدا شود بروی غصب است و او را جهنم است باین انار ندید بعضی را اثری نمی ماند و کلام
 اهل سنت و جماعت باشد مگر انکه در فرض این انار را حل میکند بر تقیه و جوشش بوجه است کی انکه تقیه
 باطلست چنانچه بیان کنیم انکه با تقیه و ایم انکه بر تقیه تسلیم تقیه برب و افوض است که محبت با تقیه
 و جعفر صادق امور تقیه نمودند چنانچه باید انکه تعالی و اینجا انار محمد باقر هم که کوشده است بوم انکه اولین
 حالی و قتالی دلالت دارند بر انکه این انار سببی بر تقیه نیستند بلکه تقیه عبارتست از اظهار طیل و انضای حق
 برای خود است و انکه است که با بر ضرورت تقیه جایز باشد و بعضی در است چه اجاز باشد که کذب در جسم
 ابراهیم حرام است بقیح است لذات و اینجا ضرورت تعارض است بقدر ضرورت پس بر صدور تمکله مشاکلا مسلمانه
 کفار کفار باشند و کفار را در اگر اه کنند با جزا حکم کفر بر زبان پس اگر اه کفر باطن با قطع عضو و کفر
 قمار بود بر این از ان می ترسانند انقل با قطع در انصوارة اگر مکره صبر کنند و کلمه کفر نگویند و کشته شود ما جو
 و شهید شود و عمل بر غیر مکره کشته چنانچه نصیب رضی الله عنه در دست کفار که اه افاده بود و کشته شد پیشتر صلی الله
 علیه و سلم او را سیه شهید فرمودند و اگر در بحالت کلمه کفر بر زبان را ندانند مغفور است بر شخص چنانچه عابین ما بر
 در دست کفار مبتلا شد و پیشتر صلی الله علیه و سلم در احد در دست او اگر اه قبل ما ندان آن نباشد بلکه با و است
 سهل ترسانیده یا انکه اگر اه کنند قمار برقتل و ما ندان آن نباشد در انصوارة اگر اه موجود نشده

و ابرار کفر و انباشند و اذیت بهل و خیریت و در صورتیکه کسی اگر آه نکرده باشد کسی طلب کرده باشد
 و مسلمان از خود و کفر زبان را نه چگونگی و روایا و انشراح صدها بکفر حق تعالی میفرماید ایمن کن قلبه
 مطمئن بالایان و لکن من شهرم بالکفر صمد اغلیه ام غضب من الله در ما نحن فیه مثلا اگر
 کسی من خلفا را شنیدن بخصو او که نسبت کرده بنام و آنها سلوکت کند یا یکا که نه تصدیق ما بنده تکلم سبحی
 بر تقیه بشود و اگر چنین باشد بکافی است علی کسی چون امیر المؤمنین اینهمه من مؤمنان خلفا را شنیدن کند و جزیره
 آنها چشم گریان حاضر شود و قسم باشد تعالی خورد و آرزو کند که شل اعمال او در صحیفه من بشود من بخدا
 ملاقات کنم در ضیوه که الم حال تقیه است چه ضرورتی داعی بر تقیه یگان در آنوقت من را مرموم بودند
 کی چنین انا ظاهر گفتند و چه ضرر با بنابر سید مخصوص درسم یا در گردن کفر و زوره است و محمد باقر و جواب یکصد و بیست
 شک کرد از اجازت و کلام الصدیق نم الصدیق گفتند و انا حال تقیه است این فرقیه حالی دلالت دارند
 بر تقیه و دیگر در آنرا نکرده قرآن حالی و معالی بسیار دلالت دارند که این فعل بنا بر تقیه بود که انا محلی علی
 من ادنی شعور بر آن ساوس انکلاب من طهر حلی بر تبریح گفته هر فرقه از عقاید و طریقت که عقاید او از
 عقاید دیگر ملتهما باشن و جدا باشد و موافق بود مگر آنکه آن فرقه حقیقت و بر فرقه که باطل را باطل بنشیند حقیقت
 داشته باشد نه بر باطلت و گمان برده که در سبب ما میسخت است چرا که سوای امامیه از عقاید و در مطایفه
 کسی سبب امامت قایل نشده کسی تکفیر صحابه و من نشان زبان نگشوده اینهمه مفادات صحیح اند پس کن
 استدلال بر مطهر با این عقاید بر تقیه سبب امامیه باطل است صحیح که هر فرقه که در اکثر مسائل عقاید با دیگر
 فرقه ای باطل بود بعید است باشد حق است چه بدی که حق ضد باطلت و ما ذابعد الحق لا الاصلال و اینهم
 صحیح که از عقاید و دولت مسلمانان بمثل امامت کسی قایل نشده و بطبع لحن صحابه کسی زبان درازی
 نکرده فی الواقع اینهمه حق و چهل مرتب انکار بدیهات که با پیغمبر استی کردن باک نیکه نام عمر رفات پیغمبر
 کردند و جان مال خود را شمار نمودند و درین پیغمبر در حیات بعد وفات پیغمبر در عالم شایع کردند و بتواتر معنوی
 ثابت شده که پیغمبر با ایشان صحبه های محبت و یگانگی بود که یک صحبت درجه تو اتر رسیده باشد قرآن
 محمد از مردم و ثنایان جامعه معلوم است تا کنسان دشمنی دشمن و مسلم که پیغمبر بر تقیه و فراق عمل است

در حق پیغمبر حق تعالی اورا رحمة للعالمین گفته و با تمام دین و کمال نعمت بر او بنا برت داده گمان
 برون که بجز چهار کس چکن پس از وی بدایت نیاخته این همه حق و انکار بدیهیات از هیچ عاقلی نیاید مگر از دهن
 یا از خواجه که گناهانم عجاتی دیگر نشان غیره کلمات که با اهل بیت پیغمبر عداوت دارند و دعوی محبت پیغمبر میکنند
 و با علی که اورا پیغمبر طغیانی مثل فرزندان پرورش کرده و در جوانی دختر خود در نکاح وی داده و اولاد پیغمبر
 از صلب او مانده و تمام عمر در تربیت او دروغ نکرده و سخنی میدارند و کفر میکنند و سب لعن تویز مینمایند
 از نفس او و دولت سواهی خواجه باین حقاقت بمنظور نیست نمودن با همه آنها اگر این امتیاز خود را مانت با ملت
 باطله نظر نمایند تا همین امتیاز در خواجه هم موجود است و نیز آنها را که صحابه اتفاق بر سب امامت دارند
 آنها هم همه فرقه اند که یکی تکفیر دیگری می کنند اسحاق قسید و استعلی کفری از آن عشره میکنند و با کس کثیر که یکی
 از فریقین امام میدارند دیگری تکفیر او میکنند پس اول تیر جبر یکی بردگیری تیر جبر است بلا مرجع و تحقیق
 مقام است که امتیاز امامیه از دیگر ملتها فقط در مسئله امامت تراول است از سایر افعال فرع است چه نصب امام
 بر عباد و چه سب چنانچه جهاد و چه سبست و امامیه اکثر اصول عقاید با معتزله و خوارج و مرجعیه موافقت دارند
 چنانچه در محبت الهیات مذکور شود و اوقاتا الله تعالی در نصب سنت و جفا که از مبرون بعید دارد و گفته این
 سخن است که عقل در ادراک مسائل ذات صفات با یتقالی و احوال قیامت کافی نیست والا احتیاج
 به نبی پیغمبر ان نمی شود و در ادعای اختلافات نمیشد چنانچه در شرایع انبیا اختلاف نیست پس چون
 پیغمبران آمدند و احکام الهی آوردند بعضی بریز بار عقل اول قصه سامعت نکرده اول ستمه و جماعت عقل را
 بر کنار داشته و بر آنچه شرع ناطق شده بود تمام آن ایمان آوردند و نومن بعضی دیگر بعضی گفتند پس اگر
 موافق عقل بود عقلی نوزاد اگر موافق عقل نیفاد عمل بر تصور عقل خود کرده و در کل من عند الله گفته تسلیم
 نمودند و کیفیت دیگر یکی آن معروض بسلام الهی استند این راه است که اهل سنت را در تمام مسائل عقاید
 جاریست و این راه است که حق تعالی برین مع میکنند و میفرمایند اینها است حکمات من ام الکتاب
 و اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم رزق تبعول ماتا بهمنه ابتغاء الفتنة و ابتغاء
 ثوابه و ما علمنا اولاد الا الله و الراسخون فی العلم یقولون انما به کل من عند ربنا و این راه است

که اهل سنت

که اصل ستمه بجای آن امتیاز دارند از دیگر ملتهای زاینده که آنها هر یک به پیروی عقل یا تعصب و کتاب
 و سنت را پیش شیفته اند و عقیدت پس کتاب سنته اگر موافق عقول شان آمد بر آن راه و الا انکار کردند و متخیر
 ماندند و راه کم کرده اند قال الله تعالی کما اصابنا لهم مشورین و اذا اظلم علیهم قاموا از حال
 شان خبر میدهند بعضی گفته اند که موجودیکه جسم باشد و مکان و نیز وجهی باشد باشد معقول مانمی شود آنها خدا را
 جسم گفته اند و جسمی باشد و بعضی رو فاض جسم این راه رفتند و بعضی گفته اند که حق تعالی تکلیف کرده است عباده
 را باین عبادت و اجتناب از معاصی و وعده و وعید کرده است بر افعال پس اگر افعال مخلوق عباد
 عظم بر عباد لازم آید عقل قبول نمیکند که افعال عباد را خدا خالق باشد آنها قدریه و جو سولین مانند شدند
 و بعضی رو فاض باین راه هر رفتند و بعضی گفته اند که مکن صلا حیه خالقته ندارد و انقدر فهمیدند باز غلط کردند
 و گفتند پس عباد بر همه عباد عظم است نیز انبیهت خاک کیم چاره را عباد که من عقل قبول نمیکند آنها
 رسیدند بعضی رو فاض باین راه هم نرفتند میگویی نیتیه علی بر گنای که کند او را عذاب نخواهد شد و این با علم
 و القدر که از شر خدا نیست کسی را از جریریه و قدریه معقول نشد و بعضی انکار صفات زایده بر ذات کردند
 بتابعه حکما و بعضی را بلکه اکثر ملتهای باطل را بدون توان غیر مخلوق و صفی از صفات معقول نشد
 که حرف صوت است چگونه است اما قیام باشد و بعضی منکر عذاب شدند میگویی که مرده جدا است
 عقل قبول نمیکند که معذب باشد و اکثر آنها هر طریقی از آن اعمال و اذکار تفصیل معاد را معقول
 میدانند و ربه حق تعالی را معقول میدانند از جهت این گفتند و دولت باطله بهم رسیدند پس بنا
 این همه مذموم باطله هر یک اصلست که عقل را مقدم میدهند و شرح را تابع عقل میکنند و پس پیروی عقل ناقص
 خود کرده براه دیگر رفتند بر سر راه شیطان بود و با او صلح میکنند شده اول ستمه و جاهه عقل را میگویند
 خود را قرار دادند که حق تعالی میفرماید و ما اوتینکم من العلم الاقلیلا و میفرماید و الله یعلم و انتم
 لا تعلمون و دست بست بنی معصوم که او را حق تعالی برای راهنوی گوران فرستاده بود و او را
 و عنان اختیار خود بوی سپردند هر سو که برد جان راه رفتند و بی تشویش بنزل مقصود که خسته است
 بیت چه دم دیوار است را که باشد چون تو پیشت بیان چه پاک از موی بجوانزه که باشد نوم کشت بیان

ای برادر را این ستمه بآنکه حق تعالی منزله ارادتش در مثال میداند و از جسم آنرا نمیکنند و چون اینهم
حق تعالی بیفاید الرحمن علی العرش استوی وید الله فوق ایدیم ایمان بدان می آید و گویند که
ان می کنند و میگویند که الله تبارک و تعالی معلوم و الکلیف مجهول و الا جان به واجب البعث و کیف
لا یجوز خمین با وجود تنزیه حق تعالی از جوار رحمت بیدانند لکن ندو میگویند که گنیمت این صفت معلوم
نیست مفضل است بعلم الهی بر **سراج** آنکه گویند بر صفتی که با فضل نه نبوده ثابت میشود
و نه عاجزانه النبی صلی الله علیه و سلم بلکه از تمامی متواترات و فوق برین خود و انکار متواترات
و مشط به هم میرسد چرا که این صفت است علیه السلام نه دیده ایم و نه ابو بکر را نه علی را نه سوره پیغمبر را نه پیر بل
را نه قرآن بصورتی مانده شده بلکه قرآن را باقی میماند و تجربه متواتر در باقی میماند که این قرآن بر محمد نازل
شده بود و فصاحت عرب طبعه معارضه آن کردند و همه آنها بان کثرت شیخ خاص و طول زمان و تحسین
از جانب محمد بقوله خالتوا بسین صحیح است که از معارضه آن عاجز آمدند و آن محمد نامی مردی بود از قریه
امی و دعوی بنو قریظین قرآن خواند مردم را بسوی خدا دعوت نمود و در آنوقت کسی از رفیق محمد
بزود فوج چشم نه پشت از احاد و الناس این سخن محمد بر وضع و تشریف حاصل مکمل که باه و این باب
الفت گرفته بودند که ان آمد و بر عداوت محمد برخواستند چون مجازات برست محمد طاهر شدند و کلام
در قلوب متاثر کرد بعد استعداوم مردم بر قبول دین محمد آوردند اول کسی که ایمان آورد ابو بکر بود
علی پس دیگر جماعتی مسلمانان قلیل عمر و عثمان هم از ان جماعت بودند پس زبر و زافان بدست
الهی قوه میگرفت و ظلمت کفر فرغ میشد و کفار و عداوت محمد و اصحاب محمد بر زمین این اوصاف
نکردند و مسلمانان که مانع محمد شده بودند در محبت و تائید دین او از جان مال تقصیر نمودند و بافتیک
از سر راه و بر جانات بلاد و قری متباعد مردم هر سو که هر یک بدینی دیگر الفت شیشه است حضرت محمد صلی
در بافته و از هر جانب بدخلون فی دین الله اوجا انگاه بخطاب الیوم اکملت لکم دینکم
بیشتر شدند و از سرور بیکم اذا فرغنا منکم و الیوم اکملت لکم دینکم و الیوم اکملت لکم دینکم
معروفات آن در پاران او همچنانکه در رحمت او در ترویج دین او میگویند ششده معروفات او

همچنان

به چنان میبارد و ابوبکر با بی ضعیف و غیره قبایل عرب که تشریفه بودند جهاد کردند و عمر القدر بلا و کفر را از اسلام
 منور کرد که کسری و قیصر را بر سر و ایند نیز متواتر اگر موسی سلم هست پس نوه محمد صلی الله علیه و سلم مسلم
 و قرآن هم مسلم و حق محمد صلی الله علیه و سلم بر کردن مسلم که آنهمه بر یکجا کشیده و جمع نموده ما مردم را از
 طغیان کفر برادر و بنور اسلام شرف کرده و راه جنت نمود و همچنین حق ابوبکر و عمر و عثمان و علی و غیره صحاب
 محمد صلی الله علیه و سلم که درین بخشها و صحبا شریک رفیق محمد صلی الله علیه و سلم بودند بر کردن ثابت
 و متحقق شد لیکن بر این بر یکجا تجاوت و رحمت که متعالی گفته لایستوی القاعدون من المؤمنین
 غیر اولی الضرر و المجاهدون فی سبیل الله باموالهم و انفسهم فضیل الله المجاهدین
 باموالهم و انفسهم علی القاعدین در حجت و کلا وعد الله الحسنى و قال الله تعالی لایستوی منکم
 من اتفق من قبیل القتم و قال و لیلک اعظم در حجت من الذین اتفقوا من بعد و قالوا
 و کلا وعد الله الحسنى و نذرنا من باطل شد و در سبیل الله ثابت شده اگر این خبر متواتر از حق منصفی علم
 نیست و اینهمه مردم که بازان و مردم و عو و عی از زبیر عجم از قبایل شتی و اماکن متبا عد و افر و فرغند و کوه و تنه
 آباد خود را گذاشته وین محمد اختیار کرده بودند و آنهمه از جان و مال بر یکجا کشیده وین محمد را محکم نموده بودند
 و آنهمه صحبتهای پیغمبر یافته بودند صحبت پیغمبر آنها را هیچ فایده فکرو و آنها همه بخاطر داشت ابوبکر و عمر وین
 محمد را بر باد و اندوختن قرآن منزل را گذاشته قرآن عثمان را نسبت به محمد و خدا کرده بنو از روایت کردند
 و دینی دیگر سوای این محبت را از خود تراشیده بارسانیدند پس آنجا ثابت شود که محمد زانی و در دنیا
 موجود شده و معجزات ظاهر کرده و در انصوات که اعما و برین خبر متواتر مانند بوجود محمد و معجزات و علم از
 کجا حاصل شود بلکه از همه متواترات ثبوت بر پیغمبر چه جایز است که بصره و ابتداء و مصر و جهان همه وجود
 نباشد مردم در قی متحقق شده خبر بوجود آن بلا و بارسانیده باشند و این خود سفسطه است و دعوی کردن
 بانکه ازین خبر متواتر علم بوجود نوه محمد صلی الله علیه و سلم حاصل میشود و علم باسان و اسلام را بی کجک
 نمیشود این دعوی بی دلیل است کما لایخنی بر آن ما من آنکه در سبب انصن هیچ دلیل از ادک کش
 ثابت نمیشود پس نزد سبب باطل است چرا که بر قرآن اعما و غارند همگی نیز که قرآن را صحابه تحریف

کرده اند و میتوانست از عثمان متواتر است نماز پیغمبر صلعم و احادیث پیغمبر صلعم که روایت صحابه مروی
 شده البته نزد آنها معتبر نیست که میگویند همه آنها بعد پیغمبر مرتد شده اند که هر کس را جمیع صحابه بطریق اول
 نزدشان حجت نیست پس نیز سبب که آورده اند و پیغمبر نسبت می کنند از کجا میگویند آنها دعوی می کنند که
 که ما این خود را از امر خدا گرفته ایم این دعوی شان بطاعت بود چه یکی آنکلا اول ثبات امامت باید
 که در پیشتر این دعوی باید نمود و امامت فرع نبوده است و چون نبوت بجز متواتر صحابه یا سبب نبوده است چنانچه
 ذکر کرده ایم پس امامت چگونه ثابت شود و قول جابر لا یخصی که صحابه تا بعین شاهد چون منبر و عقید
 علم نباشند و کل کرده میشود بر اتفاق شان بر کذب و دعوی عصمت که صحیح قول او باشد ثبوت آن
 محالست و درونه شرط فقها و ذمه عصمت فرع امامت است چون امامت ثابت نشد عصمت از کجا ثابت شود
 دویم آنکه اگر امامت حق بودی امیر المؤمنین علی رضی الله عنه پیشتر محمد بن حنفیه را از ان مطاع است
 و جز بکلی از حصول دین و بنا بر اسلام است مصل و محمد را از ان مطلق نگذاشتی و محمد بن علی را با علی ابن ابی
 تراب نشدنی چنانچه امامیه علم میکنند که در امامت محمد بن حنفیه با علی ابن ابی تراب است و در جبر و اسود را حکم کرده
 الی اخرها افتروا و در همین علی ابن حسین پیشتر از ما مطلع ساختی و زید را امامت محمد باقر انکار میکنند
 و حال آنکه کلینی در کافی از ابان روایت کرده که مشام سوال گفت که مراد ازین علی گفت که تو با من با پیشتر
 ما بجا و کنتم سوال گفتی زید گفت جان خود را از من عزیز میداری اسوال انت کلبان دارم حق تعالی
 را در زین بجهت یعنی امام بر حق نیستی محمد باقر من و دین من با تو و نبودن که با من است زید گفت که پدر
 با من تانفرد محبت است که تقدیر کرده در روز من میداوی گو او را دوستی که مراد از قش و روز خ انداختی یعنی
 اگر محمد باقر امام بر حق بودی مرا مطلع ساختی سووم آنکه در امامت زید امامی نص حلی شرط است و تعیین است
 اگر امامت از اصول دین باشد شایع آنرا کی مصل گذار پس اگر در امامت نص بطریق اجداد کافی گویند
 روایتها باشد که روایت احاد و سبب علم نیست بنا بر اخبار بران میتوان شد پس واجب است که نص متواتر
 باید و لهذا امامیه دعوی تو از میکنند و دعوی تو را باطلست چرا که اگر متواتر بودی انقدر اصحاف در امامت
 آنکه واقع است تا آنکه صحابه امام که بر یک دعوی عاقد علم از زمان امام میکنند با هم اختلاف دارند چنانچه

از امامت صحابه مروی است که در امامت صحابه مروی است که در امامت صحابه مروی است که در امامت صحابه مروی است

از امامت صحابه مروی است که در امامت صحابه مروی است که در امامت صحابه مروی است که در امامت صحابه مروی است

از اصحاب جعفر صادق عمر بن حیدر را می و غیره میگویند که امام بعد جعفر پیش عبد الله است و علی بن ابی حمزه
 سالم و علی بن ربیع و غیره میگویند که امام بعد جعفر موسی است و امامت بر موسی ختم شد و جماعتی گفته که امام
 بعد موسی پیشتر علی است همچنین در اصحاب سنی اختلاف شده احمد بن ابی شهبان ابی جعفر حسین بن علی
 و محمد بن ابی نصر سکونی و عثمان بن عیسی ابو عمر و عامری و صفوان بن یحیی ابو محمد علی میگویند که امامت بر موسی
 ختم شد و دیگر اصحاب موسی میگویند که امام بعد موسی علی است همچنین اختلاف بسیار در اصحاب امام واقع
 شده و این اختلاف دلیل کذب است و موجب اضطراب درستی است و احادیث احادیثی که در این باب است
 کمالاتی چهارم آنکه دعوی امامت از امامه متعارف شده مثلاً عمر باقر و زید و موسی بن علی ابن حسین و هر دو
 عالم و متقی و ضعف و وصف کمال امامیه از هر یک عوی امامت نقل میکنند زید یا زید و اثناعشریه و باقر
 از محلی پس یکی از صدیق کردن و دویم را کذب بودن ترجیح است بلا مرجع فتاوی و تائید بعضی از
 اصحاب که چنانچه حسن بن علی بن وصال از اصحاب رضای و جواد منکر امامت آن هر دو بود و کذب میگردد
 کسی را که هر دو امام و واجب الطاهره اند و اسماءه معاهیران حضرت از اصحاب صادق و کاظم و عثمان
 بن عیسی از اصحاب کظم و رضای منکر بودند امامت رضای پس با اینهمه کذب تعارض در اقوال اند و اقوال
 اصحاب امامت چگونه ثابت شود و محتمل آنکه امامیه میگویند که انداز خوفت انداز عذر برب خود ظاهر نیست کردند
 و در ظاهر مثل اهل طایفه سخن میگفتند و قول حق پوشیده میار آن خود میگفتند بلکه در خلوة هم می گفتند
 و میگفتند که شیطان اذان مینویس و بار هم گوش در راه بگفتی عن الصادق پس قول
 اینچنین کسان قابل اعتماد نباشد بحکم که آنچه پوشیده با نهانی گفتند چنان بطل باشد و مقصود ضلال
 آنها باشد و آنچه در ظاهر میگفتند می میگفتند چنان ضلال مشرفه قلیل بهتر است از ضلال هم غیر نیمی
 که تعارض در قول و قوف از هر دو قول می برد و لهذا اگر شاهد بعد ادای شهادت از شهادت جمیع
 کند و گوید که شهادت بر فرغ داده بودم هر دو قول و قابل اعتماد نیست چرا که احتمال کذب بر هر دو قول
 یکسانست و لهذا اگر پیشین حکم بر فرغ کرده قضای حکم نکند و بعد از حکم از دعوی شهادت قضای حکم
 نکند بلکه ضمان بر ذمه شاهد لازم گرداند ششتم آنکه امامیه در این باب سخنیار و ایت می کنند

که مخالف کتاب مذکور است متواتر است بلکه بعضی از آن کفریات است و عطلان آن ظاهر است
 پس و فرق از دیگر روایات مابین آن گرفته جماعتی از محدثین آن فرق ضالان را از این روایت می کنند
 انه قال فی خطبته ان اخذ العهد عن الامم و اح فی الاذل ان الله نادى على كل امة
 منهن ان اذنا ان کفر است بلکه اشذ انواع کفر است که دعوی الوهیت است و نیز ابی نصیر از صادق کلامی
 روایت کرده که مشعر و دعوی الوهیت است و از همین سبب است که مفسران آن فرق ربیع یعنی علی تفسیر میکنند
 در قوله تعالی یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک و در قوله تعالی انهم صلا قواربهم و انهم
 الیه راجعون و نیز امامیه از آن روایت می کنند ان الله بعث المرسل و النبیین علی و لا یجد
 و در تفسیر قوله تعالی لان اشترکت لیحبطن عما ینکون یدعون ان اشترکت یا صل فی الخ لا و قد تمع علی
 غیر لیحبطن عما ینکون یدعون روایت می کنند ان الله تقدم علی غیره این نیز کفر است که مقتضی
 تفضیل علیست بر انبیا بک بر محمد صلی الله علیه و سلم نیز و ابن بابویه در علل الشرائع از صادق روایت
 کرده و دعوی توأتر آن نموده که صادق گفته صحیح علی لا یبذل النار ان مخالف نصوص قطعیة از
 کتاب و سنت متواتره است که هر که عیبی نیست کافر و محمد فی النار است نزد نفس و چون
 محب علی هیچ گناه و دخل نشود پس فایده تحریم معاصی باقی نمی ماند پنجمین خرافات مبطل شرائع است
 ستم تا یک سلسله روایت حدیث امامیه تا آنکه بعد توأتر البته نمی رسد چرا که امامیه خود معتقد اند که از خود
 اعداد تقیة می نمودند و هر چه در ظاهر میسجدند کلمه حق پوشیده میان آن خود میگفتند و در عوام خلاف
 آن میگفتند و بدیه است که در ایاستی که در آن تقیة و افتخار انقدر منظور باشد که در خلوة هم باید تقیة نمود
 بعد توأتر نه آن رسید چرا که احتیاج خبر متواتر محال است و توأتر مستلزم شیوع و شهرت بین توأتر تقیة
 منافات است ای برادر اهل سنته که از رجال لایعصمی روایت می کنند در روایات شان علی رؤس
 الامم اشهدوا و الا عالین است با اینکه کثرت شان بجز حدیث حدیث از روایات اهل سنته بدرجه توأتر نمیرسند
 غیر توأتر اهل سنته متواتر یعنی است از قدر شتر که از چند حدیث متواتر میگویند و نیز تقیة متواتر است
 اهل سنته کتاب مذکور است که جمای عدایه امامی است بر آنست روایات امامیه سلسله اسنادشان

مؤلف

مصحف بر آن است و دعوی میکنند که ایما کبری کوشی بیاران خود خضیه میکنند و قرآن نژدشان محرف
 شده قابل اعتماد نیست پس در ایام ما میر چکونه جمال تو از در دسترس ادعای تو از امامیه نیست
 مگر مثل ادعای یهود تو از در تابیدین موسی و قتل عیسی با آنکه خود پیرو دسترفت اند که بخت نصر تمام
 یهود را کشته بود و بجزده دوازده کس نگذاشته و چون واضح شد که سلسله اسناد امامیه ائمه امکان
 تو از در دسترس اسما عقاید بیغرضه ضلال از بیخ بر کنده شد که اخبار اعا و موجب علم و عقیده قطع نیست
 هشتم آنکه سلسله اسناد امامیه قابل وثوق و اعتماد نیست چرا که عقیده هر دو فضل آنست که محب علی
 بر گنهای که گذران مسؤل نغز شده که بهر خود را بکشد و با ما در خود زنا کند و برای اثبات اینقول آثار
 از ائمه روایت میکنند چنانچه ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی بقوله تعالی فو منذ لا یستحل
 عن ذنبه اناس و لا جان برین قول خود عمل میکنند پس وضع حدیث برای تائیدین خود که در علم
 فاسد آنها بنا بر نیت صالحه که بدایت مردم است بسو دین حق و محبت علی البیت نژدشان جایز بلکه
 مستحسن باشد پس وثوق بر آن سلسله نماند بهم آنکه سلسله اسناد در و فضل تا ائمه که مذکور میکنند موافق تو
 مقرر در انقض هم اکثر آن در بر وجهی نرسند محل در کتبشان بر تلیل انقض علیه صاحب الهدایت
 من الامامیه و مهتدا از کسب میدانند چون بر مقتضای قواعد آنها سنجیده میشود و ضعاف نظایر پیشتر
 یا موضع باز آینه عادت را معارضات و مرجحات آنها از بیخ غلبت است ترو در آن ترا تا
 اند و علمهای دیگر امام جعفر صادق صلی الله علیه و آله ائمه ثقات روایت و قدما مجتهدان امامیه را تکذیب
 کرده اند چنانچه هشام بن حکم و هشام بن سالم و طاقی صیرفی و زارة بن عین و یحیی بن عیسی و محمد بن مسلم
 و مالک جهنی و دارم بن حکم و یوریان بن الصلوات تکذیب کرده و در کتب صادق بعضی آنها را در بیخ کرد از
 و خول بر حوفا بن سکان را و تکذیب کرده زید بن علی بن حسین هشام اول را و یار واه عن امیر فی الامانته
 و بعضی ثقات آنها بعضی را تکذیب میکنند چنانچه هشام بن سالم و جوالیقی و هشام بن حکم و صاحب الطاق
 هر یک دعوی روایت میکنند از علی بن حسین و محمد باقر و جعفر صادق و غیر میگویند که ما اخذ کرده ایم نه سب
 از باقر و صادق و بازرنگی و دیگر را انکار و تکذیب و تلیل میکنند چنانچه هشام بن حکم کتابی تصنیف نموده

درود و تالیفی در ذممه حبل الطاق لما ذكره النجاشی پس روایت کسی از آنها معتبر نباشد و نیز امیر المؤمنین
از اصحاب خود تشکایت بیا کرده که سخن من نمیشوند و اطاعت من نمیکند چنانچه بیادش است الله تعالی
پس روایت یحیی بن مروم معتبر نیست و نیز اکثر روایان اخبار ایشان که بیشتر روایت از آنها در کتب معتبره
نموده می آید و تشک با حادیت آنها می کنند که از فضلاء اند منهم جعفر بن محمد بن عیسی بن شاپور قراری
ابی عبد الله که کتاب است و ضلع قال النجاشی کان الوعدا لضعیفنا فی الحدیث وقال احمد بن اسیر
یضع الحدیث و ضعا و یروی عن الجاهل و سمعت من قال کان فاسد المذهب و حانا لکنا ابو جعفر طوسی
شیخ طایفه ضاله و غیره از وی روایت می کنند و هر روایتی که اعتماد دارند و منهم حسن بن عیاش
بن الجویش الرازی ابن علی نیز ضعیف بلکه وضع است قال النجاشی الحسن بن عیاش بن الجریش
الرازی ابن علی ضعیف جدا و ضلع که کتاب فی انما انزلناه فی لیلۃ القدر و هو کتاب وی الحدیث
مضطرب لافعال و حانا لکنا از وی کلینی در کافی چند حدیث روایت کرده و کافی نیز آنها از صحاح
و منهم علی بن حسان و هو ضلع قال النجاشی ضعیف جدا و ذکره بعض صحابنا فی الخلاه فاسد الاعتقاد
و که کتاب تغیر الباطن تحلیط کل روایت کرد کلینی از وی در صحیح خود و منهم محمد بن عیسی قال یفسر
صیاح مومنه اب دی عنه او عمر و کلینی و غیره و منهم سید المرزبان بن کثیر النجاشی قال النجاشی زعم
اصحابنا یضع الحدیث حانا لکنا از وی تفاتی آنها مانند علی بن حسین و ابن فضال و غیره روایت
کردند و از آنها کلینی روایت کرده و نیز از آنها محمد بن حسن طوسی و ابن بابویه اکثر احادیث روایت
کردند که بنا بر حدیثشان بر آنست و همان هندی که از مجتهدان امامیه است زندق بود و ضلع و نیز
بن سعید پیری بود و هر کوفه از روایان فضل که ساجد و کذاب است و این هر دو صاف و کذب کرده و گفته یقینان
علینا اهل البیت و یرویان عننا الا کاذب و بعضی از روایان احادیث آنها آن کسانند
که مرفقه خداوند دارند و توحید نمیکند و هر سکه توحید بر آنکه افترای کنند چنانچه شام بن سلم و شام بن حکم
و صاحب طاق خدا را شتمت میکنند و به آنکه نسبت مینمایند امام بی حسین علی الرضا از آنها
بتری کرده و گفته و لیس القول ما قال الحسنیان و با ایتمهم سعید محمد بن رواض از آنها روایت

حدیث

حدیث می گذرانند و اینها را در حدیثها پیدا میکنند و در کتب معتبره احادیث آنها را
مرویت ضعیفا انداخته اند بر اینهم بن صالح الاناطلی ابو اسحق و حسن بن سهل النوفلی و حسن بن ابراهیم
انطفاوی و اسمعیل بن عمر بن ابان الکلینی و اسمعیل بن عیسیار الهاشمی و حسن بن احمد المنقری و جماعه
بن سعید الشعمی و ابو ضعیف فاسد و کلینی از روی روایت کرده و عثمان بن عیسی شیخ الطائفة یعنی ابو جعفر
طوسی و غیره از روی روایت کرده و عمر بن سمرطوسی و غیره جماعه از روی روایت کردند و بر خبر او اعتماد
دارند با آنکه ضعیفست و سهل بن زیاد از روی ابو جعفر طوسی روایت کرده و محمد بن سنان از روی نیز
طوسی و غیره روایت کرده اند و بر خبر او اعتماد دارند حال آنکه ضعیفست و ابراهیم بن عمر البایمی و داؤد
بن کثیر الرقی که با وجود ضعف فاسد العقیده هم هست و طوسی از روی در تهذیب و استبصار و غیره
روایت کردند و بر خبر او اعتماد دارند و صالح بن جاد و امیه بن خدیجه و معاویه بن معمر و عاصم
الاحمسی و خالد بن النخعی و محمد بن یسیر بن احمد و محمد بن عیسی و داؤد بن حصین و علی بن حمزه
و و قیوم بن مصنف و حسین بن یزید یوقی و اسمعیل بن ابی زیاد سکونی و موسی بن و سب و حسین
بن عبید و جماعه کثیر دیگر همه آنها ضعیفا اند بخاشی و عسائری و دلی و ابان ابی و او و غیره علما
حج و تعدیل نیز فرقه ضاله بر ضعیف انجاعت تخصیص کرده و با اینهمه جمعی از آنها در صحاح خود احادیث
از آنها روایت میکنند و فقهای آنها با احادیث آنها حججه می آرند و دیگر در سلسله اسناد احادیث
آنها جماعه است لا تخصی مجهول الحال اند حسن بن ابان که حال و با اتفاق علما نشان مجهول است
حال آنکه خبر او را صحاح شمرده اند نص عیله بن المطهر فی المنتهی و شیخهم المقتول فی الدوس و انعام
بن سلیمان و عمر بن خطیله هر دو مجهول الحدیث اند و عمر بن ابان مجهول الحالست و عباس بن محمد
بن بسکن و علی بن عقیبه بن عیسی بن سمان و هاشم بن ابی عمار سنی و بشر بن یاسر ساری و موسی
بن جعفر و فضل بن سکره و زید البایمی و سعید بن زید البایمی و عبد الرحمن بن ابی هاشم و جابر بن ابی
بکر در قلیح بن زید و محمد بن سهل و عبد الله بن زید و زین العابدین بن عثمان و ابی جریب سندی و ابی
سعید المکارمی از کاربن فرقه و حسن النطنسی و قاسم بن البراء و صالح السندی و علی بن دعلج

و الحسن بن علی بن ابراهیم و ابراهیم بن محمد و حسن بن علی و ابن اسحاق النخعی و عثمان بن عبد الملک
 و عثمان بن عبد الله عیسی بن ابراهیم و عیسی بن ابراهیم و عیسی بن ابراهیم و عیسی بن ابراهیم و عیسی بن ابراهیم
 یوسف بن ابراهیم و محمود بن میمون و جعفر بن سعید بن جعفر بن کلاب پنجم چونان اند با جاسعی کثیر
 دیگر حال آنکه ازین جامعه شیوخ انبار وایت کرده اند مثل علی بن ابراهیم و پدر پیش ابراهیم و محمد بن
 یعقوب کلینی و ابن بابویه و ابو جعفر طوسی و شیخ ابو عبد الله که او را سفید گویند اینهمه مشتایح
 روایض از آنجا که در کتابهای خود روایت کرده اند و عمل بر آن کتابها مجتهدان واجب گفته اند
 نص علیه الرضی و ابو جعفر الطوسی و جمال الدین یوسف بن المطهر الحلی و نیز از بعضی از روایان عدول
 آنها آن کسانند که از آنها بیزار شده در حق آنها بدعا کرده اند و گفته اند از راه الصدوق زراره
 بن اصم و بعضی از روایان آن کسانند که روایت میکنند از امام یا غیره و وثقات از علماء رجال آنها را
 کذب میکنند خیا پنجم عبد بن سکان که از ابو عبد الله جعفر صادق چند حدیث روایت کرده و محمد بن
 یعقوب در کانی و ابن بابویه ثقی در فقه و ابو جعفر طوسی در تهذیب غیرشان در کتب خود روایت
 او از صادق آورده حال آنکه نجاشی میگوید که ثابت شده که از امام ابی عبد الله چیزی روایت کرده
 باشد و این سخن در امامیه مشهور است و با اینهمه در وثقات می شمارند و محمد بن عیسی از محمد بن محبوب و غیره
 روایت کرده و ابو جعفر کوفی گفته که نصیر بن صالح میگوید که محمد بن عیسی خورد سال است آنقدر عمر ندارد
 که از محمد بن محبوب روایت کند و بعضی از روایان آن کسانند که ثقات قوم در آنها طعن میکنند چون
 محمد بن عیسی بن عبید بن یقطن محمد بابویه ثقی از ابن الولید روایت کرده که بر حدیث محمد بن
 عیسی اعتماد نیست و محمد بن احمد بن عیسی بن عمران شمری ثقی نجاشی و غیره در آن طعن می کنند
 و میگویند بر وی عن الضعفاء و کلابی عن الحذ و بعضی از روایان مدلسند که ثابت میکنند
 حدیث را از شیخ بلشیح و نام شیخ خود حذف میکنند چون ابی عمرو عبد الله بن مغیره و نظری حال آنکه کلینزی
 از صادق من از مدلس روایت کرده و بعضی از روایان نشان آن کسانند که کذب بعضی اند میکنند
 در دعوی امامت چون حسن بن ساه ابی محمد کنندی صیرفی و از دیگر روایان بزرگ و معتبر نشان

آنها هستند که امامیه بنا بر افساد المذهب میدانند چنانچه جبار و دیه ما نذا احمد بن محمد السعد الهمدانی و طحطبه
 چون حسن بن علی بن فضال و عبد الصمد بن بکر بن اعین شیبانی و عمرو بن سعید ابی الحسن المدائنی
 و واقفیه چون حسن بن ابی سعید ششم بن جبان المکاری ابی عبد الله حسین بن مهران بن محمد بن ابی
 نصر السکونی و احمد بن محمد بن علی بن سلم البطائی ابی الحسن و ابی الحسن علی بن حسین بن محمد
 البطائی الحرمی المعروف بابن طاطری و صفوان بن یحیی ابی محمد الصلی و عثمان بن عیسی ابی حمزة العامری
 الرواسی مولی بنی روم غیرشان و این شهرت در میان آنها و بنا آنکه حکم بفسادند ایشان می کنند
 ازین برنده میان شیوخ امامیه در صحاح خود روایت حدیث میکنند اثنا عشریه واجب است بدانان بانه
 اثنا عشری و این جماعه باند اثنا عشریان ندارند و نیز در بعضی قول میکنند روایتی را که فاسق با شیعه عمل گاه
 چنانچه ابو حمزه طوسی در عده گفته که فاسق بافعال جوارح مانع قبول روایت نیست و نیز آنها قبول می کنند
 روایت کسی که اینه او را در کرده اند و من کرده از دخول بر خود و نیز از جمله رواة اجماع است که مؤمن بودن
 او معلوم نباشد و چنانچه در کربان ابراهیم نضرانی که در ظاهر می نضاری گفته است خود را نضرانی می گفت
 طوسی و غیره از وی روایت حدیث می کنند و میگویند که پوشیده سلامت و بعضی از رواة شان آنها
 هستند که روایت می کنند از آنها که خود را ویان مرو عن لاقوش می کنند چون ملاحی و نظایر او و اکثر از
 رواة شان آنها هستند که در آنها نه منح مذکور شده و نه قدح چون نذیر بن نیر و همچنین سایر اندوختنیان
 و اکثر متصیف میکنند بعضی را ویان در حدیث آنها حکم بصحة می کنند و نیز امامیه روایت میکنند
 از کتابها که نسبت می کنند آن کتاب بشایخ خود و گمان میسرند که آن مشایخ آنچه هرین کتب است از امامان
 و امام صادق روایت کرده اند لیکن چون نقیة سمعت و او وجود آزار روایت نکرده بعد مردن
 شان آن کتب بر بنی است چنانچه کلینی از چندی از اصحاب خود از محمد بن خالد و غیره روایت
 میکنند و اکثر اخبار آنها که بطعن عن مرویست از همین سبیل است نیز بعضی از را ویان شان گنایند
 که کذب خود اقرار کرده و اقرار کرده اند بآنکه مزار ایشان را این امام منع کرده بود و باز افتخار نموده یا چیزی
 دیگر منع کرده بود و باز فایده و آن را ویان تروشان از معتبران و ثقات اند چنانچه ابی بصیر

که از عثمان آنهاست که گفته اند که ابو بصیر از یک کاتبی که در حدیث از صادق می شنومد از پدرش روایت
 میکند که گاهی از پدرش می شنومد روایت از پدر می کنیم و آن بابویه از ابی بصیر روایت کرده که گفت از ابی
 عبداللہ پرسیدم که مسلمانان روز قیامت خدا را خواهند دید گفت اری و پیش از روز قیامت هم دیده اند
 گفتم کجا دیده اند گفت روزیکه گفت السمت بر یک کسیر ساعتی خاموش ماند پس گفت که مومنان خدا را در دنیا
 هم می بینند پیش از روز قیامت بلکه قومی بینی در آن وقت ابو بصیر گفت گفتم که مردم خدای تو از تو این
 سخن ببرد چه حیث کم گفتند حدیث مکن و ابو بصیر در پاسخ او زنت حدیث کرد بان تا آنکه مشهور شد
 در میان شیعه و کلبی از محمد بن ابی بصیر روایت کرده که مرا ابو الحسن مصحفی داد و گفت که در آن سنگی تو از
 آنرا که آدم خواند در آن سوره لم یکن پس شتم در آن نام نهادم و از فرشتین نام برد آن شان و نیز بصخر
 از رواه آنها که از یک امام روایت می کنند و خود مسئله امامت آن امام اند و آن رواه از رجال صحیح
 می شناسند و نیز از محمد بن وثقات روایان شان شخصی است که او را علم الهدی نام نهاده اند و او از کثرت کذب
 با که در او و آنرا عمل صلح میدانند و چند کتاب بدرونج بر کرده است و اینی با عترت یاران او ناسبت
 و نیز بنیام عمل میکنند بر مثل چنانچه مراد ابی عمر اسحیح میدانند حال آنکه کلبی از ابی عبداللہ روایت کرده
 که هر که در سال کند کاذب است و ابو جعفر طوسی عمل میکند بزناست و هم بجز مضطرب عجب از بنهر حقاقت
 احمقان و آنرا از منتریان است که چهار کس متعاقب دعوی کردند که ما سیر مهدی صاحب الزمان ایم از زمان
 مهدی اصحاب الزمان پیام می آیم اول ابو عمر عثمان بن سعید الثمان دویم پیشش ابو جعفر محمد بن عثمان که در
 سال سه صد و بیست و نه است قوه سده سیوم ابو القاسم بن ابوسن بن ارج چهارم علی بن محمد که او را خاتم
 السغه میگویند و پنجاه و چهار سال مدت این مدعیان که ابان را محققا عدی جعفری مینامند و بعضی دیگر
 که آن بی دعوی سفارة دعوی میکنند که من مهدی بر آمده ام و از روایت میکنم چنانچه ابی هاشم
 داؤد بن ابی القاسم جعفر و محمد بن علی بن بلال و احمد بن سخن و ابراهیم بن مهران و محمد بن ابراهیم
 و غیره و این جماعت دعوی بی دلیل ظاهر البطلان آن منقریان را باور کرده روایت حدیث محمدی از انفا
 می کنند و نیز روایت کنند از رقیه باو گمان میسرند که رقیه با واسطه سفیران غیرشان اصحاب الزمان

دو شسته

نوشته بودیم صاحب الزمان با چنین جواب نوشته اند از جمله رفته علی بن الحسن بن موسی بن بابویه
 القمی است او رفته بخط صاحب الزمان ظاهر کرده در جواب سوال خود گفته ابو القاسم بن ابی حسین
 بن روح عینی تمهیر کسیوم رفته بدست علی بن جعفر بن اسود صاحب الزمان فرستاده بود صاحب الزمان
 این جواب نوشته اند از جمله رفته محمد بن عبدالعزیز بن جعفر بن حسین بن جامع بن لکب جهری ابو جعفر قمی نجاشی
 گفته که ابو جعفر قمی صاحب الزمان نوشته بود و چند مسئله از او است پرسیده بود و گفت که احمد بن
 حسین گفته دیدم این سایل را نوشته در اصل و جواب آن نوشته اند بین السطور آن ابو جعفر محمد بن حسین
 طوسی در کتاب الفیئنه در کتاب الاحتجاج نوشته در کتب صحاح که بنابر آن برین فرافات باشد و از جمله است
 ابی العباس جعفر بن عبدالعزیز بن جعفر حمیری قمی شیخ قمیان در کتب روای ابو العباس که گویند
 در رفع حج کرده و آنرا قریبه است و ابی صاحب الامم نام نهاده و از جمله رفع حج برادرش احمد و برادرش
 حسین اینها هر گمان بر سرند که با صاحب الامم بنویسیم صاحب الامم جواب میل مای نویسد چنانچه نجاشی
 و غیره ذکر کرده اند و از جمله رفع علی بن سلیمان بن حسین بن الجهم بن بکر بن عین ابی الحسن الرازی هم
 دعوی مکانیکه میگرد و رفع ظاهر میشود نجاشی گفته او را صاحب الامم اتصالی بود و از آن جمله دیگر رفع اند
 از قدما و اینقره فضلاء و از همین سبب فرافات است آنچه محمد بن علی بن حسین بن محمد بن بابویه قمی بخط جهم
 صاحب الزمان ظاهر کرده و این استحقاق گمان بر سرند که محمد بن علی یکی مسئله با چند مسئله از مشکلات
 میشود و در دوران درختی که بیرون شهر قم بودی نهاد و یک شبانه روز آنجا میگذشت روز دیگر برمی آورد
 و جواب اهل بر پشت آن نوشته می یافت ازین سستی نصین دارند که آن خط صاحب الزمان است که منحت
 خیال شان است و برین بناودین شان است و از همین سبب فرافات است که کاتب بر سر جهم خطوط
 اند و همین ظاهر کردند جواب سائل که شنیده از آنها پرسیده بودند و آن خطوط را این جماعت استعاره
 بر حدیث مروی است و صحیح فریب بر سر چنانچه ابن بابویه در یک مسئله توقیفی بخط ابی محمد حسن بن علی
 بر آورده و در کتاب کلینی روایتی خلاف آن توفیح بود از امام جعفر صادق ابن بابویه گفت که برین
 حدیث فتوی میدهد ملک فتوی میدهد بر آنچه نزد من است از خط حسن بن علی و آن است

که حضرت بن علی را که می شناسد بر بعدی رسالت الخلطه صلوات الله علیه بر او بان این کرمان
 اینست و بنامند ایشان برین خرافات است و کتب حدیث و فقه اینجماعه باین لغویات مشحون اند و صحیح
 ترین کتب نزد اینجانه چهاراند یکی کافی تصنیف محمد بن یعقوب کلینی دوم تندیب بوم استنبصار
 این هر دو تصنیف محمد بن حسن ابی جعفر طوسی چهارم فقه من لا یحضره الفقیه تصنیف محمد بن علی بن
 بابویه قمی و گمان میرسد که عمل برین چهار کتاب واجب است و همچنین بر آنچه روایت کرده اند از امامی و جمیع
 کرده اند از ایاران او با زامایه زین چهار کتاب کافی را ترجمه می دهند و جماعتی فقه من لا یحضره اصح میگویند
 و حال این کتب آنست که بر تو ظاهر کردیم که از هشتم بن حکم و هشام بن سالم و صاحب طاق قائلان
 تبسم و زراره بن اعین و بکر بن اعین و سلیمان بن جعفر و محمد بن سلم و بنی فضال و ابن مهران
 و جماعتی دیگر فاسد المذهب با معتاد امامیه و بعضی و صلح و کذا با بخرافات شان چون جعفر قرار
 و ابن عیاش و محمد بن عیسی و غیره و بعضی ضعیفین بسیار اند و مجابیل بشمار چون ابن عماره و ابن
 مسکون و زید مایمی و غیره و بعضی مستور الحال چون نکلسی و قاسم خز و ابن فرقد و غیره و از مناقق
 در عمل جوارح روایت میکنند پس اینچنین کتب را صحیح گفتند و واجب العمل المعتبر بحق است
 و چون حال صحیح کتب شان اینست وای بر حال دیگر کتابها عجب کلامهای متناقض از اینجماعه صادر
 میشود که عمل برین کتب واجب میگویند با آنکه طوسی خود گفته که بر حدیث احاد کو صحیح با عمل واجب نیست
 و ابو جعفر طوسی باین معلوم تبه خود دوران گران که کشیم انظار الله است روایتی کند از ابن مسکان
 از صادق و جماعتی نکذیب میکنند که ابن مسکان را از صادق روایت نیست و نیز روایت میکنند طوسی
 از ابن بابویه صاحب قمه زوره و نیز از مرتضی و آنها از محمد بن نعمان و او کاذب تر بود و جایز نیست
 کذب برای نفره مذرب فایده ابن بابویه بعضی روایات کلینی را که بزم خود پسنداد صحیح روایت کرده
 چون احادیث تحریف قرآن و استعاطایات حکم بوضع کرده و هم چنین علی حکم بوضع کرده ظاهره بدانکه
 فرقه های روضه کلمه عمل میکردند بر آنچه ایاران آنها بدان روایت می کردند بنی یحیی حال از رجال
 اسناد و صحیح کتابی نه هستند که بران احوال رجال شده از حر و تعدل تا وقتکه کشته

از اثناعشر در صد چهارم کتابی تصنیف کرده در رعایت اخصار در احوال رجال که از اثناعشر جزیره در غم سفید
 با جزو متاخرین این عصر است در مصنف کتابی تصنیف کرده در نجاشی و ابو جهر طوسی و جمال الدین احمد بن
 طاک و حسن بن ابن مطهر و نقی الدین بن داود و در شرح و نقد کتابها تصنیف کرده و در عمل گذشتند
 بسیاری را و در فاضل ندماز توجیه صحیح و قبح و اختلاف بسیار کرده و در ترجیح احد از خبرین الواو درین المصاحف
 و القحج بر وجهی که از حق تا بطل رسید فرق ظاهر نشده و در ترجیحات صحیحها و اسی گفته و لهذا صاحب
 الدرر ایت من الامامیه از تقلید آنها منع کرده و نیز علماء رجال در اسما رجال تصحیف کرده چنانچه ابی اضفیر
 که چون بود آنرا با موجوده گفته و مراجع که بر او جمله و حیم بود آنرا برای منقوط و حار جمله خوانند و در کمال
 و در او ای در اسم و ام پرترقی بود چنانچه محمد بن یس مشرکت در چهار کس دور آنتمه میدانند کیسان
 خود محمد بن یسلی صدی ابی اضفیر و محمد بن یسلی و یکی را مدح میگویی بنی توشیق و آن محمد بن یسلی
 اسدی مولای بنی رضیف و آن محمد بن یسلی ابی اسمران با بود با اکثر از محمد بن یسلی روایت
 میکنند بی ذکر با به الامتیا ز پس در حدیث زعفران معنی حدیث الرجال موافقند بسیار ایشان علم علماء و نشان
 به عدالت در روایت است و چون متقدمان نشان از احوال رجال بحث میکنند بر سر طبع و سایر
 عمل میکند مانند متاخران که آمدند بر چند نقلی است سنتی بحث از رجال کردند لیکن هیچ حق را از باطل
 امتیاز ندادند و اگر امتیاز میدادند و باطل را از ترکی می کردند بسیار با یکی ترکی میدادند تا چنانچه
 کردند بر همان روایات متقدمان و حجه گرفتند که از اصحاب متقدمین با بران عمل کرده اند و بسیار
 اینهمه خلافات نشان بر تاجع است و تحقیق است که بنا بر سبب روغن را منافقان بقتصد مردم
 دین اسلام ندادند اول عبداللہ بن سہیل بود منافق و زرعی مسلمانان در آمد مردم را بحدود
 سبب طبعیت که مردم را بر اسلام کشیده و از آنجا بود بر طه ضلالت از آنست که افراط و ریشان علی است
 با ثبات الوهیت چنانچه خلاصه می کنند با اثبات معنی رسالت کو ملاحظه است یا ولایت تعبیر کنند و تفریط
 در نشان و دیگر صحابه و طبعیت بهمت عدالت بعد از آن دیگر منافقان در وقت زین العابدین
 و محمد باقر و جعفر صادق بر روی کار آمدند چون ششم بن سالم و ششم بن حکم احوال و احوال دوم

ملقب بشیطان الطاق وزید بن جهم العبلی وزیر ابن عیین و حکم بن عیین و عروه میسری یا مینار حوی
 روایت کرده اند از امام زین العابدین که در این ایام اتفاق افتاد منافعان فرط محبت اهل بیت ظاهر کردند و بیشتر
 آمد و رفت و در خدمت آمدند که درین و دیگر ایام اتفاق افتاد منافعان ابی محمد حسن العسکری کردند و از ان
 اکابر اراکان ذیب اصول و فرودم و طاعن صحیح سابقه و از ان پیغمبر صلی الله علیه و سلم و عیون و مردم شیعه فرودم اهل سنت
 با نظر روایت کرده اند پس چون عقاید فاسده از انها ظاهر شدند انرا انعام تبری کردند چنانچه کلینی و غیره
 امامیه هم از ان تبری از ان منافقان روایت میکنند و وی الکلیفی عن ابی ابراهیم بن محمد الخزاز
 و محمد بن الحسین انما قالوا دخلنا على الحسن بن الحسن بن الهيثم بن سالم بن هاشم بن سالم و حنا الطاق
 و الميثم يقولون انه تابع لبعوث الى المشرق و المباقي صمد فخر الله سلجدا و قال سبحانك كيف
 طاعتهم انفسهم ان يشبهوك بغيرك اللهم لا صفك الا بما وصفت نفسك ولا اشبهك بخلقك
 انت اهل بكل خير فلا تجعلوا مع القوم الظالمين و قد روى ايضا عن الحسن بن عبد الرحمن
 الحلي قال قلت لابي الحسن موسى بن جعفر الكاظم ان هشام بن الحكم يزعم ان الله حسم
 قال فانت الله ما علم ان الحسم محد و معاذ الله و ابرأ الى الله من هذا القول و روى ايضا
 عن محمد بن فرج الحج قال كتبت لابي الحسن اساله عما قال هشام بن الحكم في الحسم و هشام
 بن سالم في الصوة فكتبت معك حجة الكيران و استعذ بالله من الشيطان ليس المقول ما قال
 الهشامان و زید بن علی الحسن بن هشام احوال را گفت ای احوال چنانکه از خدا روايت میکنی از
 پدر من پدر من که پدر من از ان بزرگوار است چون این سخن زید گفت احوال گفت که زید امام زین العابدین است
 محمد است زید گفت ای احوال پدر من ترا سایل دین را بخت و مرانیا بخت و با من انقدر محبت داری
 که گفته ام کرده و در دین من می داد و مرا بر فرزند و در زراعتی شد رواه الکلیفی و غیره من الامامیه بخندند
 احوال که از ان بر او ان منافقان ظاهر شده در کتب امامیه روایت و با از ان منافقان امامیه
 دین خود نموده میکنند و نیز در کتب شان روایت که چون زید بن علی بن حسین طلب خلافت کرد و جادو کشید و بوی
 مس شد و امیر عراقین یوسف بن عمر و قتیبی با وی محاربات کرده باز در منزل احوال کوفه آمدند

و بطلان

و با ضلال منافقان عقیایدشان در میان سپین نفا بد بود ان کو فیان بنا برست و عظیم خود بازید گفته
 که اگر از ابی بکر و عمر تبرکتمی ماتر اردو کاری میکنم و اگر نه ترا میگذاریم زیر گنبدت هرگز تیر از ابی بکر و عمر نخواهم
 کرد بلکه دوستی آنها خواهم و دست چرا که پدر من با آنها دوستی داشتی و ذکرشان از بزرگواردی و سرور علانی
 آن کو فیان گفتند اذ ان فضلك یعنی این هنگام ماتر میگذاریم زیر گنبدت اذ هبوا فانتم اللافضة
 یعنی بروید شمارو فضا اند پس آنهمه کو فیان از فراقت زیر پریشانه و زید با آن شدت در صلح از آنها
 تبری کرد و از آن روز آنها را در فضا نام مقرر گشت و نیز از زنادقه در زمان موسی بن جعفر اسحق بن ابراهیم
 ملقب به وکیلین شاعر ظاهر شده که در آثار او در صلح و نه به بنو هاشم و اسلام ظاهر میگردد و در سب روشن را
 نماند میگردد و در فضل و از فضیلتی خود می شمارند که مذکور محمد بن محمد بن النعمان ملقب بمعین شیخ ابی جعفر
 طوسی و مرضی بعد از ان در ایامی که آن ایام را ایام غیبه محمد مهدی میگویند جماعتی که از اهل بلد فریب پیدا
 شده که دعوی سفارت کردند از طرف محمد مهدی در فجات ظاهر نمودند و بعضی زنادقه کتب در ان تدویر
 نمایند بنو هاشم نسبت کردند و میان کتب بسوی باقر و صادق و نسبت کردند تا لیفان کتب با صحاح
 مخلصین آنجا افتاد علیهم واصله کلام بعد هم پیران کتب را ظاهر کرده اند برای شیعه
 و گفته اند که مصنف آنهمه تقریب این کتاب ظاهر نگردد بود و از ان زنادقه بعضی خود را در زمره مخلصان
 صادق شمرده کتابی در اصول و فروع برای شیعه ظاهر کرده و گفته اند که این کتاب کتب صحیح
 صادق است پیش شیعیان کتاب گرفته آنچه در وی بود از صادق بی تحقیق روایت کردند و از جمله
 اسلاف رو فض که در فضا مذکور خود از گرفته ذکر یابن ابراهیم نصرانی بود که در ظاهر و درین نصاری
 را نگذاشته با نصرانیان خود را نصرانی می گفت و شبیه خود را محبت طاعت قرار داده مطاع صحابه
 و اہبات مؤمنین ذکر نموده باز در ان کتابان مرضی نامی شخصی پدید شد که او را علم الہدی القتب فی
 گفتند پر از دروغ و باطل کتب تصنیف کرده بسو نصرانی و غیره نسبت نمودند و صاحب قده فرود آرد
 الذب و انجس بود نسبت نماید در سب فضا و چون تمام روایات این گمان مخالف اخبار متواتره
 بود که مردم تواتر از اہل المؤمنین علی و از فرزندان او که ایامی بود در زمان خود بمصر صحابہ پرور است

میگردند و اما حکم آن روایات محال بود و البته آن اخبار را خود امامیه هم از این روایت می گویند
 تا چاره برای حفظ مذمت خود بود بجهت تقییه قایل شدند چنانکه به تقییه قایل نشوند در فرض را بطلان
 مذمت خود بخواهند آنرا نمی آید آن برای ابطال مذمت و افضال تقییه باید کرد آن گران
 را معرفی بانی نام **فصل در ابطال تقییه** بر آنکه در فرض دعوی می کنند که تقییه غیر مجزبان
 و الله واجب بود بر همه نیز و حسب درین دعوی خود با آنها استند ازین کلینی از ابی نصیر روایت
 کرده قال قال ابو عبد الله ان التقیة من دین الله قلت من دین الله قال والله من
 دین الله ولقد قال یوسف علیه السلام ایها العیر انکم لسا فرقن والله ما کنا
 سر فواشیئا و اتد قال بر اھیم علیه السلام انی سقیم والله ما کان سقیماً و روی بن بابویه
 فی الامالی انه سال عن ابی عبد الله هل کان رسولاً لله صلی الله علیه و آله یتقی قال ما بعد
 نزول والله یعصمکم من الناس فلا و صاحب محاسن از ابی عمر روایت کرده قال قال ابو عبد
 جعفر بن محمد الصادق یا ابا عبد الله اعشار الدین التقیة ولا دین لمن لا تقیة له تخمین آثار
 و فضیلت تقیة ایجاب آن بسیار است می کنند و در تقییه قوله تعالی ان اکر ما لله عند الله انک
 میگویند که اتقی مشتقی است از تقییه یعنی اکر مژده خدا است که بسیار تقییه میکنند و تخمین کلینی و غیر
 از ششم بن سالم از ابی عبد الله در تقییه قوله تعالی وید منون بالحننة السیئة می گویند که مراد
 از سنه تقییه است جواب این آثار و صنوع و مفرق اند و تفضیح رجال ایشان از ابی نصیر و ششم بن
 سالم و غیره بالاته کرده و نیز این آثار مخالفت متواترات است و ثابت بالبداهت چرا که اگر چه غیر
 تقییه میکرد آنرا مجازات و مجاهدات با کفار منکر کرد و علی رضی الله عنه با معاویه جنگ میکرد و بتقدیر
 تسلیم این اثر دلالت دارد بر آنکه تقییه مجوزول والله یعصمکم من الناس مجتوج گشت
 ظهور حجة لنا و علینا و اوله بر اطلالان تقییه بسیار اندکی آنکه کذب در پیبر ادیان حرام است
 خصوصاً با بی ضروریه پس آنرا واجب است گفتن و کذب استعثار الدین و کذب دین خدا
 و آنکه بر اکر مژده خداست کفر است و دوم آنکه تقییه محل است و در خوف بر اخبار در آنچه نقلی

در خوف

در وقت بر اخبار در اخبار و در کسی که در حق اینها فرض کرده شود مجال و اگر زحمت القدر بر طبق قائم شود
 نمی بینی که شاعر بودن یا سحر بودن که از آن دو هم در بودن نظم قرآن از قبیل خدا بودن و مجزات از قبیل
 سحر سپاری می شود حال آنکه کسی از شاعران مثل قهر سورتی انقرآن نتوانست آورد کسی از سحر اقرآن مطالب
 با عصای موسی نتوانست کرد تا هم این سرود و صفت راحق تعالی از پیغمبر علیه السلام با مبلغ و جوه نمی کرد
 و گفته و ما علمناك الشعر و ما ینبغی له لیس کن ببقیه بر پیغمبران چگونه روا باشد بیوم آنکه حق تعالی
 در مع اینها میفرماید الذین یبلغون رسالات الله و یحشونہ و لا یجتون احدا الا الله و در مع
 مومنان میفرماید یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم و میفرماید که نمی خنماخته اخر جنت
 للنا سائلون بالمعروف و تنهون عن المنکر و یؤمنون بالله سرور یا پیغمبران و قاید مومنان
 بجنبه چگونه از غیر خدا برسد و فیض تبلیغ شرایع ترک کند سبحانک هذا بستان عظیم چهارم آنکه در بدو
 اسلام قوله تعالی یا ایها المدثر فحی فانذرو قوله تعالی و انذ عن غیرنا انک اقربین نازل شد
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم در آن تنهایی که در ابتدای اسلام بود چه قدر زنجار و محنتها کشید که از حیطه بیان
 خارج است اگر حفظ الهی شما محال اونی بود کفار و مشرک و در غیر نکرده بودند قوله تعالی و اذ یحکمان
 الذین کفر و الیثبتوک و او یقولک و یحز جوک و یحکون و یحکون الله و الله خیر الما کرین شما در
 در انوقت آنسر در علیه السلام در تبلیغ احکام و ائمه از تصور نکرده باز چون اسلام قوه گرفت و حکم بجای نازل
 شده آنچه معمارک و مغازی سهل آورده از نظر من مشال است اگر تقییمیکرد چو در ابتدا اسلام من نمی کشید
 و چرا جبار و فرض میشد و سهل می آورد پس ثبات تقیه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم از محققانم توان آنسر
 ان نذا الاسفطه بنیه و تفصیل قول بر اینوجه که از ابوجبل و شمال او و از آنجا کفار و از هر فل عظیم اروم
 و پر و نیز خسر تقیه نکرده و از ابی ابکر و عمر تقیه میکرد قابل آن نیست که کسی غافل بجواب آن پردازد
 حاصل که پیغمبر صلی الله علیه و سلم و هم چنین انبیا سابق فوح و ابراهیم و محمد و صالح و شعیب و لوط
 و موسی که تفصیل آنها تفصیل دیگر در قرآن مذکور است هیچکس از آنها با وجود صفت سلام ذوقه
 کفار از غیر خدا برتر سپیده و در تبلیغ احکام الهی تصور نکرده و صد سال فوح از دست کفار زنجار کشیده

وصال موسی را ما و محمد و ابراهیم را با بنی زری بادت ه هفت اقلیم و حوله را با عار و صالح را با اهل بیت
 را با اهل بدین و اصحاب یکدیگر را با قوم او معاشرات شدیدها مذموبضی انبیاء مثل یحیی و غیره از تو
 کفار شهید شده اند چنانچه حق توانی در توحیح بنی اسرائیل میفرماید فقله تقتلون انبیاء الله من قبل
 ان کنتم مؤمنین و عیسی با سمان شریف بزرگچکس از آنها تصدیق کرده و علی با معا و جنگیده و او را از بولا
 شام تغیر فرموده و الانکه پیش حسن مجتبی میگفت که معاویه را تغیر میکنم فانما نخاف من کیدک وان کیدک
 لعظیله و ابن عباس میگفت که باقتضای بدشت و بعد یکماه تغیر باید کرد و علی قبول نکرد و گفت و ما کنت
 متحن للمضالین عصدا اینچنین روغن خود رویت میکند و حسین بن علی با زین جگنیده شهید
 اگر اینهمه بزرگان تغیر میکردند تو بت با اینجا نیرسید کنون آثار از آنکه که بروایات امامی آمده است و بر نفوذ
 تغیر دلالت دارند را کرده ای شود اول آنکه از امیر المؤمنین روایت انه قال الی و الله لو تعبت واحدا
 و هم طلاع الارض کلها ما بالیت و لا استوحشت و الی من ضلوا تم الذی هم فیه و الله
 الذی انا علیه لعلی بصیرت من نفسی و یقین من ربی و الی الی لقله الله للحجاج و الحسن ثواب المنتظر
 داخ ذکره الاضی فی فیه البلاغۃ پس تنبیه علی تنها از بسج من فی الارض باک کند و خوف خطره
 بخاطر نماید و امید و ثواب حق تعالی باشد تغیر کرده و هر آنکه تغیر نیست مگر برای خوف بر جان یا برای
 اذیت و او قتل و خوف جان نبود چرا که کلین روایت میکنند که انهم فی میر فمکرا بغتار خود و آنکه امیر المؤمنین
 قاتل خود را در زمان موت خود را میدانت و اذیت و او قتل برای تسلیح احکام الهی و امر بر عظیم
 خداوند کار نیست و امر است محمد و قال الله تعالی لا یصیبهم ظلم ولا اظلم ولا یخصه فی سبیل
 الله ولا یطون موطئا یغیظ الکفار و لا یتالون من عند و نیلا الا کتب لهم بعمل صالح
 ان الله لا یضیع اجر الحسنین و لا ینفقون نفقة صغیرة و لا کبیرة و لا یقطعون و اذیا الا کتب
 لهم لیحییهم احسن کانوا یعملون تیوم نکر روی العبا عن زرارة بن عیین عن ابی بکر بن خرم قال
 تو صد اهل فخر علی خضیفه فذل المسجد فصلى فجا علی فوطا رقبة و قال و یدک تصلی علی غیر
 او ضوق قال الی فی عمر الخطا فخذ بیدک فانتهی به الیه فقال انظر ما ذاق قول هذا عنک

و رفع سینه علی عرفا انا می تپم که تقیة فرزند می شود علی کردن آن مصلی را پامال میکرد و میگفت
 فصلی علی غیب و ضوع و برادر المؤمنین عمر او از بلند نسبی که چهارم آنکه راوندی از سلمان فارسی
 روایت کرده که علی را خبر رسید که عمر شیبیه را ببدی یادی کند پس در راههای باغبانی
 مدینه با عترت مقابل شد و در عتسلی قوس بود پس گفت علی مرعرا که را خبر رسیده که تو شیبیه را ببدی
 یادی کنی عمر جواب بخشونت او علی کمان خود را بر زمین زد و آن کمان از او افتاد و پیش او بسوی
 عمر دو آورد و گفت ای ابا حسن چه میکنی باز اینچنین نخواهم کرد و عاخری پیش گرفت علی
 دست بسوی از او باز کمان شد عمر دست خورده بخانه خود رفت سلمان گفت چون نشسته
 علی مرا طلبید و فرمود که پیشم بر دمی از طرف مشرق نروا و آمده است بخوابد که بند کند او را بگو که
 بند کن و در بل تفرقیسیم کن و اگر نه ترا فنیعت خواهم کرد سلمان این پیام رسانید عمر گفت علی از کجا
 دانست سلمان گفت از علی چه خبر پوشیده میماند پس عمر سلمان را گفت که علی ساحراست و من بر تو
 شفقت میدارم تو از علی جدا شو و با ابایش سلمان گفت نه همچنین است علی وارث اسرار نبوة است
 و تو دیدنی از وی آنچه دیدی و نروا و از ما ده از نیست عمر گفت برو پیش علی و بگو که سعاد طاعة حکم تو قبل
 کردم پس از آنم پیش علی پیش از گفتن من تمام قصه که درین دو عمر شده بود خاطر کرده و گفت علی
 که خوف آن از او در دل عمر تا وقت مرگ باقی خواهد ماند لعنة الله علی الکاذبین اگر این امر صحیح
 است پس ثابت شد که علی تقیة میکند و اگر نه برای یاد کردن عمر شیبیه علی را ببدی از ختم با عمر مجادله
 نکردی و باز عمر گفته نعمتتادی که مال تقسیم کن و اگر نه فنیعت خواهم کرد و چرا تقیة کنده کنی که این
 قدر قوت بر دفع دشمن داشته باشد و خوف و تا وقت مرگ در دل دشمن ممکن باشد و اینها روایات
 قوه علی و مغلوبی عمر و فضل کثر اقوال و افعال علی را در خلافة عمر بر تقیة عمل میکنند تا آنکه میگویند
 که عمر در علی را نبصیب گرفت و علی نایر تقیة دم نترس لعنة الله علی الکاذبین برای برگشتن در حق شیبیه
 درین شورش آمده و کمان را از او نگرفته و برای غضب کردن و ختر که از زل الناس ترا که ارا نتواند کرد
 تا خوش نشد و دم نزد مثل مشهور است که در روز گوار حافظ نباشد خرم آنکه کلینی از معاذ بن کثیر از آن

روایت کرده که حق تعالی نازل کرد بر پیغمبر خود کتابی و فرمودی پیغمبرین وصیت است بسوی اجماع پیغمبر گفت
وما الجبایا بالجرئیل یعنی بجز کیستند ای جرئیل جرئیل گفته علی اولاد او و بران کتاب مهربا بود
از زرسر و او پیغمبر صلی الله علیه و سلم آن کتاب بسوی علی و امیر کرد و او را یک کیشاید و هر چه در آن نوشته
باشد بر آن عمل کند پیغمبر فرمود علی آن کتاب بسوی حسن و یحیی که کتابت او بود و بسوی حسین او بکلمه
کشاده در آن یافت که بر آبا توئی برای شهادت پس نیت شهادت آنها را بگو و نفس برای حسدا
بفروش پس یحییان کرد پیغمبر و آن کتاب به علی ابن حسین پس کشاد یکم پس یافت در آن که سرنگون
باش و غماوشی اختیار کن لازم که خانه خود را و عبادت کن پروردگار خود را تا که آید ترا یقین سینی است
پس و او آن کتاب به پیشش محمد بن علی او مهربان است پس یافت در آن که روایت کن حدیث با مردم
و فتوی بده و علوم طبیعت خود را بر آنگه کن و تصدیق کن آبا صالحین خود را و متوسل کن کسی بگزار خدا
پس مریستی کسی بر تو غلبه نخواهد شد پست در او به خود جعفر پس یکم بکشاد پس یافت در آن کتاب
محمد ان حدیث الناس واقعة و انزلنا الحاقن الا الله و انزلنا علوم اهل بیتك و صدق اباک
الصالحین و لا تخافن الا الله فانک فی حدی و امان پیغمبر او و پیغمبرش معنی و چنین خواهد و او موسی
موسی کسی که بعد از خود آمده و چنین تا قیام مهدی و از طریق از معاذ بن کثیر نیز از ابی عبد الله روایت کرد
و در آن در خاتم پیغمبر برای محمد باقر نوشته بود و قال الحق فی الامن و الخوف و لا تخس الله یعنی
طریق بگو و حاله امن و هم در حال خوف پیغمبرش از پیغمبر گم از خدا از این اثبات میشود که تصدیق
باقر و جعفر صادق را جایز بود پس بجز و فضل افعال این بر دو امام را بر تفسیر عمل میکنند بطریق
است و از افعال این بر دو امام بطریق اول ستمتة توانست شده و از طرق روایت هم
بصحت رسیده آنچه که بطلان سب انقض باشد مثل قول محمد باقر: حق ابی کریم الصدیق نعم الله
لنن لم یقل الله الصدیق فلا صدق الله و جعفر صادق مخزومه و گفته ولدنی ابو بکر و زین ششم
آنکه سیم مرتب پس ملائی و کتاب خود و حدیث طویل آورده که چون رسول صلی الله علیه و سلم وفات
یافت و مردم با او ای که سیم مرتب کردند علی فاطمه و حسن حسین را با خود و گزیدند و یک از مایه برین

و انصاف

و انصار را پس بدو غیره رفت و از آنها طلب مدد و در پس از آنها کسی با بی علی قبول نکرد و چهار کس
از پیرو سلمان و ابو ذر و مقداد و غیره ابان بن عباس از کتاب سلیم بن عیسی روایت کرده که چون زینم
بابا بی بکر بیته کرد ابو بکر گفت از تر علی در ستاد و گفت که پیش خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم حاضر
شو چون قفقه پیش علی رفت و این سخن گفت علی در جواب گفت چه خبر دروغ بر رسول خدا صلعم استند
و مگر من ندانم قسم بخدا که خلیفه نکرده است رسول خدا صلعم غیر من بگریرا پیوسته فقده را گفت که برو ابو بکر را
بگو که رسول خدا صلعم غیر من دیگر را خلیفه نکرده است چون علی پیش ابی بکر حاضر نشد عمر و غضب و در روز
علی بر بیعت پیش فاطمه و آدا و کرد و با التباها با رسول الله ثم مشیر بر دشت در جاوشن و پس علی
عمر را گرفت و او را بجنابا بند و منی و کرد نشن اسود عمر علی را گفت تا بی بکر بیته کن علی گفت اگر بیته ابی بکر کنم
عمر گفت از زمان که دنت خواهند ز علی گفت دروغ گفتی قسم بخدا کسی ایتقدره ندارد مگر من کم هستم
در یاران و مدد کاران نهیضم هم بحار بطلان لقبه بنمید در چه اگر لقبه می کرد خانه بخانه مهاجرین و انصار
نیز رفت و بطلب بی بکر حاضر میشد و بلا توقف بیعت می نمود و قسم خدا یا کرده اظهار اختلاف خود
نمیکرد و با عمر شتی میکرد و آخرین قصه اول دلیل است بر بطلان لقبه و تکه نیا مامیه در آنکه میگوند
که علی ترک حق خود کرده بود و بجهت عدم قدره چنانچه اول قصه را آن دلالت دارد که از مهاجرین و انصار
و اهل مدینه را بخیر چهار کس کسی با علی یاری نکرده و از آن قصه که علی عمر را گفت که گردن زدن دروغ
گفتی قسم بخدا کسی این قدرت ندارد مگر من کم هستم در یاران و مدد کاران ظاهر میشود که علی قدرت داد
آنها و قدره که رفتن خلافت داشت چنانچه از اثری دیگر از علی نقل که امامیه روایت می کنند که علی عمر را گفت
لو لا عهد الی حبیبی الا اخوته لعلمت من اضعف ناصر و اقل عدد ایترا ظاهر میشود که علی قدره
متفاوت است و نیز معلوم شده که علی بابا بی بکر بیته بعد ظهور حق ابی بکر کرده نه از راه لقبه فیهت المدعا
مخوفاتین محمد اصبغی یعنی را که میبند کند قسم آنکه محمد بن اسنان روایت کرده که امامیه المؤمنین به چه گفتند
ای مترورن ترمای بنم قبول بزخم غلام ابن ام عبد که قوروی حکم بنظم کنی و او تو موقت تو اکتبش و بعد
سبب و اصل بیعت شود و نیز محمد بن اسنان و غیره روایت کردند که امامیه از بین به عمر گفت که تو و یار تو

یعنی باو یک بر آورده شود یا از عباد رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس برود اگر سید خود بود یا چنانچه
درخت خشک پس سبز شود و آن درخت پس نفع افتند و دستمان نویستند آورده شود و آتش سوزنده که در ام
شبه بود بر برابریم پس شمار در آن انداخته شود و دشمنان کشته شود پسر آید با وی پس بر در آن دو خاکستر را
برداختند الله علی الکذبین این شمار دلالست از بر بطلان تقیه چه اگر تقیه واجب بود این شمار
علی علیه السلام نیک است نهم آنکه تواتر زهدی است و جماعت و هم بر و است شیخ جمع شده که امیر المؤمنین در کتبه
و حکام و پنهان و مخفیانه خلفدار شدند میگرد و با آنها مناظره میشود پس اگر تقیه واجب بود مناظره نمیکرد
نهم آنکه شیعه دعوی تواریکند و زوال است تمام باشد که علی بن ابی طالب و علامت است یا آن اختیار کردن
راستی است بر در و وضعی حال فی تهمج البلاغه علامت ایمان آن تو ثل الصدق حین یضرب
علی الکذبین ینفعلک و وضعی تقیه هم آنکه رضی در نهج البلاغه روایت کرده است که الامور بالمعروف والنهی
عن المنکر لا یقر بان من چل و لا ینقصان من رزق و افضل ذلك کلک تعدل عند امام جائز
این مریم است در فنی فضیله تقیه اینهمه اول بطلان تقیه از کتاب است و مستند پیغمبران علیهم السلام و آثار
مرویه مفرقیان ملعونان آورده شده سوای این از اول که تقیه است که عقل مردم و انانیت می کند بطلان
تقیه چرا که علی و اولاد و اجداد و دوستان خدا و محبوبان بارگاه بودند و صفات کمال مصف بودند و حق
تعالی میفرماید و لکن المؤمنین و لکن المنافقین لا یعملون و شک نیست
که تقیه متضمنی کمال نامردی است و خوف و درنگونی و اقرار بر خدا و رسول خدا صلعم و ذلت و تصور در جبر
است بحدیکه گفتار خصم بر خزان آنها را بگیرند و آنها بخوف جان بلکه بخوف جان بخوف از جانی کمتر
از آن نترسند و نمانند و تمام عمر بلکه چند پشت ترین ذلت و خواری بگیرند و نمانند عقل سلطه
بالانصاف قبول این معنی نمیکند و نیز نظر بر وجوب لطف در حق بندگان بر خدا و منصب امام بر خدا واجب
میگردد و منصب امام با قول و وجوب تقیه در عدم اظهار حق نخواست و منفرد لطف نیست و محال است که حق
تعالی امام قائم کند در وی و اگر گفت که کل حق ظاهر نماید و آنکه صد سال خود مخفی باشد که منان صلوات
نیستی که اگر کسی گوید که با دستمال شخصی را از طرف خود و امیر این فرستاده است لیکن برود

واجب کرده است که حکم بادشاه را غنی نزد خود دارد و مادامت العلم خود کسی را بر آن اطلاع نمود و اگر
اطلاع بود و آن شخص خود را در انحصار اطلاع دید هیچ عاقلی این سخنی را قبول نکند بلکه حکم کند بکذب گویند
یا سنده بادشاه و چون معلوم باشد که بادشاه حکیم است سفیئت بقین و درسته شود که گویند کا فیه است
و نیز در امامت نفس جلی با ظرف رسول و امام اول و دعوی امامت و اظهار سجزه شرط میکنند و تقی مینانی
این خبری است و نیز تقییه بعد و عمو امامت رجوع است از دیگر امامت و دیگر محمد بن علی الباقر خود دلیل الظلم
تقییه آورده و باقر قطنی از محمد باقر روایت کرده که کسی از وی از چنین سوال کرد باقر گفت که من دوست
میدارم آنها را سایل گفت هر دم گمان میزنند که این تقییه است باقر گفت که ترس میندازد مگر از زندگان
از مردخان کسی نمی ترسد حضرتعالی بر شام بن عبد الملک را چنین چنین کند بدو عاگرد در حق ششام بن
عبد الملک که خلیفه وقت بود یعنی اگر می ترسیدم از ششام بن عبد الملک تیر سیدم که زنده و مسلط
از ابی بکر و عمر کرده اند مهت که شامی در اثبات عقاید اهل سنت و جماعت و بیان ایمان مجمل و مفصل
و ابطال مذاهب مخالفین خصوصاً در ضمن مباحث فصل ایمان مجمل اهل حق میگویند که با عقل
حکمی کند که حقایق ششامی ثابت است و علم بان تحقق و سوسطایه که نفی حقایق میکنند یا شک
در آن میگویند مستوجب احراق به نیران اند نه اقامه بر آن و اسباب علم یعنی اسباب ظاهری
نظر بر جریان عاده الهی بخلق علم بعد وجود آن اسباب یعنی عمل موجب چنانچه حکمای گویند و نه یعنی
چنانچه معتقد به اقل اهل توحید که حقین کرده و می شود در شام استماع که ممکن علمه ممکن نیست و حال جمیع
بهنکات از جوهر و اوضاع اعیان و صفات و احدی و واجب لوجود و فاعل بالاختیار نه باجباب
پس حکم که یکی از کمکات است که در صفت باشد غیر از فعل اما برید چیزی بسبب حقیقی آن نتواند
شده اما نظر بظواهر چیز استقر اول حی است از حواس ظاهر که سمع و بصر و شمع و ذوق و لمس باشد
و گاه باشد که بسبب بعضی مواضع خمس غلط کند و مفید علم نباشد چنانچه اصولی که را در ویند و صغیر و سبب
شیرین و تلخ انگار و لیکن چون نادر است و غالباً عدم موانع قطعا و استه میشود و لهذا حسن را منفید
قطع و علم این دارند و در قیوم عقل است ملاحظه و بعضی از موانع گویند عقل از اسباب علم نیست

بر این احوال است از اعتبار گویم که قتل گاهی بسبب مزاحمت و هم و خیال یا عدم رعایت شرایط بران
 خطائی که لیکن چون غالباً قطع بد موانع دست میدهد لهذا عقل مفید قطع و مسلم یقینی گفته می شود و امکان
 افاده عقل مبر علم را قریب بسفط است یوم خبر است که احتیالی از ادب صحیح کرده است برای حصول
 علم جامع بر مافی الضمیر تکلم لیکن چون احتمال کذب متکلم عمد یا خطای مجتهد قصور فهم یا جنبه یا مانند آن با حصول
 علم است لهذا خبر مطلقاً از اسباب علم نمی گویند مگر بعد علم زوال مانع یسعی احتمال کذب این علم زوال
 مانع گامی قطعیاً باید حاصل میشود و خبر نیز در خبر توان که عبارت است از خبر جمعی که قتل بالبداهت موافقت
 آنها بر کذب محال دانند از جماعتی مثل اولی و دیگران آنکه منتهی شود با صدی سوس گامی بسته لال خانی
 در خبر رسول الصمد چون نبوة و عصمت پیرانش برین احتمال کذب عمد او خطای کلی قطعیاً بر طرف گشته
 پس این بر دو خبر مفید علم قطعی است و گامی با انضمام قراین احتمال کذب و میشود و چون در خصوصه
 به اندام احتمال کذب قطع حاصل توان شد لهذا خبر مشهور و نیز مقرون بقرائن را مفید علم طمانیه و مفید
 سخن که قریب یقین است گفته می شود و گامی نظیر اوصاف را وی از اسلام و عقل حفظ عمد است
 احتمال کذب ضعف میشود لیکن قطع حاصل نمی شود پس خبر احادیث بر طریقه اسلام و عقل و حفظ و عدالت
 رواه مفید نقل است که کسی از اقسام علم آن را می دانند و بنا بر عمل بران باشد و بنا بر عقاوات بران بنا
 و ششم چهارم از اسباب علم الهام است که حکم کلین آنرا از اسباب علم شمرده اند و وجهی آنکه الهام مختص
 است بخواص آنها از اسباب علم معلوم بحث میکنند دویم آنکه از اعمه هم خبر و خیال و کدورت نفسانی
 و شیطانی مانع حصول علم است و الهام پس الهام انبیا و عدم این موانع بدلیل عصمت آنها با قطع
 معلوم است لهذا الهام انبیا مفید قطع است و در غیر انبیا چون قطع بعد موانع دست نمی دهد لهذا آنرا
 دلیل علمی میگویند نظیر بر غالب حوالی لیکن فی الجمله بودن الهام او الهام از اسباب علم دوران کلی نیست
 و ثابت است بکتاب و سنته و جامع الهام کتاب فقوله تعالی و اوحینا الی ام موسی ان ارضعیه
 فاذا اخفت علیه فالقیه و الی جملة الخانی و لا یخفی فی اناراد و الهام و جعله و ما یسئل
 مراد از وحی در این آیه الهام است که کثرت خاصه حال است قال الله تعالی و ما یسئل

۱۰

قبلک الا رجلا نوحی الیهم واما سنة وانا رسی بسیارند مثل مذکورن عمره و در بدینه در طلب
 یا ساریه الجبل و شنیدند شماره او را و از او از هر اصل بسیار از قبیل کشتن و الهام و بسط و ذریعه ال طول بنحو ایام
 اما اجماع پس قیل نشان کرکات لادیه با حق و از مکره کرکات نشان علوم الهامی است از مضیبات امکان
 و در جوابی دیگر باید دهنست که از تحقیق سابق ظاهر شد که اقوی و اعلی از اسباب علم نبی رسول الصلوات است که بهر چه
 احتمال خطا نه از جهت عصمت از او اجتناب مکن از ازل تا ابدا گاهی می بخشد به پیش است که احتمال خطا در آن
 کوفه غالب است اما معصومیت بر ایشیا محسوسه بلکه ظاهر نشان پسر نبی متواتر است که بنا بر آنهم بر حسن است و لیکن
 کماله ایند پسر عقل چرا که اختلاف در اراده عقل بسیار است پسر الهام است که قطع بعد موانع در آن کفر
 دست میدهد و در عرض فخر ازین کلام آنست که محسوس و عقل الهام از معلومات برت آید و از آن بر منزه است مع پایست
 پس گویند که از آنرا قبول بکنند تا از حقن باید و آنست قبول باید کرد و آنچه شش روز از ان ساکت باشد آنرا قبول باید کرد
 اما در حسن و عقل چون عدم موانع دانسته شود حکم قطع باید کرد و در الهام بظن دیگر باید دانست که در حدیث
 احادیثی من حیث الرواة آمده من حیث انه خبر المرسل صلعم و در عام مخصوص بالبعض و مانند آن نظیر
 من حیث العبارة آمده است و عام غیر مخصوص و خاص ظاهر و نفس مفسر که آنجا احتمالی شی از این است
 که احتمال تخصیص یا احتمال نسخ یا احتمال مجاز باقیست قطع باید دهنست که ما را تواتر از نبی معصوم رسیده است
 که عمل بر ظاهر کتاب میفرموده و بر احتمالات غیر ناشی از دلیل ترک عمل بظاهر نفس میگردد و هم چنین
 سلف صالح کرده آمده اند دیگر باید دهنست که در تفسیر قرآن و عمل آن بر ظاهر ظاهر است و در صرف آن
 ظاهر انبیا ع سواد عظیم باید کرد چرا که احتمالی میفرماید و مزیت مع غیر سبیل المؤمنین نوله معا توله
 و نضله جسم و سلامت مصیر او نیز هم فرموده علیه بالسواد الاعظم و فرمود ید الله علی الجماعه
 و فرمود لا یجمع امتی علی الضلاله چنانچه سابق این احادیث مذکور شده و اما میده نیز از ان
 هم باین سخن اشاره روایت کرده اند چنانچه بالا گذشت پس نور تعالی را مسح او بر سکه و از حکم
 من حیث العبارة هر چند عمل با وجه بود و احتمال برابر است لیکن موافق سواد عظیم تفسیر کرده باید دانست
 که مراد الله تعالی غسل است و قوله تعالی ید الله فوق یدهم و قوله تعالی و وجع و متذ

و این خبر از آنرا که از خطا و باطل میگوید و در حدیث آمده است

و در کتاب التوحید علی الشیخ استوی البصر بر این ظاهر است تا بیاید

فاضله الی برهما ناظره البته بر ظاهر عمل نماید و در ظاهر صفت نباید که در واقع علم و از جمله اشیا موجوده
 تا به بعضی ممکن است چنانچه با هر نفس عقل بدان شایسته و بعضی واجب چرا که او تو بما ممکن است
 و ممکن است جهت بسوی علامت غایبه ذات خود و مفروض است که اشیا موجوده تو بما ممکن است و خارج
 از این سخن چیزی نیست و نیز ممکن عبارت است از چیزی که ذات او ندو خود و تعاضای کند و غیر هم
 خود بود و آنچه وجود خود و تعاضا نخواهد کرد و تعیین است که توابع وجود را هم تعاضا نخواهد کرد و این توابع را
 ما بسیار است پس با لوازم وجودات یا اعراض و احوال مفارقات یا افعال اختیاری یا اضطراری
 هیچ چیز را تعاضا نخواهد کرد پس بود غیر خود را هم البته تعاضا نخواهد کرد خواه آن غیر عیان باشند
 یا احوال یا افعال کما البزیر چرا که اقتضای توابع وجود خود و همچنین اقتضای وجود غیر خود
 اقتضای وجود خود است بالبداهته و نفسی پس ثابت شد که ممکن است از جمله اشیا تا به هم در وجود
 خود هم در بقا خود هم در انصاف خود بصفت و اعراض خود هم در صدور و افعال خود محتاج اند
 بواجب لذاته که ذات او تعاضا کند وجود خود را هم تعاضا کند بر صفت کمال او تعاضا کند تنزه را
 از هر نقص زوال پس اگر وجود منشأ بر خیر و کمال است و عدم نیز بر شر و زوال پس هر چه تعاضا
 وجود خواهد کرد تعاضا بر خیر و کمال خواهد کرد و لا بر م از ازل تا ابد تصف خواهد بود بر خیر و کمال و نیز
 خواهد بود از هر نقص زوال بر هر چه تعاضا وجود خواهد کرد بر خیر و کمالی که در وی خواهد بود پس نخواهد بود
 کسی گمان نبرد که ممکن است چو ذات خود را تعاضا کند بر نقص و زوال را بر تعاضا کرد و که فرع تعاضای
 ذات است چرا که نقص زوال که تعاضی خیر و کمال نه امور عدیه اند از قبیل اعدام علی آنها تعاضا
 نمی باید بلکه احتمالی میفرماید ما صابک من حسنه من الله و ما صابک من سینه من
 نفسك و چون ثابت شد که احتمالی از هر نقص و زوال منزه است پس تعاضای او ممکن است که عبارت از
 خلق است البته با اختیار او خواهد بود پسی انشاء فعل ذات ترک نه باجباب چنانچه حکما گفته اند چرا که آنچه
 مستلزم اضطرار است و آن نقص و چون وجود ممکن با اختیار واجب باشد پس ثابت شد که عالم حادث است
 چرا که آنچه از فی عمل آنها صادر شود البته حادث است بالبداهته و صانع عالم قدیم است و اصل کمال است

چرا که

چرا که جایز است تا خلق در صورت شرکت و مانع مقتضی است بجز بر دو رایلی را از هر دو آن بعضی است
 و منافی و جوب نیمه محارفت مذکور شده عقل در اثبات آن کافی است و شرح آنرا نموده و نامش
 قال الله تعالی خلق السموات والارض فی ستة ايام ذللا دارد بر وحدت علم با زبان و قال الله تعالی
 خالق کل شیء کالاله الا دین و قال الله تعالی خلقکم و ما تعلمون ذللا دارد بر تئول
 خلق او تعالی ایمان اعراض و افعال عباد را قال الله تعالی لو کان فیها لقیة الا الله لفسدنا
 ذللا دارد بر توحید و غیر عقل حکم میکند توسط غیر متواتر در حق پس مانده گان و توسط حضرت صاحب
 پیغمبر ان محمد بن عبدالقادر بن عبدالمطلب بن شیم بن عبدالمناص صلعم رسول خدا آنچه پیام از
 طرف خدا آورده است از امر و نبی و وعد و وعید و اخبار همه حق است چرا که بجز متواتر معلوم نشده که دست بمکه
 جهل و کفر در کماستولی بود که کنار قریش بفرط غفلت سنگ را بجزای می پرستیدند و در تخیل و توهم
 اشیاء کلمات لغوی دلیل میگفتند کسی در اینجا از کتاب نبوة خبر نهشت در انوقت محمد صلعم از همان ترم
 قریش مردی ای که هیچ نمخوانده بود وظاهر شد و خوشین بیگانه دوست دشمن بجهت سینه و اقرار میکردند
 که از بد و فطرة پیش از دعوی نبوة سخن دروغ بر زبان او زفته است و بعد از آنلی گاهی است بسجده
 نکرده و سخن لغو نمیشد بقریش گاهی تکلفه چون بجهل سال عمر رسیده دعوی نبوة کرده و برای تصدیق
 این دعوی جزوات بجد که قدر مشترک انان توان رسیده و بعضی بعینه متواتر شده بر او خاص گشته
 و مردم را از خدا رسانیده و توحید ام فرموده و از عبارت غیر خدا و تخیل و تحمیر بی اذن خدا منع کرده
 و کلامی معترض بنجار غیب قصص مبدا و معا و انبیا سلف خوانده و گفته که این کلام رب العالمین است
 اگر باور ندارد ایمان حسن و اس جمع شده مثل قصر سورتی از ان بسیار پس از انوقت تا انوقت با وجود
 محمدی و کثرت اعدا و در هیچ قرنی از قرون هیچ کس از فصحا و بلغا قدرت نیافته که مثل قصر سورتی
 از ان بیارد و انبیا سابق را و کتب الهی را که بر آنها نازل شده بودند تصدیق نموده و چون قصص اخبار قرآن
 را شنید و بود و نصاری شنیدند بمطابقت کتب منزله سماوی اقرار کردند مگر کسی که تعصب حق بود
 نموده پس از این اخبار قطعا علم حاصل شده که محمد رسول خدا است کسی که تمام عمر دروغ نگفته بود بر خدا

چونکه اثر اینک دو ازای ظهور اینهمه علوم اولین و آخرین مطابق علوم تورات و انجیل بی وحی الهی حاصل
 محال میباشد این استایمان که عقل در اثبات آن کافی است و متوفی شریعت نیست لیکن شرح آنرا و بد
 است و منتها دو سه ملت از اهل قبله در تقدیر ایمان شریکند مگر آنکه کمالیه و عجلیه و زاریه و قراطیه و زاریه
 و معریه و خواجه از روای فضل میگویند که عالم حادث نیست و نه قابلیت هم دارد و خطا همیه و سوسیه و ششمنیه
 و شقیه میگویند که صانع عالم واحد نیست چنانچه بالا گفته شد یا سماعیه از امامیه میگویند که مقتضای فاعل الایمان
 و از وی صادر شده مگر عقل اول قالوا الواحد لا یصلح عندنا الواحد حال آنکه امامیه میگوید
 روایت کرده اند ان الله تعالی یذکر و لا یحیی علیه و این دلیل است بر آنکه مقتضای فاعل لا اراده و اختیار است را بر
 و بکن این و سیمان جعفری و محمد بن مسلم از عیون امامیه میگویند که علم و مسموم بصیرت و احوال حادث اند
 از راه ربی عین و غیره گفته اند که خدا در ازل عالم نبود و نه سیخ و نه بصیرت که پیدا کرد برای خود علم و مسموم
 حال آنکه کلینی از ابی جعفر روایت میکند که قال صکان الله و لا شیء غیره ولیمزل حالنا و کلین
 و جماعتی دیگر امامیه را روایت کرده اند بطریق متنوعه از الله لمزل حالنا معینا بصیرا و غیره میگویند
 نبوده و سالی محمد را صلعم میگویند که خدا جبرئیل بر سوره نزول علمی نمر ستاده بود و جبرئیل بنعلی نزد محمد صلعم آمد و نخست
 میبندند آن ملعونان جبرئیل باز تا قومی امامیه با تعاقب در ایمان عمل یافته میکنند ایمان علی و ائمه و این
 دعوی است بی دلیل و امامیه با نفسی که در و فضل دعوی نمی کنند که تصنیف معنی رسالات بلکه موجب
 افضلیت بر انبیا و رسالت جلالت چنانچه ذکر کرده شود در سل آن انشاء الله تعالی و احتجاج با بر آنکه افعال
 به علی و ائمه و عمل ایمان نیست بقول تعالی است من الرسول بما انزل الیه من ربه و المؤمنون کل
 آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسوله لافترق بین احد من رسوله اگر داخل ایمان بودی
 البته در قرآن و غیره متواتر در گشتی و دعوی آنکه قرآن را تحریف کرده اند و آیات را انداخته اند جمله
 چنانچه مذکور کرده خوانده شد انشاء الله تعالی و آنچه در فضل آیات قرآنی یا مصحف فاطمه یا دیگر آثار روایت می
 کنند در جهت نسیب نبیا و ائمه و چنانچه بالا گفته شد در بیان برهان اللهم بد ان الله سبحانه
 عند ربهم **فضل ایمان** مفصل بعد از تفصیح ایمان اجمالی دیگر علوم و معارف است که مقدمه اول آن

آن

ان کانی نسبت و عطا در دوران خطبای میکنند و استلزامها دارند از کلام الهی که توسط رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه و سلم بر او نازل شده و از کلام و افعال نبوی که بتواتر بآیه سید استدللال کرده اند عقاود داریم
 که صانع عالم است و جمیع و بصیغه قادر بر هر چه که ممکن است مرضی و ابوجعفر طوسی شیخ طایفه امامیه و
 طایفه دیگر از امامیه میگویند که حق تعالی قادر نیست بر عین و عیب و او جعفر طوسی و در بیان و تفسیر قرآن
 گفته که ان الله علی کل شیء قدیر خارج است بخرج مبالغه و عظیم است بهر چیزی و کلی و در ازل شیطانیه
 میگویند که حق تعالی اشیا را پیش از وجود آن میداند و در زاریه و طایفه دیگر از امامیه میگویند که حق تعالی
 اشیا را ندانسته است مگر بعد از آنکه علم برای خود پیدا کرده و حکمی و طایفه از اثناعشریه چنانچه خدا و صفات
 کثره العرفان و غیره گفته اند که حق تعالی جزئیات را میداند مگر بعد وقوع آن حال آنکه از طریق اهل سنت
 و شیعه بتواتر از اهل بیت مروی است که حق تعالی بالشی قبل کونه کعله تعالی بعد کونه و قرآن
 باخبار آئینه مشون است بلکه امامیه که مصحف فاطمه ظاهر میکنند در آن هم اخبار است بشیاء قبل از وقوع
 آن علی بن ابراهیم می از اثناعشریه روایت میکند از حضور بن حازم که پرسیدم از ابی عبدالله عینی
 جعفر صادق علیه السلام که آیا ما بشناخه چیز میگوید و علم خدا در روز صادق گفت فی هر که اینین گوید و را خدا
 خوار کند لغتم خبره مرا که آنچه شده و آنچه نشده فی است تا روز قیامت مگر بنود در علم خدا فی روز گفت اری
 بود در علم خدا پیش از پیدا کردن خلق و او تعالی متکلم است قال الله تعالی و کلام الله موسی
 لیکلما و قرآن کلام خداست غیر مخلوق و هم چنین تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و آنچه بر حتمین از
 کتب و صحف نازل شده بیان بهر یک از آن واجب است و کیسایند و زیدیه و امامیه مانند متز که گویند
 که کلام او تعالی مخلوق است پیدا کرد از احتقالی در لوح محفوظ یا در جبرئیل یا در بنی و کرامیه میگویند
 که کلام خدا حادث است و در ذات خدا بیشتر از حد و شان تکلم نبود و چون عمل تکلم که مشتق است بر حق
 تعالی بی ثبوت خداست متعلق و هم انصاف و بصفتی که مخلوق باشد و قایم باشد مخلوقی دیگر محال است
 بودن حق تعالی محل حوادث نیز محال است چرا که اگر صفت کمال است از ازل است و اگر صفت
 نقصان است ثبوت آن محال است لا یرحم حق تا ابد است که اهل سنت گفته اند که کلام خدا

غیر مخلوق است مثل دیگر صفات از صبح و بصر و از آنجا که در کلمات تقدم و تاخر که مستلزم حدود است مشهور
 میشود و لهذا اکثر حکمین بکلام نفسی قابل شده و کلام لفظی را از آن جهت کلام گویند که دلالت دارد بر کلام نفسی و میگویند
 که کلام الهی سموع نیست و آنچه بدی شنیده بود کلامی مخلوق و ال شنیده بود چون بی توسط ملک بود
 تخصیص کلیم البصیفت و همین است قول ابی منصور ما تزییدی و حتی نزد فقیه آنست که کلام لفظی هم قدیم
 است و تقدم و تاخر که مشهور میشود و بجهت تنگی حوصله ملکات است و الله المثل الا علی لا یغنیه به شان
 عنی شان و کلام الهی سموع است هر که ساسمه و را حوصله مع و سینه چنانچه ذات او معنی است هر که با صبره او را قوه
 بصر و سنده این قول ابی الحسن شریک است و در قرآن تحریف و زیاده و نقصان ممکن نیست و آنچه زرد و دوزخ
 مصححت بتواتر رسیده است بمقرآن است و آنچه در آن داخل نیست قرآن نیست آنما عشریه و غیره امامیه میگویند
 آنچه در وقت مصححت موجود است از مسلمانان جمله کلام خدا نیست مگر تمام قرآن شریک که امور بالاتفاق است در آن
 موجود است بلکه در قرآن شریک است بسیار شده و بسیاری از آیات و سورا از آن ساقط است که کلینی از شام سب سلم
 از ابی عبد الله صادق روایت کرده که قرآنی که بر سبیل محمد صلعم آورده بود بر عهده هزار آیه بود و کلینی از
 محمد بن نصیر صادق روایت کرده که گفت در سوره لم یکن نام نعتا و کسلی تزیین بود بانام پدران شان
 و نیز کلینی و غیره از حکم بن عقبه روایت کرده اند که علی بن حسین گفته قولہ تعالی و ما ارسلنا من قبلك
 من رسول الا نبی و لا محذرت و گفته که علی بابی طالب محدث بود و روایت کرد کلینی از زید از ابی
 عبد الله که رسول گمشد است که فرشته بر وی ظاهر شود و با وی سخن گوید و بنی کس است که در خواب بیند
 و محدث گمشد است که او از بشنود و صورتش بیند و کلینی از محمد بن جهم بلالی و غیره از ابی عبد الله روایت کرده
 است هر که بی من امینه کلام خدا نیست بلکه جوف است اما تا کی من اشکم بود و ان گمراهان میگویند
 که سوره ولایت را از قرآن ساقط کرده اند و میگویند سوره احزاب مثل سوره انفصاف بود آیات فیض علی
 علی بیت و احکام از آن ساقط کرده اند و لفظ و ملک از قول تعالی لا تعجزن ان الله معنا ساقط کرده اند و
 میگویند که قول تعالی و تقویم انهم مسؤولون عن ولایة علی بود لفظ عن ولایة علی ساقط کرده اند و از
 بیاید انقدر نیز من ساقط هر ملک بنی امیه لفظ ملک بنی امیه ساقط کرده اند و از امام شریک صدر که

و علی

مروارثی است که در پیشین علی بن ابی طالب است و از آن است که در آنجا آمده است

و علی صهر عثمان بن عفان بن ابی لهب است که صهریه لفظ و علیاً صهرک ساقط کرده اند و سیع علم الدین طلمی الی
ای متغیاً بنقلین لفظاً ل محمد ساقط کرده و لکل قوم هاد علی بود لفظ علی ساقط کرده اند و این
قول در اخص من اجلت بوجه کی آنکه مقتضای میفرماید انما نزلنا الذکر و ان الله لخالقون
و غیر بر اکتفی تعالی حافظ باشد تحریف در آن محال است که مستندم عز او تعالی است و دم آنکه تبلیغ قرآن
بقی که در زیاده مقتضای بر پیغمبر مسلم فرض کرده بود قال یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
وان لم یفعل فما بلغت رسالتی و الله یحصک من انما سیس پیغمبر را بجز تبلیغ قرآن
که شسته تبلیغ فرموده و جای که خود توانست رسیدم دم برای تبلیغ فرستاد و امر تبلیغ تو مسلم کرد و از کسی است
و میباید احسان سیزده چنانچه مقتضای در حثان میفرماید الذین یبلغون ارسلاتنا منه و یخشیونہ
و لا یخشون احداً الا الله و یحیی الایمان سیزده بود از صحابه اهل بیت و آنکه بدی که مقتضای در حسان غیر
اذلة علی المؤمنین با عزة علی الکافرن یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم الا
آن گمراهان میگویند که اندام مصیون قرآن را در ظاهر توفیق میخوانند و در ضمنی بنوع دیگر چنانچه کلینی از سالم بن سلم
روایتی کند که گفت دوی برای عبد الله قرآن خواند و من می شنیدم هر دو قرآن را که نیست این
مرد می خواند پس فرمود با عبد الله باشستی که برود استماده شوند و بعدیکه برود استماده شوند تا زمان
بخوانی کتاب خدا را بر خدا و مقتضای آن گمراهان را گفته که در قباح و در زایل از نام دوی و حق پوشی و
مانند آن با آن نسبت می کنند و چون بنیز علی السلام و مدد کاران او در حیات او صلعم چشم در تبلیغ
قرآن کوشش نمودند قرآن مجید و در حیات آنحضرت صلعم قطع از عرض آنکه اسلام سینه بود و پیوسته سپرد
و مردان مکرسی می نمودند و در مساجد و غیره و در نماز و خارج نماز همیشه میخواندند چنانچه در سجد نوی صلعم
سبب کثرت تاربان قرآن شور میشد تا که آنحضرت صلعم فرمود به است کردن آواز از بعضی بعضی را
در غلط نمیداد و چیزیکه اینچنین برانگیز شده باشد غیر و تبدیل بدان ممکن نیست و قائل بدان شدن
انما صحت از آنست که در وقت چنانچه کسی گوید که در جهان موجودیت حاجیان برای حسنه خود در دنیا
بستند بیوم آنکه اگر قول در نفس میجو باشد و توفیق و اعتماد از قرآن بر نیز در حال آنکه در نفس

بقران احتجاج میکنند و حال سائید و نفس سابقه که در شده که سر امر موافق و منتفی است و با لغزش اگر در هر چه
صنعت رسیده است احاد و عقیده پیش نیست پس دین بر باور فتنه چهارم آنکه اگر در قرآن تحریف بود سوای
روافضی از منقاد و دو فرق اسلام کسی دیگر هم روایت میکرد و حال آنکه اصل جمیع فرق اسلام برین سخت نگار
دائرة و کلیتی که در باب تحریف قرآن و اسقاط آیات و سورا تا را از انکه روایت کرده موضوع اند و منتسک
چنانچه این باب و وجهی که از پیشوایان آن گمراهن اند هم باین معنی حکم کرده اند و اعتراف نموده اند و او تعالی
مرید است و اراده او تعالی حادث نیست قدیم است امامیه پشت فرقه زیدیه میگویند که اراده خدا حادث است
قایم بذات خدا چنانچه که اینهمه میگویند و مرتضی و تابعلان او از شما شتر میگویند که اراده خدا قایم است
ذات نمود بجز این معنی است قول بعضی منتزعه مثل بونزیرل و جبابی و ابی هاشم بدون صفت قایم
ذات خود ظاهر المطلقان است و در صورت خدا را بان موصوف گفتن نیز میفری دیگر از حوادث غیر قایم
ذات او تعالی دعوی است بی دلیل و در صورت اول خدا را محل حوادث گفتن لازم می آید و آنحال است
و اراده الهی سلف میشود و هر موجودین باشد یا غرض غیر باشد یا اثر کفر باشد یا اسلام طاعت باشد یا معصیت
و امر او تعالی تسلیم اراده نیست و نه چیزی تسلیم عدم اراده بلکه امر کرده است کانه نام را باسلام
طاعت و نهی کرده است از کفر و عصیته و اراده کند یا سلام مؤمن و کفر کافر و بی اراده الهی هیچ چیز مؤمن
نمی شود و اگر است قدرت بنا ایجاد هر مکن برابر است و باختلاف اوقات مختلف نمیشود اراده است
که تخیل میکند موجودات را بوقت و اول وقت و کیفیت و اول کیفیت و کند و اول کند و مانند آن و آنچه
ختمتالی اراده آنچه میکند البته واقع میشود و مختلف از مرد الهی محال است که تسلیم عزت و آنچه خدا امید
بعد و قوام آن تعلق اراده بدان محال است الا غیر یا جعل لازم آید و جایز است که بدان امر کند برای
انچه عیب یا ناصی است و دیگر پس اگر خدا خواهد که شخصی را بدایت کند چه کسی قدرت ندارد بر اختلال
آن و اولاد دیگری بر خدا غالب آید و اگر خدا خواهد کسی را گمراه کند و بگری نمیتواند به آتش کرد و او را مجبور نماید
و منت فرقه زیدیه مانند منتزعه میگویند که خدا اراده شد و کفر و معصیت میکند بلکه از غیر مخلوق است
اسلام و طاعت میکند چنانچه امری کند یا سلام و طاعت و چیز را که نمی میکند از کفر و عصیته از اراده

شک

می کند نیز میگوید که لازم است هر چه خدا خواهد واقع شود بلکه حق تعالی از کفار اراده یا از یاران میکند و آنها
ایمان نمی آرند و خدا اراده می کند چیزی را که سیدانند که واقع نخواهد شد چنانچه اسلام کافر و غیره بدانها اتفاق
است که گمراه کند کسی را که خدا اراده بدایت او کرده اینهمه فرخفات ظاهر سلطان گشته است از عجز و نماندن
الوهمیتان و قرآن مجید سلطان آن مطلق است و لو شئت لاقبنا کل نفسهم لها و لکن حق القول
مخفی الایة و من یرد الله ان یرده یرده و لا سلام من یردان لیدنله یجعل
صدقه ضیقاً حرجاً لا یفقه کم نصحی ان اردت ان نضمر لکم ان کان الله یرید ان
یعوبکم اولیک الذین لیرد الله ان یطهر قلوبهم و ینصیر قلوبهم فرموده من یردی الله
بغلام مضل من یضله فلا هادی له و غیره ما شاء الله کان و ما لم یشاء لا یکن و آثار
از نامه در کتب ائمه هم در آن وارد اند عیناً ما شاء الله کان و ما لم یشاء لا یکن اما اینها از بعضی کتب
روایت کرده اند کلینی از محمد بن نصیر روایت کرده که گفت گفتم از ابی اسحق رضا که بعضی ایاران با جبر
میگویند و بعضی استقامت فرموده که بنویسم بسم الله الرحمن الرحیم قال علی بن حسین قال اندک
یا ابن آدم بیتی گشت انت الذی نشأ و نیز کلینی و صاحب محاسن از علی بن ابراهیم هاشمی روایت کرده
که گفته که شنیدم از ابی اسحق که می گفت لا یکن شیء الا ما شاء الله و اراد و روایت کرده
بجاعتی از ابراهیم از دیگران یعنی این حدیث کلینی از سلمان از خدا از ابی عبد الله جبر روایت کرده
که گفت اندک تعالی چون میخواهد که باند نیگونی کند می بندد و دل و نکته از نور و می کشد پیش خوانی
دل او و میگرداند فرشته را که محکم کند کار او را اگر اراده می کند باند به برانگشته سیاه و دل او می بندد
و شنوائی او را بند می کند و میگرداند شیطان را که او را گمراه کند پس این آیه خواندن یرد الله ان
یرده یرد الله ان یرده و لا سلام من یردان لیدنله یجعل صدقه ضیقاً حرجاً لا یفقه
بصعد فی السماء کلینی از ثابت بن عبد الصادق روایت میکند و نیز کلینی از شیخ از زید جرجانی
از ابی اسحق روایت میکند آنچه حضرت بر آنکه اراده بندگان اراده خدا را می گرداند اراده غم باشد
اراده تم و غیر کلینی از حسن بن عبد الرحمن حاکم از ابی اسحق بن جعفر روایت کرده که می گفت که جبر

از شیخ جرجانی است بر آنکه حق تعالی اراده را می کشد

بی اراده و بی میل الهی میزند و در غیر طبعی و غیر از عبد الله بن عثمان از ابی عبد الله روایت کرده
گرفت که امر کردن حق تعالی بخیر می‌خواست آن چیز را دوست و امر کرده و امر کرد پس آنکه سجده کند
آدم را و خواست که سجده کند اگر خدای خواست البته سجده میکرد و منع کرده آدم را از اکل شجره فدوا
که بخورد اگر نمی‌خواست نیز در کلمه بی در کافای از ثابت بن سحبه از ابی عبد الله روایت کرده که گفت ای ثابت
چسبست شما را با مردم باز مانند از مردم کسی را بخورد و حوچه میکند قسم خدا اگر اهل آسمانها و زمین سب شوند
بر آنکه برایتان کند بنده را که خدا اراده گمراهی آن کرده است هرگز ننویسند بدایت کردن او و اگر جسم شوند
بر گمراه کردن بنده که خدا بدش خواسته است توانند گمراه کردن او از چنین آثار بسیارند از آنجا می
آید بقوله تعالی و ما الله بیدخلنا للعنا جواب است معنی این کلام است که خدای نمی‌خواهد که ظلم
کند بر بندگان این چنین بل گفته و معنی گفته اند و بقوله تعالی ولا یرضی لعباده ال کفر جواب است
که رضا غیر اراده است و بدانکه اگر حق تعالی اراده کفر کند کافر در کفر طبع با جواب است که اطاعت استماع
امر است نه استماع اراده و بدانکه اراده جسم و ترک اراده جسم است بحال است که از حق تعالی صادر شود و اول
باطل است و قبح آن ممنوع است فان الله لا یقیمه تعالی و چون ثابت شد که حق تعالی اراده کفر و معصیت
و اختلاف بنده را می‌کند ثابت شد که اصل چنین را واجب نیست و نه لطف بر خدا و اجسام چه که پیدا کردن
کفر و معصیت و اراده کردن کفر و معصیت و فضلا از بافتان مسلمانان اصلاح و لطف نیست چرا که لطف
عبارت است از نزدیک کردن بنده بطاعت و دور کردن او از معصیت من غیر الحی ایضاً الله یشاء و حکم است
و کیسایه اما یکبارم و شست فرق زید فاعل اند بدانکه اصل لطف بر جمیع است و الا بخل لازم آید و این
باطل است که الوهیت منافی وجود است کالیسالك عما یفعل آدم چون پس هیچ چیز بر حق تعالی واجب نیست
اما میوه کیسایه و شست فرق زید یا کمتر چیزها بر خدا واجب گویند از آنجمله تکلیف عباد با او و فوای و لو با
مطیع و عذاب عاصی و ارسال رسل و نصب امام و اختلاف کرده اند در معنی و وجوب بعضی میگویند که واجب
عبارت است از آنکه تا که آن سخن زدم باشد تقدیر پس محال باشد صد و آن محقق از حق تعالی تا ناقص
لازم نیاید و بعضی میگویند که واجب عبارت است از آنکه لازم گرفته است مثل آن را بر خود بنا بر حق می‌گردد

بردی

بر روی و اینها بطلست و تکلیف با و امر تو از اسی نسبت بجا اصل معیت و طاعت که عبارت است از تزویج
کردن عهد لباقتن غیر الجار در حق عباد و اصل معیت بلکه اصل الجار است عباد را بر طاعت خویش با قوم
موسی بعل مره است قال وادققنا الجبل فوهمهم کانه ظلمة وظنوا انه واقع بهم فخذوا ما اتینکم بقوه پسر
و چون تکلیف و اصل و طاعت واجب و بی اسی پیدا کردی و او را قوه و فرصت استلال ندادی و عباد
را قدر تو بر عصیان ندادی و مشیت و اراده الهی متعلق به هدایت عامه شدی حال آنکه نشد قال لله تعالی
ولو شئنا لآتینا اکل نفس هدها و لو شئنا لهدنا لکبر اجمعین و لو شئنا ربک ما خلونک و در
هر بلده و هر وقت بی مایه صوم را والی کرده و قوه بر امر معروف و نهی منکر او ای و آنها استلال میکنند
بر وجوب ایند که موره شل تو را تعالی کان حقا علینا انصر المؤمنین و قوله تعالی کتب علی نفسه
الاحقر و قوله تعالی کان علی ربک حتما مقضیا و قوله تعالی ثمان علینا حسابهم و قوله تعالی انصر
ان علینا بیانیه و میگویند که ترک جز اینی تو ایستادن بر طاعت ظلم است جواب است که معنی حقا علینا
یا کتب علی نفسه است که حق تعالی و عدل و رحمت کرده است تو که که کلف و ان محال است و محقق است
نظر مقضیای و عدله و معنی حتما مقضیا قضایا میباید و هم چنین ثمان علینا حسابهم بر تاکید مجازاة و تاکید حساب
پس و موجب است آنکه اگر ترک کند معنی نم باشد یا آنکه بنا بر حق است که بندگان راست برو محال است
اما با معنی که لازم گرفته بر خود و فضلا اگر گرفته شود مضایقه ندارد و لیکن اطلاق لفظ وجوب است
و آنکه میگویند که ترک تو ایستادن بر طاعت ظلم است بطل است چرا که ظلم عبارتست از تصرف در غیر ملک خود و متعلق
تصرف میکند در ملک خود پس اگر متعلق به معصیت عذاب کند یا بر طاعت تو ایستادن بر ظلم نباشد و همچنین
اما بر از امر و است کرده که با این عابجا ابی و عابیک و الی و عزتک و جلالک و عظمتک و الوافی
سند بعد فطر فی ما اول الدهر عبدتک دوام خلود و بوبیتک لکل شرة فی طرفه عین الی
لا بد بجز کمال خلق و شکر هم جمیع مکنت محض را ببلوغ اتمام شکر استحقاق نعمت من نعمتک و الوافی
کربت معادن حدید دنیا با بیایی و حرثت ارضها با بشمار عینی و بیکت من خشتتک مثل
لجی اسهوت و الا رضین دما و صدید لکان ذلک قنیل و فی اکثر ما یجب من ادم

باید تمام صفات دارد و در اصل و طاعت

در ذرات با بر روی در طاعت عباد علی ان است

خلاقه علی و خواندنا ای عذاب بعد ذلک بعد از الخلق و جمعین و عظمت و اللغات
 خلقی و جسمی و ملائکات جنم و اطباقتها منتهی تا لیکن فی النار معذب غیره و لایکن
 لجمهم خطیب و لایکن بعد ذلک علی قلبیلا فی کثیر اما استوجب من عقوبت
 و در نهج البلاغه از امیر المؤمنین روایت کرده که گفت لایامنن خیر هذه الامم من عذاب الله
 و خالق است و مکون حق تعالی بر جمع موجودات را از جوهر و عناصر و نیزه شوهر نکند که دیگری
 خلق چیزی از ایشان تواند کرد و یاد خلق چیزی از ایشان دیگری با وی تعالی شریک باشد یا او تقوین
 کند خلق نیز بر مخلوقی از مخلوقات غیر حق میگوید که محمد یا محمد و علی هر دو در خالقیت و دنیا با حق تعالی
 شریک اند و محتسبی بپیدا کردن دنیا با آنها بهره و کیسانیه در پشت فرقه زیدیه و امامیه مفسر میگویند که خالق
 شریکین و گنا بگاران حق نوسند و قول شان مثل قول جوس است که میگویند که خالق نیز بزیادت
 و خالق شریک است و لهذا در حدیث صحیح وارد شده تقدیر جوس هذه الامة و اما الله از طرق امامیه
 نیز بر بطلمانیان اینند و سب لایله دارند محمد بن یعقوب کلینی از معاویه بن سب و ابی ازیعیب عبد الله
 که حقیقی بر موسی علیه السلام در توره نازل کرده انما انا الله لا اله الا انا خلقت الخلق و خلق
 الخیر و اجره لیه علی دید من احب فطوی لمن اجره لیه علی دید من ارید له فویل لمن اجره لیه
 علی دید و نیز از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت شنیدم ابو جعفر محمد بن علی با قرقه گفت در بعض کتب
 من نازل شده انما انا الله لا اله الا انا خلقت الخیر و الشر فطوی لمن اجره لیه علی دید الخیر
 و ویل علمن اجره لیه علی دید الشر و علی بن ابی اسیم بن ابی اسیم بن ابی اسیم قتی صاحب تفسیر از عبید
 المؤمن بن القاسم السامری از ابی عبد الله روایت کرده که گفت قال ربنا عز وجل انما الله لا اله
 الا انا خالق الخیر و الشر سواي من یکر اخبار صحیحیه بسیار و لالت دارند که محتسبی خالق است هر چه بود
 بر عرض پس خالق است افعال اختاره به عباد را نیز و عباد کاغیب الی الله نه خالق و نه شریک در خلق
 و کیسانیه در پشت فرقه زیدیه و امامیه کلام میگویند که بنده خالق است افعال اختاره به خود را و این مطلق
 است قال الله تعالی و الله خلقکم و ما یعلمون و اما بیله از ائمه روایت کرده اند که با افعال العباد بید

یا انا الله لا اله الا انا خلقت الخلق و خلق الخیر و اجره لیه علی دید من احب فطوی لمن اجره لیه علی دید من ارید له فویل لمن اجره لیه علی دید
 انما انا الله لا اله الا انا خلقت الخیر و الشر فطوی لمن اجره لیه علی دید الخیر و ویل علمن اجره لیه علی دید الشر و علی بن ابی اسیم بن ابی اسیم بن ابی اسیم قتی صاحب تفسیر از عبید

محمد بن اسماعیل بن ابی اسیم بن ابی اسیم بن ابی اسیم قتی صاحب تفسیر از عبید

مخلوقه لله تعالى كما دل على شارح العدة وواو كقوله خلق بمعنى تقدير است لا حمله لهم عليه
 ورويت از ابی صفیة که گفت پرسیدم از امام ابی عبد الله جعفر صادق رضای ابن سولی که صلوات الله علیه
 تعالی پروردگار است کار پیدا کردن فعال بسوی بندگان امام گفت الله تعالی بزرگتر است از آنکه سپاس
 ربوبیه بسوی بندگان پس گفتم آیا بر میکنند بندگان را بر آن گفت که خدا عادل تر است از آنکه بر کند
 بندگان را بر آن پس گفتم پس چگونه میگذرد این موهب بین الاجر و لا نقولین و لا کراهه و لا تسلیط و کلینی
 از صاویق روایت کرده که گفت لا جبر و لا تقویین و لکن امر بین الامرین و روایت کرد از ابی بصیر بن عباس
 مانند آن و نیز کلینی از ابی اسن محمد بن صفا مانند آن روایت کرده و روایت کرد از ابی بصیر بن محمد آنکه
 گفت پرسیده رضای اموی آیا تکلیف میکند الله بندگان را از طاعت نداشتن فرموده و هو احد اعن
 ذلك پس گفت پس قادرند بندگان بر کار با چنانچه اراده کنند فرموده و هو احد اعن ذلك کذا فی
 خصوص و در دفتر فضل بن سهل علی بن موسی رضی الله عنهما مجلسی من سوال کرد که ای ابی اسن خلق
 بر کرده میشوند امام گفت الله عادل است و غیره بشو بعد از آنکه گفت که قدرت داده شده اند کامل
 گفت همتعالی حکیم تر است از آنکه مهمل گذارد بنده را و بسپارد او را با و آنچه موجودی شود بقضای
 الهی است و تقدیر او در اول بحسب همتعالی مقدر کرده بود و کیسایند و همت فرقه زبیریه و اما میسر گویند
 که سابقه قضا و قدرت محمد بن ابوی قبی و در کتاب التوحید ما بسنا زی که نزدشان صحیح است از ابی
 عبد الله روایت کرده که گفت القدر بنیة جوس هذه الامة الاذوا ان یصنقوا لله بعد له
 فاسر جوه من سلطان و فهم نزلت هذه الایة یسبون فی النار علی وجوههم ذوقوا مس
 سقرنا کشتی خلقنا بعد و نیز محمد بن ابوی در حدیث معراج از ابی اسن روایت کرده که پرسیدم از
 حق تعالی دعا تو او گفت ای سبع کی امت مرا بر دوستی علی بن ابیطالب بمورد و شونم و جسم آینه
 بر عرض من نور قیامت پس روحی کرد حق تعالی بسوی او آنکه سخن قضا کرده ام در بندگان خود پیش از آنکه
 پدید آید آنها را و قضای من عاریت در آنها با کمال کم کم بر آن خواهم و هایت کنم هر که خواهم و کلینی از ابی بصیر
 روایت کرده که گفت گفتم مرابی علیه بعد از آنکه حق تعالی خواسته و داده کرده و تقدیر کرده و قضا نموده

در هواری است و دست هم داشته لغتی و نیز کلینی در ابن بابویه و غیره از امامان روایت کرده اند که حق تعالی
 پدید آورد بعضی بندگان خود را نیک بخت و بعضی بندگان را بد بخت بجهت بدستن او و بد آنکه عمل خواهند
 کرد و نیز کلینی از منصور بن رزم از ابی عبد الله روایت کرده که گفت که حق تعالی پدید آورد نیک بختی و بد بختی
 پیش از پیش خلق پس هر که اسپید کرد نیک بخت میگاهد و اگر دشمن ندارد اگر عمل بد کند عمل در انا خوشتر
 دارد و انا خوش ندارد و اگر سپید کرد بد بخت دوست ندارد و اگر هرگز گاهی و اگر عمل صالح کند عمل در او دوست دارد
 و انا خوش دارد و برای آنچه بازگشت و آنچه پذیر باشد پس تنبیه دوست دارد و خدا چیزی را ناخوش سازد
 گاهی و اگر ناخوش دارد کسی دوست ندارد و اگر گاهی و نیز کلینی و غیره از امامیه از ابی بصیر روایت کرده
 اند که گفت بوم پیش از بی عبد الله شسته سائلی از او پرسید و گفت فدایت کردم از کجا بد بختی لاحق شد
 اهل محصنه را تا حکم کرد برای شان خداستغالی در علم خود بد ذات عمل شان فرمود و ابو عبد الله ای
 سائل خدا عزوجل پدید اند که قائم خواهد شد کسی از خلق بحقوق خداوندی و چون حکم کرد بد بختی و بد بختی
 اهل محصنه خود را قوه بر طاعت داد و عقل عمل از آنها دور کرد و اهل محصنه را قوه محصنه داد و بجهت عملی که سابق
 در علم آتی رفته بود و قدره نیافتند آنکه بیارند حالی که نجات دهد آنها را از عذاب الهی چرا که علم او تمام
 اولی است بجهت تصدیق به حقیقت محسنی شمارا شمارا در سر آن و حق تعالی را رضی نمیشود و بگمراهی بندگان
 خود و دانشا غیره میگوید که متغالی لایقی است از گمراهی غیر شیعیه پس اگر رضا در شان مراد آمده
 است پس این قول متغالی قول سابق است که خدا اراده شمر نمیکند اگر مراد برضاست که اهل سنت
 بدان گفته اند که مستلزم امر است پس در نیصوت گمراهان بیع باشد و مشاب بوند و در برخی تعالی جایز
 نیست حالتی که ظاهر شود و متغالی را چیزی که پیش ازین بر وی ظاهر شود چنانچه در انسان تبدیل
 رای میشود و اگر این معنی مستلزم عمل و نقص است تعالی احد عن المنانقص در زرا که تیره و بدایه و سالیبه
 و در وی از امامیه مثل مالک حسنی و در امر بن حکم در میان بن الصلت و غیر شان گفته اند که بر جایز است
 بلکه متحق بر سبب قول تعالی یحیی الله ما یشاء و بدیثت و روایت کرد کلینی از زراره بن اسلمین عزرا
 احد سما حال ما عبد الله مثل البدر و نیز دلیل می آرند که آنکه مستلزم جایز است با تعاقب و بنا بر آنچه در

مصلحتی است که پیش ازین ظاهر نبود و الا محبت لازم آید و این بعض است جواز نیست که مراد از محمود
 اثبات و دور کردن چیزی است و آوردن چیزی دیگر بجای آن مثل آوردن روز نعت بد و شب
 نعت در فریاد مراد از آن نعتی است نه مصلحتی است معلوم نماید بنا بر اقتضای زمان ضایع
 در ابتدای اسلام ترک قتال مصلحت بود لکن دینکم ولی دین نازل شد و بعد قوت اسلام مصلحت در
 قتال پیدا شد حکم شده فاقولهم حیث تفرقتوهم و آثار که روایت می کنند مغفرتی در موضع اندازد و وضع بر آن
 ظاهر است نسبت حمل بسوی خدا کدام عبادت و مراد است بجهاد اسماء یعنی هوانه الذی کالدر
 الالهوا الرحمن الرحیم الملك القدوس الخ و مراد فی القرآن والحديث و جایز است که او
 تعالی را دیگر اسماء و صفات باشد که ما را بدان علم نباشد مگر اجمالاً همین قدر که مجسمه صفت کمال موصوفت
 و در حدیث صحیح از رسول صلعم وارد شده اللهم انی استأثک بكل اسم هو لک سمیت به بنفسک و از آن
 کتابک و علمتک احدی من خلقک و استأثرت به فی علم الغیب و لیکن باراً اطلاق
 اسمی یا صفتی بر وی تعالی سوائی آنچه شروع بر آن وارد شده جایز نیست لاختلال الخطاء و بحث در آنکه
 صفات الهی را بر اند بر ذات چنانچه میگویند و متبادر از کلام الهی و کلام رسالت هم همین است
 چرا که حمل شقی بدون قیام مبدأ اشتقاق علمای عریبه و اندازند و قول اشعری که میگوید لا عین ولا غیر
 چون مراد از لا عین همین زاید است بر ذات و از لا غیر عدم انعکاس است بقول سایر متکلمین با
 صفات عین ذات اند چنانچه حکماء معتزله میگویند ضرورت و شرع بر آن تکلیف نکرده و حق سبحانه
 تعالی را بیسمت و نه بوجهی جز لا تجزى و نه عرض یعنی قائم بالغیر و نه در کانت و نه در حیث نه در کسب
 است و متصف نمیشود باعراض محسوسه مثل رنگ یا بو یا نزه یا حرکت یا سکون یا مانند آن و نه کیفیات
 نفسانی مثل جمع و عطف و لذت و الم و مانند آن لیس کمثل شیء و هو السميع البصیر و قرب
 بنده بحق و معینه که از خصوصیات میشود و قریبیت و معینه چون من حیث الیه یا محبت یا مانند آن قریب
 معینه مکانی نیست و آن قریب معینه بدو مرتبه ای عام است که با جمیع مخلوقات است و اول قول تعالی است
 نحن اقرب الیه من جعل الودید و هو معکم اینها کانت و یکی خاص است با خواص مخلوقات که اول

اوله ثانی است وان الله طمع الحنین و محمد صلی العزیز علیک و علی الهدیة العزیز الی انزال
 عبدی یتقرب الی الباقول حتی لاجنبه الحدیث و این قریبانی در جات غیر متناهی دارد
 که مدلول کلمه لایزال است بخلاف قریب سنی اول پس در هر دو قریب تراکلفی است نه معنوی
 و الله علم حکیم و مسالیه و متطانیه و پیشمیه و غیرشان از امامی که میگویند خدا جسم است و قریب و با وی قریب
 مکانی است و آنجمنی را کلینی در کافی از ابراهیم بن محمد عمرانی روایت کرده که گفت کتبت الی الرجل ان
 قبلت من موالیک قد اختلفوا فی التوحید منهم من یقول جسم و منهم من یقول صورة
 و از سهل بن یاقوب روایت کرده که گفت کتبت الی محمد بن حسن و حسین و ما بین قد اختلف
 یا سید اصحابنا فی التوحید منهم من یقول جسم و منهم من یقول صورة و روی ابن بابویه
 فی کتاب عن محمد بن اعیان عن ابی جعفر انه قال فی تفسیر قوله تعالی ثم دنی فدی اذنی
 الله عز وجل بنیة فلم یکن بیننا و بنیه الا قصص من لولؤ ذینهم انشیت لاد من ذهب فاراه
 صورة فقیل یا محمد انزلت هذه الصورة قال نعم هذه صورة علی بن ابیطالب و این
 باطلت و اثر وضع بر آن ظاهر است و دلالت ارد بر قریب علی از بنی و غیر امامیست و قریب و نفس سینه
 و معمریه و آنسینه و جسمیه و سینه و با سینه و معنی سینه و سینه و سینه و سینه و سینه و سینه و سینه
 که حقیقی است و جمیع اعراض محسوسه متصف میشوند و هم جمیع کویات نفسانیه از حزن و فرح و خوف و الم
 بلکه متصف میگویند خدا را صفات حیوانیه از ازل و شراب و جماع و نوم و بقطه و عیاس و شاد و
 پس سینه گرمان مختلفند نه بر حقه قول حکمیه میگویند که حقیقی است که طول و عرض و عمق بهم
 متناهی دارد و او را دانست است روشن و در شنده از هر جانب مراد است رنگ و بو و مزه و ماس است
 بعرض روایت کرده کلینی از علی بن ابراهیم که هشام بن حکم میگفت که خدا را جسم صمدی گفتن یعنی آنکه او
 نباشد معرفتی ضروریست و روایت کرده کلینی از محمد بن حکم و از یونس بن عبدیان و از حسن بن عبد الرحمن
 صفائی بخوان باطلوهای مختلفه و مسالیه میگویند که حقیقی است بر صورت انسان او را رو چشم و گوش
 و دهن و بینی و دست و پا و جواس و بیجان است کلینی از محمد بن فرح الرحمی روایت کرده که هشام بن سالم

میگفت که خدا اجزای است تا ذات و باقی صمد است و سیطره میثمیه گفته که خدا جسم است و او را صورت
است و اعضا و اوقات و او اجزای است تا ذات و باقی صمد است چنانچه کلینی از ابن حرزادین روایت کرده
که میثی میگفت که او تعالی اجزای است تا ذات و باقی صمد است چنانچه جوهری و صاحب الطب ق گفته و سببها
و معمریه و اشعریه و سیمیه و مزیمیه و باریه و مقنیه میگویند که خدا جسم است و صورت و حکم و فرج و درشش چشم و دندان
دارد و باریه و مقنیه میگویند که خدا جسم است بر صورت انسان تمام او ملک خواهد شد مگر روی او و غایب می
گویند که حق تعالی جسم است بر صورت مرد و او را چشم است و اعضا و فرج و درشش و حکمیه و یونس میگویند که
مکان او عرش است و اس عرش او ستاره میشود وی نشینند و حرکت میکنند در سماوات و یونس میگویند
که خدا بر عرش است بلکه حال عرش اندو از ملکه قومی تراست چنانچه کرکی را با ما نشی بر و از بندو
او را پانزده تیر تراست و فرقه های دیگر میگویند که خدا را مکانها مختلف اند و در زمین همه است اختلاف و این پس
شد سیطره و میثمیه و سببیه میگویند که مکان او در آسمان آبی زمین و اشغال میکند از مکانی بمکانی
و ستاره میشود وی نشینند و حرکت میکنند و سکون در اکنه مختلفه و طایفه دیگر میگویند که همه او معتزلی است
کامی و رحمت علومی باشد و گاهی در مثل چنانچه مفصلیه و سر لغیه و زرامیه و جناحیه و بیانیه و نظیر است
و اسحاقیه میگویند که سابق در آسمان بود پس در زمین فرو آمد و در بعضی مخلوقات خود حلول کرده
چنانچه گشت و خطابیه و معمریه و باریه و اشعریه و سببیه و مزیمیه و سیمیه و اشعریه و باریه و مقنیه میگویند
که آسمان بود پس در زمین فرو آمد پس باز با آسمان رفت و حالا در آسمان است و سببیه میگویند که
در ابر است و عدا و آواز است و برق تا زیاده او فرو خواهد آمد باز بر زمین پس بر خواهد کرد زمین بفرمانی
معاش و عدالت و بر میگویند که در آسمان میباشد در هنگام ریح بر زمین فرو می آید و باز میرود و اینست
انند علی الکا و زمین اینهمه فرخات بر بی ابطالان قابل آن نیست که کسی متصدی ابطال آن شود
بلک قابل آن نیست که کسی ذکر آن در کتاب نماید لیکن نوحن فقیر از ذکر عقاید نظایر ابطالان آن ملاعنه
درین کتاب آن است که امامیه شاعرانیه و سیمیه و مزیمیه و اشعریه و سببیه و یونس میگویند که باطل
سنده و حاقه قریه تیرجی میدانند چنانکه سنه و جامعه را مخلصه فی النامیه اند نه اینها را بلکه میدانند

که شهادت و ولایت که بعد و دخول در فرج و نجات خواهد بود و در وقت روایح انده از اهل سنت
 و غیر هم که آنها را بخند فی النار میدانند بلکه چون اعتقاد دارند که عجب علی از هیچ چیز سوال نکرده خواهد شد
 و هرگز بر سر عجل عذاب نکرده خواهد شد و البته این فرقه تا که عقایدشان مذکور شده عجب علی اندک بک
 مفرط در محبت علی پس اثنا عشریه گویند اینهمه را می میدانند و سخت عذاب میدانند و نیز اثنا عشریه در کتب
 صحیح خود ازین مردم که این اعتقاد دارند یعنی هشام بن حکم و هشام بن سالم و صاحب اطلاق و مثنوی و غیر هم
 روایات حدیثی گفته و آنها را اصحاب نه مصدومین در رجال صحیح میدانند پس اثنا عشریه گویند این اعتقاد
 به تخریق میبگیند لیکن گویند ازین عقاید چندان انکار هم ندارند چنانچه در اهل سنته حنفی زبده ان و سایر اهل
 فقه احکام شافعی را یاد و مسائل کلام ماتریدیان احکام ابو الحسن اشعری را که نسبت به خطای گفته لیکن
 چندان انکار ندارند پس حال اثنا عشریه مثل حال آنها باشد یا قریب آن فان الرضایا الکفر کفر
 اکنون چندان از آنند که بطریق امامیه صحیح شده و در صحت نه سب اهل حق و بطالان قول ان گران مجسم
 و ولایت دارند و ایراد نایم در ترجیح ابلاغه از امیر المؤمنین روایت کرده که در بعضی خطبای گفته اند تعالی
 لا یوصف بشئی من الاجزاء ولا بالجوارح والاعضاء ولا بعرض من الاعراض ولا
 بعارض ولا یقال له حد و نهاية ولا انقطاع و غایة و لا ان الاستیاء تخویة فقط لبه او
 تصویریه او ان شیا کجمله فی صلیله او یعل و کلینی از ابراهیم بن محمد خزار و محمد بن سین روایت کرده
 بر دو گفته که بر علی ابی الحسن الرضا داخل شدیم و گفتیم که هشام بن سالم و صاحب طاق مثنوی میگویند
 که حق تعالی اجزای او نیست و باقی است اما در رضا در سجده بر زمین افتاد و برای خدا سجده کرد و پسر گفت
 یا کی تراست چگونه غیبت کردید و آنها می شان که ترا شایسته بند نیستی تو ای من و صفت سیدم ترا اگر بدانی چه صفت
 کردی تو نفس خود را و شناخت سیدم ترا بخلق تو اهل بهر چیزیستی پس مگردان مرا با تو مظلومان و نیز روایت
 کرد کلینی از حسن بن عبد الرحمن صفانی که گفت ابی الحسن موسی بن جعفر کاظم را گفتیم که هشام بن حکم میگارد
 که حق تعالی ستم است امام گفت قائم الصدا یا میدانند که جسم محدودی با معاد اند و نیز از موسی بن حکم
 ازین قول و نیز کلینی از محمد بن فرح ازجی روایت کرده که گفت یوشتم موسی ابی الحسن می پرسیدند

از آنچه هشتم بن حکم و هشتم بن حکم در صورتی که پس جواب نوشت ابو حسن که بگذارد از عرض خود بجزیر است
 بتیوان و طلب پناه کن بخدا از شیطان نیست سخن حق این میگوید بند هر دو هم و از امیر المؤمنین مرویست که گفت
 نیست حق تعالی در مکان که جایز باشد بروی اشغال و نیز گفت تقدیر میکند او را و او نام بخرد و در حرکات نیز
 گفت مشغول نمیکند او را حالی پس از حالی دیگر و تغییر نمیداد و از زمان و محیط نمیشود او را مکان که ذاتی به
 البلاغه و نیز مرویست که حق تعالی مد کرده نمیشود کجا و کلبینی از محمد بن حکم روایت کرده که گفت نزد ابی ابراهیم
 قول هشتم جوهری را حکایت کردم که خدا را صورتی بگوید و قول هشتم بن حکم روایت کردم که خدا را جسم
 می گوید پس گفت حق تعالی هیچ چیز شباهت ندارد که نامش و زبونی بدتر باشد از قول کسی که صحت کند خلق
 اشیا را جسم یا صورت یا به تجدید یا اعضا باشد از بهر بدخلق او نقلی عن ذلک علو البیرواقاده استوار
 او تعالی بر عرشش و چنین بود و در ساق و قدم که قرآن با حدیث بدان طریقی است قال الله تعالی
 علو العرش استوی وید الله فوق ایدیم و بهی و وجه ربك و لومر یکشف عن ساق بحر
 متواتر و اجماع سلف با بریده که این الفاظ بر معانی ظاهری خود محمول نیست پس تخریق برهه تا اول میرود که مراد
 از استوار است ایستاد است و از قدرت و از بزرگ ذات و همچنین لیکن مختار از ذوق قول متقدمین است که میگوید
 لا یعلم تاویل الاله یعنی نمیگماند که استوار معلوم و الکلیف محمول و الايمان به و واجب البیرواقاده
 عنه بدعتی را و الهی ایمان آورده سکوت از تاویل آن اولی است و اگر و آنچه کشف و الهام او بسیار است
 عالم مثال ثابت کرده شود اکثر ایت و احادیث نبوی را که از قبل تمثیلاتند محمل بهم میرسد و جایز است
 که حق تعالی متصف شود بلبزه عقلی و گردوی از اشیاء غیره باشد نصیر طوسی و صاحب یاقوت گفته که محتسب
 متصف میشود بلبزه عقلی که از تصور کمالات خود فرج میشود و این باطلست اگر چنین باشد پس از عدم
 امثال کفار او را باید که متالم شود جایز نیست که محتسبالی حلول کند در غیر خود و متحد شود با غیر یا نبیند
 و جنابیه و حریفیه و زاریه نصیریه و سحاقیه میگوید که حق تعالی در غیر خود و اتحاد او بغیر خود نیست
 صورتیست از اهل سنته و جماعت این محض افراده حق است و عدم اصل ع برده عا نشان فاتح نام الله
 الخی و تفکون بلکه توحید و اتحاد که صورتیه وجودیه بدان قائل اند بغیث است که حق تعالی در خارج

در حق تعالی در غیر خود و اتحاد او بغیر خود نیست

موجود است نه غیر او و از ملکات است پس موجودیت مکرر مرتبه و هم قال شیخ الاکبره الاعیان صاحب است
 رایحه الوجود وجود ممکن که بعد عدم در مرتبه هم صورت است از آن در وحده وجود حقیقی او نقیصه
 نماید نه هو الا ان کما کان این توحید که عبارت از نفی وجود ملکات است خواه شهود باشد که بسبب غلبه
 محبت محبوب حقیقی غیر محبوب از نظر عاشق مخفی نشسته بخود احد حقیقی در نظرش سیح نماید که در حقیقت وجود غیر
 منتفی نگشته یا وجودی که در حقیقت غیر او تعالی موجود نباشد همچگاه از حصول و اتحاد او تعالی با غیر خود خبری
 در وجود خدا و تقوا و ضحکال ذات و صفات صحو در ذات و صفات او تعالی که میگویند این همه در مراتب علم
 میگویند در خارج از حقیق امر است که چون بسبب این صفات و مجامد است صحبت شیخ کامل مکمل بلکه بجهن
 خصل الهی صوفی بجای می رسد که او را آگاهی دائمی بحق و نسبیان از وجود و توابع وجود خود دست میدهد
 انزوان غنیمت علوم و معارف در غلبه عشق و محبت منکشف می شود و از زمان او راق تعالی قدرتی خود
 سابق و علومی غیر علوم سابق و مانند آن که موجب عادت با کرامت می نماید چنانچه از صحابه و اولیای
 ائمه بر جبهه تواتر رسیده که کار آن توان کرد پس از زمان مصداق حدیث صحیح قدسی می شود که انزال
 عبدی تقریب الی البواقل حتی اجننه فاذا الجنة کنت سمعه الذی یسمع به و یبصر الذی
 یبصر به و ید التی یطیش بها و رجلاه التی یشی بها و این حدیث محمود است بقرآن قوه تعالی خلقته
 بیدمی و نجات فی ه من روحی و مانند آن و همچنین الفاظ که صوفیة اهل سنت گفته اند بعضی
 متصوفان شیعه نیز گفته اند قال المقداد شیخ الشیعة فی شرح الوصول الی علم الاصول
 فی ذکر الاحوال السالفة للسالك المراد من الاتحاد هو ان لا یبصر الا الیه من غیر
 ان یتکلف و یقول ما عداه قائم به فیکون الكل واحدا بل من حیث انه اذا
 صار بصیرا بنو تخلیله لا یبصر الا ذاته لا الی و الی و لا المرئی و یدین حقیقا ممکن است لیکن بشر
 از دخول جنه واقع نمیشود و بعد دخول جنه مسلمانان حق تعالی را به بیندند در مکان و در وجهی بقصص شافع
 رائی و بی ثبوت سابقه سیان رائی و در حق باور تطبیع سیمیه قال الله تعالی وجوده یبصرون ناصرا الی ربها
 ناظر و در حدیث تواتر آمده است و در یکم یوم القیمة کاترون القم لیل فی البدر و یصل جمیع دوائر

بر آنکه

بر آنکه این این و اما بنابر آن محمول اند بر طاهر خود و در تفسیر قوله تعالی للذین احسنوا الحکم فی و زاید
 پسر بن عمر فرموده الزیاده الرویة و این حدیث از علی و حسن و محمد باقر فرموده و موقوف بر روایت و اخبار
 صحیح و معتبر است روایت بسیارند بدرجه توان رسید بعضی از اصحاب خود می توان کرده و با اینهمه
 آثار از آنکه دیدیم امامیه که قائل تحسیم نیستند و معتقدان کار رویت الهی میکنند و میگویند که رویت را شرط است
 از سلامت حواس و بدون مرئی جسمی است و رویت شرط است میان رازی و مرئی و رویت شرط است بلکه عدم
 حجاب میگویند که رویت بدون مکان و بدون جهت و بی این شرط نیستند که رویت محال است و حجتی از آن
 از صحیحات قوله تعالی لا تذکره الا بصما و قوله تعالی لولا ان فی ارجاء البیت که این قیاس است
 بر شایده این شرط است که ذکر کرده شرط است عا و مذ عا و ذمه غلبن رویت بعد از این شرط است
 و در حقیقت بجز وجود درائی و مرئی شرطی دیگر نیست و اگر این همه شرط برای رویت باشد باید که از رویت
 الهی ممکنات را نیز انکار نمایند که متعالی از حواس منزه است و اتصال شمع و مسامه متوسطه بین احوالی
 و المرئی متصورند و حقیقتی چنانچه اجسام کثیره البصیر است اجسام لطیفه و ارواح را نیز بصیر است و چون
 رویت الهی ممکن است بدون بعضی شرطی که مذکور شد ثابت باشد پس رویت بنده خلق را با انشراح که شرط نیست
 جایز باشد کما لا یخفی و ادراک عبارتست از توقف بر توانب فی وجود و ادراک نفسی ادراک مستلزم نفسی
 رویت نیست و نیز در آنکه که الا بصما سلب عدم است نه عموم سلب شک نیست که بعضی بصما حق را ادراک
 نمی کنند و کلینی از ابی عبد الله و علی بن موسی روایت کرده معناه که لا تذکره الا و همام و هوید برک
 الا و همام و قوله تعالی لن ترانی بمقتضی جری عا و خطاب بمو آمده برای نفسی رویت منکره است
 نفسی امکان رویت بلکه قصه سوال موی رویت را حجت ما است بر جواز رویت الهی چرا که انبیا اعراف اند یعنی ترا
 اگر رویت آتی محال بودی محال است که موی از پسر بلکه که از اصول و این است خافل بودی و اگر موی رویت
 الهی محال است سوال و تیر کردن ستم بود انبیا از آن منزه اند چنانچه موی در جواب انتخدا ناهنر و گفته
 اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین و فوج گفته اعوذ بدان است انک ما الیس به علم
 والله اعلم و اعتقاد و ادراک بر آنکه حق تعالی برای احوال معاد و معاش بنی نوع است ان تفضلا

از حبس شنبه به پیامبری انبیا و رحمت انبیا و رحمت الهی که عمل از او را که آن قاضی است
 آگاه سازد و به احکام از او احب منسوب و حرام و مکروه و مباح مطوع گرداند و عهد و پیمان و اسل بیل تقسی
 ثابست و مقتالی میسر و نایب منبهم و قصصنا علیک و منهم من له نقصص علیک اگر چه در بعضی
 احادیث عدو رسول سه صد و سیزده و عهد و پیمان یک لکمه و بیست و چهار هزار آمده میگردان بانبیا و رسول
 عهد و پیمان بنیاد کرده تا که بعضی پیغمبران یا ائمه از به نبوة کسی که پیغمبر نیست لازم نیاید و لکن از انبیا
 که سبب آنکه از آنها در قرآن یا ستواتر از حدیث آمده باشد تضریح و اقرار به نبوة او باید کرد و سبب آنکه از آنها
 در ستواتر از حدیث نیامده از نبوة آنها نکار باید کرد و نه اقرار بلکه با جلال و عظمت بالله و در سبب باید گفت مثلا
 کسی که گوید در وقت نبی بود نه نکار باید کرد و نه اقرار و اول انبیا او است و آخر ایشان محمد است صلعم و علم
 اجمعی که معبود است محمد بنیاد نام حال الله تعالی و ما ارسلناک الا کافرا للناس بشیرا و نذیرا
 و شریفی و مودبانه او و اختم پیغمبران است بعد از الله تعالی و لکن رسول الله و خاتم النبیین و عربی که نازل
 خواهد شد تا این دین محمدی خواهد آمد نه بعد از آن سبب آنکه میگویند که محمد نبی نیست بلکه خدا جبرئیل را بر سالت
 نزول علی فرستاده بود بصلطه نزد محمد آمده و گفته می کنند ان ملعونان جبرئیل را و گفتند ای اسحاق و منصور و محمد
 میگویند که اسل منقطع نخواهد شد ابدا و ابونصردی است خطایه میگویند که انبیا اند و ابوالخطاب نبی است
 و عمر میگویند که جعفر بن محمد نبی است و بعد از ابوالخطاب بعد از عمر ابوالخطاب دی بو زاری است و ابو
 منصور از نبی محلی است بنسبت شاکری خود جعفر صادق میگردند چون صادق خود و آنها و پادشاهان تبری نمودند
 از صحبت صادق میگویند پس ابوالخطاب عوی بنوه کرده و ابوالمنصور اول عوی امامت نمود پس دعوی نبوة
 کرد و گفت که من بر آدم بر آسمان و خدا را دیدم خدا است خود بر من لایه و گفت ای پسر بر پس سلیم کن
 از پس من زمین فرستاد و میگفت که مراد اگر کسفر در قوا تعالی وان پروا که فاسد السماء ساقط
 یقولوا اسحاب هر کوم منهم و اسحاق میگویند که جایز نیست خالی بودن زمین بنسبت محمد است میگویند
 که خنابن ابوعبید تقوی را وحی می آمد و ب میگویند که خاتم الرسل مهدی است فقیر ثنائی الله میگویند
 که هر چند انکار شتم رسالت بران سرور علم ازین فرقه ای مذکوره صریح است لیکن اثنا عشری ملک سایز قنای

را در بعضی بنده و کوه انبیا در سبب نبی است

امیر

اما اینست که مستحب بوده اند بر سر و در علیه سلام بر آنکه غرض از سعی است نادر لفظ نبی محصی را گویند که موحدی
 الیه باشد از خدا فرستاده شده باشد و احتشالی بسوی خلق برای تسلیح احکام و واجب است بر خلق ایستادن
 بسوی و تصدیق وی و گواهی باشد که مذکور کردیم و هر که با یکی از پیغمبران هم تصدیق نکرده او کافر است قال ابن
 تعالی لا یفرق بین احد من رسله و قال الله تعالی ان الذین یکفرون بالله و رسله ینزبونون
 ان ینفروا بین الله و رسله و یقولون لو انهم بعض و نکفر ببعض و یریدون ان ینخذلوا
 بین ذلک سبیلا اولیکم الکافرون حقا و اعتدنا للکفرین عذابا مهینا و الذین
 امنوا بالله و رسله و لم ینفروا بین احد منهم اولیک سوف یؤتیهم اجرهم و در بنی
 شریعت جدید و کتابت بدیه شرط نیست و نسخ جمیع احکام پیغمبر اول بعض آن هم شرط نیست و عصمت شرط نبوده
 است و طاع بودن از لوازم نبوت و شک نیست که از پیش هر که با این صفات خواهد بود از انکار یا بنی قات نخورند
 بود البته افضل خواهد بود و ولید اهل سنته و جاتمه میگویند بلکه جایز فرق اسلام قائلند بدانکه انساب
 و رسل افضل خلائق اند و محبوبترین خلائق اند بسوی خدا و غیر نبی هیچگاه بدر جاد نبی از پیغمبران سزاوارترند
 و تفوق را چه احتمال مایه میگویند که احتشالی بر نبی را بعد پیغمبر صلعم بسوی علی فرستاده و گفته یسمع
 صوتهم و لا یراه چنانچه کلینی بمعنی از ائمه روایت کرده و نیز مایه میگویند که وحی بسوی علی و فاطمه
 زهرا هم می آمد بعد پیغمبر صلعم و آنچه نوشته بسو فاطمه وحی میکرد علی آنرا می خواند کرده در کتابی نام آن صحف
 فاطمه نهاده اند و چنانچه مایه علی را میگویند که محدث بود یعنی او از نوشته وحی شنید و صورتش بنسیدید
 و همچنین حال نمه میگویند ائمه موقوفه ائمه را مثل احادیث مرفوعه میدانند پس وحی بسوی ائمه است
 کردند و در وحی روایت ملک شرط نیست قال الله تعالی و ما کان لالنشر ان یکلمه الله الا وحیا او من
 وراء حجاب و یرسل رسولا فیوحی باذنهم ما یشاء بلکه ان ملاعنه از وحی تری کرده می گویند
 که حق تعالی درین تفویض کرده است بانه بعد پیغمبر چنانچه تفویض کرده بود پیغمبر هم پس ایشان
 خواهند حلال کنند و بر چه خواهند حرام گردانند بی آنکه حکم الهی صاورشود و احتیاجا علیه ذلک
 جاوایه محمد بن جمهور القتی فی النوار در عن محمد بن سنان قال کنت عند ابی جعفر

فاجريت باجنادن الشيعة فقال يا محمد ان الله لم ينزل مفردا ابوحدا نبيته ثم خلق
 محمدا وعليها وفاطمة والحسن والحسين فمكثوا الف درهم فخلق الاشياء واشهدهم
 خلفها واجر طاعتهم عليها وفضل مورهم اليهم ليجلون ما يشاؤون ويخبرون ما يشاؤون
 ومارواه الكليني عن اسحاق بن عمار عن ابي عبد الله قال ان الله ادب نبيه صلعم
 فاذا انتهي الى ما اراد قال له انك تعلم خلق عظيم وفضل ليه دينه ومارواه ايضا
 عن محمد بن الحسن الميثقي عن ابي عبد الله قال سمعته يقول ان الله ادب رسوله
 حتى قومه علمي ارادتم فضل ليه دينه فقال انما لكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه
 فانتهوا ففاضل الله تعالى رسوله فقد فوضه اليها واما باطن وموضوعات حتى
 اجازت اركانها من نور مخلوق سپارده ملكه متعاقب قرآن في زمانيه وان كاذبا ليقنوناك عن الذي
 اوحيانا اليك لتفتري علينا غيره واذا لا تخذوك خليفه ويفر ما يد ولو كان ثبتناك لقد
 كدت تركن اليهم شيئا قلبا اذا لا ذقناك ضعف الحيوان وضعف الاممات ثم لا تجد لنا
 نصير ليه يعني ترا عصمت داده بوديم و ثابت محكم کرده بوديم بدين حق تا بسوی کفار که از تویی خواستند که باز تو
 کنی تا ترا دوست گیرند صلا می نمودی که عصمت نبی بود و اندکی بسوی آنها میل میکردی آن زمان حتی خشکیم
 ترا عذاب دنیا و در زندگی و عذاب بعد موت و نیز حق تعالی فرموده یا ایها النبی امرت بما احل الله
 لك ان ترضی من سب و بوا و از تو میمنت میکرد پس حقیقتا تو میمنت ایمن بر او و گفت قد فرض الله
 لکم محله ایما ناکم و اگر آنحضرت صلعم در تخمین و تحريم مختار بودی بر اذن آنحضرت از غزه بود کسی را که سلام
 ظاهر میکرد و برگرفتن فدیازاساری بدر کتاب نیامدی پس تا بپوشیده که در شرایع آنروز صلعم چه از طرف
 نور میگفت آنچه میگفت بوی الهی میگفت و در اشتهال او امر و نواهی مثل سایر بندگان بود و گفت قال الله
 قل انما انا بشر مثلكم فوحي الي انما الهكم اله واحد و نیز اثنا عشریه قال لا بعصمة الله و انما
 تصديق بانها واجب است و کذب با ما تکی از آنها کفر است چنانچه کذب بر نبوة پیغمبران کفر است پس
 اطلاق لفظ نبی یا رسول که بر او نمیکردند لیکن صفات و سنی نبوة در آنها ثابت کرده اند پس قول

ثبوت

بیعت لازم اند که عرض میمان است نه با الفاظ بلکه آن ملعونان از نوبه و رسالت هم ترفی کرده اند و گفتند
 جابریم امامیه بلکه علی افضل و مقدم است از همه سولان مگر از محمد صلعم و برابر محمد است و فضل و محبتین
 اند از اولاد او و در بعضی روز قیامت فوق درجه نبیا و رسل باشد و بعضی گفته اند که علی افضل است از هیچ
 رسل مگر از اولی العزم و برابر اولی العزم است و همچنین دیگر آمده و این مظهر علی و افضلیت بر اولی العزم
 توقف کرده و نیز امامیه پسند که محتغالی علی را مخصوص کرده و فضیلتی که خدا و دیگر بر او رسل و
 ملئکه و کسی با وی در آن شریک نکرده مگر محمد صلعم و پسند که محبوبترین خلایق بسوی خدا محمد است
 و علی و ائمه از اولاد او است رسل و انبیا عالی محل بن بالو به فی اعتقاد دیناته و غیره ان الله لم یخلق
 خلقا افضل من محمدا و ائمه و اولادهم احب الی الله و ان الله یحبهم اکثر من حبیب
 خلقه و سائر بینه و میگویند که اگر علی نبوی جنة و نار مذکره و انبیا مخلوق نشدی و میگویند که
 احتغالی میثاق گرفته از جمیع بنی آدم از انبیا و رسل و غیرشان بولایه علی و طاعت او و بولایه و طاعت ائمه
 از ذریه او و اولاد او و میگویند آن ملعونان که انبیا از انوار ائمه اقتباس میکردند و در وی انوار
 شان مینمودند و میگویند که سربسری رسل و ملک مقرب روز قیامت بعلی ابن ابی طالب استاج خواهد بود و برین
 کفریات و خرافات خود و بقریات و موضوعات خود استدلال میکنند شما را و ابن الراوندی عن انس
 علیه السلام قال قال رسول الله صلعم ما لا یعلمون و علمنا علم من رسول الله صلعم و تلی
 قوله تعالی قل هل یتوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون و ما رواه الحسن بن
 کسیر عن ابي ذر قال نظر النبي صلعم الى علي بن ابي طالب و قال هذا خير الذین
 و خیر الاخرین من اهل السموات و الارضین و ما رواه عن ابی و انزل عن عبد الله
 ابن عباس قال حدثنی رسول الله صلعم قال قال لی جبرئیل علی خیر البشر من ابی هذا کفر
 ابن راوندی از زمانه و در زمانی و ملاوی که در ارض در آنوقت تجانبه یار و فرزند باو شاه و امام آنجا
 همه روغن بودند برای تقریب با او و خود را در زنی تشیع پوشید و کتب مذکورشان تصنیف نمود و در

ثاني وثالث جهولان وضعفان انما يوجب علما ان لم انا ان هم بان حصيص بوده اند و منها مارواه سعيد
 بن عبد الله بن زبني خلف الغمي في النصاص عن ابي جعفر و محمد بن يعقوب الرازي في الكافي عن ابي عبد الله
 انها قال في تفسير قوله تعالى و يسالونك عن الروح قل الروح من امر ربي وهو خلق عظيم
 من جبرئيل و ميكائيل الروحين جمع احد من مضغ غير محض صلح وهو مع الائمة
 يوقفهم و سيد هم و في سنة هاشم بن سالم بن الحسين و ابو نصير الكندي قد مر ذكرهما و اكران اثر صحيح فصر
 كرده شود لازم آيد فضيلت ديگر انبيا بر خاتم الرسل صلعم بايضا عصبست ديگر انبيا چرا كه آنها كره عصبست
 محتاج بروح نبود پس از خاتم الرسل افضل شدند كه بي تاثير روح مخصوصه اند و اگر در عصبست محتاج بروح بودند
 و روح تايشان كمتر پس عصبستشان منقوض گشت و العياضا بنده من كلام عقيدتين و منها مارواه ابن
 بابويه وغيره من الامامية عن ابي عبد الله ان النبي صلعم قال العلي باعلي ما عرف الله
 الا انا وانت ولا عرفني الا الله وانت ولا عرفك الا الله و انا و معارضه حديث شيخان بن بابويه
 در زبر طويل حديث معراج از ابي زرارة بن عبيد بن جراح روايت كرده انه قال لما عرج بي الى السموات جاتي
 ملكة كل سماء و سلموا علي و قالوا اذا رجعت الى الارض فاقر اعليانا السلام و اعلم
 ان شوقنا له قد طال فقلت لهم ملكة ربني هل تعرفوننا حق معرفتنا قالوا لا نعرفك
 و منها مارواه ابو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان شيخ الرضا و ابو جعفر الطوسي النخعي
 عندهم بالمفيد وغيره عن محمد بن الحنفية قال قال امير المؤمنين سمعت رسول الله
 صلعم يقول ناسيد الانبياء و انت ااصفياء لولا انما خلق الله الخنزة و لا النار باعلي و لا الونيس
 و الملكة و منها مارواه محمد بن الحسين الصفار عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا جعفر يقول
 ان الله تعالى اخذ ميثاق النبيين بولايت علي منها مارواه محمد بن بابويه في كتاب
 التوحيد عن داود الرقي عن ابي عبد الله في التزويل قال لما اراد الله ان يخلق الخلق
 نشروهم بين يديه و قال من ربكم فك ان اول من نطق به رسول الله و امير المؤمنين
 و ادعوا فقالوا انت ربنا فعملهم العلم و الدين ثم قال الملكة هو لا حجة علي ديني و امانتي من

من

من خلق ثم قال سبحانه واول ما خلق الله تعالى بالبوية ولطوله الف بطاعة فقاوالانعم
 ربنا افرزنا وسارواك ايضا في خبر طويل عن ابن عباس عن النبي صلعم انما امر به
 وكلمه قال بعد ذلك في علم انك رسول الى خلقي وان عليا ولي واميير المؤمنين اخذت
 ميثاق النبيين وملوكهم جميع خلقه بولايته وبيان احوال صفاروا بن بابويه بالا
 كنهت واساتين اثار بر اصول اماميه سم قابل حجة نيت ومنهما ما ذكر ابن بابويه في غير واحد
 من كتبه انه وجد بخط النبي محمد الحسن بن علي العسكري بما صودته اعوذ بالله من قهر
 حذوفا الحكمات الكتاب نسوا لله رب الارباب والنبي وساق الكوفة في الحساب نظي الطامنة
 الكبرى ونعيم دار المتقين فحق السنام الا عظم وفينا النبوة الولاية والكرم نحن منار الهدى
 والعروة الوثقى والانبيا كانوا يقتسون من انوارنا وتيقنون انارنا وينظرون حجة الله على
 والسيف المسلول اطهار الحق وابن ازاك اذ يب بر بابويه يلمون است ومنهما ما رواه ابن بابويه
 عن سماعة قال قال ابو الحسن اذا كان يوم القيامة لم يبق ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا مؤمن
 امتحن الله قلبه بالايمان الا وهو محتاج الى الحمد وعلي في ذلك اليوم مهم فانه الله سبست
 اتفاق وابن بابويه كذا في حال است ومنها ما رواه محمد بن يعقوب الكليسي عن ابي الصامت الخزاز
 عن ابي جعفر انه قال قال امير المؤمنين لا يتقدمني الا احمد صلعم وما رواه الفضل بن سادان
 في كتاب لقيام عن صلعم بن حنيفة عن الحسن بن عبد الله عن ابي عبد الله قال قال امير المؤمنين
 علي بن ابي الكوفة وما يتقدمني الا احمد صلعم وان جميع الملكة والرسول والروح خلفنا ومنها
 ما رواه ابن بابويه في معاني الاخبار وغيره عن خالد بن يزيد عن امير المؤمنين انه قال نا يوم
 القيامة على الدرجة الرفيعة دون درجة النبي واما الرسول الانبياء فدونا على المراتي وروى
 في الامالي عن ابي عبد الله عن جده امير المؤمنين قال قال لي رسول الله صلعم يا علي انت
 اخي في الدنيا والاخرة وانت اقرب الخلق الي يوم القيامة في الموقف بين يدي الحساب
 وروى سعد بن ابراهيم عن ابي صالح عن سلمان الفارسي عن النبي صلى الله عليه وسلم

ان جبرئیل قاله اذا كان يوم القيامة نضب لك منبر على عین العرش وللمسبيين عن يسار
 العرش ودين يديه ونصب على كرسی الی جانبك الا ما یحتمل سائر اخبار موضوه روايته می کنند
 و این گویان که دلالت داده بر فضیلت علی بر ائمه محارضانند بگرد روایت مرویان گرا احسان
 روی کلینی وغیره عن هشام الاحول انه قال قد سئلت زید بن علی بن الحسین بن علی
 ابن ابی طالب عن الافرضل قال لا نبیاء افضل الا فضل الکرانه افضل بودی زید را پیشتر خبر دادی
 و او مخالفت پذیرد باینکه در عالم توحی و صا حجت اربق بود و زید به زید امام روایت کرده اند بگوید که کسی
 از فضل است از کسی پیغمبر و اوست و این بابو یاز صادق روایت کرده آنچه که صحیح است بر آنکه
 اینها مجربترند و بعد از علی محمد بن بابویه در امامی در حدیثی طویل در قصه ترویج فاطمه با علی از صادق
 از امام با و از علی روایت کرده که حق تعالی گفت ساکنان بهشت را از طایفه دارو اوح پنجمین آن در آن بود
 اگرگاه شهید که من ترویج کردم دوست ترین زمان را بسوی من بادوست ترین مردان بسوی من بجهت آن
 این صحیح است و ابطالان عموم دعوی شان در دو غلگوار حافظه نباشد و چون این گرانان علی و سایر ائمه را
 معنی نبوة ثابت کردند چنانچه تقریر کردیم بلکه از انبیا افضل گفتند اگر چه طلاق لفظ نبوة نکردند و لا نزاع
 فی الالفاظ پس منکر ختم نبوة شدند نمود ما بعد من کفر هم و خرافات هم و حق است که محمد صلعم خاتم الانبیا
 کسی با وی در نبوة شریک نبود و کسی بعد از وی نبوة و نخواهد شد و اگر علی یا امام بنی و محصور و دیگر
 الیه و مطاح باذان العدا بااصالت بی نیابت محمد صلعم بودند بی حق تعالی محمد کم تنزل خود و تصریح
 کردی و آنچه دعوی میکنند که آیات در قرآن بودند صحابه از حدت کرده اند ابطال بن قول سابقا
 مذکور شد و اگر علی یا امام بنی یعنی موسی الیه می بودند و تسبیح احکام الیهی بابت نبوت اضرار اعدا تقیه میکنند
 و تصریح می نمودند قال لله یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت
 رسالتک و الله یعصمک من الناس قال لله تعالی یا بلغون رسالات لله و یخشونکم کان فی
 احدی الا الله فوح عم بنصیب سال در قوم خود ماند و اذیتهای شدید کشید و با وجود تنهایی
 که حق تعالی میفرماید و ما اصحهم الاقلیلا در نبوة تصور نکردند و از کسی نیز سخنی در نبوة حق تعالی

حکایت

حکایت او میفرماید ربانی دعوت قوی لیل و نهار اثنای دعوت تم جهارا شمر
 الی اعلمت لهر ما سرت لهر اسرا دا موسی و مارون دو کس فرعون را بان شوکت
 سلطنت دعوت کردند و از خوف نگرند و گفت الی لا ظنک یا فرعون مبتور او چون مقضای
 بشری اندکی خوف بران بر آنها طاری شده متعالی فرمود لا تخافا اننی معکم اسمع
 را ای پیغمبر ما صلعم در ابتدا که اسلام بان غربت و تنهایی که سوای ابی بکر و حدیث کن مگر از مردان
 رفیق او نبودند متعالی امر کرده به قم فانداز آنحضرت آنقدر تکلیف کشید که گفت ما او ذی قبیله
 ما او ذیبت و در آخر هجرت کردیم کن بقیه نوه خود را مخفی نکر و علی نهد در ابتدا اسلام بان صغر سن از
 پدر خود ابو طالب بگریگفت قریش نترسید و اسلام آورد پس علی اگر در نوه شریک بودی ای موسی الله بودی
 چرا در دعوی خفایم که در حال کنه در حیات پیغمبر رفیق او بود و این پیغمبر روز بروز ترقی میکرد و درین خدا
 افواج و خل میشد و بعد وفات پیغمبر صلعم هم با علی افواج مصاعدت کردند و در واقعات جمعی وصفین در
 مناصره او جان باختند پس او را تقییه چه ضرور بود و اگر اشفا کرده حجت الهی بر وی قایم شد فان لم یفعل
 هذا بلغت رسالتی و بر خلق هیچ حجتی قایم نشد چرا ایمان بر پیغمبر یا کسی که در حق او باشد بدون سیدین
 خبر که در عیب علم باشد واجبست و لهذا ایشان جمیل که او را خبر بعثت رسلی رسیده ایمان پیغمبران و با
 نیست و الا تکلیف لا لایطاق لازم آید و اگر دعوه میکرد البته متواتر می شد چنانچه متواتر شده که محمد بن عبد الله
 بن عبد المطلب دعوی نبوت کرده مجازات برست و ظاهر شده و کلام خدا خوانده و همه فصحا از مناصره
 آن عاجز آمدند و چنانچه متواتر شده که ابو بکر از ابتدا اسلام ایمان آورده و خدمت های پیغمبر کرده و رضای پیغمبر
 تا وقت مرگ از او ظاهر شده و علی پس پیغمبر در صغر سن اسلام آورده و در پیغمبر در کج او آمده و در زمان
 پیغمبر کرده در رضای پیغمبر وقت مرگ از وی ظاهر شده و عدم تواتر در آنچه عقلا و مشرعان تواتر آن ضرور است
 دلیل قطعی است بر کذب آن چنانچه در اخبار عموم بلوی مثلا اگر کسی گوید که امر و اقیاب کسوف کرده و این خبر
 متواتر نشود و بخرد کس مایه کس روایت نکنند بلکه دیگران تکذیب آنها کنند لعین کرده شود و بکذب آنها
 پس اطلال مصحف فاطمه و آنچه بدان مایه ظاهر شد و ختم نبوت بر پیغمبران ثابت گشت انبیا و رسول

مقصود انداز گفت پیش از وی و بعد از عارف بودند پیش از نبوة با اعتقاد است صحیح و امامیه میگویند
 بعضی سبب عارف نبودند بر این امر واجب است بر کثرت از اعتقاد است پیش از نبوت بلکه بعد از آن محمد
 ابن بابویه قتی در عین اخبار و کتاب توحید از علی بن موسی الرضا از ابا کریم و از علی بن ابراهیم و محمد
 بن یعقوب کلینی در کافی از ابی جعفر روایت کرده که گفت موسی بن عمران عم سوال کرد پروردگار خود را
 و گفت که ای پروردگار تو بیدی از من پس آواز بلند گم تر یا تو یکی پس سخن بستگی گویم و کلینی از ابی
 عبد الله روایت کرده که یونس بن جوهر و خود میگفت که ای تو مرا عذاب خواهی کرد من نجاگ آوده کردم
 برای تو روی تو در کسبی در سجود با عذاب خواهی کرد مرا و سخن شد کردم برای تو خود را با تو عذاب خواهی
 کرد مرا من بیدار شدم بر این تو سخن خود را با تو عذاب خواهی کرد مرا من باز ماندم برای تو از گناگان پس من
 کرد و خدای سبحانی سوی او می که سر بردار پس من رستی که من تر عذاب خواهی کرد پس گفت یونس اگر تو گفتی
 که عذاب خواهی کرد بر من بر پشته اگر عذاب کنی مرا چه با تو عهد کردی دو پروردگار منی پس منی کرد و حق تعالی که پرورد
 پس من عذاب خواهی کردم در آنچه وعده میکنم وفا می کنم این آثار موصوفه اند و نیز مقصود اند انبیا از صاحبان
 و صفات خود و خطا نبرد عظم شایخ حنفیه ابی اسحق اسفرائینی و ابی اسحق و سبکی و قاضی عیاض و جماعتی
 از اهل کلبه بعضی گفته اند که صد و صفات را در پیش از وی جایز است و یغفور به از امامیه میگویند که صد و
 مصیبه از انبیا مطلق جایز است و نیز امامیه میگویند که بعضی سبب بعد نبوت گناهی کرده اند که موت در آنجا
 موجب هلاک باشد کلینی در کافی از ابی جعفر روایت کرده که گفت شنیدم ابی عبد الله را که دست بردار
 بسوی آسمان می گفت رب لا تکلفنی ابی النفسی طرفه حین ابداء و لا اقل من ذلک پشتم و
 آورده بر منی گفت ای ابی جعفر یونس بن موسی را خدای مکر از طره عین بس و باز گذارنده بود او در آن
 حالت گناه کرده گفت که آن گناه بگفر رسیدی گفت نه لیکن موت در آن حالت هلاک بود و نیز امامیه میگویند که آدم
 در وقت اخذ میثاقی از اربابا با خطبه بعد نکر و لعنة خدا باد بر آنها که تکفیر پیغمبر میکنند خود کافر میشوند و محمد بن
 حسن صفار از ابی جعفر در خبر میثاق روایت کرده که الله تعالی ذریه آدم از پشت او بر آورد و با او دم ذریه
 او گفت است بر یکبار ای من پروردگار منیستم و این محمد است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

و هی

و در میان او بعد از او ایان امیر من اندر و کجین مسیح دست عهدی اتمام خواهد گرفت از و سخنان خود
 و عبادت کرده ز ستم شد طوعا و کرها ذریه آدم گفت قرار کردیم با بن خیره ما و شد بد شدیم با آن و آدم
 اقرار نکرد و او را غم بر اقرار نبود و نیز امامیه میگویند که آدم بر شیاق الهی قایم ماند و ترک کرد آنچه حق را
 از و عهد گرفته بود اسراج صغار در تفسیر قوله تعالی و عهدنا الی آدم من قبل فنبی و له نجد له عهدنا
 گفت عهد کرد از الله تعالی بسوی آدم در حق محمد و ائمه بعد از او پس آدم ترک کرد آن عهد را و او را غم و یقین
 نبود بلکه محمد و ائمه پسین باشند و این اثر از و امامیه از اخبار مرفوعه است فی الحقیقه موضوع است آن
 ملعونان آدم را برابر با پلکین استند که اقرار با خطابه آمد نکرد و ترک عهد نمود صغار بر بنده سب جد خود
 فروخ مولی بن موسی بن عیسی اشتری کافر بود بطاهر در پرده شیع آمده و اقرار با ائمه استند که محبت سب مانده
 در ائمه و دامان ائمه از ان قدر پاک است و در میه میگویند که خدا علی بود فرستاد محمد را برای دعوت خلق
 بسوی وی پس عده کرد محمد بسوی خود پس محمد ضالفا امر خدا کرد و امامیه میگویند که محمد ضالفا امر خدا
 کرد و بار در قدر چشم و بار روحی می آمد که علی را خلیفه کند او روحی را بخونف اصحاب خود رو کرد و استغفار
 نمود و بار بسویوم چون سخت عتاب آمد از زمان قبول کرد شیخ آن ملعونان محمد بن النعمان در روز ششم
 روایت کرده که متعالی جبرئیل را بسوی پنجم صلی الله فرستاد بعد فراخ از حجه الوداع و در شب ششم
 بسوی مدینه در راه پس جبرئیل گفت ای رسول خدا پروردگار تو بر تو سلام بخواند و میگوید قایم کن علی را
 بر ائمه پس فرمود نبی مسلم ای برادر من جبرئیل متعالی میداند بفضل اصحاب من با علی و من از
 اصحاب خود می از رسم که اتفاق کنند با حاضر من پس استغفار کن برای من از روز و گار من پس
 جبرئیل نزد پروردگار رفت و عرض کرد جواب پنجم بر این باز فرستاد متعالی جبرئیل را و گفت چنانچه اول
 گفته بود استغفار نمود پنجم چنانچه اول کرده بود و باز جبرئیل بسوی خدا رفت و مکر جواب عرض کرد پس
 متعالی جبرئیل را با عتاب شدید باز فرستاد و این آیه نازل شد یا ایها الرسول بلغ ما
 انزل الیک من ربک وان لم یفعل فما بلغنک رسالتی و الله یعصمک من الناس پس
 چون جبرئیل باز بسویوم با این آیه نازل شد پنجم فرمود که چون متعالی ضامن شد نگاه داشتند

من از جماعتی پس مبلغ خواهی بود پس جمع کرده با لایحه های ستران و بعضی را بر بعضی نهاد و منبر سنان
 و در بعضی که غدیر خم نام دارد و میان مکه و مدینه بر آن بر آمده گفت ای مردمان علی ای من موافقین و خلیفه
 رب العالمین است نمی رسد کسی را که باشد خلیفه بعد من سوا ی علی عزت کنت مولاه فعلی مولاه اللهم
 وال من و اولاده و عاص من زاد اده و علی بن جعفر از محمد باقر مانند آن ادایت کرده و کلینی در کتابی و بعضی
 از آن روایت کرده و حق تعالی گفته اند آن ملعونان را که پیش من ای و قبل از پیغمبر آن نسبت می کنند حقتا
 مع پیغمبر آن میکنند مبلغون رسالات الله و خلیثونه و لا یخشون احدًا به الله سیکو یزینها
 و رقی محمد سرور پیغمبر آن میگویی که بخوف اصحاب مبلغ نکرده و در بار و در می نمود و را تبارک اسلام با وجود
 نهایتی و غلبه کفار ترک مبلغ نکرده بعد از آن که دین کامل شده و نیت الهی تمام شده بخوف اصحاب مبلغ
 نکرده و حق تعالی بتالیف قلوب اصحاب بعثت می دهند و میفرماید کنتم اعداء فالف بین قلوبکم
 فاصبحتم تنجته اخوانا و یزید لوانفقت ما فی الارض جمیعا ما الیقین قلوبهم و لکن الله
 الف بینهم این در آن انقبض صحابه علی که نبی را کافر و بود ثابت میکنند ما الضمانم بالجهلهم
 و ما الحکمهم بن مطهر علی میگویی که ای جان لا یستحق الا مامتها این ملعونان نسبت خوف و تسلیم سالت
 که متقاضی جهنت است بر سر پیغمبر آن میکنند و چون آن سخی امامت نبی است حتی نبوه چگونه با یگانگی نبوت
 مینمایند و حق آنست که آن سرور هم گاهی از غیر خدا ترسید اگر کسی گوید که پیغمبر علی الله علیه و سلم
 بخوف اعدا و دخل غار شده بود گفته شود که آن از خوف بود بلکه با امر الهی بنا بر حکمت بود و یدل علیه
 قوله علیه السلام لا یبکی لک لکثر ان الله معنا و پیغمبر عزیمت است ان الله بالغ امره پس
 خوف اعدا چرا میگردد و اینکه در فرض معاصی بنیاب نسبت می کنند کفر است و حق آنست که انبیا از کفر و
 معاصی مطلق محصوم اند لقلوبکم تعالی لایزال عهد الظالمین المذنب الخیر برای آنکه حق تعالی در حق
 ملک میفرماید لا یصون الله معاصیهم و یفعلون ما یؤمرون ازین عصمت ملک ثابت میدو
 و انبیا با اتفاق و ملک افضل از پس البته محصوم با امر الهی آنکه ارسال بر آنست که پیام خدا
 بر بندگان رساننده و بنده گان آنست و تقدیر آنست که خلیفه خاتم حق تعالی میفرماید ما انا المرسل محمد

و ما انفا

ومانها که عتبه فاسقها پس اگر از انبیا صد و حصینه جا نماند آنها قابل ارجاع نباشند و اخبارشان
 قابل وثوق و اعتماد نباشد قال الله تعالی ان جاء کفر فاسق بنیا فقتلوهوا ذوقوا عذابکم فاستنبوا
 یعنی بر برف فاسق عمل بنیاید که تا که تحقیق کند صدق او و نیز خبرها و مفید علم نیست که احتمال کذب و خطا
 و فرجه و جنبه دارد پس اگر عصمت ابتدا نباشد خبر ایشان هم مثل دیگر اخبارها و مفید علم نباشد
 بسبب عصمت اتمال کذب و غلط از اخبار پیغمبران و و شیوه و اخبار انبیا موجب علم یقین گشته پس اگر در انبیا
 عصمت نباشد اخبارشان هم موجب علم نبوه و حقیقت خدا بر خلق قایم نگردد و در فرض که آثار الهیه بر ماضی انبیا
 می آید مضمون اندرون پس گاهی گنهای نکرده و آنچه در قران وارد شده و ذالنون اذ ذهب مغضبا
 یعنی غضب یونس الله علی قوم کفر و ابالله حتی ضا و صدقه فخر من بدینم بغیر و حی
 و کاذب فظن ان لن نقدر علیه کافی قوله تعالی الله یبسط الرزق لمن یشاء و یرزق من یشاء
 فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین هضم لنفسه
 واستعظاما لمصادر عصمت من تروک الاولی و هو الحز و یخرج من بین القوم بغیر و حی مبالغه
 فی الذم و کلابتهال و انبیا از کذب بطریق اولی مطلقا محصوم اندیم کذب در خبر شده و غلط است
 از دیگر معاضی برای عدم وثوق بر اخبار او و امامیه میگویند که کذب بر انبیا بنا بر تقیه جایز است بلکه واجب است
 و قول ابراهیم عم الی سقیم در وضع بنا بر تقیه بود و این باطل است و آنچه در حدیث صحیح وارد شده اند که
 یکذب با و ایهیم الا نذرت کذابت پس نسبت فهم سامان است و در حقیقت کذب نبوه و کذب از قبیل کذب
 نبوه و تقیه غیر تقیه برای دشمنان و وثوق از اخبار یکسان است و نیز انبیا منزه اند و اصل خلقه سزایز و غیر
 اخلاق مثل عجب و حسد و حقد و حبن و مانند آن چرا که رزایل اخلاق معاضی قلبی معاضی جوارح
 اش دارند و شیطان را بر انبیا سبیل نیست قال الله تعالی ان عبادی لیس لک علیهم سلطان
 و اما شیطان انبیا عجب و حسد و تسلط شیطان میکنند در بعضی پیغمبران محمد بن بابویه قتی در بیان
 اخبار رضا و سنان اخبار از علی بن موسی الرضا روایت کرده که گفت چون آدم را اشتعالی کردی که بر سر
 گردانیدن فرشتگان و داخل کردن مهشت آدم در نفس خود گفت که من بزرگترین آدم عالم

۱۲
 انبیا ان نصیب

بنواد که سر برداری اوم بسوی ساق عرش اوم سر برداشت و بسوی ساق عرش و میدرد بجای نوشتند
 یافت لا اله الا الله محمد رسول الله علی و آل الله امیر المؤمنین و من و جنتها
 ان الجنة سید النساء العالمین و الحسن و الحسین سید اشبارا عدل المحبته
 پس آن دم گفت ای پروردگار اینها کیستند خدا فرمود اینها از ذریه تو اند و بهتر اند از تو و از خسر
 خلق من و اگر اینها می بودند ترا سپید اینک مردم بهشت را وند و من را وند و ستمان وند زمین را
 پس در صدر با من از آنکه بسوی آنها چشم حسد به منی پس ترا از جوایز خود بدر کنم پس آن دم در آنها
 چشم حسد دیدس خدای تعالی شیطان را بروی مسلط کرد تا آنکه شیره منی بمنها غور و نیز ازین بابویه
 در صحابی ناخدا از فضل بن عمر از ابی عبد الله روایت کرده که گفت چون الله عزوجل ادم و زوجه
 را پس ازین بشت کرد فرمود آنها را بخورد از آن نخل از هر جا که خواهد و نزد میکیل بن درخت نشوید اگر
 نزدیک خواهد شد از ظالمان خواهد بود پس ادم نبوی منزله محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و آنکه که
 بعد آنها بودند پس آنها را شرف منازل علی بشت یافت پس ادم و فرشتگان گفتند ای پروردگار
 این منزله برای کیست بعد جلاله گفت سر برداری بسوی ساق عرش پس سر برداشتند آنجا نوشته
 یافتند نام محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و آنکه بر ساق عرش بنوری از نور جبار علی جلاله گفتند
 ای پروردگار چه بگریز این منزله بر تو چه محبوب اند اینها بسوی تو چه شریفند از تو خدای عزوجل
 اگر اینها نبودی شمارا سپید اینک مردم اینها توینه داران علم من و امین من من اند خدا کند شما از دیدن
 بسوی آنها چشم حسد و آرزو کنید مرتبه شان را که نزد من است و جای شان را از کرامت من
 پس شما در نهی و نافرمانی من و آید پس از ظالمان چشمه پس سوس کرد شیطان در آنها
 و فریباند و بر زمین انداخت و برداشت آنها را بر تنی کردن منزله است از این دید بسوی آنها چشم
 حسد پس خوار گردشان را گفته خدا بر وضع کندگان این آثار موجب کفر و فتنه انبیا معصوم اند از سهر
 و غلط و در فهم مانند آن آنچه در تبلیغ رساله مقلان دارد مگر آنچه خدای متعالی منخ آن خواهد آید از فراموش
 گرداند قال الله تعالی ما ننسخ من آیتها و ننسها نات بخیر منها او مثلها و قال الله تعالی

سمنقرند

سنت قرآن که اینست ای اوست الله یعنی ما شاء الله سبحانه قال الله تعالی شتران علی بن ابیانه
 چرا که احتمال فراموشی یا غلطی در امور تبلیغی باشد و ثوق از اخبار شتان نیز در احوال دنیا و احوال آخر
 و او کار قلوب مثل سایر شترانند و عوامه تکلمین صوفیه علیه میگوسیند که مصوم اند از ان بیان ذکر الهی
 و خطابه و معریه میگوسیند که از سه مصوم هستند و حراج پنجم صلی الله علیه و سلم بجد از مسجد حرام
 مسجد خصی و از آنجا برفت سمان و ما فوق آن در بیداری حق است و هم حریم و سخیله و زمینه منکر معراج
 اند بسبحان الله سوی بعبده و غیره تا از کذب شان است و حراج بسوی آسمانها مخصوص است
 بخاتم الرسل صلعم و بردن عسی بر آسمانها در حکم توفی او است چنانچه حق تعالی میفرماید و اذ قال الله
 یا عیسی ابی مننوفیک و ارفعک الی صراط الذی ینزل علی الذین
 اتبعوک فوق الذین کفر و الی یوم القیة و ما لبان عیسی پیش از رخ دین عیسی نصیانه
 بودند تا تکلیف بر دین حق بودند و حال اهل سنته و جماعتی اند تا خلف در وعده الهی لازم نیاید و قال بعد
 ما قلت لهم الا ما امرتني به ان عبد الله و لم و در حکم و کنت علیهم شهیدا
 سادمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الیقین علیهم و تصوریه میگوسیند که او منصور علی بسوی
 آسمان معراج شده و با خدا سخن گفته چنانچه بالا گذشت کسی ندیده آنچه محمد دیده ابن بابویه در کتاب معراج
 دیده من آیات روح الکلبری و امامیه میگوسیند علی هم دیده آنچه محمد دیده ابن بابویه در کتاب معراج
 در حدیثی طویل و اینه کرده که علی و شرب حراج در زمین بود لیکن دید از ملکوت آسمان آنچه نبی صلی سلم
 این تیری چشم بصیرت علی ربی زیاده تر معلوم میشود و گاهی روایتی کنند که محمد صلعم علی را بر آسمانها
 دید و روایت کرده که علی را بر آیه شتری از شترهای جنه دیده در دست او لواحد کرد او شید و غرض که
 آثار شاعرانه و استیغی کنند و بکنی ما افتراه و آنچه از تصور او روده آن همه بر
 ظاهرش عمل باید کرد و گویا که تواتر ثابت شود در شأن از ظاهر و بصیرت سما علیه و تصوریه و خطابه
 و هم بر باطنیه و قرامطه و زرامیه میگوسیند که آنچه در کتاب است و است از وضو و تیمم و نماز و روزه و زکوة
 و غیره در حدیث و تفسیر و کتب معتبره است و در کتب معتبره است و در کتب معتبره است

بمدرفات محمد صلعم شرعاً جایز نیست مع هر چه میگویند که احکام منفوض بودند بر بنی چون ابی الخطاب
 مرتضی شدا احکام و فرائض و تکالیف همه ساقط کرده و حرکات را حلال کرده و تصور این بودند که طلاقات
 کرده بام وی که حکم کردیم بر سستی او تکالیف شرعی از وساقط شد که بهشت نزدشان عبارت از همین است
 و هر چه میگویند که امر شرعیت منفوض است بجهة دامام یا تا خامسین بنام وی بود او تکالیف شرعی ساقط
 کرده و امامیه میگویند که بعض احکام منصوصه قرآن را امام نسخ مینموندند که در محمد بن بابویه ثقی از ابی عبد الله
 روایت کرده که گفت امده تبارک و تعالی بر ادوی و او میان اراض درازل پیش از پیداکردن حس بود و هنر
 سال پس اگر استاده شود استاده میشوند و طهیدت وارث گرداند برادر از انا که برادر گرد آمیده
 بود و شاز اشتغال درازل و برادر از ولادت وارث نکند و تکلیف مالاً بیطاق جایز نیست قال مدنی
 لا یکلف الله نفساً الا وسعها و ایمان با مد تعالی فرض است و عقل و ادوارک فرض نیست آن
 کافیت و ایمان عبارتست از تصدیق قلب الفیاء و اقراره فقط تصدیق با انقیاد و استسار
 منعبیت قال مد تعالی و محمد ابها و استیقنتها انفسهم ظلموا و قال الله تعالی
 یعرفون کما یعرفون انبائهم و اقرار بعبده ساقطی شود و چنانچه از الحسن مکره تصدیق و اعمال
 ایمانیت لقوله تعالی الذین اصلوا و عملوا الصالحات عطف دلیل منبیره است و خفیه میگویند
 که ایمان زیاده و نقصان نمی پذیرد چرا که اگر تصدیق نیست مؤمن نیست و تصدیق عبارتست از علم یقین
 و ان زیاده کنجایشین ارد پس بجز در خصوص زیاده ایمان و اقرار است مجاز است از زیاده اوصاف بکثرت
 اعمال و حق آنست که نفس تصدیق زیاده را قبول میکند نقصان را چرا که بعد علم بجهت تواتر از روی حس
 تسین زیاده میشود و لکنه ابراهیم علیه السلام روایت بصری طلب کرد و آن زیاده اطمینان قلب تعبیر فرمود
 قال مد تعالی اوله توحن قال بلی و لکن لطمین قلبی و این از زیاده ایمان از کتاب
 دستند و اقوال صحابا بابت میشود قال مد تعالی لیز داد و ایمان مع ایمانهم و زادتم
 ایماناً و عمل صحابیس بناون ساقه و مانند این بسیار است و صرف اظهار ضرورت نیست و هر که خدمت
 درویشان مکره نیست بروی باله ابرته واضح مینماید که هر چند شیش زمین در ایمانیا یقین بود شک را

گمش

التجانیة بنو البندین صحبت این بزرگان ایمان زنگی دیگر گرفته و مرکب کبیره از ایمان بر نمی آید چنانکه
 معتقد گویند چنانکه تصدیق باقیست و گفته کار اگر بی توبه بیهوس پس و در شیت الهی است اگر نخواهد
 بچشد و اگر خواهد عذاب کند و اگر خواهد کبیره را بچشد و برضینه عذاب کند لیکن بمقتضای کفر را نمی بخشد
 قال الله لا یخفران بشارک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء وقال الله تعالی
 یغذیب من یشاء ویغفر لمن یشاء وقال الله تعالی ان الله یغفر الذنوب جمیعا و یومنازا
 و یطعنا از ایمان و طاعت ائمه ثواب بدینا برود عده خود ان الله لا یخلف الی معاد و قطع نظر از عده
 الهی ثواب دادن مطیع یا عذاب کردن عاصی بر خدا واجبست بکام در و فرض میگونی که ثواب دادن
 مطیع و عذاب کردن عاصی بر خدا واجبست بکام در و منفرة بی توبه نزدشان محال است این باطلست
 بخصوص بر کسی که از یک کبیره توبه کرد و کبیره دیگر اصرار دارد توبه او مقبولست و هر که بر جمیع کبیره توبه کرد او را
 توبه از صغایر هم ضرورت و اگر نه احتمال عذاب باقیست و نزد خوانج مرکب خیره یا کبیره کافر است و نزد
 معتقد بارتکاب کبیره از ایمان خارج شود و کافر نشود و نزد جمیع گناهی با ایمان ضرر ندارد چنانچه
 هیچ طاعت با کفر فائده ندارد و اما میگوید بقا و ذرات مرتبه و قدریه هر دو ملوث اند با وجودیکه میگویند که ثواب
 دادن مطیع و عذاب کردن عاصی واجبست میگویند که محسب علی هر گناهی که کند او را از ان سوال نمی آید
 شد و بر آن عذاب نخواهد شد و در نیامده آثار از ائمه روایت می کنند و سوال منکر و دیگر در قبر هر مرده
 صغیر و کبیر حتی است با عادت استغیبه ثابت شده و قوله تعالی ینتبه الله الذین آمنوا بالاقوال
 الثابتة فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة درین وارد است و عذاب بقر کفار را و بعضی بعضا مومنان را حق
 است و انعام در قبر اهل طاعت را حق است قال الله تعالی اغرقوا فادخلوا ناراً و قال علیه السلام
 القبر و ضمه من ریاض الجنة و حفرة من حفرات النیران و انجد برینه هر چند از احادیث لیکن بعضی
 مستغنیست بلکه متواتر شده پس بعضی گویند که عذاب ارواح است و بعضی میگویند که بر بدن است و حق نیست
 که بر هر دو است و اشتغال بر کیفیت آن ضرورت و در فرض عذاب بر آن مخصوص میداند بفرشته چه حال آنکه
 ابن بابویه حتی از عمران بن زید روایت کرده که گفت گفتم ابی عبد الله را که شنیدیم ترا که میگوئی

در شش ماه برشت بجز هر چهل و هفت باشد ابو جبرئیل گفت راست گفت قسم بخدا که همه آنها بهشت روزگه که گنناگان
 صغیر و کبیر بسیارند گفت در روز قیامت همه بهشت شفاعت نبی مایوسی نبی لیکن میترسم شما در روز
 انتم بر رخ چسبیت گفت قبر از وقت مرگ تا روز قیامت و لعنت بعد الموت بخشتر اجساد حق است و زرامیه
 و کالمیه و منصوریه و حمیریه و باطنیه و قرظیه و جناحیه و خطابیه و میمونیه و متغیبه و خلیفه و جنابیه و معمریه میگویند
 که شش فریت نه اجساد و نه ارواح را در غیر این عالم بلکه قابل اندتاسخ از در بین عالم آینه عتلمار
 و جانین و صبیان و جن و شیاطین و بهایم و بطور و خشرات همه بر تلخیخته خواهند شد معلوم تو که معالسه
 دل بچیدهها الذی انشأ هاولی حرة و هو بکل خلق حلیم پس سابع و بهایم و غیره قصاص
 یکدیگر کرده با چیز کرده خواهند شد جن و انس و شیاطین تا اید در روز یاد برشت باقی نخواهند ماند و
 حساب حق است و داون نامهای اعمال مسلمانان است و کافران را بدست چپ است پس حق است
 و میزان حق است و وزن اعمال نیک و بد در میزان حق است و کیفیت آن معلوم نیست بعضی گویند
 که نامهای وزن اعمال کرده خواهند بود بعضی گویند اعمال را که اعراضند صورت جوهری داده خواهد شد
 و العلم عند الله و پللی برشت دوزخ بار یکتر از مودتیز تر از شمشیر که آنرا صراط گویند حق است
 بگذرند از آن خلایق بعضی چون برق و بعضی چون باد و بعضی چون آب جواد و بعضی پویان و بعضی
 روان و بعضی چون مور پس نجابت یا نبد سالم و بعضی مجروح و بعضی در روز انقند و شهابه جوان
 بر گنجان حقت و حوسن کونتر حق است و شفاعت انبیا و اولیا و صلحار و طفال صغیر حق است
 بعد از ان الهی شفاعت قال صد تعالی من ذالذی یشفع عنده الا باذنه و بهشت دوزخ
 حق است امر فر موجود اند و قابل آنها نخواهد شد تا ابد که آنی و جمعی میگویند که بعد مدت مدید بهشت
 دوزخ و اول آنها فانی شوند و جن کافر معذب باشد دوزخ اتفاقا در جز سلم اختلاف است ابو حنیفه
 در کیفیت ثواب حسنی توقع کرده لیکن حق است که مانند انسان سلم و بهشت ثواب داده شود
 و بنقال ابو یوسف و محمد حق تعالی منت می نهد بر جن انسان به نعمتهای بهشت و می فرماید لعل الطیفین
 ان فیهم ولا جان غیبی الا عودهم فی النار انما انزل الله انهم یخوفون و الله تعالی کریم و غفور

و انهار و اسجار و طعمه و اشربه اهل بهشت و زقوم و جهنم و سلاسل و اغلال و انواع عذاب اهل دوزخ
 همه هست مخصوصه و زاریه و فراموشه و جنایه که عالمیه و باطنیه و ظاهریه و ذمیه و میمونی و تخلیفه و تقنیه
 از دوزخ و بهشت و غیره آنچه مذکور شده انکار دارند و مشرکان مخلد فی النار باشند با جماعه امته و سوا
 اهل شرک مسلمانان بنهار دو ملت که بسبب سوء عتقاد و بد فرخ روند و کثرت طولی است بکبار معاص
 پر بسیار طولی آنها را و فرخ باشد لیکن آن شرکار از دوزخ بر آورده داخل بهشت کرده شوند و آنها را
 مخلد و در نار است قال الله تعالی و جعل مثقال ذره خیرا من شرک است که توحید خدا و اقرار بپیغمبر
 از بهترین زیارت است پس باید که بنده ثواب آن بهشت و پیغمبر علیه السلام فرمود و هیچ من النار من قال الا الله
 الا الله فی قلبه و ذن حتمی من اذین و انما عشره یسکونید که تمام فرق اسلام مخلد فی النار خواهند بود
 مگر اثنا عشریه و صاحب تعویذ از اثنا عشریه گفته که شیعیه را بنهار دو ملت است ناجی ازان اثنا عشریه است
 دیگر اهل دوزخ عذاب کرده شوند و بیشتر بهشت روند و سوا شیعه دیگر فرق اسلام همه مخلد فی النار باشند
 و ابن مطهر علی در شرح تبری گفته که در فرق اسلامی سوا امامیه امامیه را سه قولی است یکی آنکه مخلد فی النار
 باشند و دوم آنکه داخل بهشت شوند سیوم آنکه از نار بر آیند برای عدم کفر و بهشت روند برای عدم ایمان
 بلکه در اوقات بهشت و آنچه ابن بابویه از ابن عباس زینبیر صلعم روایت کرده که فرمود و الذی بعثنی لایعذب
 بالنار و وحدا بد او کلینی بسناد صحیح روایت کرده عن زراره عن ابی عبد الله قلت اصلحك
 الله ارايت من صام و صلی اجنب المحارم و حسن بر عمن لایعرف و لایبض قال ان الله
 یدخله الجنة برحمته و ولاته و دارند بر دوزخ قول اثنا عشریه بوضیحه ایمان حالی خود حکم بقطع باید کرد و باید
 گفت انما من حق بفضل الله و نه با یگفت ناموس انتشار الله که دواته و در شرک لیکن از بندیش
 خاتمه در خطر باید بود و ایمان نباید بود و لایامن مگر الله الا القوم الخاسرون و در حدیث صحیح آمده
 منهم من یولد مومنا و یحیی مومن و یموت کافر و منهم من یولد کافرا و یحیی کافر و یولد کافرا و یحیی
 مؤمنا و یاتین سنی اگر اناموس انتشار الله تعالی گوید صفا الله ندارد و میس از رحمت خدا و قطع بلکه تنها
 انما ان مرا نخواهد بشید کفر است قال الله تعالی ان الله لایبیس من روح الله الا القوم الکافرون

وقال عز وجل من يقظ من رحمته الله الا القوم الكافرون وهم الذين يكونون ازعذاب خدا
وقال باقر متفالي انكنا بان من مواخذة نحو ابدك دو البته نوابه بخشيد نيز كمر است كه انكار آيات
وعيد و استخفاف معاصم لازم في آية و اين كمر است رضی و در نجر البلاغة از امير المؤمنين روايت کرده
لا تا ما على خير هذه الا هذه ابا الله لقول الله سبحانه لا يا من مكر الله الا القوم الخاملون
ولا تياس من هذه الا هذه من روح الله لقوله سبحانه لا يياس من روح الله الا القوم
الكفرون و با وجود اين اثر و واضح كرتبنا اما ميسر كويند كه هر كه دوستي على الله اليرحمت خدا كند صغيره
يا كبره معذب نخواهد شد و هر كه دوستي على نكند اگر چه طبع خدا باشد معذب و محله في النار است و در اين
قول انكار سن يعلى متقال ذرة خيل سوره و من يعلى متقال ذرة فخر ايه لازم مي آيد قول حاضر قول
سابق است له تو ابي شعيب و عذاب سعي بر خدا و ابي است و از اين قول انجا جميع شرايع فرايض و واجبات
و سنن و مستحبات و محرمات و مكروهات لازم مي آيد هر كه هر كه محبت على ندارد كافر و محله في النار است
ايمان او امر و انتهاي منتهي او را فايده ندارد و هر كه مومن اثنا عشر بيت است او اگر چه تركه فرايض و واجبات
كند و ارتكاب محرمات يابد بلكه اگر چه خود را بگشود و با ما در خود و عديت چنان كرده باشد و بايبر خود او اطه او را بچيز
يا كبريت و معذب نخواهد شد و اما ميسر برين قول خود حتمى آرنه با تا منها ما رواه ابن بابويه عن
مفضل بن عمر قال قلت لابي عبد الله بما صار على قسيم الجنة و النار قال حبا ايمان و بغضه
كفر و انما خلقت الجنة لاهل الايمان و النار لاهل الكفر فموصى قسيم النار لا يبد
الا مبعضيه و روى ايضا عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله جاني جبرئيل
و هو فرح مستبشرف قال يا محمد ان الله يقربك السلام و قال محمد بنى و رحمتى و على حجتى
لا اعدب بن و الاده و ان عصافى و لا ارحم من عاداه و ان الطاعنى الى غير ذلك من الاثار
و روى بن المعلم الملقب عندهم بالمفيد في كتابه المراجعه ان الله تعالى قال يا محمد لو ان عبد
عبدنى حتى يصير كالشرق البالى تانى جاهد بولاية محمد و على و فاطمة و الحسن و الحسين ما
اسكنته جناتى و معارفى ان انما يطل آهست اهدا بوايه كرهوا علمهم و سيد هم حسن بن كسين

عن

عن ابی اذرق قال نظر النبی صلی الله علیه وسلم الى علی بن ابیطالب هذا خیر ال اولاد و خیر ال عجزین
 من اهل البیت و ال اوصیاء من هذا سید الصدیقین و سید الوصیین و امام المتقین و قائد
 الغر المحجلین اذا کان یوم القیامة کان علی یزید من نیاق الجنة قد اضاءت القیامة من نورها
 علی راسه تا صبح من الرزجد و الباقوت فیقول للملئکة هذا ملک مقرب و یقول للبنیون
 هذا نبی رسل فنادی من تحت العرش هذا الصدیق و ال اکبر و هذا صی حید الله علی بن ابیطالب
 فنفقت علی بنی جنه یخرج منه ما من یجرب یدخل فیها من یغضب و ینالی ابواب الجنة فیدخل
 فیها من یشاء بغير حساب چرا بنی جبرئیل الالة و اورد بر آنکه بعضی گنایگان را که مؤمن و داخل و فرزند شوهر
 آنها را از دوزخ بر آورده بر پشت آرد پس گنایگان را بر پشت او دوزخ رفتند و اگر محب علی نبودند
 چرا داخل پشت شدند و همچنین انجمن بابویه و غیره از جابر بن عبد الله روایت کرده عن الصادق علیه السلام
 قال ان عبد امکت فی النار سبعین سنه فیا و الخریف سبعون سنة قال ثم انته سال الله لخی
 یحیی الکان یحیی فخر جبرئیل النار و تخفله چرا بنی جبرئیل است چرا دوزخ چهل نه هزار
 سال سکونت کرده و اگر بغضب علی است چرا داخل پشت شدند بر تقدیر عقیده باطله چهل گشت ان البطل
 کان نه هوقا و تمام ابراج چهل است خلافا للمصنوعه و الفضلیه الیمونیه و الخلیفه المقنعه الحسنیه
 و الازاریه و القرامطه و مروه را پیش از قیامة رجوع بسوی دنیا نیست امامیه میگردد که علی و بعضی شیعیان
 علی بسوی دنیا رجوع خواهند و شیعیان علی را عذاب در دنیا کرده خواهند و این باطلت که دنیا و
 عمل است در جزا نیست و جابر یعنی از قدر ما در افضل بود گفته که علی بود دنیا رجوع خواهند کرد و همان
 است و ابه الارض که در قرآن آمده ابو سعید خدری گفته اند که جابر یعنی از کنه ابان و ضاعان است
 و رجوع ولی بدر جادونی از بنی امیه بر سر چنانچه بالا مذکور شد و انبیا افضل اندازند که قال الله تعالی
 ان الله اصطفی آدم و نوحا و ال ابراهیم و ال عمران علی العالمین چرا و اول ال ابراهیم آل عمران
 انبیا اند و انبیا و زوار اعلی افضل گفته اند از عوام بلکه چرا که تصدالی جنت برای انسان پیدا کرده
 نه برای ملئک و نفسی را بر این مسئله یعنی فضیلت عوام مؤمنان نیستی اولیا بر عوام ملئکة جمعی

در بیان فضیلت عوام مؤمنان

تیره نشده و پروردون مستغالی ذریه آدم از پشت او و گرفتار میناق از آنها بر تو حید و گرفتار میناق
 غلیظت را من از پنجه آن صلعم و آدم و فرج و ابراهیم و موسی و عیسی علیه السلام بر تبلیغ و مضرت
 بعضی عیب بر اراحت است ولی و قلم و آنچه در آن مسطور است قرأت و حجاب القلم با جو کاین ما خط
 السبد لم یکن بصیدیه اصحابه لم یکن لخطیبه و عازندگان برای مردگان و صدقه زندگان از طرف
 مردگان برای مردگان مغیبه است و بر عیب لغوات و قضی الحاجات و آنچه چه صلعم از اثر است
 خیر و او از فرج و جلال و خروج دایه الارض و خروج و ما یوح و نزول عیسی علیه السلام و طلوع
 آفتاب از طرف مغرب منخسف یکی در مشرق و یکی در مغرب یکی در شرق و یک در غرب است و کرام کا تبین
 و سلطان بودن ملکه الموت بر نفس ارواح حق است معتزله انکار کرام کا تبین دارند و جمیله کار ملک الموت
 میکنند پس گویند سوخی و سیت ننا قوله تعالی حتی اذ لجا احدکم الموت توفته رسلنا و هم
 لا یفرطون و قوله تعالی کراما کا تبین یعلمون ما تغفلون و شقاق آنها را در سخن تبارکان
 و چیدن آسمان مثل جمل و پریدن که به مثل پشم مند و فرم دارند در زمین و انداختن آنچه در وقت
 از زمین و اموات و سینه فخره تصویر یکی فخره خزع و دو نیم فخره صغری سیوم فخره بخت و باقی ماندن هیچ چیز
 بجز واحد چهارم است و دیگر چیزها که کتاب بنده بدان ناطق است حق است و تاویل مخصوص با تابع کفار فلا سفد
 لغز است لغز و با ندهنها مقاله نامه الله در بحث امامنه که آنرا و نفس از اصول عقاید می شمارند و اینها خود
 را امامین نام نهاده اند و اهل سنته و جماعه و غیر هم سلسله امامنه را از فرج می دانند اول منی امام باید
 و است تا محل نزاع ظاهر شود بدانکه امام نزد اهل سنته و جماعه شخصی را گویند که مسلط باشد بر مردم
 بطوع و تسلیم یا بقتل و غلبه چون بدست ناید است که بدون وحده فخری صلح امور عباد و رعایا
 و معا و تصوریت و نظام جعلی بر جسم می خورد و اقامه حدود و دستغور و نضر مظلوم نظام و خجسته
 بچوشتن و اعلا رکته السد و غلظ و امان خلائق و دیگر نو مید لاقصی بر وجود مسالطین و باد و شامان
 موقوف است و نصوص قطعی از کتاب سنته و اجماع ناطق است بدانکه اطاعه اولی الامر واجب
 است و نذرمانی او موجب قتل و اسیر قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله

و اطیعوا

واطيعوا الرسول واولى الامر منكم وقل النبي صلى الله عليه وسلم سمعوا واطيعوا واولى الامر
 عبداحشيا كان راسه ذبيبة واحاويث در نياب پيرانند قال له تعالى قاتلوا النبي حتى
 حتى تقى الى امر الله وقال النبي صلعم اذ ابويم الخليفةان فاقتلوا اخوها واجل امير بن منعت
 صحابه كرام بعد موت كسر ودر عليه السلام نصب امام براز وديگر امور لهم نوشته بدان شش مثل شدند
 واز اوقات اين وقت جامعه نمايان اول ستمه قول بدتد بهر قوتى را خالى نكند شش خنده از قايگم كردن
 باوشاه عادل مايلم نمى بينى كه چنانچه شام وروم دهند وقران گامى از باوشاهان خالى نماند
 هم چنين ايران كه مندر فرض است نیز از باوشاهان خالى نمانده تا اينجا ميان اول ستمه را اماميه نزل
 نيت مگر انكرا باشد انيقدر نزل ع باشد كه نظر بر او در ستمى نقلى كه نكند كوشند و با ستمه را نگاه
 كه نصب امام بر بندگان واجبست بلكه از ازم واجبات است كه اكثر واجبات بران مؤثرتست و بر بندگان
 واجبست نيگو ميگر كنج چن بر خدا واجبست و چون اماميه ميگويند كه اصلح واطيع بر خدا واجبست
 انرا لازم مى آيد كه گوئيد نصب امام عيسى باوشاه بر خدا واجبست ليكن چون انرا امام عيسى وديگر
 انخرع كرده مدعى آن شده اند از جهت بكاره بادشاه كردن كى را از مسلمانان واجبست نيگو ميگويند
 پسر اول ستمه كه نصب امام بر بندگان واجبست ميگويند در امام چنند شرط ميگويند كى است اول ستمه
 ان جعل الله لكا فوس على المؤمنين سبيلا و انما شاهاده كافر بر مؤمن صحتست دوم
 فكونه چو كرا كتر مهم امامه بدون عقل كامل و شجاعت و افر بر انجام ميشود و ان در نما منفرد
 سيوم مرتبه چهارم عقل مجسم بلوغ كه بدون اين خيره بايرش خود ولايتت ولايت عامه ميگويند
 ششم عدالت كه فاسق اول شاهاده نيت و ولايت امير عامه فوق ولايت شاهاده است مختم قمر
 بودن بقوله عليه السلام لا يه من قريش ليكن عدالت و قريشيه بنظر اند در حاله اختيارى و ديده
 دانسته فاسق يا غير قريشى را اگر اكم نكند انم باشند اما امامت او مشقه شود و بعد از ان سرج بر دى جايز
 نباشد و اگر بتسلط فاسق يا غير قريشى باشه شود او خود انم باشد و بر دم اطاعت او فرض است
 و سرج بر دى حرام عموم قوله تعالى اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم

داشته و اسلام تسلط ساقط میشود چرا که لفظ اولی الامر منکم کافر شامل است پس اگر کافر تسلط
 شود بر امانان اطاعت او واجب نیست و خروج بروی حلال است قال الله تعالی ليجعل الله لکم
 علی المؤمنین ذکرة وحرية مثل عدالت است پس اگر زن یا عیب سلط شود اطاعت او واجب گردد که
 لفظ اولی الامر منکم آنرا شاملت و حدیث سمعوا و اطعوا ولو کان عبدا حبشیا کان راسه جبهه بدان
 مناطق است پس ثابت است که سوای اسلام در امامت شرعی نیست و مسلمانی پس بجز همین نمی تابد
 چون خلافت بعد از پیامبر بود بر آن صلح نمود ازین تسلیم اسلام معاویه بن قطامه است می شود که اطاعت
 بادشاه کافر جایز نیست و صحیح است که حسن بن علی نه سب قتل و ذل خود تسلیم خلافت نکرده چرا که حسن
 جانشین نبی است و انصار و تابعین و شیعه او که جنگ و دوستی سید صلح را کرده می نمایند
 چنانچه مرضی که پیشوای روز فضل است و صاحب فضول از شیعه امامیه روایت کرده که حسن بن علی
 در خطبه خود گفت وقت صلح آنکه معاویه بن زینع کرد در آنچه حق من بود نه حق او پس خلافت پس
 دیدم صلاح آنکه قطع فتنه و صلح شما بخرید کرده بودند چرا که صلح کند کسی که من جنگ
 کنم و بهتر آنست آنکه نگردد استخوانان بنام است از زمین خودنها واراده نکردم ازین صلح مگر صلح
 شما و این صلح امام حسن بن علی است من مقبول فداوه که پیغمبر علیه السلام صحیح فرمود و گفت ابی هذا سید
 العدل لله صلح باین فتنه و خطنیدین من المسلمین پس این صلح اسلام و عدالت معاویه ثابت می شود که اطاعت
 و خیرت خودی تسلط و کرده امام حسن بن علی خلافت پذیرد که برای دفع فتنه و حال بین المسلمین تسلیم خلافت کرده لیکن این
 تسلیم افضلیت معاویه بر دیگران است نمی شود که خلافت او مثل خلفا را بر وجهها و اهل حل و عقدت شده
 و امامت و امامت شخصی را که برین مخصوص با زینع را و کبار و خطا و غلط مثل نبی محمدت باشد یعنی ملک
 باری سخن می گفته باشد بی آنکه بر چشم او ظاهر شود پیام الهی بوی می رسانده باشد
 و بر ضلالت مثل غیر اطاعت او واجب است و تحریم و تکلیف و سایر امور دین بوی معصوم
 باشد هر چه خواهد بکند و هر تفرقی که خواهد بعمل آرد هیچکس را بر قول و فعل او محال
 است و هر ضلالتی باشد و هیچکس را بعد فرمان او حجت نباشد و امام را دعوی امانت

و اظهار سحره و صلح از پیغمبر یا امام اول شرط میگویند و الحق چنینی باید که این چنینی حسب علی
 که مثل نبوة یا قریب از ان باشد بلکه بالاتر از نبوة چرا که نزد آن است انما اعطی الله انبیا
 سوا محمد صلی الله علیه و سلم یا سوا اولو العزم اگر وجود آن فرض کرده شود بی دعوی و شهادت
 معجزه و نفس صریح نتوان حکم کرد و اعتقاد نمود و تقیید و احتیاطی از این خبرهاست و عاوده مقضی
 است که اگر چنین دعوی سیم شان بوقوع آید و معجزه بدان شهادت دهد و نفس صریح علی روس
 الا شهادت یافته شود البته نتواند که در لهند امامیه دعوی تو اتری کسی کند و چون تو اتر متحقق
 نشده بلکه سوا امامیه هست او و دولت از ان انکار دارند و روایات امامیه بر وجه صحت
 نیستند تا تو اتر چه رسد بلکه روایات امامیه با هم آنگه اختلاف دارند که تطبیق آن محال است
 و لهند امامیه چنین فرق گشته اند که بالا بگذرانده و در متواترات استکلاف محال است پس معلوم
 شد که دعوی امامت و اظهار سحره و نفس صریح هیچ موجود نشده همه دروغ و افتراء و نفس است
 پس معلوم شد که امامت باطنی موجود نیست مگر در ذم آن تحقا و ثبت المدعا و امامیه بر وجه نصب امام حجت
 می آید بانکه با بدان حجت گرفتیم بر وجه نصب امام حسنی یا بدشاه بر بندگان که اکثر فرایض و
 اقامه حدود و اخذ خراج و جهاد مانند آن که سابق ذکر یافته بران موقوف پس نصب
 امام لطف است و لطف و صلح بر خدا واجب است و این باطل است بوجهی آنکه صلح و لطف بر خدا
 واجب است دوم آنکه اگر امام حسنی یا بدشاه می گویند پس البته صلح است لیکن با بدشاهان میگویند
 که ظالم و مسلط باشد کسی که کفایتی باشد یا عاجز باشد از تصرف مسلط نباشد او را با بدشاه نمی گویند
 و وجود او متضمن مصالح نیست که شما در بادشاهان مذکور کردند و اگر دیگر صلحی در وجود آن میگویند
 پس استدلالات این مصالح باطل است و بیان آن مصالح باید کرد تا به قبول یار و آن پرداخته شود
 و اگر کسی گوید که در وجود امامه مصالح است مثل تو بود و انبیا جو ابل آنکه برین دعوی بران می بیند
 دویم آنکه در وجود انبیا هم بدون اظهار نبوة و دعوی غایب بصلحت ممنوع است و چون در امر تقیید
 فرض بود اظهار امامت شده الا نادرا پس صحت بطریق اولی منقوض گشت و انقد عمل

اصل این معنی امامت موافق رای اهل سنت و جماعت است پس بدانکه خلافت اهل سنت
 از امامت و طلاق امام سلطان بازر و ملک عضو من نیز بر صطلح امامی آید لیکن طساق خلافت
 معنی آید خلافت یعنی خلافت نبوت است که از پیغمبر صلعم بعد نبوت برایت خلق و اعلام کلمه است
 ترویج شریعت نشر علوم دینی و تنصیفال کفر و بزم اس آن میگرد خلیفه پیغمبر صلعم آن امور است
 پس بعد نیابت نبی زینج و میل سرانجام دهد و نفس شیطان را در آن وصل نماید و این خلافت
 پیغمبر صلعم شش سال شده لغو له علیه السلام خلافت بعدی ثلثون سنه تم بکون ملک
 عضو صناد و امام روح و خلیفه اول بعد پیغمبر صلعم ابو بکر است پس عمر پیغمبر عثمان که پیغمبر علی رضی
 پس حسن بن علی رضی شش ماه و در عرض میگویند که امام بعد رسول صلعم علی است نه و اختلاف
 کردند در امام بعد علی چنانچه گفته شده و حجتی قول اهل سنت آیات اند و احادیث اجماع و آثار امامان است
 فنها قوله تعالى و عدل الله الذین امنوا و امنوا و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی ارض
 كما استخلف الذین من قبلهم و لیکن لهم الذی ارضی لهم و لیدهم
 من بعد خودم امان ازین آیه ثابت شد که حق تعالی صحاب پیغمبر را وعده کرد که بعضی شما را
 در زمین خلیفه گردانیم چنانچه سابق نبی اسرائیل را کرده بودیم و خلفت را وعده الهی محال است و
 استخلاف بر همین تشریح بوقوع آمده پس ظاهر شد که همین بود صحتی و موعود الهی اگر کسی گوید
 که مراد ازین آیه استخلاف علی است رضی الله عنه گوئیم که در وقت خلافت علی برز عم بود رضی علی
 مشیعه او دین خود را به تقی می پوشیدند بخوف عدلی پس قول حق تعالی لیکن لهم ذینهم الذی
 ارضی لهم و لید لهم من بعد خودم امان بعد و نبی لا یشیر کون بی شیبای برز عم آنها
 چگونه صادق آید و بوم قوله تعالی قل للخلفین من الاعراب سند عون الی قومهم این شد بید
 تقالونهم و یسلون فان تطیعوا یؤتیکم الله اجرا حسنا و ان متولوا كما تولیتم بعد یکم
 عذابا بالیغا مراد از داعی ابو بکر است نه و از قول اولی باب شد بد قوم نبی حنیف است و مراد از داعی
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم نیست چرا که این آیه بعد از نزول نازل شده و بعد از نزول نازل

ورحمت پیغمبر علی است امام پیش نیاید نه رض علیه ابوالعباس بن شیخ و غیره و نه مراد از این است
 چرا که علی نه را در خلافت خود قاتل برای طلب اسلام میفرستد بلکه بطلب امامت و رعایت توحش آن
 و احتمال است که مراد از امامی عمر باشند یا عثمان چه جهاد و در وقت آنهم بسا شده سیوم فوره قتل
 من اینند منکره عن دین به ضوف یا لی الله بقوم بحکم و یحکمون اذ لیه علی المؤمنین ان غرة
 علی الکفرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لاهته لانه لا یموت و یجسد لاله که گاه
 قبایل رب بنی حنیفه رضی الله و عطفان و اهل بحرین و عمان و غیره بعد وفات پیغمبر علی علیه السلام
 مرتد شده اند بوجهی برای قاتل شدن قیام نمود و سوای ابی بکر کسی با اصحاب روة قتال نکرده که
 محل این آیه توان گفت و علی رضی الله عنه یاران خود را گفته است ابتلیم بقتال اهل القبلة و سیر علی
 گفته اند اصبحنا انقاتل اخواننا فی الاسلام علی ما دخل فیه من ذریع والادع و حاج
 و البشهة و التاویل و از اینجا است که علی رضی الله عنه منع کرده از کسی چنان رضی در بیج البلاغه آورده
 و نیز اصحاب علی نه موصوف با بصفتا بنو مذکر و آیه مذکور شده بلکه علی رضی الله عنه شکایت آنها
 میکرد و قتال الذی نفسی بیدایظهن هو لاه القوم علیکم لانه اولی الحق منکم و لیکن
 الاسراعم الی اجل صلحهم و ابطانکم عن حقی و لقد اصحبت اوم تخاف ظلم عانتها
 و اصحبت اخاف ظلم عیلتی استنفرکم للجهاد فلو تنفروا و اسمعتکم فلم تسمعوا و دعوا
 سرا و جهرا فلم تستجبوا و نصحت لکم فلم تقبلوا الشهود کفیات عبید کارا با تلو علیکم
 الحکم فتنفرون منها و اعظکم بالموعظة البالغة فتنفرون عنها و احثکم علی جهاد اهل
 البغی فما اتی علی آخر قولی حتی ارنکم متفرقین ایا دی سبائر تجعون الی محاسنکم و
 نجادعون عن مواضعکم اقومکم غدوة و ترجعون الی عشیة کظهر الحیة و عجز المقوم و
 اعصل المقوم ایها الشاهد بدانم الغائبة عقولهم المتخلفة اها هم المبتلی بهم امر اوم
 صلحکم بطیح الله و انتم تصون حصنا اهل الشام یصون الله و هم یطیعون لوددت والله
 ان معاویة لو صار فی بکم صمد الدنیا بالدرهم و اخذ من عشرة منکم و اعطانی بحد منهم

این چنین از حدیثی است که در کتاب اصحاب بسیار آمده که در آنجا آمده که در روزی که
 در مسجد کوفه بنام بن میفرمایند که این سخن را در هر بیخ حن الا ان یقولوا ربنا الله ولو لا
 دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبيع وصلوات ومساجد یذکر
 فیها اسم الله کثیرا ولینصر الله من ینصره ان الله لقوی عزیز الذین یملکناهم فی الارض +
 اقاموا الصلوة واتوا الزکوة وامروا بالعرف ونهوا عن المنکر ولله عاقبة الامور ان الله
 وادبره انما ذکرها برین را مکتب و قدره و در زمین باشد اقامه صلوة و اتیان زکوة را در معرفت و درین
 از منکر کند و هر آینه خدا تعالی یاری آنها کند که بفرستی از غناهای خود را بدر کرده شده اند برای
 همین که گفتند ربنا الله الحق تعالی یاری آنها کند هر آینه مساجد خراب نشند و شکست که گفتند
 مهاجرین قوت داد و کفار را بانهاد فرود و اقامه صلوة و زکوة و امر معرفت نهی منکر از آنها بود و قول
 و بوقوع هر آنی در حق من صدق من الله حدیثا و چون از مهاجرین سواى خلفاء را بر کسی مکتب
 خوفاقیه نیافته معلوم شده که هر او ازین سلاطه خلافت بهمین خلفاء را برعهده و فی الواقع اگر این خلفاء را بر
 نمی بودند مساجد خراب بود و درین مصری رواج نگرشی و احادیث که بر خلفاء را برعهده میهن
 خصوص بر خلفاء صدیق اکبر رضی الله عنه و الاثم و از نرسید بسیار اندازا بخند خوب است که پیغمبر صلی الله علیه و آله
 یا کسی از صحابه بچیناب نرسد و علی علیه السلام عرض داشته آنحضرت صلی الله علیه و آله تاویل آن بخلافت فرمود
حدیث ابی هریره قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول بیانا ان الله را یتوجه علی قلب
 لیلها اجوفت من هاهما شاء الله ثم اخذ ابن ابی قحافة فخرج بهما ذنوباً و ذنوبین و فی نزع
 و الله یشیر لهما ثم استخی الن غرابا فاحذها ابن الخطاب فلم یرع عقیاب من الناس ینزع
 نزع عراب الخطاب ابی قحافة لب الناس **حدیث** ابن عمر نحوه رواه البخاری و مسلم
 هریش جابر بن عبد الله ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال رأی اللیلة رجل صالحا ان بابک
 یسطر رسول الله صلی الله علیه و آله و یسطر عمر ابی قحافة و یسطر عثمان بن عفان فاجابوا فلما اقام عبد
 رسول الله صلی الله علیه و آله قال اما الرجل الصالح فرسول الله صلی الله علیه و آله و اما ناطق بعضهم بعض

نوع

انهم ولا هذا الا هو الذي بعث الله به نبيه صلى الله عليه وسلم احب اربود او دوح والحاجب **حديث**
 ابن عباس ان رجلا ارسل الله صلعم فقال ان رايت الليلة في المناظلة متطف العيون والاسل فلما
 الناس يتكفون منها فالستكثرة والمستقل واذا سبب واصل من الارض الى المتلع فاراك
 اخذت بجبل اخر فافتح الحد في اخر جبهه الفاري **حديث** ابن ابي عمير ان النبي صلى الله عليه
 وسلم قال ذات يوم زراي منكم رويا فقال رجل ان رايت كان فينا نازل من السماء فوزيت
 ابوبكر فوجيت انت ابوبكر ثم وزن ابوبكر وعمر فرجح ابوبكر ثم وزن عمر وعثمان فرجح
 عمر ثم رفع الميزان ف رايت الكراهة في وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم اخبره الزمذي وابوداود
حديث سمع ابن جندب ان رجلا قال يا رسول الله ان رايت الليلة كان في الارض من السماء فقام
 ابوبكر فاخذ براقها فشرب شرها ضعيفا ثم فرجها عن فخذها فاشرب حتى تصنع ثم جاء عثمان
 فاخذ براقها فاشرب حتى تصنع ثم جمل على فخذها فاشربها فانتشطت وانتص على منها شيء
 اخبره ابوداود **حديث** شعبة سئل عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انها قال ان رسول الله صلى الله عليه
 وسلم اذا صلى الصبح ثم اقتبل على صحابه قال ابوبكر ان رايت رجلا يارسل الله صلى الله عليه
 فينا نازل من السماء فوضعت في كفة ووضع ابوبكر في كفة اخرى فوجت بالي بكر ثم رفع ابوبكر
 وزل عمر كان في عثمان بن عفان فوضعت في الكفة الاخرى فرجح عثمان ثم رفع عمر وفتح الميزان
 قال فقبر وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال خلافة النبوة ثلاثون عاما ثم تكون
 ملك اخر جبهه العالم وازا تجمل انت كرم في عهد صلى الله عليه وسلم ثم واذا تجمل ثمان **حديث**
 عاتشه رضي الله عنها قالت اول حجر حمله النبي صلى الله عليه وسلم ابناء المسجد ثم حل ابوبكر
 ثم حل عمر اخر ثم حل عثمان حجر آخر فقلت يا رسول الله ان رايت في هؤلاء كيف يسعد وناك
 فقال يا عاتشه هؤلاء الخلفاء من بعدك وازا تجمل انت كرم في عهد صلى الله عليه وسلم ثم واذا تجمل ثمان
 كتاب بخلاف راى ابوبكر **حديث** عاتشه رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم في مرضه ادعى بي ابوبكر اباك واخاك حتى اكتب كتابا في اخاتك ان يفي

من حديث ابن ابي عمير ان النبي صلى الله عليه وسلم اخبره الزمذي وابوداود
 م

من حديث ابن جندب ان رجلا قال يا رسول الله ان رايت الليلة كان في الارض من السماء فقام
 ابوبكر فاخذ براقها فشرب شرها ضعيفا ثم فرجها عن فخذها فاشرب حتى تصنع ثم جاء عثمان
 فاخذ براقها فاشرب حتى تصنع ثم جمل على فخذها فاشربها فانتشطت وانتص على منها شيء
 اخبره ابوداود **حديث** شعبة سئل عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انها قال ان رسول الله صلى الله عليه
 وسلم اذا صلى الصبح ثم اقتبل على صحابه قال ابوبكر ان رايت رجلا يارسل الله صلى الله عليه
 فينا نازل من السماء فوضعت في كفة ووضع ابوبكر في كفة اخرى فوجت بالي بكر ثم رفع ابوبكر
 وزل عمر كان في عثمان بن عفان فوضعت في الكفة الاخرى فرجح عثمان ثم رفع عمر وفتح الميزان
 قال فقبر وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال خلافة النبوة ثلاثون عاما ثم تكون
 ملك اخر جبهه العالم وازا تجمل انت كرم في عهد صلى الله عليه وسلم ثم واذا تجمل ثمان **حديث**
 عاتشه رضي الله عنها قالت اول حجر حمله النبي صلى الله عليه وسلم ابناء المسجد ثم حل ابوبكر
 ثم حل عمر اخر ثم حل عثمان حجر آخر فقلت يا رسول الله ان رايت في هؤلاء كيف يسعد وناك
 فقال يا عاتشه هؤلاء الخلفاء من بعدك وازا تجمل انت كرم في عهد صلى الله عليه وسلم ثم واذا تجمل ثمان
 كتاب بخلاف راى ابوبكر **حديث** عاتشه رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم في مرضه ادعى بي ابوبكر اباك واخاك حتى اكتب كتابا في اخاتك ان يفي

تمتعي ويقول قائلنا اولي وبالي الله والمؤمنون الا ابا بكر متفق عليه خوجه البخاري
والمسلم واخر البخاري است انك مدرم الزمزم وبيروني شان وادراكه ومرافعة خصومات خود بيروي
ايشان كه تعلق بخفا وادبه حديث عايشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا ينبغي لقوم
فيهم ابوبكر ان يؤمهم غيره الا حجة الترمذي حديث عرياض بن سارية نفعوا عليا كما
سبنتي وسنة الخلفاء الاشدية المهديين عضوا عليها بالنواجذ واه ابن ماجه والترمذي
واحمد حديث خديفة بن مسعود قال قال رسول الله صلعم اقتدوا بالذي من ابدا
الي بكر وعمرهما الترمذي والحاكم حديث ابن عباس بنو المصطلق الي رسول الله صلعم
فقالوا اسألنا رسول الله صلى الله عليه وسلم الي من ندفع صدقاتنا بعدك قال فاتيته فسأله قال
الي ابى بكر فاتيتهم فاخبرتهم قالوا ارجع اليه فاسأله فان حدث بابى بكر حدث فالي من
فألتته فقال الي عمر فقالوا ارجع اليه فاسأله فان حدث بعمر حدث فالي من فاتيته فسأله فقال
المشعثان فاتيتهم فاخبرتهم قالوا ارجع فاسأله فان حدث بعثمان حدث فالي من فاتيته فسأله
فقال حدث بعثمان حدث فاسأله فاسأله فاسأله فاسأله فاسأله فاسأله فاسأله فاسأله فاسأله
رسول الله صلى الله عليه وسلم فاسأله فاسأله فاسأله فاسأله فاسأله فاسأله فاسأله فاسأله
فلم يجدوا معنى الموت قال ان لم تجدوا فاني ابا بكر وعمر البخاري وسلم قال ابو عمرو الاستيعاب
قال الشافعي في هذا الحديث دليل على ان الخليفة بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ابوبكر او غيره است
انك غير صلى الله عليه وسلم ابوبكر وعمر بن الخطاب من خطبة فرمود حديث ابى الدرود قال خطب
رسول صلعم خطبة خفيفة فلما فرغ من خطبة قال يا ابوبكر قم فاخطب فقام ابوبكر فخطب فقصردون
النبي صلعم فلما فرغ ابوبكر من خطبته قال يا عمر قم فاخطب فقام عمر فقصردون النبي صلى الله عليه
وسلم ودون ابوبكر رواه الحاكم واخر البخاري است انك غير صلى الله عليه وسلم در مرض موت ابوبكر با
و دردم ربا فتمه ارا و در نماز فرموده انما است غير ابى بكر زبرد من حديث ابى موسى الاشعري
قال مرض النبي صلعم فاشتمه وضه فقال مروا ابابكر فليصل الناس قالت عايشة يا رسول الله

١٠

انه رجل رقيق اذا قام مقامك لم يستطع ان يصلي بالناس فقال ابو بكر فليصل بالناس عبادت
فقال مري ابو بكر فليصل بالناس فانك صنو حبيب يوسف فاناه الرسول فليصل بالناس حيوة
رسول الله صلى الله عليه وسلم رواه البخاري ومسلم وحسن ابن عمر نحوه رواه البخاري ومسلم في النجاشة من حديث
عائشة روى النبي صلى الله عليه وسلم قال نحووا ابو بكر فليصل بالناس فقالت عائشة رسول الله
ان ابو بكر اذا قام مقامك لم يسمع الناس من البكاء فامر عمر فليصل بالناس قلت فقال هو وا
ابو بكر فليصل بالناس فالت عائشة فقالت حفصة قولي ان ابو بكر اذا قام مقامك لم يسمع الناس
من البكاء فامر عمر فليصل بالناس ففعلت حفصة فقال رسول الله صلعم لكن لا تلقن صواحب
يوسف مروا ابو بكر فليصل بالناس قلت حفصة لعائشة تماكنت لا صيب حيرا **ش**
عبد الله بن زهير قال لما استعير رسول الله صلعم وجهه وانما عندك في نفر من الناس عاه بلال
الى الصلوة فقال رسول الله صلعم مروا ابو بكر فليصل بالناس قال فخرجنا فاذا امر في الناس ابو بكر غابا
فقلت يا عمر فليصل بالناس فقدم قلبنا رسول الله صلعم صوته وكان عمر جلا محجر قال
فاين ابو بكر يا ابي الله ذلك والمسلمون فبعثت الى ابي بكر فاجاب بعد ان صلى عن تلك الصلوة فصل
بالناس زاد في رواية قال لما سمع النبي صلعم صوت عمر خرج النبي صلعم حتى اطلع راسه من حجرته
ثم قال لا لا يصلي بالناس بن ابي قحافة يقول ذلك مغضبا لخير ابيوداد و ابو عمرو في الاستيعاب
حديث انس بن مالك ان المسلمين بيناهم في الفجر يوم الاثنين وابو بكر يصلي بهم فجاءه النبي
صلعم قد شق ستره حجة عائشة فظفر بهم وهم صفوف فبسم نضحوا ففصل ابو بكر على عقبه و
ظن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم يريد ان يخرج الى الصلوة وهم المسلمون ان يفتتنوا في صلواتهم
فروحا النبي صلى الله عليه وسلم حين راوه فاشا ربيدك ان اتوا ثم دخل الحجر واخرج السنن وتوفي
ذلك اليوم صلى الله عليه وسلم اخرجه البخاري **حديث** اختلاف بني صلعم ابو بكر ادرامته ما زور من
موت بدرته بواثر سيده وازعم عن الخطاب علي بن ابي طالب بن ابي سعيد وابن عمرو بن عباس بن غيرهم وكنيته
وفتهما صحابة مثل عمر وعلي بن ابي طالب استلالا كروند بر خليفة ساقن الى بكر وسائر صحابة سكوت

کردند و بیایم نمودند پس سلمه جمع علیه گفت حاکم دست ترک و ابو عمر در استیجاب زاین سعور روایت
 کردند که چون بنی هاشم صلعم وفات یافت انصار گفتند منّا امیر و منکم امیر پس عمره گفت ای گروه انصار شما
 نمیدانید که رسول صلعم ابو بکر را برای ایاتم مردم در نماز امر فرموده پس سیت از شما که عیبت میکنند پس بگویند که مقدم
 شود برای بکر انصار گفتند خود ما بدانند ان تقدم ابابکر و ابو عمر استیجاب حسن بصره از قیس بن عباد
 روایت کرده گفت گفت مرا علی بن ابیطالب که رسول صلعم بشارت چند شبانه روز بانگ نازی شد آنحضرت
 صلعم فرمود مرا ابابکر یصلی باناس چون رسول صلعم وفات یافت نظر کردم و دیدم که نماز صلعم
 دو توأم است پس این رضی شدیم برای کارای دنیوی خود از کسی اراضی شده بود رسول صلعم یصلی علیه وسلم
 از وی برای دین پس بیتابی بگویم و روایت کرد حاکم دست ترک مانند آن از علی دزیر رضی علیه عنها
 اگر کسی گوید که از کلام فاروق و رضی علی رضی علیه عنها معلوم شد که آنحضرت صلی علیه وسلم اختلاف
 نموده اند قال عمران لم استخلف فما استخلف رسول الله صلی الله علیه و آله الخاری وقال علی
 ما استخلف رسول الله صلعم فما استخلف رواه الحاکم پس تطبیق این آثار میان این حدیث
 که دلالت دارد بر استخلاف آنحضرت صلعم پس بی بکر را چگونه باشد گویم که مراد از رضی استخلاف دین ناز
 یعنی استخلاف است که مراد بر جمع کرده ام کند به بیعت او چنانچه ابی بکر امر مردم را به بیعت عمر و اجماع
 بر خلافت خلفا و اربعه همین ترتیب که ذکر کردم متواتر است تا یکدیگر مخالفان هم از ان انکار ندارند بلکه بشرط
 انصاف و عنایت بجهت همین اجماع گفته تمام صحابه میکنند و میگویند که علی وفاطمه و حسن و حسین را هم اه گرفته
 خانه بخانه مهاجرین و انصار و اهل بدر اختیار کردند و طلب صرفه نمود کسی با وی رفاقت نکرد
 مگر چهار تن بر مقدم او و عثمان و ابوذر اگر کسی گوید که اجماع بدون علی منصفه نمیشود که او از کبر خفتها
 صحابه بود و علی همیشه کسایت مطلوبی و متهوری خود میکرد و در هر تمام و هر خطابت کسایت تشریح
 و دعای بر بر آنها می نمود گفته شود ایندروم و باطلست و محض افترا و روض در سپهر روایتی صحیح
 یا ضعیف کسایت علی ثابت شده بلکه روایات صحیح مستبره سیه علی رضی علیه بطریق ثابت
 گشته چنانچه ذکر کردم و اقرا انضباک شیخین از علی رضی علیه عنها گشته چنانچه ذکر کرده و در هر شیخین

دار مطعی

وارضی عن علی بن ابی طالب وروایت کرده که گفت والذی خلق الجنة وبره النعمه لو عهد الی رسول الله
 صلی الله علیه و آله عهدا نجاهت علیه ولو لم اجدا لا ردای ولم اترك ابن ابی قحافة یصعد
 در رجه واحد من منبج صلی الله علیه و آله و لکنه صلی الله علیه و آله و لم رای موضع فی موضع
 افعال الله فی فضل الناس و تو کسفره فزیندنا به لدنیا کما رضی به رسول الله صلی الله علیه و آله لدنیا
 و ابن ابی شیبہ زعموا بن برین روایت کرده که وقت بیعتی کردن با ابی بکر بعضی مردم نزد ابی عبیده ابن جراح
 آمدند تا با وی بیعت کنند ابو عبیده تعجب کرد و گفت شما نزد من آیدید و حالیکه در شما ثلثه یعنی ابابکر و
 احمد از محمد ابن برین هم چنین روایت کرده مگر آنکه در آن ذکر کرده استند لال ابی عبیده بخلاف ابی بکر بنابر
 حاکم و مستدرک از مره روایت کرده که ابی سفیان بن حرب نزدیک علی ابن ابیطالب مد و گفت چه حال
 است امر خلافت را که آمد و اقل هر شش قلعه و از ما ذلای یعنی ابابکر را رسیدیم بخدا اگر من ندهم امر برکنم
 زمین را بر تو از سپان و مردمان یعنی علی را گفت که تو دعوی خلافت کن پس شکر بر تو فرخادم می آرم علی
 گفت و بیعت که عداوت اسلام و مسلمانان می کنی ای اباسفیان پس ضرر نکرد عداوت تو چیزی می آید
 ابوبکر را برای خلافت اهل و از علی رضی الله عنه ابابکر و عمر مدبره تو اتر رسیده احمد از عبد بن روایت کرده که علی
 رضی الله عنه بر سر منبر برآمد و گفت که قبض رسول الله صلی الله علیه و آله و استخلف ابوبکر فعلی بعد از ما رسیده حتی قبضه
 الله علی ذلک ثم استخلف عمر فعلی بعد از ما رسیده فما حق قبضه الله عزوجل علی ذلک
 و ابن روایت بطریق شقی آمده و حاکم از جعفر بن محمد الصادق عن ابیه ابابکر عن عبد الله بن جعفر روایت کرده
 قال علی و لینا ابوبکر فکان خیر خلیفة الله و ارحم بنا و احنا و علینا و حاکم بخاری از طریق
 مشهوره از ابن عباس و آیه کرده که گفت داخل شدم بر بکر و متبیکه مجروح کرده شد هنگام قتل پس بگفتم
 خوشی با تو را بختی ای امیر المؤمنین سلام آوردی و فتنه که کفر کردند مردم و جهاد کردی با رسول خدا صلعم
 و متبیکه خوشی کردند او را مردم و وفات یافت رسول خدا صلعم در حالی که از تو راضی بود و اختلاف نکرد
 در خلافت تو دو کوش و تنه شری شهید الحدیث هر چند فقیر ادا بیست مرد یک تب اهل سنته درین کتاب
 کتبه روایت کرده که بر اهل تشیع الزام نمیشود و آنها احد بیست مرد و اهل سنته را قبول نمی کنند

لیکن چون احادیث این باب بدرجه تو اتر سیده انکار در ان مجال میت مگر یکبار هو لهذا رواه
احادیث مرویه این باب بایقینه حمل میکنند و بطالان تقیه و قرآن عدم تقیه بیشتر مذکور کرده شده
لهذا این احادیث را باورد و شد اکنون آثار مرویه کتب روافض درین باب آورده می شود
منها ما دروه الرضی فی الفجر البلاغ من امیر المؤمنین من کتابه الذی کتبه الی معاویه
اما بعد فان سعیتی یا معاویه تیز منک وانت بالمشاهره با یعتی القیم الذی با یعوا
ابا بکر و عمر و عثمان و علی ما با یعوهم فلم یکن للشاهد ان یختار و لا للذانی ان یرد و
انما الشوری للمباحین و الاضار فان اجتمعوا علی جمل و سوره اما ما کان الله فان یخرج
منهم خارج الطعن و یعد ردوه الی ما یخرج منه فان لی نقالوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین
و ولاه الله ما تولى و اصلا به جهم و ساءت مصیرا فیزید و ینج المکارم و یتکرر انما المؤمنین که گفته
شمس خدیجه الفغانی جهاد کرده با کفار و قتال کرده با مرتدان تا که آنها را قتل کرد و یا مسلمان شد و اسلام سبب
او شایع شد و وضع کرد جزیه و بنا کرد مساجد و واقع نشد در خلافت و ختمه و مراد از فلانی ابو بکر باشد
یا عمر و منها ما رواه انه لما مات ابو بکر قام علی باب البیت و هو یحیی فی و قال کنت و الله
یعسوب المؤمنین و کنت کالجبل الیحرکه العواصف و لا ینزله و روای الحافظ ابو سعید بن معین
و غیره عن محمد بن عقیل بن ابیطالب انه لما قبض ابو بکر الصدیق تم و یحیی علیه ارجحت
مندیته بالبکاء کیوم قبض رسول الله صلعم فجاو علی باکیا مسترجعا و هو یقول الیوم انقطع خیل فتر
النبی فوق علی باب البیت الذی فیہ ابو بکر و یحیی فقال رحمک الله ابا بکر کنت لف رسول الله
صلی الله علیه و آله و انیسه و ذکر الحدیث بطوله و فضایل ابی بکر و مناقبه و فیه خلیفته
فی دین الله عزوجل و امتنه احسن الخلفاء فتر حین ازند الناس و تم بالاهوم الله فیه خلیفه نبی
لهضت حین و هن اصحابک و برزنت حین استکانوا و قوتت حین ضعفوا و زومت منها ح
رسول الله صلعم علیه ما ذکرت خلیفه فتر و کتب و فاض مرویت از ابی جعفر محمد الباقر که
گفت که چون علی بن ابی طالب رضی الله عنه از ره فرمان الخطاب بن مروان روایت کرد و الله ما احد

من

من الناس احب الي ان اتقى الله بصحيفة من هذا السج وبعينين اين اثر از محمد باقر مرسى روايت
 کرده است ابوحنيفة و كتاب الاثار و اين اثر را حاكم از محمد باقر از جابر بن عبد الله متصل در وقت کرده
 و احمد از ابن عمرو ابى حمزة روايت کرده و بخارى از ابن عباس روايت کرده كه على بن عمير حارزه عمر بن موفيد گفته
 ملاحظت لحد الحالى ان اتقى الله بمثل علمه و ايم لله و ان كنت لا ظن ان يجعلك الله مع
 صاحبك و حبت انى كنت لئلا اسمع النبى صلى الله عليه و آله يقول سبنا و ابو بكر و عمر و دخلت
 انا و ابوبكر و عمر و خرجت انا و ابوبكر و عمر و معنا ما نقل لا در بسبلى فى كشف الغمة فى معرفة
 الائمة من الاخبار التى اتفق عليها اهل السنة و الشيعة انه سئل الامام ابو جعفر محمد بن جعفر عن جليل سيف
 هل يجوز قال نعم قد حلى ابوبكر الصديق يوسف بالفضة قال الراوى تقول هكذا فوثب الامام
 عن مكانه فقال نعم الصديق نعم الصديق فمن لم يقل له الصديق فله صفة من الله الى
 في الدنيا و الاخرة **مفصل** و رواه ابن عمير و دعوى خود استدلال مى كند بذكر
 مطاع بن خلفا تلمذ مطاع بن غير القرون صحابى سأل رسول الله صلى الله عليه وسلم خا پنجاه مطاعن و جواب هر يك
 از ان در مقاله رابع ذكر کرده شود نشاء الله تعالى ميگويند كه خلفا تلمذ قابل خلافة نيستند
 و اصحاب قابل صحت اجماع نبودند و غير استدلال ميكنند بايات قران كه در آن تكلفات بسيار
 و فابره ميخشد و ديگر با و تعلق كه ترافات اند و نیز تمسك ميكنند باخبار كه ولائته اند بر دعوا و ديگر با
 موضوعات آيات كه بدان استدلال ميكنند پس همت اندى كه قول تعالى انما وليكم الله و رسوله
 الذين آمنوا الذين يعطون الصلوة و يؤتون الزكوة و هم را لعن ميگويند كه ائمه تفسير اجماع و اثر
 بر آنكه اين آية نازل شده و در حق على بن ابى طالب و شريكه خاتم الصديق كرده و مسائل در ركوع
 و ابولى المتصرف پس حتمالى ولايت يعلى بن ثابت كه در چنانچه براى خود و براى رسول ثابت كرد
 شك نيت كه ولايت خدا عام است پس همچنين ولايت على بن ابى طالب و امام دون غير براى خضر كليم
 و اين استدلال طلبت بوجه يكى آنكه دعوى اجماع اهل تفسير طاعت نقاشين ابى جعفر محمد باقر
 روايت کرده كه اين آية در حق صحابه از مهاجرين و انصار نازل شده و ظاهر هر سمين بركه صحنه الدين

و ضمناً بر سبب و بسیار از علم مروی کرده که این آیه نازل شد در حق ابی بکر صدیق رض و علی بن ابی طالب
 که در حق علی نازل شده و علی صاحب السبب است اخباری تحقیق ذکر میکند صحیح باشد یا نه و قاضی شمشیر
 الدین بن خلکان گفته که نقلی از اصحاب عند آمدن بایو و میگفت که علی نفره و برینا باز خواهد آمد و
 بایو بی ضم کرده میشود در روایتی محمد بن مروان سند ضعیف و آن سلسله کذب است و ابن مروان کذاب صنایع
 را خصی بست و صاحب ایات روایت کرده که در حق عبادت بن اصرامت نازل شده و فتیله از خلفان خود
 نیزاری کرده و از منافقان مثل ابن ابی و سیاق قصه مخفی منجا اهد **قال الله تعالی** ایها
 الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود و النصارى اولیاء و جماعتی از محدثین اهل سنت گفته که این
 آیه نازل شده در حق عبد الله بن سلام و فتیله گفته یار رسول الله قومنا سحر و دنا و بر تقدیر تخصیص سبب
 بزوا اخصص عموم لفظ آیه نمیشود و دریم آنکه لفظ ولی مشترک است در چند معنی محب و صدیق
 و النصیب و اولی بالتصرف الحار و ابن اعم و المصنف و جایزیت عمل مشترک بر یکی از معانی بدون
 قرینه و قرینه ایجاد لانه دارد بر عمل کردن لفظ ولی بر یکی از معانی شده که اول معنی سیاق قصه
 که در آن نمی است از مخانی مهور و نصاری اولیای معنی دوست و یار و مدد کار نام و اولی بالتصرف
 و صیبه حاج نیز قرینه معنی است بیوم آنکه قصه تصدق خاتم را در نماز قرینه میگویند و در او بدون علی
 ازین آیه و این قصه در اهل حدیث ثابت است و اگر ثابت شود صدقه نافع از کوفه نیست پس او برای
 حال نیست بلکه برای عطفت او و او عاطفه صلت با عناق علماء عرب معنی آنها را کوفه گفته که آنند در نماز
 نه آنکه مثل عمل کتاب غزنی را کوفه میگذاردند و اگر او برای حلال است پس معنی را کوفه خاصه است
 که منصرف معنی حقیقی است کوفه را کوفه الاله الملقه چهارم آنکه کلمه نماز و جمهور رخا کوفه موضوع برای احص
 نیست بلکه مرکب است از ان و ما کافه پس استدلال باین آیه روانا باشد و اگر استدلال باین آیه تمام
 شود پس چون لفظ ولی موضوع است تحقیق برای کسی که با فضل منصف باشد باین صفت و علی رضی الله عنه
 باین صفت امامت و خلافت بعد پیغمبر منصف شده و کفایت التخصیص و دریم قوله تعالی انما یرید الله لیت
 عنکم الذم الی اهل البیت و بطریق که نقطه صیر **ع** میگویند که علماء انفسیر

اجماع

اجماع دارند بر اینکه این آیه نازل شده در حق علی وفاطمه و حسن و حسین و این آیه بر عصمت دلالت نمی کند
 پس اینها معصوم اند و دیگر خلفا معصوم نیستند و عصمت در امامت شرط است نیکون هو الامام و این
 استدلال باطلست بحدیث و خبر که آنکه دعوی اجماع مفسرین باطلست بلکه مفسرین اختلاف دارند در سبب
 نزول این آیه ابن ابی حاتم از ابن عباس روایت کرده که این آیه در حق نساء النبی صلی الله علیه وسلم نازل
 شده و هم چنین روایت کرده ابن جریر از عکرمه و سابق قصه بر همین دلالت دارد و قال الله تعالی یا نساء
 النبی لئن کما حدثنکم لولان اتقین الی قوله و اتقن الصلوة و آتین الزکوٰة و اطعن الله
 و رسولہ انما یرید الله لیزحمتکم الی حدیث اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و اذکون متا
 فی بیوتکم من آیات الله و الحکمة و بعضی مفسران گفته اند که در چهار کس نازل شده علی وفاطمه
 و حسن و حسین لما روی مسلم انه صلی الله علیه وسلم ادخل هو لاحت کساء علیه
 و قوله هذا الایة و روی احمد عن ابی بن الاسقع انه صلی الله علیه وسلم قال بعد
 اتا و تة هذه الایة اللهم هؤلاء اهل بیتی و ما عنی فاذهب عنهم الجس و طهرهم
 تطهیرا و این حدیث مسلم و احمد دلالت ندارد بر آنکه دیگری درین فضیلت شریک نباشد و حاجتی از مفسرین گفته
 که در حق نبی شتم نازل شده و متفقان از اهل تفسیر میگویند که نازل شده در حق جمیع اهل بیت و اهل بیت
 آن پیامبر صلی الله علیه وسلم و اولاد او نمیکشند و دخول نساء ثابت میشود بسبب آن قصه و دخول غیر
 آن ثابت نمیشود و نیز گفته اند که نساء را بر ابراهیم علیه السلام آمده تعجبین من امر الله
 رحمة الله و بر کات علی کله اهل البیت و نزول آیه در حق شخصی اگر ثابت شود دلالت ندارد بر آن که دیگر کسی
 در آن داخل نیست و در روایتی آمده که ام سلمه گفت مگر من از اهل بیت تو یتیم رسول منم بود
 صلی الله علیه وسلم ضم کرد آنها بقیمه دختران و اقرار است از وج خود را و حدیث صحیح وارد شده و بسیار
 از محدثین روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در گیم گرفت عباس و پسرانش فضل و عبد الله
 و عبید الله و قثم و سعید و عبد الرحمن را در گیمی سیاه نخطط بر سرخی و فرمود اللهم هؤلاء اهل بیتی
 و عنقی فاسترهم من الناس الی حدیث الشیخه پس از در و دیوار سپر باقی مانده که این گفت

در حدیث صحیح وارد شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود اللهم هؤلاء اهل بیتی و عنقی فاسترهم من الناس الی حدیث الشیخه

ایچدیست ران با بره و اینه کرده و بهی حیوان دوم انکه این اینه بر عصمت دلالت ندارد چرا که در حق طاهر
 میگویند برید الله ان یطهرک فمرد از جنس بهزات شیطان است و از تفسیر نگاشت حق تعالی
 است آنها را چنانچه در حق او ایله الله میباشند چنانچه قوله تعالی فیتموا صعبا طیباً -
 فاصحوا بوجهکم و ایدیکم منه ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن یرید لیطهرکم
 ولیستم نعمته علیکم و لعلکم تشکرون دلالت بر عصمت ندارد سوم آنکه خصمیت شرط تهنیت بلکه با وجود
 معصوم هم جایز است که امام غیر معصوم باشد چنانچه طاعت حق تعالی با وجود موجود بودن شمول
 نبی معصوم در آن وقت موجود بودن و او ملاک را و سوم قوله تعالی قل لا استغفر علیکم اجر الا المود
 فالتمس ربی میگویند چون این آیه تا زمان شکر گفتند یا رسول الله کیستند قرابت تو که بر ما مودتشان
 واجبست فرمود علی و فاطمه و پس از آن حضرت غیر علی و اجابت و در جواب نسبت تلذم و در جواب
 طاعت است پس علی واجب الطاعت شد فوالا ما و این آیه استدلال باطل است بوجهی که آنکه روایات
 مختلفست در هر دو از این آیه اسم و طبری انچنان روایت کردند که مذکور شد و این روایت ضعیف
 است چرا که این سوره تمام مکایست و حسین در مکه نمودند و نشان در مینماید عجزت شده و در
 روایان ایچدیست شیعی غالی و اصحاح روایات روایت بخاری است از ابن عباس که مراد بقرنی کسی است
 که میان او و میان پیغمبر صلی الله علیه و سلم قرابت بنابر آن اکثر از ائمه تفسیر از ابن عباس روایت کرده
 اند که معنی این آیه است و سوال میکنند از شما بر سر الة اجره مگر دوستی که دوست و ایدیم را سبب است که مرا
 با شماست و همین سنی جزم کرده سدی کبیر و عبدالرحمن و جماعتی از اهل تفسیر و گفته که بنود هیچ متبذلاز
 قبایل قریش مگر آنکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم با وی قرابت بود و قریب یا بنی آدم آنکه در جواب نسبت
 مخصوص باین چهار کس نیست چرا که ابن بابویه در اعتقادات خود ذکر کرده که امامیه عقاود دارند و جواب
 محبت علویان و اول ستمه میگویند بوجوب محبت آل نبی و اصحاب اوصی الله علیه و سلم و از پیغمبر نبی محبت
 غیر علی میگویند که نسبت در حدیث صحیح وارد شده حسب نبی بکر و عمر ایمان و نصیها کفر چهارم قوله تعالی
 فمن حلالک هیه یعد ملجأکم من اعدائکم فقل تعالوا ینزع ابنائنا و ابنائکم و نسائکم و نسائنا و اولادنا

والفستنا

وانفسنا وانفسكم ميگويند که چرا جماع منفران است بر آنکه مراد از انبائنا حسين انه و از انبائنا فاطمه و انفسنا
 علي است چرا که بين چهار کس اين چهار صلبي الله عليه وسلم در سبيله وفقه نبی نجران همراه بوده بود پس
 احتشالی علي انفس محمد صلبي الله عليه وسلم گفته و مراد از ان مساوات است و مساوی اولی با آن حضرت
 است فمر الامام في هذا الاستدلال باطلت بوجه یکی آنکه دعوی اجناس بر آنکه مراد بانفسنا علي است دروغ است
 بلکه مراد بنفس نفس نبی است صلبي الله عليه وسلم و در کلام عرب شهرت دارد که ميگويند دعوت نفسی الی کذا
 و امرت نفسی بكذا علی اطلاق اين عبارت در عرف اطلاق ابن برحق ميکنند یا آنکه مراد از انفس من بتبصير
 بدنيا و دنیا باشد و صورت اطلاق نفس من غير تجبه اتصال نفس من خصوص بصدقه جمع قال الله
 لا تجزوا انفسكم من دياركم وقال الله تعالی تقابلون انفسكم قال عمر و جل ثنا المؤمنون
 والمؤمنات بانفسهم خبرها وقال الله تعالی ولا تکلوا و انفسكم مراد در این آیات انفس اهل ملة است و هم
 آنکه اگر از انفس علی مراد باشد مساوات مجموع است چنانچه در آیات بقی سویم آنکه مساوات علی مرتبی را در
 جميع صفات اتفاق باطلت و در بعض صفات فايده نمی بخشد چرا که مساوی اولی با آن حضرت در بعض
 صفات ضرورتی که درین خصوص اولیة با آن حضرت مساوی باشد چهارم آنکه اگر از این آیه مدعی ثابت شود لازم
 آید امام بودن علی در حقیقت پیغمبر صلبي الله عليه وسلم بحکم قوله تعالی انما انت منذر و لكل قوم هاد
 ثقلی زاربن عباس از پیغمبر صلبي الله عليه وسلم روایت کرده که گفت لنا المنذر و علی الهادی و این
 حدیث نصیحت و حال ثقلی و مرویات او سابق مذکور شده پس استدلال باین آیه با حلت و معنی این
 آیه است انما انت منذر و هاد لكل قوم و اگر مراد باشد انما انت منذر و علی هاد لازم آید تمسک
 و القممت تنافی التمسک پس لازم آید که پیغمبری نباشد و لازم آید انکار قوله تعالی و انک لتهدی الی
 صراط مستقیم شتم قوله تعالی و قفوه انفسهم مسئولون و علی در سند فردوس و واحد در تفسیر از ابی
 حدی از پیغمبر صلبي الله عليه وسلم روایت کرده که فرمود انکم مسئولون عن ولايته علی و این حدیث باطلت
 و فی سند من کتب صحیح بهر دو تقدیر صحیح است لانه بر مدعی ندارد چرا که مراد بولایت محبت است و موجب محبت
 بلکه جميع صحابه و اهل بیت بر سبیل سنت است پس و موجب لانه و لانه زمانه ندارد و واحد

از طرفی دیگر روا شده عن ولایت علی و اهل البیت و تمام اهل بیت از باقی و اگر این دلالت
 کند بر امامت علی گوئیم امامت علی شی است نزد اهل سنته بعد عثمان رضی الله عنه و اتصال این پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم ثابت نمیشود و معتم قول تعالی السابقون السابقون اولئک للمقربون بطرفی و ابن فریوخ
 از عایشه و ابن عباس روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود السابقون اولئک السابقون الح
 موسی و شمع و السابقون الح علی بن ابیطالب و سنا و انخیزت
 ابواسحق شمر است تضعیف الجهور و عقلی گفته که ابو سنی است تروک حدیث و اگر انخیزت صحیح
 سوز و ولایت بر امامت ندارد که محتالی در حق مهاجرین و انصار فرموده و السابقون الاولون المصلحین
 و الا انصار اما حدیث مرویه اهل سنته که امامیه بدان بر امامت علی استدلال میکنند پس و او ازوه آرند
 اول حدیث بریده بن حصیب غیره جماعتی از صحابه روایت میکنند از نبی صلعم که انخیزت صلی الله علیه
 و رغذیرتم که جایست میان من و مدینه خطبه خواند و گفت یا ایها الناس ان الله مولا وانا مولا للمؤمنین
 وانا اولی بهم من انفسهم من کنت وکله فهدنا مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
 یعنی علی ای حدیث بدرجه سحت بلکه بدرجه تواتر رسیده و کس از اصحاب منهم علی ابن ابیطالب ابویوب
 و زید بن ارقم و برادر ابن عازب و عمر بن مره و ابوهریره و ابن عباس و عماره بن بریده و سعد بن ابی وقاص
 و ابن عمر و انس بن مالک بن حویرث و ابو سعید خدری و طلحه و ابوالفضل و خانیقه بن اسید
 و غیره روایت و جمهور محدثین بخدیرث را در صحاح و سنن و نشانی روایت کرده اند و بعضی روایا
 این حدیث گفتند اولی بمن نفی علی و لیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه روایت چندین
 انص علی برای استخلاف علی میگوند و میگوند که مولی معنی اولی یا تصرف است و اولی یا تصرف است
 ای حدیث تواتر زیاد و روایتی گفتند و هو الخلیفه بعدی و هو ولیک بعدی و این زیاده منکر و ممنوع
 است و از تغییرات و فضل است و استدلال با شی بر امامت باطلست بوجه اول آنکه مولی معنی اولی
 نیاورد کسی از علمای معتبره گفته که انص علی معنی اولی است با دویم آنکه اگر مولی معنی اولی باشد پس مراد
 انص الحجه و التعلیم و القرب است معنی اولی یا تصرف است یا تصرف در قوله تعالی ان اولی الناس با من هم

الذین

اللدین النبوة وهدا السبی والدیر الصلوة لله ولی المؤمنین ولاحظ مولی شکر است میان
 معنق و معنق و صاحب سبب کابن العم و نحوه و عسایه و تم و یار و یار و دگر و نعم و نعم علیه رب محب
 و محبوب تاج و طهری خاندان حدیث بیسی جمله دعایه قرینه است بر آنکه مراد از مولی محبوب است و ذکا کلام
 و ملاکه بران ندارد که مراد امانت باشد بلکه عرض از آن کلام است که این سخن در فرس معال ثبت است با و اگر
 مراد آنحضرت است مآثره بودی پیغمبر مسلم واضح تر فرمودی و قول خرج ابو نعیم المدائنی عن الحسن المثنی بن الحسن
 الجعفی انه لما قیل له ان خیر من کنت مولاة نصر امانته علی قال اما والله لو ینبئ النبی صلی الله
 علیه و آله و سلم بذلك الا هاتمه و السلطان لا یفصلهم فانه صلی الله علیه و آله کان افضح الناس لاسلامین
 و سبب و انجذبت است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کفنی العنة احاکم کمین است و بود علی رضی الله عنه بانامه و شکر کرد
 باین وقت و از آنجا مال یکس یکس جاری نمودم و ازین سخن بر علی انکار کرده و چهار نفر از اصحاب رسول
 الصلی علیه و آله و سلم اتفاق کردند و گفتند که هر گاه که با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ملاقات کنیم ازین امر شکایت
 علی را پیشین سوال صلی الله علیه و آله و سلم تا چون پیش آنحضرت صلعم آمدند هر یک از آن شکایت علی رضی الله عنه
 پیش نهادند و در روایتی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دو شکر فرساده بود و هر یکی علی را در بردن خاله را امر کرده بود
 پس علی باطلعه شرح کرد و از آنجا که جاریه گرفت و تشری نمود و خاله کتایه علی را یعنی برادر خطی نوشته است
 بر ابراهن عازب پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از شنیدن شکایت مردم
 و خواندن آن خط و غضب آمد و نیز شد و فرمود شامی می خواهد سپید از روی که دوست میدارد خدا و رسول
 و دوست میدارد او را خدا و رسول خدا و خطبه خواند تا شکایت علی از دل مردم دور شود و محبت علی
 در قلوب مردم ملکن گردد و آن جاریه را علی رضی الله عنه در حصه خود گذارد و خمس غنیمت و آن گرفته تشری
 نموده بود و در آن احتمال صحبت نبودم و از غلط فهمی خود اتواصن کرده بود و ندانم چون پیغمبر علیه السلام
 ان خطبه خواند عمر رضی الله عنه گفت که او را با تو را می ابن ابی طالب اصحت و بیت مولی کل مؤمن مؤمنة
 و یوم این جاریه مسلم از برادر ابن عازب این کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی بن طالب را و عرو
 تبوک در مدینه خلیفه گذاشت علی گفت یا رسول الله الخلفی فی النساء و الکصبیان فقال

اما از حدیثی که در کتاب تهارون من موسی الا انه لا یجی بعدی میگویند که منزله اسم
 منزل است منصف بسوی علم پس علم است بمعنی مراتب الصحة الاستدلال و چون مرتبه نبوة را استثناء
 نمود و بمراتب استعمل باقی ماند و نارون خلیفه بود موسی را منقرض الطاعة و این استدلال باطل است
 چرا که این خبر و دلالت نمی کند بر شمول سبع مراتب که نارون بود بلکه سیاقی قصه و دلالت دارد بر آنکه مراد
 استخلاف است و در حدیث غیبه اصنافه برای عهد خلافت و استخلاف در حدیث غیبه و دلالت ندارد بر خلافت بعد
 و وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و کلام الا یعنی غیر است برای دفع توهم و بر تقدیر شمول گوئیم که منزله
 نارون منحصر بود در دو چیز استخلاف و در حدیث غیبه و نبوة چون نبوة را استثناء کرد در باقی نماند که استخلاف
 مدت غیبه و احوال را خلافت نبوت صلی الله علیه و سلم نارون پیش از موسی رحله کرده و معنی این
 بعدی نبوی است بعد از زانی چنانچه در قول **لَعَنَّا مَنْ يَهْدِيهِ رَبِّي بَلَاءٌ** از حدیث
 بریده عن النبی صلی الله علیه و سلم قال علی منی و انما من علی و هو ولی کل مؤمن بعدی میگویند
 ابوالولی بالقرن اول الامام است و این حدیث صلی الله علیه و سلم است تمام است پس خبر اوصاف احتیاج نیست
 این چنین مانده حدیث اندکی گفت لیکن این حدیث را ابن ابی شیبته از عمران بن حصین بنی صحیح روایت
 کرده و جواب آنست که ولی در نزد معنی مشترک است چنانچه گذشت پس استدلال بر امامت بدان باطل است
 چهارم حدیث انس بن مالک انه کان عند النبی صلی الله علیه و سلم طائر قد طعم له فقال اللهم ائتمنی
 يا حب الناس اياک يا کل من فجا علی فاکله رواه الترمذی حسن الدین ابو عبد الله محمد بن احمد موسی
 در حدیث گفته که من از زانی قبول سیدم حدیث طیر را که حاکم در مستدرک آورده و نیک نگرد پس چون
 تعلیقات آن کتاب را دیدم که در حدیث من را که این حدیث موضوع است از احادیث این کتاب و حسن
 جزئی تصریح کرده است و این حدیث و نیز این حدیث بر امامت دلالت ندارد کما لا یخفی و مراد از احادیث الناس
 من احباب الانبیا و اولیاء است کما فی قولهم فلان لعن الله الناس و یحتمل که دیگر خلفا در آنوقت حاضر نباشند
 و این حدیث در حدیث حسن صلی الله علیه و سلم وارد شده و در حدیث طیر این کلام در حدیثی است که در حدیث
 من الشام و اهدی النبی صلی الله علیه و سلم و اهدی با یسه من فتنی و لو ذر و لعنک فقال اللهم

ایستد

استیجاب علی الیه یا کما معی تطلع العباس فقال ان یاءم بحلم کل لکن تسلیع
 واد و یخرج حدیث جابر عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان امدنیة العلم علی باہار و اہ البزار الطبرانی
 عن جابر و لہ ثواب من حدیث ابن عمر و ابن عباس علی و اخریة صحیحہ الحاکم و ذکرہ ابن الجوزی فی الموطا
 و قال یحیی بن سعید الاصلی و قال البخاری و الترمذی انہ منکر و لیس و بہ صحیح و قال النووی الجوزی
 و قال الحافظ ابن حجر الصواب خلاف قول الفریقین یعنی من قال انہ صحیح و من قال انہ موضوع
 فالحدیث حسن صحیح و کما موضوع غیر گوید نظر بسبق قول ابن جریر و ثبت ما بکثرت ثوابہ حکم بصحت
 توان بود جواب این حدیث را مائتہ و لالتہ نذر شد حدیث نہ صلوات اللہ علیہ و سلم قال من اراد ان یظہر
 الی ادم فرع سلمہ الی نوح فی تقواہ الی ابراہیم فرع سلمہ الی موسی فی حیبتہ الی عیسی
 عبادتہ فلینظر الی علی بن ابی طالب جواب این حدیث از احادیث اہل سنتہ نیست بن مطہر علی در کتاب
 خود آورده است کہ گاهی بسوی بہیقی و گاهی بسوی بغوی نسبت کرده و در کتاب بغوی یہیقی نسبت
 و نیز این حدیث و لالتہ بر مدعی نذر کرد کہ تشبہ یا انبیا مساوات یا انبیا نم یعنی آید و این حدیث لالتہ نذر کرد کہ کسی دیگر
 از انبیا شباهت نیست بلکہ در بعضی احادیث ابو ذر را مشابہہ بنیسی در زید و ابو موسی اشعری را در
 محسن بر و او علیہ السلام وارد شدہ ہستم حدیث ابی ذر عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان قال من اصحاب
 علیا فی الخلافہ فہو کا فی جواب این حدیث ہم از احادیث اہل سنتہ نیست بن مطہر علی نسبتہ این حدیث
 بسوی تطلب کردہ و علی غایت اول نقل و مرویات ان خطبہ صحیفہ یا منکر یا موضوع اہل حدیث آن را قوی نشدند
 و فقہا بدان تجرئی آزند کہ کسی از روایات حدیث نکرده و اگر صحت این حدیث فرض کردہ شود
 بر مدعی و لالتہ نذر کرد کہ معنی این حدیث آنست کہ ہر کہ نزاع کرد علی را کہ ابن عم و مصہرست در خلافت او کا فر
 نعمتہ مر از نزاع متصورست مگر بعد سو و در وقت خلافت خلفا ثلثہ علی دعوی امامتہ نکرده پس این حدیث صحیح و
 بر ما و حدیث بود نہ خلفا ثلثہ ہستم ما روی عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال کن علی بن ابی طالب
 نوذا بین من یبغی اللہ قبل ان یظلم آدم ہادقہ عقل اللہ علم ذلک اللہ و وحی ناسی صحیح انما و علی
 جواب این حدیث و نفسی ما جامع اہل حدیث و در ہادقہ سننا و این حدیث صحیح بن خلعت مر و در حدیث محمد بن یحیی بن سعید کہ گاہی

که ثابت و در اطمینان او را متذکر گفته و کسی اختلاف نموده در کاتب بودن او و در طریق دیگر حضرت
 احمد را رضی غایت که ثابت و مصلح است اکثر احادیث در قبح صحابہ بر وضع کرده و شافعی بسند خود روایت
 کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت انا و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و سبلان خلقی بالف
 سئالہ فما اخلوا سکننا ظہرہ فلم یزل یثقل فی الاصل الطاہرۃ حتی نقلنی المصلب
 عبد الله و نقل باہر المصلب لکنی فافتر و نقل عمر الی المصلب فان نقل عثمان الی المصلب
 عثمان و نقل علی الی المصلب بیطال الی غیرہ ہر نہ ضعیف است لیکن باسناد او قویتر است از حدیث و بر تقدیر
 صحیحہ بخیریت کہ روایتش بدان استلال میکنند بر مدعا دلالت ندارد ہم حدیث عرضی است گفت کہ فرمود رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم روزی را عطفین الرازیۃ غدا رجلا یفتیہ اللہ علیہ لیک یحب اللہ و رسولہ و یحب اللہ و
 رسولہ و یحیی حدیث صحیح است لیکن دلالت بر مدعی ندارد و درین صفت کثیر صحابہ شرکت دارند نشان معنی نازل شد
 بجمہ و یجبونہ و عثمان مجاہدین نازل شد ہ ان اللہ یحب الذین یقاتلون فی سبیلہ صفا کانہم بنیان و صوب
 و در حق ابن سبغیان نازل شدہ فیہ رجال یحبون ان یتطہروا و اللہ یحب المتطہرین و ہم ما روای انہ
 صلی الله علیه و سلم قال رحم اللہ علیہم اذ را الخلق مع علی حیث دار جواب بخیریت بر مدعی لازم
 ندارد مثل بخیریت در حق عمارتہ الحق مع عارحیت ہا و در طبرانی و دیلمی از فضل ابن عباس روایت کرده
 کہ گفت فرمود رسول صلی الله علیه و سلم الخی بعد کسب مع عہد حیثما کان و در بخیریت اخبار است و جملہ
 بخیریت از جملہ اخباری ظاہر است بر اثبات مدعی بلکہ بخیریت کہ در حق علی تجرہ است اہل سنتہ را برای اثبات
 خلافتہ ابی بکر و عمر و عثمان و علی اذ الخی مع علی حیث دار چہر کہ علی با خلفا ملتزم بود و وفات آنها
 میکرد و غیر خواہی آنها می نمود و منازعت و رام خلافتہ نکرد و چون عمر رضی اللہ عنہ از علی رضی اللہ عنہ سہ
 مشورۃ خواست کہ خود برای قتال دم رود یا فوج بفرستد علی رضی اللہ عنہ کہ گفت کما صلاحتک کہ خود حرکت
 نکنی و مردم را بغیر منی چرا کہ اگر نشتخ مایند بہتر و الا تو پشت پناہ آنها باشی و همچنین مشورۃ داو علی رضی اللہ
 عنہ عمر اذ قتال فارس پس خلافتہ آن بزرگان موافق رای علی بود اگر کسی کہ بگوید کہ علی با آنها منازعت
 نکرد برای وصیت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کہ از منازعت با ابی بکر و عمر و عثمان مشخ کرده بود یا آنکہ

بیب

سب قلایه احوان و الصار منازعه نکره گویم که وصیت ممنوع است و اگر وصیت مباح بود دلالت دارد
 بر آنکه خلافت آنها بر حق است و ایند ممنوع کرد از منازعه با آنها و اگر خلافت آنها درست نباشد و خلافت علی
 اطاعت نماید برای تکفین مجال است که پیغمبر معصوم بندگان خدا را از لطف مجرم دارد و علی را از
 لطف بازداشتی و قلایه انصار نیز ممنوع است روی ابان ابن عباس عن سلیم بن اسلمی اهلانی
 و غیره ان عمر قال لعلی و الله لئن لم يتابع ابابکر لقتلته قال لعلی و الله لو لا محمد
 عهدت الخ لیلست اخو نذعلت اینا الضعف ناصر و اقل عدد کذا ذکره الوضی
 فی فہم البلدان عن حمزة قال لعل ابو سفیان بن حرب الی علی بن ابوطالب لقتل ما بال
 هذا امر فی قل فریض قلة و اذ لهم دلاء یعنی ابابکر و الله لئن عنت ملأ تنفا
 علیه خیار و رجاله فقال له علی الطال ما عادت الاسلام و اهلها یا ابان سفان لم یض
 ذلك شیئا انما وجدنا ابابکر لها اهلا اخرجها لکما یزید دم حدیث ابی سعید الخدری
 ان النبھی صلی اللہ علیہ وسلم قال لعلی انک تقابل علیا و یل القرآن کما قالت علی تنزیله
 و این حدیث دلالت ندارد بر خلافت علی رضی اللہ عنہ در وقتی از اوقات و اخبار است چو که علی رض
 را در خلافت خود با خوارج اتفاق قتال افتاد پس این حدیث حجت است برای اهل سنت و در وقت اهل
 خوارج دو از هم حدیث زمین بر ائم ان النبھی صلی اللہ علیہ وسلم قال انی تارک فیکم ما ان
 تمسکتہم بہ لترضوا لکتاب الله و عزتی اسحبه الترمذی و روی مسلم عنہ قال قال
 رسول الله صلے الله علیه و سلم خطیبا بما یدعی تخابین مکة و المدينة فحمد الله وثنی
 علیه و وعظ و ذکر ثم قال ما بعد ایها الناس انما ابشر بعوشتک ان یاتینی رسول
 ربی فاجیب و انانا تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه الهدی و النور فخذوا
 بکتاب الله و استمسکوا به فحتم علی کتاب الله هو جبل الله من اتبعه کان علی
 الهدی و من ترکه کان علی الضلالة جواب این حدیث مثل حدیث مشی اهل سنتی کمثل
 سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها هلك این هر دو حدیث دلالت بر امامت

و رضی عنہم قال و اهل سنتی اذ لکم الله فی اهل سنتی اذ لکم الله فی اهل سنتی اذ لکم الله فی اهل سنتی

نماند بلکه دلالت دارد بر آنکه فلاح موقوف نیست بر وسعتی با طبیعت نبوة و غیره چه پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 دین از آنها ساند باید کرد و بدینست از آنها باید گرفت پس این حدیث صحیح است برای اهل سنت
 و جماعت که کتاب الله تعالی را حکم گرفتند بنگارند که مؤمنان بعضی و کافر بعضی و با هر چه فرود ازل
 است نبوة محبت دارند از آنها حدیث و فقه را روایت کرده اند بخلاف دو فرض که اول بقوله تعالی
 انما له الحافظون انکار کرده است و از سائر قرآن دور کردند و قائل تحریف در آن شدند که کتاب
 را پس است انداختند و از طبیعت بعضی زید بن علی را امام گفتند و محمد بن علی را کمندیک کردند
 و بعضی بعضی را اسماعیل بن جعفر و بعضی ائمه بن جعفر و بعضی عبد الله بن جعفر و بعضی موسی بن جعفر را امام
 گفتند و دیگران تکفیر و کمندیک کردند و علی بن ابراهیم را امام گفتند و ازواج پیغمبر و زقیه
 و امام کلثوم و زینب و قرآن پیغمبر را که گفتند اما در قرآن ذکر خیر آنها می کنند لیکن میکنند
 الا لعنة الله على الكاذبين اما دلیل عقلی بر امامت علی رضی الله عنه بر پیغمبری آنست که در امامت
 شرط است آنکه معصوم باشد و در زمان سابق کافر نباشد چرا که حق تعالی ابراهیم را فرمود
 انى جاعلك للناس اماما قال ابراهيم ومن ذريتي قال الله تعالى لا ينال عهدك
 الظالمين و هر که معصوم نمیشود نمیکند معاصی خواهد بود پس او ظالم است بر نفس خود و کفر بدترین ظلم است
 و نیز در انجاء مہام امامت از غیر معصوم چنانچه باید یعنی آید پس نصب امام غیر معصوم لطف است با ذمیر المؤمنین
 بطوری در تجرید بیشتر از عصمت چهار دلیل اشاره نمودیم یکی آنکه خروج بسوی امام احتمال خطاست در عزت
 پس اگر در امام هم احتمال خطا باشد تسلسل لازم آید دوم آنکه امام حافظ است شریعت را اگر خطا
 بر وی جایز باشد حافظ نتواند شد و سیوم آنکه حکم اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
 منکم امتثال و امر امام و امتثال از مناسبات واجب است و فرض از نصب امام همین امتثال است پس
 اگر معصوم نباشد و محصنه کند انکار بی واجب با و فرض امتثال فوت شود چه بازم آنکه اگر امام معصیت
 کند از خود و در وجه کفر باشد چرا که او از قیاحت معاصی و مناقب طاعات عارف تر است پس
 صد در صحت از شیخ تراست و چون عصمت امر است شریعت که سواى علام العیوب کسی را بران طلال شیخ

نفس

پس مخصوص علیه بودن از طرف مخالف شرط است برای ظهور عصمت که شرط امامت است پس پس هم
 شرط امامت است و این شرط یعنی عدم سبق کفر و عصمت و نص بر علی را یافته شدن در غیر او چه دیگر خلفا
 است چنانچه کرده بودند فرمود امام جواب این استدلال چند وجهی است یکی آنکه عصمت در امامت شرط
 نیست چنانچه سابق ذکر کردیم که حقیقی طالبوت را با وجود اشموعیل نبی معصوم امام کرده در ضمنی در
 شرح البلاغه از امیرالمؤمنین و اینکه کرده که گفت لابد للناس من امیر بر او فاجر
 بعد ثبوت این اثر در کتب امامیه پیشتر از عصمت باطلت و نیز ضمنی در نهج البلاغه این عبارت
 از امیرالمؤمنین در جواب کلام خوارج روایت کرده قال کلمة حق اريد به باطل نعم لا حكمة الا لله
 ولكن هؤلاء القوم يقولون لا اصى وانه لابد للناس من امير بر او فاجر و جعل في امير
 المؤمن و يستفتح فيها الكافر و يبلغ الله فيه الاجل و ينجح به الفخ و يقا تل به العد و يؤمن
 به السبل و يوجد به للضعيف القوي حتى يستويهم بس و يستوا من فاجر ازين اثر ثابت
 ميشود که عصمت در امام شرط نیست و اما در فاجر جایز است امام غیر معصوم را جامع کردن فی وجهها و با کفایت
 و فضل خصوصاً جایز است و حکمت از نصب امام معین است و از امام متمثل و شخصی این حکم سر راه نمیشود
 و الله علم و استدلال بر اثبات عصمت بقوله تعالى كذبت اعدائنا الظالمين باطلت چرا که مراد از امامت
 و رایت نبوة است نه سلطنت چرا که ابراهیم علیه السلام سلطان بنود و نه مرتبه است که در بعضی از اقتراح
 نموده اند از آنکه در سن و لغته اصلی نیست و ابراهیم علیت امام مرتبه یک سوای نبوة و رسالت متصفت نبوده
 و شک نیست که در نبوة عصمت و عدم سبق کفر شرط است و نیز تیره بر عدم سبق کفر دلالت دارد و چرا که در امام
 فاعل و امام معقول انصاف نداشتن اتفاق در زبان حال میباشد و انصاف و جامع از منتهی تأیید
 پس کسی که کافر بوده و یا از اسلام آورده اسلاق ظالم بر روی ظلم است و همچنین از من اگر ضعیف یا کبیر
 صادر شود و باز توبه کند او را فاسق و ظالم نموان گفت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم التائب
 من الذنب كمن لا ذنب له و بعد توبه اطلاق امام در سوره فرقان آمده حق تعالی میفرماید ايضا اعف
 الله الذناب عن القوم ليجل فيهم انا الامن تائب من عمل عملا صالحا فاولئك

بیرول

بیدار الله سبحانه و كان لله عفوا و ارحيما الى قوله تعالى يقولون ربنا هبنا لساننا
 از و اجنا و ذرنا يتناقرا عاين واجعلنا للفقين اماما و انچه گفته اند كه سر انجام مہام امامت
 از غير محصور مي آيد اگر مجموع مہام امامت است پس علي رضي الله عنه هم بر سر انجام جميع مہام امامت نادر
 نشده چنانچه بر گوفتن قصاص از قاتلان عثمان قدرت نيافته و ديگر امر مطلق قدرت نداشتند
 تا آنكه محمد مهدي از نهنصد سال مخفي است پس سر انجام جميع مہام امامت از محصور هم نشده اگر او
 سر انجام مہام امامت است پس سلاطين علم عالم عادل اكثر سر انجام ميشود از امام گوشين انچه
 و انچه نصير طوسي گفته كه انحال نظام موجد تسلسل است و انكايما حافظ است بقره را و واجب
 الاتبثال است پس عصمت بايد حاصل است چرا كه خصوص كتابت و سب و تخط است بدانكه لا طاعة للمخلوق
 في معصية الخالق اين عبارت را رضي در پنج ابلاغه روايت كرده پس مثال اولي الامر معيد است
 بآنكه مخالف شرع حكم نكند **قال الله تعالى** اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولي الامر منكم
 فان تنازعتم في شئ فردوه الى الله و الرسول ان كنتم ترون من امة مؤمنون بالله و اليوم الاخر
 و حافظ ثمرتية و در حق نظام امامت كتابت و سب رسول الله صلى الله عليه وسلم و اجراع امة معصومه است
 كه متعالي فرموده و انسخن نزول الذكرا ناله كحافظون و قال عليه السلام لا يجمع امة
 على الضلالة پس تسلسل لازم نياد و اگر حفظ ثمرتيت موقوف بر حافظ بودن امام باشد پس بعد
 غيرت امام تا نهنصد سال بايد كه دين و ثمرتية محفوظ نماند و انچه طوسي گفته كه اگر امام معصية صادر شود
 از عوام در درج كبر با شديدين قول طوسي مخالف قول اماميه است كه حق تعالي دين با ثمرتية معصوم نموده چنانچه
 نوايزند بكنند و چون عصمت نظرا بامانيت است پس مخصوص عليه بودن هم شرط امامت است و چه در دم براي
 ابطال استلال نذكر آنكه دعوي عصمت در علي رضي الله عنه باطل است رضي در پنج ابلاغه آورده كه علي
 اصحاب خود را گفت لا تكفوا عن مقالتي او مشورتا بعد لساني است ايمانوق علي و لا آمن من ذلك
 من قبل سواي اگر معصوم بود محتاج بشوراه مردم و متعالي حق نبود و نيز رضي در پنج ابلاغه از رضي
 رضي الله عنه روايت كرده كه در دعوي خود بگفت اللهم اخف لي ما تقربت به اليك ثم خالفه قلبي

قلبی و آنچه میگویند که خلفا از امامت بت پرستی کردند بت پرستی در حق ابی بکر ممنوع است بلکه حال ابی بکر
 مثل حال زید بن عمرو بن نفل پوشیح ابو الحسن اشعری و جماعه غیر از اهل بیت گفته که ابابکر عیسی مؤمن بود
 قبل بعثت و بعد بعثت و لهذا قبل بعثت هم ملازم صحبت نبی صلی الله علیه و سلم فاضلی ابو الحسن زاهدی در حدیث
 طویل آورده ان ابابکر قال للنبی صلی الله علیه و سلم من المهاجرین و الانصار و عیاشک
 یا رسول الله ما سجدت صنما قط فقله جبرئیل علیه السلام و قال صدق ابو بکر
 و ائمه انچرا اهل سنت نمی معصیت از غیر بنیامین میکنند یا نمی است که عصمت بدلیل تطعی که موجب علم باشد و غیر
 پیغمبران ثابت نیست و ممکن است که معصیت با بکر و با خطائی در اجتهاد و با انسانی در روایت حدیث
 از آنها صادر گردد نه با معنی که حکم میکنند بصدور معصیت از اکابر دین حاشا و کما قول صوفیه علیه است
 که تا که بیت سال کتاب شمال معطل نباشد بر صوفی طلاق مرید نمیتوان کرد تا بشایع نرسد و قول صحیح
 الفظی قلبا یزنی و حدیث زنی ماسخه فرجم و مانند آن باین قول تعارض ندارد چه اگر احیانا از بین
 بزرگان دو اجماع صورت یخ و از بزرگوار تقدیر معصیتی صغیره یا بکره اگر صادر میشود و فوراً توفیق توبه می یابد
 و آنقدر زود است میکشد که موجب زیاده قربت آنها میشود و حسنات لا ابرار استیا المقربین نمی تمام از
 او کلبک بیدل الله سیئاتهم حسنات و چون توفیق توبه فورانی یابند کتابت سال آرزائی نوید چه اگر
 در حدیث صحیح وارد شده است که از مسلمان گناه صادر میشود و ملک کل ساعت توقف میکند اگر در سه
 ساعت توبه کرد و توبه او را بر این مطلق بیکرد اند پس هیچ شده که گناهش سال صاحب اکاهی
 تا بیت سال چیزی نوید و چون قول اهل سنت در حق مرید و مشایخ پیغمبرین در حق قبله اهل کمال و سر
 سلسله کاتبان پیغمبر معصوم و مشهور علیهم باخیر فی الکتاب وسته و الاجاب چه احتمال معصیت است و این را
 در اصطلاح اهل سنت به حفظ تعبیر میکنند که بصیغه فرقی میان حال پیغمبر و حال او در روایح که انکار این سخن
 و خلفا از امامت میکنند انکار قرآن و سنت می کنند حق تعالی میفرماید محمد رسول الله و الذین حج
 الاثمه و فرموده کنند چه امامه الاثمه و متوسطا التکونوا انهم ایداء الاثمه و قال علیه السلام
 ما سلك عمر فحافظ الا سلك الشیطان فجاغیره و جهودا منه میگویند الصحابه کاتب عدلی

و به سیوم آنکه دعوی میکند که نص علی برای خلافت در حق علی است نه در حق غیر او و خلفا را تشنه باطل
 است چنانچه سابقه مذکور کرده شد بلکه نص علی برای خلافت در حق ابی بکر است و آنچه در حق علی
 نص و عمل بر کرده اند جواب آن گفته شد و اگر نص در خلافت علی میبود بر روی حضرت معاویه احتجاج میکرد
 حال آنکه در خطی که بعد از پیشوایان نوشته اما الشوری للمهاجرین و الا نصار ذکره الرضی فی
 شرح البلاغه دلیل دویم بر خلافت و امانت علی رضی الله عنه در نص بدین وجه میگوید که علی رضی الله عنه
 دعوی امانت کرده و مجزه ظاهر نمود موافق دعوی خود مثل کندیدن در خبر و محاربه جن و بر دشمن سنگ
 که همی عظیم از فضل آن عاجز بود و نذر برای بر آوردن آب از زیران در واقعات بنامی نماز عصر پس دعوی
 او در امانت مثل دعوی پیغمبر است در نحوه یعنی حقست فهو الامام جوابش آنست که اگر دعوی امانت بخلفا
 تشنه مراد است پس امانت او بعد از خلفا تشنه حقست و در سب اهل سنته جائز است و اگر دعوی امانت بعد
 از پیغمبر صلی الله علیه سلم مراد است اندیس کذب مغتری است و مخالفت روایات متواتره دعوی امانت علی
 بعد عثمان متواتر شده اگر بعد وفات رسول علیه السلام دعوی امامت میکرده البته متواتری شد حال آنکه
 هیچ روایتی ثابت نشده بلکه کلام امیر المؤمنین چنانچه گذشت صحیح است بر خلاف آن بلکه روایتی
 از پیغمبر دعوی میکند که نبی صلی الله علیه وسلم امر کرده بود علی را بسکوتان که بعد عوانا لکذا فی
 الصلح و آنچه دعوی خواری عاده کرده اند ظهور کرامات مسلم و خوارق از جمیع خلفا و آنکه صحابه بصحبت
 بلکه از اولیا ائمه کرامات و خوارق عادات متواتر گشته یکبار دعوی خواری متعارف دعوی امانت با
 با امانت تیر فلح باشد بعد از حضور پیغمبر صلی الله علیه وسلم در شش از حجت شده نه بعد وفات و همچنین
 محاربه جن اگر اهل سنت بصحبه رسیده لیکن شیعه آنرا روایت میکنند که در غزوه خی لمصطلق بود و
 همچنین در شش مجزه روایت می کنند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم را بعد نماز عصر وحی آمد بسیار که در
 هر طوی علی بود و علی نماز عصر خوانده بود و او وحی فرغ و وحی حاصل شد که نماز عصر از علی نوبت پیغمبر
 خدا و صافر بود و اتفاقا باز او علی نماز او را بخندیدت را طحاوی و ابن مردویه و ابن شهابین
 از اسانبت عیس روایت کردند و خطابی و غیره صحیح گفته و ابن جوزی موافق گفته و حق است

که اگر صحیح باشد از حسن کثرت بریت و ائمه علم پس دعوی متقارنه این حارق بر دعوی امامت ظاهر سلطان
 است و بر داشتن سنگ برای بر آوردن آب از زیر آن اگر چه در روایات اهل سنت نیست لیکن
 ششده روایت میکنند که علی چون توبه پیشین کرد با یاران خود شش بر یاران غالب اهل پس آن گرامت
 ظاهر شد این گرامت متقارن است بر دعوی امامت که بعد عثمان بود و از اهل سنت منکر نیستند
 دلیل سوم آنکه که نصیر طوسی بر امامت علی آورده که علی افضل است از دیگر خلفا لکن در سخا نه کند او کند
 مناقب علی رضی الله عنه شمرده و امامت مفصول با وجود فضل تسبیح است جواب یکی آنست که امامت
 مفصول با وجود فضل جایز است چنانچه امامت طالوت با وجود شمول از رض تفران ثابت شد و ائمه
 دعوی فضیلت علی بر خلفا از ثمة طهلت و حق آنست که فضیلت موافق ترتیب خلافت است چنانچه
 در موضع آن ذکر کرده شود نشاء الله تعالی دلیل چهارم بر امامت علی می آید آنکه در حق علی کسی از
 موافق و مخالف موجب قبح در امامت او روایت کرده و در حق خلفا از ثمة موجب تسبیح در خلافت آنان
 بسیار روایت کرده شده جواب این سخن باطلست اهل حق یعنی اهل سنت در حق هیچ یکی از خلفا از ثمة
 موجب تسبیح روایت کرده اند و آنچه از احادیث اهل سنت در فرض وجوب تسبیح استنباط می کنند
 از سوی فهم آنهاست جواب هر یکی از مصادیغ آنها ذکر کرده خواهد شد انشاء الله تعالی و اهل
 باطل از روافض و خوارج وجوب تسبیح در اکارا بر دین از سوی عینده خود بکنند و اقرار روایت میکنند
 خوارج که مخالفان علی اند رضی الله عنه بسبب قبح در آن جناب که نسبت میکنند و روافض در حق
 خلفا از ثمة هم چنان اقرار میکنند بلکه روافض در حق علی نه از آن بدتر نتایج نسبت میکنند چرا که
 دیگر خلفا را کفر میکنند بسبب مخالفت علی و از علی رضی الله عنه آن ملعونان دعوی الوهیت نقل
 میکنند که گفته اند که ما ائمه میثاق کردیم از ذریات آدم منم پیدا کنند خلفایان و دعوی الوهیت بهترین است
 که است و نیز در نتایج از خویش بیغیرتی و کذب غیره که جناب پاک مرتضوی و ائمه نسبت می کنند
 ختعالی آن ملعونان را برین جهت با که بر اکارا بر دین بستند جز امداد مقاله رابع در مصادیغ خلفا
 و دیگر صحابه کرام و جمهور اهل سنت و جماعه و این مقاله پیشین فصل تقسیم کرده شد **فصل اول**

۱۱۹

در جواب عظمی بن عقیله اول ابو بکر الصدیق الاکبر الباقی المبین رضی الله عنه ان ملعونان در حق ان
 خیر خلق الله جمعین بعد الاکسبیا و المسلمین یا زیاد و مطعن ذکر میکنند اول نکه سینه
 صلی الله علیه و سلم فرمود جعفر و وحی اش اسامة لعن الله من تخلف عنه و ابو بکر از جیش اسامة
 کرد و ابان این حدیث صحیح است لیکن جمله اخیر یعنی لعن الله من تخلف عنه در سرج روایتی از روایت
 اهل سنت ثابت نشده و ششم تنائی صاحب طلل و کل گفته که این موضوع است و این امر در حدیث
 اسامة در مرض موت آنسر در علیه السلام شده بود و از حدیث مطعن در حق ابی بکر باطل است بوجه یکی
 آنکه این امر شامل سبع صحابه نبود و اگر نه این سخن در حق علی رضی نیز لازم آید که او هم در شیش اسامة
 نه بر آمده بود و دوم آنکه این امر ابو بکر را خاصه تعیین شامل نبود که او در مرض موت امر با ماته نماز
 فرمود بود و با ماته دیگری رضی نشده پس ابو بکر یقین از امر خروج خارج بود و سوم آنکه گویند امر
 ابو بکر هم در ان امر داخل باشد امر با ماته در حق او ناخ است امر خروج را چه امر آنکه در ان حدیث
 امر تجزیه شیش است نه خروج در شکر تجزیه حسین عبارت است از آنکه خود بشارت کرد و یا دیگر از
 بر اقلیم کند و آنچه لشکر بایان بدان محتاج باشند از امر انجام کند و ششم آنکه ابو بکر رضی الله عنه
 بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم تجزیه حسین اسامة کرده و دوم آنکه ابو بکر گفته لی سبیطان
 لغزبسی فان استعنت فاعینونی وان زحمت فقومونی و سر که شیطان از رافریب و سر
 و او گنجی کند او قابل ماته نیست جواب بچند وجه است یکی آنکه این اثر باطلت لاهل و روایت
 صحیح از ابی بکر است که گفت مر عمر را وقت موت خود و الله ما عنت فحلمت و ما سبته
 فوهمت و ان لعن السبیل اهما زعت و لولاهما جعدا و انی اوصیاک بتقوی الله
 و دوم آنکه اگر این اثر ثابت شود غل در ماته نیکند که عصمت در امام شرط نیست و امیر المؤمنین علی رضی
 نیز چنین کلام باصحاب خود گفته چنانچه از بیع البلاغه بالاندر کور شده و نیز در بیع البلاغه آورده که
 از کلمات امیر المؤمنین که گفته بدان دعا میکرد آنکه اللهم اغفر لی ما تقربت الیک بلسانی
 تمخاله قلبی بیوم آنکه خطر است شیطان غل در عصمت انبیا هم نیست به جای اولیا و قال الله تعالی

دعا

وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبي الا اذا مضى الفلق فليطمان في امنية فيسخر الله اليه
 الشيطان الاية قال الله تعالى فدلها ما يعزذ فوسوس لها الشيطان چهارم انكر ان يخرين كلامه
 بنظم سن اكثر اذ كان يوم من و كاشته و دلاله بر وقوع ان ندارد و چون از صبر قلمت بر صبر نفس و امتثال
 قوله تعالى لا تنزلوا انفسكم صايرده پس آنرا كاذب نيكو نيز بلكا از قبيل لا يولئخذكم الله باللغو
 في اي انكم است قال يوسف الصديق وما البره نفسى ان النفس لا مارة بالسوء و على بن حسين
 در دعاء و ميگفت قد ملك الشيطان عناني في سورة الظن و وضع اليقين و اني اشكوا سوء
 محاد و تده لوطا عه تفهى لي خيم نكته قول ابى بكر شريف است صدق ان مقتضى صدق طرفين نيست چنانچه
 قوله تعالى قل بل كان للرحمن ولد فانا اول العابدين بخلاف قول بن العابد بن كزويه حمله است
 سيوم انكه از عمر بن الخطاب نيست كه گفت كانت بيعة ابو بکر فبانتة و في الله للمؤمنين من نهار
 فن عاد الى مثلهما فاقلوه ميگويند كه اين سخن در آنكه خلافة ابى بكر بنى اصل نيست پس امام بر حق نباشند
 جواب بنى ايجيه نيست كه خلافة ابى بكر بغيره نيست نال و تزود واقع شده چندان رو و بدل و تزود
 آن واقع نشده برابى ظهور بر اين صحت آن كنيه كما قال عليه السلام اذا اذ ابو بکر الخليفة ان
 فاقتلوا اخرها و مراد آن نيست كه اين بيعة صحيح نيست چه احتمال ين مراد است كه عمر ابو عبیده
 بحضور مهاجرين و انصار افضند ابو بکر خيرا و سيدنا و ليس بيننا هم و افضل منه كسى انكار اين
 قول نكرده و اصنافه مشر بسوى بيعة از قبيل اصنافه فعل است بسوى زمان كمانى قول تعالى بل ملك الليل
 و الهاديس سنى و في الله للمؤمنين من نهار من شره فيها است منى ختمالى مسلمانان بسبب حيت
 كردن ما ابى بكر شريفى كان نيست معنى اگر بيعة نكردند در آن وقت شريفى تا چه چهارم انكه از ابى بكر مراد
 گفت ليست خير لى و على فيكم ميگويند كه اگر اين شر صايرده است پس در قابل مامت نيست و اگر كاذب
 است كاذب قابل مامت نيست جواب بدو در است كلى انكه اين شر تزودل سنت ثابت نيست دوم انكه اگر
 صحيح شود مجرب است برهنه نفس و انجين كلام شيعه از انده و است كرده اند و صحيفه كامله از على بن حسين كه ميگفتند
 در دعاء خود و انانكلى فنت الذنوب عمرى اين صادق است يا كاذب يا خير يا شر يا نعمة يا عسر يا
 يا حزن يا فرح يا غم يا سرور يا فراق يا لقاء يا حزن يا فرح يا غم يا سرور يا فراق يا لقاء يا حزن يا فرح يا غم يا سرور يا فراق يا لقاء

م
 انما استعملت في كرم الانبياء
 انما استعملت في كرم الانبياء
 انما استعملت في كرم الانبياء
 انما استعملت في كرم الانبياء

والجواب انچه گفته اند در اینست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم ابو بکر را برای او ایا سوره برات در سال اسرم
از جهت بکه فرستاد پس از آن فرمود و علی را برای او ای سوره برات فرستاد و هر که برای او ای سوره
صالح باشد برای امانت که تقصیر او را جمیع احکام است چگونه صالح باشد جز این بنجد و جهت یکی آنکه قول
بطل است که ابو بکر را غول فرموده حق آنست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم ابو بکر را امیر حج کرده فرستاد و بدینست علی را
برای او ای سوره برات فرستاد که عادت است بود که در آن عهد و بنده عهد و امانت خود تصدی شود و کسی از
ایمانیت او که او را که انجاری فی صحیح و غیر برای آن علی را فرستاد که اول سوره برات بعد از خروج ابی بکر از مدینه
شده بود پس علی را ابی بکر ثابت شده دویم آنکه اگر بالقرن علی را ابی بکر ثابت شده و علی را برای مصطفی صحیح
در عهد او و تحقیق امانت نیکنند و وجه این نیست چنانچه علی را بعد از آن که خودی را پس پیغمبر صلی الله علیه و سلم را
از ولادت بحرین تیره نونمان بن عثمان درقی را امیر کرده اما آنکه عمر فضل بود از درقی حساب و بنا و قده
احسن او لولایه و او ای الامانه چنانچه خود در کتابت سوی عمر نوشته احسن او لولایه و اوست الامانه
فاقبل غیر ضنین و لامام و ولایتهم سیوم آنکه اگر ابو بکر قایل و در رسالت نبود چگونه او را پیغمبر صلعم
و انا تیج و او ای پس این سخن نیکو بود هر کسی که از پیشین پیغمبر صلی الله علیه و سلم باک ندارد و تمام آنکه ابو بکر
سارق است چه قطع کرده و در آنست که قطع نمی نماید چنانچه است که در ذل است ثابت نشده که ابو بکر سارق
اولی قطع است چه کرده باشد بلکه از بهیشت عارث بن عاصب سالی و طبرانی و حکم روایت کرده اند که در سرق
سوم قطع است چه نمود و قال حکم صحیح الامان و همچنین لک مطاوعه الامین بن طلسم عن ابیه روایت کرده
که سارق قطع بود و الرجل بود لکن ابو بکر قطع است چه فرمود و آنچه ابو بکر فرموده است از رسول صلعم
نیز روایت روی عن ابی سلمه عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فی السارق ان
سرق فاقطعوا رجله ثم ان سرق فاقطعوا یدیه ثم ان سرق فاقطعوا رجله و حجت نه مرتب متاوه
و مالک و حنفی و حنفی ابن ابی یوسف نیز در سبب بجزیه و احوال است که بعد قطع برینی و رجل سرقی در سرقه قطع
نباید کرد و حسن بکر امین روایت علی به انه قال فی لا یستحب من الله ان لا یکن له ید یا کل
منها و یستحب منها و نظیر قول رسول قول ابی بکر ارجع من حاکم استخوان عثمانی در تعالیه نظر

فاقطعوا یدیه ثم ان سرق

و در
پیغمبر

و قوله تعالى لا تأخذكم بهما الا ذمة من الله مانع از ان است و قوله تعالى السارق والسارقة
 فاقتطعا ايدهما عالم است بطلاق سارق بقطع ع اليه يعني مي آيد و محل قطع ايه ايد بن باقیت پس
 نظر بر ظاهر نص بخبر ايد که در مرتبه دوم قطع دست چپ کرده شود بدين که آنرا تک کرده شد باجماع بنا بر حديث
 ابي هريره پس حکم کرده شود و بقطع يدي در مرتبه ثالثه بنص کتابست و اما علم حکم که اگر فرض کرد که او بکر
 در مرتبه اولی قطع دست چپ کرده شود که او بکر آيه قطع اطلاق اولی شامل هر دست راست و دست
 چپ را و بخيار در ان امام زهيد و قطع يدي عليه السلام است راست سارق محمول بر ايمان و نیت پس
 بروی اعتراض نیت و اجماع که قطع دست راست سارق در مرتبه اولی منع شده است بعد از نیت با مقتدا
 پس بوي خبر نیت است هم آنکه او بکر شخصی را که عمل قوم لوط کرده بود پس نیت حمله حاکمانه بر غیر مسلم را نیت
 بنا بر نیت فرموده جواب اين بچند وجه است یکی آنکه در باب نیت از تعزیر نیت رخصی از انی در باب نیت است
 روايت کرده شده شاید چند نیت اصل اشبه باشد و درين باب حديثی صحیح حسن و نیت و بر تعزیر صحته
 اخذ نیت شاید که تخذیرت بر ابی بکر نرسیده بود و چنانچه لا نزلت لافلا نزلت رسیده بود با آنکه او را مخصوص
 با ناسخ رسیده باشد با نیت یا نیت می باشد و يوم آنکه اين نیت و لانه از او بکر زنده را تا شش سوخته بلکه سو بيه
 بن غفلت روايت کرده که حکم کرده که گردن زده با نیت سوزند و از اماميه قضی نیت یا نیت یعنی نیت کرده
 پس حکم با عنوان لوطی از ابراهیم بن علی رضی الله عنه روايت ما تيمم نیت شده قضی در نیت لانبيا و لانا
 نوشتن ان عليا اسحق رجلا انى غلاما فى دبره چهارم آنکه او بکر رضی الله عنه امر با حراق لوطی
 بشوزة علی رضی الله عنه کرده اسحق العقیقی فی شعب ابن ابی الدنیا با سناد جدید عن محمد بن المنکدر
 و الواقدي فی کتاب الردة ان ابابکر لما استناب الصحابة فی عذاب اللوطی قال علی ادرى ان حرق
 بالنادار واجتمع رای الصحابة علی انک فاصوبه ابوبکر فاحرقه بالنار پس استناب عن ابی بکر طعن است
 در حق علی نا بواجب است هم آنکه او بکر را در سلبه میراث همه جواب شاید تا آنکه منسبه بن شیبه محمد بن
 سلمه او را خبر دادند هم آنکه در سلبه کلاله وقت نموده و در جواب بنی جویان بنی هر دو طعن است که عدم
 علم بعض احکام موطن بنی شود و قدرش به حسب عدل بن شیران علی بن ابی طالب

سئل عن مسألة فقال لا علم لي بها ودرین مسئله مثبت ابی بکر است معانده ان بجای حسن ذکر میکنند
 عاده چنین بود که در هر سئله پیش می آمد شخص احادیث میکردند و اگر نمی یافتند مشاوره صحاب رسول
 الله صلعم میکردند تا آنکه اجماع منقده میشد و حکم نشان بر خطا نمی شد لکن اکثر اجماعات وقت خیرین منقده
 شده و عمل مومرا اصول دین که موجب کفر قطعی است مومرا بدست آمده و سد باب است بخبرها الله عن
 اهل بیت علیهم السلام که در حدیث آمده ابو بکر فاطمه را میراث پدرش نداد و گفت فاطمه یا این بی تخافه نزلت ایات
 و لا ازت ابی و جنه گرفت بخبر و احد که خود روایت آن منقده بود و قال قال رسول الله صلعم نحن معاشر
 الانبیاء الاولاد و لا نورث ما تركناه صدقه و این حدیث مخالف قول قتیبی است بوصول الله فی
 اولادکم لکن در مقتل حظ الانبیاء که این آیه عام است شامل است پیغمبر و غیر پیغمبر اقول استخار و ورت
 سلیمان داود و قوله تعالی و قصه که مایه علی من لکن ذلک ولیا بر تنی و ورت من ال اقیقوب کباب
 البر و آیه انما حدیثنا ابو بکر تنقده بودی تا اسم ان حدیث را در حق ابی بکر حدیث احاد گفتن صحیح است چرا که حدیث
 احاد از آنرا میگویند که راوی ان حدیث است پیغمبر صلی الله علیه و سلم احاد باشند و بدرجه تواتر رسیده باشند
 اما حدیثی که کسی بگویند خود از زبان مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم شنیده باشند حدیث از خبر متواتر
 قویتر است چنانچه سابق گفتیم آن ذکر یافته پس ان حدیث در حق ابی بکر قطعی است که در حق غیر او نمی باشد
 و حال آنست که ابو بکر تنقده نیست بر و آیه ان حدیث بلکه جماعتی از صحابه مثل خدیجه بن ایمان و زبیر بن العوام
 و ابوالدرداء و عمارشیه و ابوبکر بره نیز ان حدیث را روایت کرده اند و بخاری از مالک بن انس بصر روایت کرده
 که عمر بن الخطاب بجنور جماعتی از صحابه که علی و عباس و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و زبیر بن العوام
 و سعد بن قایس هم در آنجا مده بودند گفته اند که بالله الذی یادی نذ تقوم السماء و الارض یعلون
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا نورث ما تركناه صدقه تیر یلد بلك نفی صحابه جواب او اند
 اللهم نعم پیغمبر و بسوی علی و عباس آورد و گفتند نشد کتاب الله هل نعمان ان رسول الله صلی الله
 علیه و سلم قال ان نرو غیر اللهم نعم قد قال لک پس عمر گفت پس حال من سخن می گنم با شما ازین
 امر صحیحی که حق سبحانه تعالی مخلص کرد رسول خود را ازین حال فی آنچه که بنا و آنچه دیگر می و عمر ان خبر

ما انما لله على رسوله بنم الى قوله قد يرسل رسولا في الخالص في خالص رسوله صلى الله عليه وسلم
 ودرستی که رسول خدا صلی الله علیه و سلم آن مال فی را خود و تنها نگاه داشته و خاص ای نفس خود اختیار نفرموده بلکه
 شما همرا واده و در میان شما قسمت نمود و نگاهدارین ال یعنی بنی نضیه باقیماند پس رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 ازین مال نفقه یکسال بابل نمود میداد و آنچه باقیماند آنرا در محل مال خدا میدادند و چنانچه در حیات خود رسول الله
 صلی الله علیه و سلم بعل میآورد و قسم میدهم شما همه را بخدا یا میدادید که پیغمبر خدا چنین میگوید آن مرد و گفته اند
 که گفت پس وفات داد الله تعالی بنی خود پس گفت ابو بکر من ولی رسول خدا صلی الله علیه و سلم و هم تمام پس
 فخر کن او را ابو بکر پس عمل کرد در آن بدینچه رسول صلی الله علیه و سلم عمل میکرد و خدا میداند که ابو بکر راست گو و
 نیکو کار و یار باشد و تابع حق بود و او بود او در مالک بن ابوسلم و آنچه کرده که گفت که بود آنچه حقه گرفته بود
 بدان عمر آنکه فرمود که بود برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم سه صد مایه کی از آن نفقه دوم خیر سوم صدک
 پس بنی نضیه را همس کرده بود برای جوان خود که پیشش میدوید که را بنده کرده بود برای ابوسبیل یعنی
 مسافران و خیر را سه حصه کرده بود و در میان مسلمانان قسمت فرموده بود و یک حصه نفقه اهل خود
 از آن میداد و آنچه فعل میشد آنرا بقدر اعمارین میداد و این روایات نقل بر شد که نیز وجهی که بر قصه مطهر
 میراث داده بود در جواب بخدمت آن حضرت ذکر فرمود و نیز فرمود که قضیه بنی نضیه آنکه بود او در جواب آن
 کتاب من و کتاب بنی و متوال بود که کتابس **قوله تعالی** فله و الرسول الایة بعد از آن فرمود الله
 المهلجین الایة و الذین تنو و والدار و الاعیان الذین هو الذین حیا و اصابهم الایة پس بنی نضیا
 دانسته شد که اختصاص رسول الله صلی الله علیه و سلم من حیث کون خلیفته الله است متوالی است تصرف را
 ندر جهت ملک تقبیر هر که کلمه الفقیر از تقبیر است بران نامسته پس قول فعل رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و اما مقبول پس بیان نمود که تصرف رسول الله صلی الله علیه و سلم تصرف مالکانه نبود بلکه مثل تصرف تروی
 بود در بیت المال پس از جواب عمر رضی الله عنه در جواب خطاب حضرت ابی انکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 مال من برای من خود اختیار نفرمود بلکه قبول ال ایة یعنی بیت المال گرفته ازین الایة از تقبیر
 ثابت نمی شود که موجب ارث باشد دوم آنکه بر تقدیر الایة از تقبیر انبیا را کسی وارث نمی شود درین قول

هر چه در این کتاب است از حدیث صحیح است
 هر چه در این کتاب است از حدیث صحیح است
 هر چه در این کتاب است از حدیث صحیح است
 هر چه در این کتاب است از حدیث صحیح است

از عامه صحابه نظر آن مجلس استشهد نموده و قسم بخدا و اواده آنهمه علی و عباس نیز شهادت بدان دادند
چنانچه روایات اینهمه صحاب که مذکور شدند با جمعی دیگر در ساندندان موجود است پس اینخبر پیش
در حق ما دوم هم بر وجه تواتر رسیده و امامیه نیز موید اینخبر است و صحاح خود روایت کرده اند چون محمد بن یحیی
الرازی در کافی از ابی بنخشی از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق روایت کرده که گفت العلماء
در ذمه اهل انبیاء و ذلک ان لا ینبیا بعد منی و اولاد منی و اولاد ائمه و اولاد ائمه و اولاد ائمه و اولاد ائمه
من اخذت منی منها فقد اخذت منی و اولاد منی و اولاد ائمه و اولاد ائمه و اولاد ائمه و اولاد ائمه
بجز واحدی است نزد اکثر اهل سنت و جمهر امامیه غیر اینها از شیعیه نفس علی فی شرح منادی الاصول
الحلی نیزه و غیره من اللطیفین و نیز اکثر ائمه حسنی در شهر ابراهیم مذکورند از بعضی از کتب که است مانند مصحف
و غیر آن و همچنان کرده بخبر او که خود روایت آن متروک است و دعوی عصمت اهل بیتش و در کتب روایت
سیمان داود و کبری شیخی و برت من آل یحیی و اولاد علم دنوه است نه و اولاد مال رومی کلینی من
ابی عبد الله ان سلیمان و دث داود و اولاد منی و اولاد منی و اولاد منی و اولاد منی و اولاد منی
سیمان میراث و اولاد منی و اولاد منی و اولاد منی و اولاد منی و اولاد منی و اولاد منی و اولاد منی
ممكن است که میراث مال بگیرد و یک آن مال یحیی و اولاد منی و اولاد منی و اولاد منی و اولاد منی و اولاد منی
و دث سلیمان داود و قال یا ایها الناس علمنا منطلق الطیر برین و اولاد منی و اولاد منی و اولاد منی
است و منقرض است ان اہمات مؤمنین بر حجرات زبته آن بود که آن حجرات ملک آنها بود آن حضرت
صلی الله علیه و سلم در ختہ آنها را مالک ساخته بود چنانچه قوله تعالی و قون فی بیوتکم من اہمات مؤمنین
با آنها بر آن و اولاد منی و اولاد منی و اولاد منی و اولاد منی و اولاد منی و اولاد منی و اولاد منی
میشود و این از سن بعد القضاء عدہ نکاح باشوسر دیگر جاری است بخلاف پیغمبر صلی الله علیه و سلم که نکاحش بعد
وفاتش منع شده حال الله تعالی و لایان نکحو الازواج من بعدہ ابدال پس نفقه و سکنی برای
اہمات مؤمنین از بیت المال واجب بود و صحیح است پیغمبر صلی الله علیه و سلم که ابو بکر علی را در پیغمبر صلی الله علیه
و سلم بدان وصیت کرده بود و در حدیث میراثش که علی بن ابی طالب روایت پیغمبر صلی الله علیه و سلم قول ان یکر

همان

اصحاب میت یا کرم انکلا بکر فاطمه فدک ندا و فاطمه دعوی کرده بود که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فدک
 مرغبت شده است پس ابو بکر فاطمه را با وجود عصمت تصدیق نکرد پس فاطمه علی را وام این را شهوات
 آنها را رد کرد پس فاطمه غضبش بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده فاطمه رضعه منی مرا غضبها نقد غضب منی
 جواب قصه دعوی کردن فاطمه علیها السلام مبره فدک را و گواهی داد و ان علی و ام ایمن پس آن ام ایمن
 باطل سخن است هیچ روایتی بان شیخ نشده که اقال شیخ ولی مقدمه سره فرقی تفرقه اینست دردی بود او در
 صحیح الخیرة بن شعبان عمر بن عبدالعزیز جمع بنی مروان حین استخلاف فقال ان رسول الله صلی الله
 علیه و سلم کانت له فدک فكان ينفق منها ما يوجد منها على صغیر بنی هاشم و بنی زهره منها
 ایام و ان فاطمه سالتهم ان یجعلها لها فانی فكانت کذا فی حقیق رسول الله صلی الله علیه و سلم
 حتی مضی بسبیلها ان ولی ابو بکر عمل فیها بما عمل رسول الله صلی الله علیه و سلم حتی مضی بسبیل
 فلما ان فی عمر بن الخطاب عمل فیها بمثل ما عمل حتی مضی بسبیلها ثم اقطعها و ان ثم صارت
 لعمر بن عبد الله العزیز فرأیت ایامه رسول الله صلی الله علیه و سلم فاطمه لیس لی بحق و انی اشهدکم
 انی و ددتها علی ما کانت یعنی علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم و انی و عمر
 این صحیح است بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم فدک فاطمه را بخشیده بود بلکه دلالت و اورد
 بر آنکه فدک ملوک آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود و تصرف دوران مثل تصرف متولی بود و رت المال
 چرا که این چنین مرد که بعد احوال چنین فرزند عزیز بخشیدن آن اگر ملوک اومی بود و باقی فرمود
 و بر تقدیر تسلیم عصمت تصدیق گویم که ابو بکر بر قول مدعی اگر چه محصور باشد حال نکه عصمت نزد اهل سنت
 ثابت نمیشود و بر شهادت یک مرد و بیزان اگر حکم نکند و عمل کرد بر کتاب الله تعالی فاستشهدوا
 شهیدین من رجالکم فان لکم بکوننا رجلا من رجلا و امر ائمان چه این حکم استشهاد شامل
 است محصور و غیر محصور را و عمل کرد بر سنت رسول صلی الله علیه و سلم که مبره بودن نقض تمام نمی شود
 و ملک مویب در مدینه بود که گفت که فدک با اتفاق موافق رضاعت تار در زودفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 صلی الله علیه و سلم بود و نقض فاطمه علیها السلام نیامده بود و ولید امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در خلافت خود

هم باو لاد فاطمه زاده و نیز علما امامیه مانند صاحب بیان السالکین مرغیره و علما از یدیه ذکر کرده اند که حسره گاه
فاطمه حضرت و از ابو بکر حجه بنود و بعد از آن در امر فدک سخن نگردان امر نزد ابی بکر گران آمد پس خواست
انی بکراسته ضای فاطمه را بپسند و فاطمه آید و گفت فاطمه را راست گفتی ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و سلم در آنچه
دعوی کردی لیکن من بپسندم رسول خدا صلی الله علیه و سلم که قوت میداد شمارا از آن بعد از آن آنچه باقی میانند
همه است کرد از او زهر را و سبب این فاطمه گفت بکن تو دوران بچشم میکردید من سوال حسد را
صلی الله علیه و سلم پس گفت ابو بکر از منم بخدا هر سینه بکنم آنچه میکردی تو فاطمه گفت والله لتقتلن فی قتال
والله لا فعلن لک پس گفت ابو بکر اللهم استهد پس را ضعی شد فاطمه بود ابو بکر که میداد از آن
قوت آنها و دست میگرد باقی را از دست او مساکین در این سبیل و این طهر علی در منج الکرامه نوشته
انه لما وعظت فاطمه اهل بکر فذکرت لهما کتبا و در دهاعلیه پس باین روایات که علما
امامیه روایت کرده اند ظاهر است که تاوشی فاطمه ابی بکر رضی الله عنهما باقی مانده و رضامندی حاصل
شده و بر تقدیریکه فاطمه را رضی نشده و غضب و قاتل وقت مرگ باقی مانده باشد پس اعتراض بر ابی بکر لازم نمی آید
و وعید نه انقضیها فقد انقضی ابی بکر را شامل نیست و اندیشه بر آنکه مراد از انقضای قول عامر بن غضبها
فقد انقضی انت که آنرضی قولی باطلی بر مؤمنان خود صادر شود که قطعه علی زان انذار و غضب
فاطمه باشد تا آنکه آنرضی قولی باطلی صادر شود که فاطمه در آن غضب آید چرا که این قول غمناک
چون باقر عامر استند منسوب پیشود سوی شارع یعنی یعنی که متعالی میفرماید قضی بقتل مع مناسا
متصل انقضی او را وجهه و با وجود این اگر امیری مسلمان را در حد ایضا قصاص بکشد و اهل این وعید میگرد
پس در قصه طلب میراث یا دعوی هر چه بچهره وی گشته غضبست یعنی فاطمه و لم تکلم از آن اعتراض
بر ابی بکر لازم نمی آید بلکه آنرا معنی فاطمه زهر لازم می آید مسلمانان اهل سنته و جامع را از آن جواب
می باید داد و آن اعتراض است که متعالی میفرماید ما کان المؤمن ولا مؤمنه اذ قضی الله رسول
احوائن یكون لهیر الخیر من حواء و نیز میفرماید فد و در باب لا یؤمنون حتی یتحکموا فیها شیخ بذریم
تعد لحد وافی انهم حواها قضیت و سبیلو تسلیله در زهر است که ابو بکر در من میراث قبول ^{علی} _{بنعلی}

لا نور است همچنان که یاور دعوی همه حکم قوله تعالی فاستنشدوا شهیدین من رجالکم فان
 لکم لکنار جلیس من جعل وامر اتانک از فاطمه طلب شهید و نمود و کثیر از نصیبتان را رد کرد و با تباع
 انصوص کنایه سننه موافق مرضی فاطمه حکم نکرد فاطمه در غضب پرا آمد و با خودش پرا شد که منافقت
 قول تعالی شکر لا یجحد وافی نفسهم حججا عما قضیت و سلوا السیما را بعضی علماء ازین تمکال
 جواب داده اند که فاطمه لشکر بر نفسی داشت و منافقتی که می نظر می نمود بی اختیار و تکلیف تو
 نمیشود و گفته طرانت اختیار و حکم ابو بکر هر چند موافق بشرح بود لیکن چون مخالفت بیع فاطمه است
 بی اختیار نصیب آمد و با خودش شده و اینجا بزور و غیر ضعیف است که از چنین نفوس مطلمه مری را بصورت
 انسانی مستبعد است و در تحقیق این جواب نیست بلکه ایست بطور جنس است نفسانی که فصل حدیث است
 و جواب نیز غیر آنست که در صحیح بخاری در طلب میراث با نیابت واقع شده است فوجدهت و
 لکن کلامه حتی مانت و وحدت لفظی است مشترک در پی معنی یعنی غضبت و مذمت و نعت آمده کذافی
 نه مایه ابتری و اینجا وحدت را اصل راوی یعنی مذمت یا معنی نعت است استعمال کرده بعضی را واقع
 که روایت حدیث بالمعنی کردند و وحدت بالمعنی غضبت فهمید همان قسم یاد و در لفظ غضبت روایه
 کرده یعنی اینجا بدین وجهه است که چون فاطمه جواب ابو بکر کشیدند و با تباع حدیث پیغمبر یافت کرد
 که سوال میراث خلافت و واقع شدند امت کشید و بر سوال کردن خود میراث را عکس شدند که این
 فعل بر از من ظهور نمود و در صورتی که حکم حتی مانت است که در نیابت طلب میراث باز
 سخن نکرده بودند تا که در سوال فاطمه طلب میراث موافق نظر آن کرده بود و از حدیث لا نور است
 راجع به حدیث است از طلب میراث باز داشت و باز تا زندگی طلب میراث نکرد پس مانت
 و علم از پیغمبر شد جواب فی الواقع در نیابت فاطمه بر اخصیستی صدور نیافت لیکن حال اخصر
 نواصل است که اگر از آنها قولی یا فعلی صادر شود گوازه سواست میان صدور یافته باشد و آنها در آن
 معذور باشند چنانچه اکل شجره از آدم بنا بر این میان صادر شده بقول تعالی فسی و لم یجد له عذرا
 یعنی آدم فراموش کرد در برین اکل شجره عذر داشت و چنانچه سوال فرج علیه السلام برای نجات

۱۲۹

پس فرمود که کافر بود بنابر وعده الهی نجات اهل او بود و حیث قال در بیان آن بی ممانعتی و ان و در حدیث
الحج و انت احکم الحاکمین و چنانچه اخذ فیها از اساری بدر که از مرد و سپهران بنظر آوراده بنا بر حکم الهی
که در حجاب با ترا خذ فیها بود چنانچه تمتعاً میفرماید و لولا کتاب من الله سبوت لفسد فی الخلق تم خدا
عظیم و این بزرگان فعال عالمی بودند و معذور بودند لیکن چون بر طاعت نشو و کرد این قول با فعل خلاف با مشر
الهی واقع شد شخص بنواصل آن فعل در رنگ مصیبه دست نه استغفار میکنند و مذمت می کنند و بر
آن عزم می نورند چنانچه آدم گفت ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و رحمتنا لنكونن من الخاسرین
و نوح گفت اعدوا ذک ان استک مالیس لی علم و ان لا تغفر لی و رحمتی کن من الخاسرین
و سر و غیر آن در این قصه بیان نمود و برگشت و فرمود اگر عذاب نازل میشد نجات نمی یافت ازان بگری
تیر که از شوره و او بود تقبل ساری و اما علم لهذا گفته اند حسنات الاوار سیئات اللقران
کار یا کار قبایل خود بگردید و گریه ماند و خوشتر شیر و شیر و شیر آن باشد که آدم می خورد و شیر آن
باشد که آدم خورد **فصل ثانی** در جواب سطل من فاروق عظیم خلیفه ثانی امیر المومنین علیه السلام
رضی الله عنه و ان یازدومی آرزید یکی آنکه بخاری و سلم از ابن عباس روایت کرده اند استند بر رسول
الله صلی الله علیه و سلم و بعد فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم انکم کتابا ان تضلوا بعد
ابدانت نماز عوفت الواسا شانه اجر استغفم فی ذهبا و بدون علیه
فقال دعونی بالذی انا فیه خیر مما تدعوننی الیه و اوصاهم بثلاث فقال خرجوا المسکین
من جزیة العرب و اجیزوا الوفد بجموعکم و اجیزهم و سکت عن الثالثه او قال فسیدها و فی
روایتی و فی البیت رجال منهم عن الخطاب فقال قد غلب علیه الوجع و عند کماله ان حسبکم کتاب
الله و جبرئیل است که آن ملعونان میگویند که عمر شریف که قول آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در کرد و وحی را
چرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم لا یطمان عن الموی ان هو الا وحی و وحی که است
و قال لله تعالی من لیکم ما انزل الله فاولکم هم الکفر و ان غیر ترک او است که کرد گفت
اول علیه الوجع و نیز در قول اهل حجر استغفم و نسبت نه بلان مرتب بسوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم

که شافی

از منافی عصمت است و از انکار عصمت انکار نبوة لازم می آید چنانچه ترافات مستند و خارج حکمت
 میگویند بوی اول آنست که چون آیه و شواهد مهم فی الامم نازل شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 در باب کیفیت اظهار وحی و طرق مجاهده با کفار و انچه وحی در آن فرود نیامده بود مشاوریه میفرمود و در تمام
 صحابه بعضی مشوره مامور بودند خصوصاً در شرح شیخین که در حق آنها حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود
 و ذری برای من اهل الامراض بود بگو و عمر از حجه الیه صلی و فرموده که اغشی بی مندها انما من
 اللدین کالسمع و البصر خیر به الحاکم یعنی امر از ابی بکر و عمر استغنا نیست که اینها از خود جدا انتم با حق
 برای تبلیغ من و فرایض غیر منتم پس ایشان همیشه عرض مشوره میکنند و اکثر وحی موافق رای
 ایشان فرود می آمد چنانچه قصه ساری بدر و قصه حجاب و قصه منع کردن از نماز بر خنجره منافع
 و مانند آن مشهور است پس توقف فاروق در دستند او اسباب کتابت کویا مشوره دادن است
 با آنکه ترک کتابت لایق تر است و آنحضرت رای فاروق را در نیامده تصویب فرموده و لهذا بقیه
 یوم خیمه و تمام روز مجرب نشد به یکشنبه و اول روز دوشنبه که آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم زنده بود باز متعین گشته نشد چنانچه در قصه شایسته فی ال کماله الله جل
 الجنته رای فاروق پسند فرموده او سر بره را زنده بمانک متع فرموده بود از اینجا معلوم شد که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم کتابت بر حق تعالی مامور نبود اگر ماموری بود تمکید بلیغ با محض از طمان و اوقات
 امر میفرمود و منع کند کار از هر چه میفرمود چنانچه عایشه و حفصه را در باب امامت عمر برای نماز جز فرمود
 و تمکید گفت صی و ابابکر لصلی الناس و عمر که در تبلیغ امر الهی تسامل نفرمود که مخالف عصمت و علم
 عدم مشال قوله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لیفعل فما بلغت
 رسالتک و الله یعصمک من الناس و قوله انما ما یطعن عن الهوی ان هو الا وحی برحی
 علی شیدا القوی یعنی بر رحیل مراد اوزان است که ما یطق القرآن عن الهوی ان هو یعنی القرآن
 الا وحی برحی عام میت جمیع منطوق آنحضرت صلی الله علیه و سلم و الا لازم آید که علمه شایسته القوی
 بر جمیع منطوق آنحضرت صلی الله علیه و سلم صادق آید پس غایب و اگر جمیع منطوق آنحضرت

صلی

صلی الله علیه وسلم وحی بودی قوله تعالی لمرأذنت لهم وقوله تعالی لمرء من اهل الله
نازل نمیشد و اما چه تم قال میسند بدانکه یحیی مشقوق آنحضرت صلی الله علیه وسلم وحی بود بکار و پاره
گروه انداز محمد بن یحیی بن ابراهیم المومنین که فرمودند کان کثر الناس علی بارئة القبطیة امر
ابراهیم بن ابی بنی صلی الله علیه وسلم فی ابن عم لها قبطی کان یزورها و یخلف الیها فقال لی النبی
صلی الله علیه وسلم خذ هذا السیف فانطلق فان وجدت عندها فاقتلها فلما اقبلت نحوہ
علی فی اریة انی فخاله فرقی علیه عاتم ری بنفسه علی قفاه و شعره جلیه فاذا به احب مسیح
ماله ما للرجال الا قلیل ولا کثیر قال فعذرت السیف و رجعت الی النبی صلی الله علیه وسلم
فاخبرته فقال الحمد لله الذی یصرف عنا الی اهل البیت کذا ذکره الشیخ المصنف فی کتاب
الدر والغریب کتب سبعین صفا صلی الله علیه وسلم وحی بودی علی را برای قتل قبطی زمرت ساد
مر اجته قول بنی صلی الله علیه وسلم در مقام مشاورت محببتیست بلکه ماوریه است چنانچه بنی صلی الله علیه
وسلم در شب معراج نه بار بار شاره موسی بعد امر الی بنی نجاه نماز اجته کرد و موسی علیه السلام بعد امر الی
ان ات القوم الظالمین فقم فرعون الا یلقون مر اجته کرد و گفت انی انما انسان کثیر ان الی قول فانما
ان یقلون پس مر اجته عمر در وحی باشد و قول عمر قد غلبه الرجوع محل اشکال نیست چرا که غلبه و رجوع
امری است بمقتضای شریعت یا دنیا و غیرشان درین برابر اند پس درین ترک ادب نیست بلکه مقتضی
است و قول قائل را بجز است نهوه تحمل و معنی است یکی آنکه جمعی که قاصد آوردن قرطاس بودند تقویت
قول خود کردند باین کلید و متفهم آنکار است یعنی بجز و نه باین بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم محال است پس
آنچه میفرماید چنانچه کنند دویم آنکه جمعی که متوقف بودند در آوردن قرطاس گفته باشند معنی بجز و نه
کلامی است که بسبب ضعف آت کلام یا غلبه خشکی زبان خوب نه فهمیده شود پس گفته بطریق استقام تقریر
که مضمونه ایام مراد آنحضرت صلی الله علیه وسلم باید پرسید تا موافق امر بجا آید و از رویه صحیح
معلوم نمیشود که قابل چه مضمونه بخورده باشد و اگر غرض اشکال است که مضمون آنحضرت صلی الله علیه
وسلم کتابت اشکال آن مضمونی بود پس ما بلبل است بلکه ما بر است که مضمون کتابت نیز استخلاف

باشد

یا شدروی احمد بن محمد بن زید بن علی بن ابی طالب قال امر البلی سلی الله علیه وسلم ان اتیه
 بطبق یکتب فیهما لا یضلل منته من بعده تحقیق ان یفوتنی نفسه قال قلت انی لحفظ
 وواعی قال وصی بالصالح و الزکی و ما ملکت ایمانکم و اگر تصویب و اختلاف بوده با البتة اختلاف
 صدیق بوده باشد بدلیل حدیث علی شیه ادعی لی اباک و اخاک الکتب لکن کتاب الحدیث
 عجبت از ان ملعونان مغتربان که خود بکذب افترا نسبت میکنند باین عظام نیز مگر در این پنج نفر رسول
 الله علیه وسلم و حکم بخلوات با نزل آتند باشد و با اینهمه دعوی عصمت میکنند و دیگر صحابه کرام را با بیانات
 فاسده خود در مخالفت رسول الله علیه وسلم ثابت کرده تکفیر آنها میکنند ما جنهم و ما کفر بهم محمد بن بابویه
 در امالی و دولبی در ارشاد و تعلوب ایچ کرده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فاطمه را هفتصد رحم داد و گفت
 که علی را بده و بگو که خرید کن برای اهل طعمای تو گشت بود بر آنها گرسنگی پس فاطمه علی را داد و گفت
 که ترا رسول خدا صلی الله علیه وسلم امر کرده است که خرید کن برای ما طعمای پس علی گرفت و برای
 خرید طعمای برای طبیعت از خانه برآید پس آن امر وی سایل بشد و آن در رسم او داد این صحیح
 است و در خانه امر پیغمبری که در تطیق عن الهوی و نشان دوست و تصرف در مال غیر برخلاف اذن
 او و سختی کردن است بر اهل عدم ملاحظه گر سنگی نشان و ترک واجب نفقه اهل فعل مندوب و احتمال بلکه
 یقین صنادید پیغمبر علیه السلام و فعل عمر و علی نظر بر بزرگی آنها شکر است و روایت میکنند از آنمه
 حکم بر بخلوات ما انزل الله مثل حل و طی اتمه غیر باذن مالک حال آنکه حق تعالی میفرماید و الذین هم
 لفر و جم حافظون الا علی از و اجهم او ما ملکت ایمانکم فانهم غیر ملومین من اتبعی
 و در آذک فاولئک هم العادون و شک نیست که اتمه متعارف و وجوبت و نه ملک بین وجود از نماز
 بارجم ملوث بخون نبیل و زخم حال آنکه حق تعالی میفرماید و تبا یک فطرها و استرفاق اولاد صغار
 ذمی که قتل مسلم کرده باشند حال آنکه حکم الهی قصاص باشد و تخصیص بعضی و ذمه بعضی ترک و نص
 و ال است بر عموم و روایتی کنند از صادق که نبی کرده از آن سخن زن مسلمة اجسام و از کاظم نبی از
 امیر متین خلق اصول وین حال آنکه حق تعالی حکم کرده است بتعلیم علوم دوم آنکه قصد اسباق

خانه فاطمه که جواب بن اطل است از مغزهای روان و کلام روان و عقل و در مخال مختلف است
 اکثر میگویند که احراق کرد و بعضی میگویند که قصد احراق کرد پس اگر احراق میگردید با سبب احراق سبع
 میکرد و متواتری شد و اگر فقط در دل قصد احراق کرده بود پسر این محال است پیوسته آنکه موت آنحضرت را
 صلی الله علیه و سلم انکار کرده و قسم خورد که پیغمبر زنده است جواب این محل طعن نیست و دلیل بر آن نیست که عمر را
 علم نبود بخوارش آنحضرت صلی الله علیه و سلم بلکه این قصه دلیل است بر فرط عشق و محبت عمر با پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم که بسبب موت آن جوانی باخته و از معلومات خود در ابل شد چهارم آنکه از سایل شریفه علم
 شد است امر کرد بر جمیع عالم پس علی گنت انکان الله علیه سبیل فلین الله علیه ما یبسیل فی حال عمر
 و لا علی الله علیه و سلم که بر جمیع زن مجنون علی گنت سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول رضع
 القلم عن النائم حتی یستقیظ و عن المجنون حتی یعقل و عن الطفل حتی یجتلم و زود پسر خود با او
 شیر را میداد تا پس صد و تمام نشده بود تا که مرد پس باقی صد دوره بعد موت زده و نداشت که میت غیر
 سکنت قابل زدن حدیث و نداشت حدیث شرب خمر را پس معلوم شد که از سایل اطل انداشت
 پس امامت او صحیح نیست جواب امر کردن عمر رضی الله عنه بر جمیع عالمه موضوع است ثابت نیست و اراده بر جم
 مجنون در کتب اهل سنته بدرجه صحت بر رسیده و اگر فرضاً این سرد و اصرار صحیح شود پس محمول است
 بر آنکه عمر رضی الله عنه بر حمل و جنون او اطلاع نداشته باشد واجبست بر امام سوال از محل دنیا نیم پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم حکم کرد علی را با فائده حد بر زنی که در نفس فرج و علی حد قائم نکرد خوف آنکه میروود که
 کرد این سنی را پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود آنحضرت حدیثی که حدیثی منقطع در همان اقامت علمه مالک الحد
 امامه محمد بن بابویه قتی روایت کرده در فقه من لم یحضره الفقیه که علی امر میکرد با فائده حد بر وجهی
 قبل اتمام این روایت دلالت دارد بر آنکه قصد امر کردن عمر بر جسم مجنون و اغراض آن کردن علی بر
 موضوع است چرا که محال است که علی برخلاف امر رسول صلی الله علیه و سلم و برخلاف روایت خود حکم
 کند بحد مرتد بر هر چه ای و اغراض کند بر حکم کردن مجرم یک مجنون و قصه تمام کردن صدوره بعد موت
 ابی ثوبه دروغ و باطل است و صحیح است که صدوره زود و ابی ثوبه زنده ماند و اجزای او شسته و بعد

در

مرد و صد مرتبه در زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم مقرر نمود و کان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 یجهد فی الخمر بالکعبه و النعال و ضرب صوته فتنشرب الخمر بجزیدین بنحو اربعین رواه مسلم
 فی صحیحہ نیز جلد اول بکبار اربعین و لما افضت نوبه الخلقه الی عمر استشار الصحابة فی الخمر
 فقال علی ریان یجلدنا بن جلدت و اتفق علی ان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم
 یوزنوا مائه نینر من روایه صحیح است و ذکره علی فی منج الکرامه زمی کور حشمی املعونان که عمر انبت بکم علی
 کنته و سینه در حق او فرمود ان الله جعل الحی علی لسان عمر قلبه و علی کفنت ما کنا نبعدان
 المسکینه یطحن علی لسان عمر عثمان در حق او میگردد هیل استطیع ان اکون مثل القمان الخلیفه وزن
 مستور بود و یو وضع علم الحیاء العزیز فی قریزان و وضع علم عمر فی کفنه ارجح علم عمر و لقد کانوا یرون
 انه ذهب بتسعة اعشار العلم و بر تقدیر صحیحه قصه او بششمه چشم بلبل برین شان بطرف قباجت رفت
 و ازین بدگوری نمود که بر خود را برای اقامه حد حصول رضای الهی کشت و دروین حد استی نکرد
 طعن نسیم آنکه از بسیاری مهر منع کرد و گفت که هر که مغالات کند در مهر زیاده و برست مال از آن خنده نموش زنی
 استناد و گفت حق تعالی ما را میبازد و عمر منع میکند قال الله تعالی فان اتیت احدکم من
 قطار او فلا تأخذوا منه شیئا عمر گفت کل افقه منزع عمر رضی اللہ عنہ
 فی الحال جواب نبی عمر رضی الله عنه از مغالات در مهر موافق ارشاد آنحضرت صلی
 الله علیه و آله و سلم بود مغالات در مهر فی الواقع مکروه است روای الخطابی فی غریب
 الحث ان النبی صلی الله علیه و سلم قال یتاسر و اتی الصداق الحدیث و روسک
 ابن حبان فی صحیحہ عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خیر
 النساء یمین صداقا و روی ابن حبان عن عائشه انه صلی الله علیه و سلم
 قال من ین الملة سهلا میها و قلة صداقها و روی احمد و البیهقی *
 اعظمه النساء بركة ایسه من صداقا و اسناده حید * و تسلیم عمر قول
 زن را از جهت آن بود که مغالات مهر مهر و حرام است که مکروه است لیکن آنچه

آیه بر شو عیبه و الماله دارد لیکن عدم کراهیه و لالتنه دارد و حکام را در اکثر موارد سباحت که کراهیه و پشت
 باشد یا در آن ترک صلحت بود منع از آن میرسد بنابر صلی الله علیه و سلم زید را از طلاق دادن زن سب
 منع فرمود گفت ملک علیک زوجتک و اتق الله حال آنکه طلاق مباح بود و قول عمر باندختن زیاده
 و سبب المال غایب سیاسته و بالعه منع از کرده بود و قول عمر کل نفقه من عمر حتی المحدثات بنا بر قریه
 و صنف نفق بودن آنکه مقاله زن حق است و متاعه عمر باطل و اگر نخمین می بود عمر بقول زن از قول نه
 رجوع میکرد و تحقیق آنست که عمر در ایام خلافت خود از مخالفات هر سه سبب منع میکرد و هیلت ماتر زج رسول
 الله صلی الله علیه و سلم و کلا زوج بنانه بالکفر من ارجائه در هم رواه اصحاب السنن الا ربعه
 و تفرقه پس علم علی من نیت اگر مردی علم و نیت در یک سله در جوانی خطا کند و طفلی با زنی جواب
 درست دهد بلکه شکل صحیح است بضماف عمر از ج ابن جریر و ابن ابرهمن محمد بن کعب قال مسائل
 رجل علی اعترف مسئله فقال فیها فقال الرجلین کذا لکن و کذا قال علی اصبت الخطا
 و فوق کذا فی علمه علم شعر پسند زو شام مردان جواب که من خطا بگویم او در جواب
 ششم آنکه شیخ کرد و بلیت از رخس که سهم ذوی القربی بود قال تغلی انما اخفتم من شیء فان
 الله خسر للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل جواب منع و اعطاهم
 ذوی القربی روایت از عمر نمکند آمده فقد تزج ابوداؤد عن عبدالرحمن بن ابی سلی عن علی ان ابالک
 و عن قسما سه الدوا و الذی القربی و اخراج ابوداؤد و ایضا عن یحیی بن مطحان عمر کان یطعی ذوی القربی
 من خشم ذوی صریدت صحیح نفس علیه ایما نظر علیه المذموم و این روایت مختار ثنائی و مالک است
 که خمس غنیمت زو آنها بر پنج سهام قسمت می شود و چنانچه در حضور انصاری علی را علیه و سلم
 حصه رسول امیر راست و چهار حصه چهار صنف است ذوی القربی و الیتامی و مساکین و ابن السبیل
 در روایتی است از عمر چنانچه متر من گفته و این روایت را ابوحنیفه ترجیح داده اختیار نموده و گفته
 که لام در الرسول برای ملک نیت والا واجب گرد و تقسیم خمس در کوفه بر وجهی که جمیع افراد فقرا
 را رسد و این حال است و کسی بدان قائل نشود بلکه لام برای عاقبت است و میان مصرف خشمین

قوله

قوله تعالى انما الصدقات للفقراء وعلیه برای استحقاق فقر و مساکین این سبیل مجتهد است و برای
 رسول صلی الله علیه و سلم گناهیة رسول و برای ذوالقرنی مناصره و اینها انحضرت صلی الله علیه و سلم خدوشی افکار
 بر منی ما شتم و منی مطلب و منی نوبل و منی عبدالمطلب و منی نوبل و منی عبدالمطلب و منی نوبل
 که از فضیلت منی شتم انکار نداریم لکن آنکه در حق ما منی مطلب از تو با ما برابر اند پس چه بر چه صحبت
 انحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که منی ما شتم و منی مطلب اسلام و جاهلیت همچنین بودند و شکیک
 کرده و اصحاب از اینجهت معلوم شده که علیه دوزی ما شتم و منی مطلب مناصره بود و چون بعون رسول صلی
 الله علیه و سلم حصه آنسر و ساقط شده حصه و کاری نیز ساقط شده از ذوالقرنی علیه الاستحقاق نیست سیم کرده
 شود خمس غنیمت در فقر و مساکین این سبیل و مقدم کرده شود فقرای ذوالقرنی را و مساکین آنها
 را و این سبیل آنها را دیگر فقر و مساکین و این سبیل پس ترک عمل برآید لازم نمی آید که متحصنان
 آیه همین است که عاقبت خمس بنودی القرنی و فقر و مساکین و این سبیل شد بهر فرقه آنها رسیدن ضرور
 نیست بلکه محال است و عمر بهم هم ذوالقرنی از پنج افراد آنها منع کرده و همین است عمل روایتی که
 مطهر و مانند آن از عمر و تطبیق بین الروایتین و طعن بر عمر رضی الله عنه لازم نمی آید که از ناوند
 جماعتی از امامان نیز موافق قول عمر وند سبب همچنین است و مستند هم ماری عن الائمة نیز از ابوالمؤثر
 در ستمه خمس غنیمت مخالفه عمر کرده و در دیگر کتابهای موافق رای خود فرقه و مخالفه عمر کرده و محای
 و در قطنی از محمد بن اسحق روایت کرده اند قال سالک اباجعفر محمد بن علی بن الحسین ان علی
 ابن ابیطالب لما ولی امر الناس کف صنع فیهم ذوی القرنی قال سلاک به والله ملاءک
 ابی بکر و عمر هبتم انکله حدزنا بر میخه قایم کرد و و شاید را تلقین نمود جواب این کنانی و اقر است
 وقتی آنست انظری و امام بخاری و ابن جوزی و سنن ابی یوسف و ابن جوزی در تواریخ خود ما
 نقل کرده اند که میخره امیر بصره بود و مردم آنجا بروی دعوی زنا کردند با زنی انجم تیل و این معنی بصر
 نوشته عمر میخره و شهود را بحضور طلب نمود چون حاضر شدند یکی از شهود بر روی میخره شهادت
 داد که دیدم او را در میان دوران آن زن عمر گفت این شهادت مستزیدت شهادت میدی

که دخول کرد با وی مانند دخول میل در کجک گفت اری چنین دیدم پیتر و او مشاهدت شما و ده
 میدهم مثل شهادت اول عمر گفت فی شهادت دیده آنکه دخول کرده اند و دخول میل در کجک گفت اری
 پیتر سوگند شهادت و او مثل شهادت هر دو پیتر شهادت چهارم را طلبید او حاضر نبود چون حاضر شد
 از شنیدن برای جماع و دیگر مقدمات جماع شهادت داد چون عمر رسید دید که کاتبان فی الملک کتبه
 او گفت این چنین ندیدم پس امر کرد عمر بزود سر یک شهادت و شهادت او در حد فدی پس امتناع
 نمود از زنی این صواب بود که نصاب شهادت تمام نشد و یقین شهود اقرار محض است شاهد محمد
 بن بابویه فی در فقه روایت کرده که مردی پیش امیر المؤمنین آمد و اقرار کرد بقتل اتر که قطع بر
 لازم آید پس قطع نکرد امیر المؤمنین فقیر گوید ظاهر آنست که امیر المؤمنین با هم باقی نبوده باشد
 که موجب فسخ حد باشد فان الحد و دقتند ری بالنسبها شتم که در دین زیاده کرد و آنچه نبود
 و آن تراویح است امر کردن آن واقفانه آن جماعه و نحو و اقرار کرد و با نکه بعد است و قد ثبت
 عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال کل بدعت فتنه الا حوائج الناس تراویح بدعت
 است ثابت شده بقول آنحضرت صلی الله علیه و سلم که فرمود خوض علیکم صیامه و سن لکم
 قیامه و تم فعل و تراویح مانند سایر نو افل نیست بلکه جماعه آن ثابت شده بفعل رسول الله صلی الله علیه
 و سلم در شب کمار راه بود او و الترمذی و صحیح و احمد و النسائی و ابن جریر عن ابی ذر و عذریان
 که در آنحضرت صلی الله علیه و سلم بزرگ مواظبه بر روی البخاری و مسلم عن عائشه انه صلی الله علیه و سلم
 صل فی الجحد صلی و صل فی ناس ثم صل فی القابله فلما نزل الناس اخرجتم معانی التالیف
 و صل فی الجهم فلما اصبحت قال قد ایت الذی صنعتم فله عنی من الخروج الیکم
 الا فی خشیة لافترض علیکم و ذلک فی رخصه و چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم بزرگ مواظبه
 یعنی خوف فراض اطلاق داد و معلوم شد که نزد و ال ایضه مواظبه ضرورت پس نه بودن ثابت شد
 و قول عمر نعمت الله علیه از بدعت معنی لغوی اراده کرده یعنی نو پیدا و آن مواظبه بر جماعه و آنچه
 منسوخ است بدعت معنی شرعی است یعنی احداثش در دین خیر را که اصل آن در کتاب است و پیغمبر رسول الله

صلی الله علیه وسلم و سنته مختلفه را شنیدن و اجماع ائمه چهارگانه شود و آنچه سنته خلفا است اصل است نه بدعت
 نه بدعت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من بعث من بعدی فبی اختلافا کثیرا و اختلفوا علیکم
 بسنتی و سنته الخلفاء الراشدين المهديين اعضا و علیها بالواحد و یا اکثر و محدثات الامم
 فان کل بدعت ضاله از جهه التردی و ابن ماجه عن العراب بن ساریل است بر آنجا که که احداث میکنند
 در دین آنچه بود از آن در دین اصلی و سنتی که گذران بسوی ائمه مثل تخمیل فرج و نماز غدیر و نماز
 نور و روز نماز روز نجات عمر و ندادن بعضی و لا بعضی ترک میگویند که زمین رسمی بدعت نیست بدینا آنچه
 در کتب ائمه نوشته است چنین احداثات بی اصل میکنند طعن میکنند بر صحابه که تمایم سنته از آنها شده و دعوی
 آنکه شریع مفوض بود بسوی ائمه بل است انکار ختم نبوة کلام بهم آنکه حکم کرد در حد زنا بزندان صد شایخ جواب
 اینهم دروغ و منقروی است و بزرگوار صحت زود صد شایخ از دو صوت خالی نیست یا آنکه محمد و تمام الاعضاء بود
 و شایخ درست او را زود و این ائمه سنتی غیر است صلعم عن انوران النبی صلی الله علیه و سلم
 ضوب فی الخمر بالجهد و اللغال و جلد ابوبکر اربعین رواه البخاری و مسلم پس صد شایخ
 بجای صدوره در حد زنا غیر محض زوه باشد یا آنکه آن شخص ناقص الحلقه بود و صد شایخ عباده
 از صد شایخ است در یک بوجوه و آن نیز ما خود است از سنت عن سعد بن سعد بن عباده
 ان سعد بن عباده اتى النبی صلی الله علیه و سلم برجل کان فی الحکة محمد حج سفیم
 فوجد علم امته من امامهم یختم بها فقال النبی صلی الله علیه و سلم خذ و له عنک الا
 قیلة ثم انهم فاضربوه ضربه رواه البغوی فی شرح السنه و یقول که صد شایخ در حد شرب
 زوه باشد در وقتیکه حد مخمر مقدر نمود و قسم آنکه متعه نکاح را منع کرد حال آنکه در عهد آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بود پس شرح کرد حکم خدا را و تخم نمود و ما احل الله جواب متعه نکاح را بدین
 خدا صلی الله علیه و سلم خود حرام کرده بود مگر آنکه جمعی از صحابه بسبب علم بلوغ حدیث یا بسبب
 تاویل آن اختلاف داشتند عمر رضی الله عنه موافق نبی پیغمبر علیه السلام نبی بلوغ کرد و بسبب
 فاروق حق واضح شده اجماع اتفاق یافت و اختلاف منحل گشت و درین مسأله و امثال آن

مسایل جماعیه حق است مرعرا بر اتمه و معتدی است عمرانه مطمن و حرمه شعله مر و سبت جماعی از اصحابه منهم
 عمرو علی و ابو هریره و سمره البختی و ثعلب بن الاکوع روى مالک و جامعین المحذین عن الزهري عن
 عبد الله و علی الحسن بنی محمد بن علی بن بیطال عن ابی جعفر علی بن ابي طالب عن رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ان انادی بالنهی عن المتغیر و حریمها بعد ان کان احوافهن بلغة النبی انتهی
 عنها من لم يبلغه النهی کان یقول با باحتها فلما علم ذلك عزایم خلافه نفی عنها وبالغ
 فی النهی و اخرج مسلم عن سلمة بن الاکوع انه قال رخص رسول الله صلی الله علیه و سلم المتغیر یوم طس
 ثلثا ثم نفی عنها و انما رخص المضطر من اهل العسکر المسلمین کانه کما رخص بیدالس الحیر
 لدفع تولد الفل ثم یفهم هیا مؤبدا و اخرج ایضا انه صلی الله علیه و سلم قال قد كنت اذنت لكم
 فی الاستمتاع من النساء و انی قد احرمت ذلك الی یوم القیامة فمن کان عنده منهن بشی فیخل سیلها
 ولا تأخذ و اما انتم هم من شیئا و ابن عباس هم بابا متغیر فتوی نداده بود مگر در حاله احتضار این چو حارس
 از طریق خطابی از سعید بن حمیر روایت کرده گفته ام ابن عباس که فرودم از تو فتوی بمتغیر روایت می کنند
 گفت سبحان الله ما بهذا افتیت و انما هی کالمیتة و الدم و لحم الخنزیر لا یحل الا للمضطر
 سیر ابن عباس این فتوی هم رجوع کرده و مثل فتوی جهنم بخرمه متغیر مطلقا و موبدا حکم کرده سوال
 حضرت مرضی بنی از متغیر روز خیمه که در سال ششم از هجرت بود روایت کرده و احادیث دیگر دلاله در آن
 بر آنکه روز اطاس که در سال هشتم بود مصل آمده بود پس متغیر را خ حرمه گشته جواب این است
 به و وجه است کلی آنکه تحریم متغیر در غزوه او طاس است فقط نه در غزوه خیبر و او بیان قصه غزوه خیبر تحریم
 متغیر ذکر کرده اند و تحریم متغیر با غزوه خیبر موخ ساخته مردم را این گمان از اینجا پیدا شده که علی
 ذکر تحریم متغیر و حرمه اعلی در یک حدیث جمع کرده و تحریم حرمه اعلی را موقت کرده بفره خیبر مردم را گمان پیدا
 شده که هر دو تحریم در یک وقت شده باشد و این هم است فی دلیل تحقیق آنست که چون ابن عباس
 در تحریم متغیر و تحریم حرمه اعلی جمله وقت را برای الزام اعلی رضی الله عنه هر دو تحریم را در یک حدیث
 ذکر کرده دویم آنکه متغیر دو بار حلال شده و دو بار حرام گشت اول در غزوه خیبر بحلیل و سیریم

اندر و بوم در غروره او طاک که بیدستج که شده بود و تجلیل و تکریم آمده و از این جهت بستم متعالت است چنانچه
 استند لال علی ابن عباس بران دلالت دارد و اجماع بران منعقد شده و نیز خبر بر مرمت متعنه قوله نقل
 است و الذینم لفرجهم حافظان الایمان و اجماع او ما ملکات ایمانم فانهم غیر ملومین
 هن لبتغی و راء ذلك فالملکة هم العادون چرا که زن متعنه از هر مولوج نیست چنانچه ابو بصیر میگوید
 است و صحیح از صادق روایت کرده اند سال عن المتعنه اهل من الارب قال اول من السبعین
 و احکام زوجه از عده و ایله و طهار و احصان لعان و ارث است چنانچه در ان است پیش زوجه است
 و نه ملکات این فینه اگر زن متعنه داخل زوجات بودی احصان بمنتهای شدی لکن الله تعالی احسد
 ذکر حرمت و احوال که ما و راء ذلك ان تبتغوا باموالکم محسینین غیر مساجین و متمتع بانقا و
 فریقین محسن نیست چنانچه زوفض بر ابانته متعنه قوله تعالی است فما استمتعتم بهن من فانوهن اجود
 هن فربضیه گفته اند که مراد از این آیه متعنه است نه نکاح بیه وجهی بلکه در نکاح بجز وعده نصف مهر
 لازم میشود و بدخول بیعت هم مهر و مقتضای این آیه آن است که بی دخول چیزی واجب نیست و جواب
 ازین وجوب است که هر چند ازین آیه معلوم میشود که دخول مهر واجب میشود ولیکن معلوم نمیشود که بی دخول
 واجب نمیشود بلکه آنجا است مسکوت عنها است یعنی آنکه پیش از دخول واجب می شود از آیتی
 دیگر واجب میشود و قال الله تعالی وان طلقتموهن من قبل ان یغتسوا هن وقد فرضتم لهن فضا
 نصف ما فرضتم لانه و نیز به حدیث اجماع واجب میشود و در این آیه متعنه در شرح عقیقه عقد مت
 را گویند که در ان حضور ولی شهود شرط نیست و در غیر ان مجاز است پس اگر بر غیر متعنه عمل کرده شود
 لازم آید عمل مجازع امکان الحقیقه جواب این وجوب است که بدون متعنه بقیقه شرعی درین منعی نیست
 لازم آید که بعضی عقده متعنه لازم آید و سپس فلیس حق آنست که مراد از استمتاع درین آیه وظلی است
 ببقدر نکاح صحیح بقدری منهن که بقیه راجع است بسوی تزدوجات که سابق در تجلیل و تکریم آنها سخن
 میرود و قال الله تعالی ولا تنکحوا ما نکح اباکم الا انکحوا الی قولها استمتعتم به منهن فیهن
 محصنات یکراهنه و حرمت عین نیست و در سوم آنکه در قرآنه این مسود فها استمتعتم بهن من الی اصل

در این آیه است که اگر با او متعنه شود در این آیه

حیاتی ظاهر شد جواب عثمان ای الله عزه علم عیب است با هر کس من مایهت اورا والی میناحت
 و از هر کس حیاتی ظاهر شده اورا عزل فرموده و الم انما یعرف عددا المعاملة و همچنین علی رضی
 بحسن ظن خود والی ساخته بود چنانکه کما از آنها حیاتی ظاهر شده بود پس آنها را عزل فرموده بعضی از آنها
 بنی اعلام او بود و چنانچه دلالت میکند بر آن کتاب علی رضی الله عنه که بوی نوشته اما بعد فلانی است که
 فی امانتی و جعلتک شعاری و بطانتی و لم یکن فاهله رجل اوثق منك فی فنی لمواسا
 و موازرتی و اداء الامانة الی فلما را بت الزمان علی ابن عیك قد کذب العبد و
 قد خرب و امانة الناس خربت و هذه الامنة قد فکت فکت لادین عمک ظهر المنفق و فته
 مع الفارقین و خاذلتهم مع الخاذلین و خنتهم مع الخائنین فلا ابن عمک و اسیت
 ولا الامانة ادیت و همچنین بسیار شکایت نوشته تا آنکه نوشته کیف تشعب طعما و شرابا و انک
 تعلم انک تاكل حراما و تشرب حراما و تباع الالمام و تکلم النساء من اموال البنات فی المساکین
 و المؤمنین و المجاهدین الذین افاض الله علیهم هذه الاموال و در آخر کتاب نوشته که لاضرک
 بسیفی الذبی ما ضربت احدا الا دخل النار و یکی از آنها مندر زین جار و عبیدی بود علی رضی الله
 عنه اورا هر چند جا عال کرده بود چون در امانت خوانده کرده بوی نوشته اما بعد فصله ابیات
 عرفی منک ظننت انک تتبع هدای و قسلك سبیذہ فانا انت یفادرق الی عنک لا تدع
 لهواک انقیاد و الا تبقی الاخرتک عفتادا و در آن نوشته تمردینا که بخواب است و فضل غنیمتک
 بقطیعة دینک فمن کان بصفنک فلیس باهل ان یعد بله الخرا و یفقد به امر او یجلی له
 قدر او و یشرک فی امانت او و یمن علی خیانتة فاقبل الی الحین یصل الیک کتابی هذا انشاء الله
 و این دو کتاب از مشهور کتب علی است رضی الله عنه ذکر کرده هر دو کتاب
 را رضی در رنج السبلانته و اجامه امایه است که علی و سایر ائمه منید استند آنچه بود
 و آنچه خواهر بود و نماز و قیامت محمد بن یعقوب کلینی از ائمه انار بسیار

با بن معنی روایت میکنند پس بر اعتقاد فاسد الامریه عمر اس بر علی رضی الله عنهما لازم می آید که این چنین
 کسان جز او را می کرده بوده و بر اعتقاد اول سنته بنا بر عمر اس بر علی لازم می آید و نه بر عثمان که هیچ
 کس را علم غیبی نباشد بلکه لغزرتعالی لو کنت اعلم الغیب است که ازت من لایحرجها منی السور
 و نیز علی رضی الله عنه میرفارس که ده بود زیاده را که مادرش سمیه ام دشت در حبلیت با ابی سفیان تعلق داشت
 و در آنوقت زوجه عبید بن عبدالمجاشع ثقفی بود همدان وقت زیاد سمیله شد چون بزرگ شد و مضامنه
 و بلاغته و زکریا مال پیدا کرد روزی عمر بن عباس گفت که اگر این جوان از من پیش می بود عرب نبصا
 می راند انگاه ابوسفیان گفت که من میدانم از وضع او در شکم مادرش علی رضی الله عنه از او پرسید
 ابوسفیان گفت که این از نطفه است زیاد از فرط سفاهت بدون خود نمازاده از نطفه ابوسفیان
 مخرب می کرد و خضنیلا امیر المؤمنین مصلحت دیده و برهنه و مجوز او طلوع نداشتند او را امیر فارس کرد
 و کارهای مضبوط و منقح آنجا از دست می درشت معاویه بوی نوشت تا او را بسوی خود کشید امیر المؤمنین
 بوی نوشت که معلوم نمودم که معاویه توبه نوشته است تا ترا بخود کشد از خود کن برستی که او
 شیطان است از بر سومی آید و شب تو از ابوسفیان بیست بیت و نه استحقاق ارث از وی داری انقضه
 زیاد و ناصحه علی رضی الله عنه و زرافقه علی ماند و بعد شهادت علی و صلح حسن رضی الله عنه با معاویه
 معاویه زیاد را زخمی کرد ابوسفیان بحضور علی و عمر و بن عباس گفته بود یاد او در پس سال چهل و چهار حجرت
 زیاد و معاویه رفاقت کرد و خود زیاد بن ابی سفیان میگویی یا نه چون معاویه او را والی عراق کرد از این
 ترین اعداد اولاد علی بن ابیطالب بر آمد پس چون بگوفه درآمد آنجا سعید بن سرج بود از دوستان
 و مخصوصان علی بن ابیطالب زیاد او را توفیق نمود آن سیچاره از آنجا که تخته پیش حسین بن علی بود بنیله بد
 زیاد خواند او را بهم کرد و مال عمیال او را گرفت حسین بن علی بزیا نوشت که چرا این حرکت با مسلمانان
 کردی خانه او بناکن و مال او بوی ستر و گردان او در جواب حسین علی بسیار کلمات بی ادبی و تشعاب
 نوشت حسین علیه السلام شکایت زیاد و معاویه نوشت معاویه بسیار زجر و توبخ بجهت ظلم بر سعید
 بن سرج و بی ادبی با حسین علیه السلام نوشت که خانه سعید را بناکن و مال او را پسند

الغضه زياد و در عراق خود بسیار کرد و در شوی هزار و پانصد سال بگناه گشت اگر امیر المومنین
 علی از خباثت نفس و... ت امور زیاد و طالع خوشی چرا او را امیر فارس کردی دویم آنکه حکم کن
 عاصم را رسول خدا صلی الله علیه و سلم از دین بدر کرده بود و ابوبکر و عمر او را در مینه آمدن ندادند عثمان
 چون تلیفه شد او را در مینه جاد و جواب از میگذرد مردم از عثمان پرسیده بودند او جواب داده
 که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم در مین فوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم اجازت گرفته بودم و حکم
 بزرگتری که موجب شتران بود تو می کرده بود و لیکن چون عثمان درین مقدمه تنها نشاء بود
 ابوبکر و عمر بشهادت یکس عمل نکردند و او را در مینه آمدن ندادند چون عثمان تلیفه شد او خود
 بگوین خود اجازت پیغمبر صلی الله علیه و سلم شنیده بود و عیسی خود عمل کرد و او را جاد او فلان سخن
 فی سوم آنکه علی شتر را به خود را اما الهای عظیم میداد جواب سلمه رحم و سخا از خصال حمیده است
 و طعن در حق راجع شود که از بیت المال زیاده از حق کسی از اقارب خود داده باشد همچنین میت بلکه
 عثمان بخصوص آنحضرت صلی الله علیه و سلم هم مال بسیار داشت چنانچه چهارمیش عشرت کرده و در وقت
 شتر نگاه آب بغا زبان داده و در خلافت هم از مال خاص خود صد رحم و سخا بسیار میداد و عطا
 او از بیت المال مخصوص با اقارب و بنو بلکه کسب اهل اسلام میرسد لیکن البصری قال سمعت
 عثمان یخطب ویقول یا ایها الناس ما أشقون علی و ما من یریم الا و انتم تفتنون
 فیه خیرا ابوعبیدر است حاجب ای عثمان بسیار کرده و ذی النورین خود جواب این گفته عثمان
 ساله بن الجعد قال دعا عثمان ناسا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم فیرمهم عامر بن ابی
 قتال انی سا تلک و انی احب ان تصدقونی انشد که الله هل تعلمون ان رسول الله صلی
 الله علیه و سلم کان یوسفنا علی سائر الناس یوسفنی هاشم علی سائر قریش فکت القوم فقال
 عثمان لو ان سیدکم مغایره لاجتهدوا و عطیتها بنی امیه حتى یدخلوا من آخر جسمه ما قول فاروق
 آنکه میترسم از آنکه بنی امیه بر سر مردم ندین شماره است با آنکه ای ذی النورین و دنیا بمنتج نفع
 شما بود و چندوی خود میخوانند با مردم که اتفاق می کرد با آنکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم از همی نمی کرده بود

و سلم لکن از او این گویا ه برابر برسانه به جواب هستی هستی که بجهت مال حاضر در کا و حسی نکست
 و خلفا در شرف و بخت و کما و حسی برای مویشی بیت المال و درویش که زمین حسی کرده بود ملک خاص
 عثمان بود برای مسلمانان که نهشته بود چون ضروره پیش آمد حسی کرد برای مویشی بیت المال نیز در
 که برای سپان مجاهدان در سال فخط با جلی صبا به حسی کرده بود پنجم آنکه عبدالعبد بن مسود را انقدر زد که نتوان
 پہلوی او نکست جواب اینهمه کذب نذر او فرض است اگر تعزیر زیادیب فی الجمله ثابت شود دران حق
 بطرف عثمان بود بخواست که تحقیق حق کرده مردم برابر یک صحفت جمع کند تا خلافت بر نیز دران مسود
 مخالفت میکرد پس از اظا ت اولی الامر و عا اجماع المسلمون موجب تعزیر شد ششم آنکه ابن یامر را
 انقدر زد که او را قن شد جواب هیچ است که عثمان نه خود عمار را زده و نه کسی را امر بضر او کرده بعضی
 غلامان عثمان که از جلاله قدر عمار مطلع بودند و عمار را دیدند که بر عثمان آمد سخنهای درشت که لائق الله نباشد
 سبگوید او را زدند چون عثمان خبر یافت بسیار عذر خواهی نمود و قسم های مختلف خورده که مرجع اطلاع
 نده شتم در استرضای او مبالغه کرده و او را منی شده و حدوت فوق کذب است نهم آنکه ابو ذر از
 و از مدینه استخراج کرد بسوی ربه جواب اینهمه دروغ است ابن جوزی و ابن عبد البر روایت کرده اند که ابو ذر
 بعد وفات صدیق اکبر از مدینه بسوی شام رفت و تا خلافت عثمان آنجا ماند چون ابو ذر در گفتن سخن
 سخن شده در مزاج داشت در خلافت عثمان معاویه شکایت او بعثمان نوشت عثمان او را بدینه طلبید
 و محسن معاویه نصیحت فرمود ابو ذر از عثمان اذن گرفته از مدینه بقصد حج یا عمره بر آمد و بعد شماع
 از نسکه بر تنه ربه سکونت کرد بی آنکه کسی او را از مدینه بدر کرده باشد و در ربه هر دو اکتفا
 و فنی ثابت شود و بشر آن باشد که رای او مخالف جماع بود و کعب احبار که سخن حق موافق جماع
 میگفت به عمار و بعضی گویند که او را زخمی ساخت در حیوات تعزیر یعنی او اگر از امام واقع شود
 بجا باشد عن مالک بن عبد الله یحدث عن ابی ذر انما جاء یستاذن عثمان بن عفان
 فاذا ناله و بیده عصاه فقال عثمان یا کعبه الی حدی الامن توفی و تراءک مالا فماتوا
 فیه فقال ان کان یصلو فیه خوالله عزوجل من ابا بن فوضع ابو ذر عصاه و انقض کعبا

وقال

وقال بعث رسول صلى الله عليه وسلم يقول ما أحب أن أرى في هذا الجبل ذهباً فقلت
 ونقبل مني اذ رخصي ستا واني انشدك الله يا عثمان اسمعتك قلت موات قال نعم احسن
 احسن غرضك ابو ذر سئلت كم رواه اذ كرمه الذين يكثر وزن الذهب الفضة ولا ينفقونها في
 سبيل الله فبشرهم بعد ابائهم انست كم كما بد شتمن مطلقا جازي فميت اتفاق تام ان
 مان اجبت اوحق نه اين خنين است وانچه از پيغمبر صلى الله عليه وسلم روايه كرده و عثمان ابرار
 گوايه گرفته ان معمول است بر استجاب و فرض اتفاق نپذيرد زكوة است نه زايه ازان چون
 ابو ذر از قول خود بگفته از كسب اخبار ان كركه كرده و او را يهودي گفته شايد كه عثمان از تبر
 كرده باشد هشتم آنكه صحابه از وي تبري كروند و در حربه الدار كسي با وي شريك نشد و
 چون كشته شده او را به منزلي انداختند و تا سه روز در من مكره جواب بن واقعه عظيم است
 مثل واقعه حنين عليه السلام در كربلا بلكه اشده ازان و لكن احواله كان فكل را
 مقدر و را اهل سنته و جماعه مثل روضه در سه دو واقعه بجز به حد و دوشق چوب
 و توهم و غيره اعمال جهليت تركب ميشوند بجهت و روده بنی ازان و قالوا ان الله و انا
 اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئك هم
 المهتدون و تبري صحابه از زكوة با فقر ارض است بلكه صحابه دفع نمند و بهر او
 با با عيان خواستند و جمع شده پيش عثمان آمدند در انجا عبد الله بن عمر
 و زبير بن عتب است بود زكوة گفت كه انصار سيگويند كه اگر بفرماي باشيم انصار الله
 و باره عثمان گفت لا حاجة لي في ذلك و با عثمان در خانه او حسن بسين
 و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبير و ابو هريره و عبد الله بن عامر در بيته همه آنها را
 با سلاح بودند ان همه عثمان تا كيد فرمود و قسم داد كه سلاح خود نهند
 و خانه هاي خود را لازم گيرد و عثمان گفت كه اگر من كشته شوم پيش از خوريزي
 دوست تراست نزد من از كشته شدن بعد از خون ريزي

چون

چون آنها از خانه عثمان بدر آمدند علی رضی الله عنه میران خود و سپه از آن حضرت بردار خود را و فیهرا
 را با سملخ وزیر و طلحه و اکثر صحابه پسران و غلامان خود مارا فرستاد تا دم دم را از دخول خانه
 عثمان منع کنند آنچه بر در عثمان آمده است داده شدند و باغبان را از دخول خانه عثمان بازداشتند
 تا آنکه حسن بن علی و محمد بن طلحه آمدند محمد بن ابوشهذبه و فیهرا را هم پسر رسید چون از دروازه عثمان
 باغبان در آمدن نتوانستند و باغبان دیدند که از رحمی شدن حسن بن علی شاید که بی چشم
 زیاده تر در غضب آیند جلدی کردند و از پشت خانه برآمده او را شهید کردند و بعد قتل عثمان رفتند
 آنقدر برنج است که دفع او با نشان از قذرة صحابه بیرون شد و نیز کینه شدن عثمان فایده در قتل
 و جهاد باقی مانده پس بعد قتل عثمان چون هر گام بر او بردار تا شب عثمان رضی الله عنه همان طوری
 ماند زیاده ازین که نسبت و چون شب شد جبرین غمناک با چند کس دیگر نماز جنازه خوانده پس بقیع فر
 کردند و چون عثمان رضی الله عنه شهید شد علی رضی الله عنه بسیار حزن کرد و گریه کرد و محمد بن طلحه
 و عبدالعزیز که آنجا استنداده محافظت دروازه عثمان میکردند آنها را جز که حسن العباسی بر روی
 و سپه را دست بر سینه زد و محمد بن طلحه و عبدالعزیز بر او دشنام داد و در پنج ابلاغه ذکر کرده
 که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه میگفت والله قد دفعت عنده قسم خدا که دفع میکردم از عثمان و اکثر
 شاعران پنج ابلاغه نوشته اند که امیر المؤمنین در دفع باغبان از عثمان مبالغه بسیار کرده گمانیکه
 محاصره خانه عثمان میکردند آنها را برده میندود و دشنام میداد و سختی میگفت پس بت شد که آنچه فیهرا
 تبری صحابه را از عثمان دعوی میکنند باطل و مغتری است فائده ابو نعیم و ابن عساکر و خطیب
 و طی باسنادی صحیح از عمر بن الخطاب اینه کردند که رسول فرمود صلی الله علیه و آله موت عثمان
 فی ارضه یا علیکم السموات قلت یا رسول الله لعننا خاصة ام الناس من قال لعننا خاصة
 فائده و از بعضی روایات معلوم شده که صحابه در مد و گاری عثمان مبالغه کردند آنها معذور بودند آنها
 شبه پیدا شد بود عن الزهری قال قلت لسعد بن السیب لانت محبک ایف کان قتل
 عثمان وما کان شأن الناس شأنه ولم خذ له صحف محمد صلی الله علیه و آله فقال ابن السیب

قتل عثمان مظلوماً به عتله کان ظالماً و من خذله کان معذوراً و در سبب معذور بودن
 صحابه پیدایش سبب خصمه طویل ذکر کرده محل آنکه چون اهل مصر کتابتیه عبد الله بن سعد بن سرج
 که والی مصر بود پیش عثمان کردند و عثمان بنیوزة صحابه بنا بر شکایت اهل مصر عبد الله از مصر مغزول
 فرمود و محمد بن ابی را بولایت مصر خصمت کرد و محمد بر سر منزل از مدینه غلامی سیاه را از غلامان عثمان
 بیشتر عثمان دریافت و بعد پیش نژاد و کتابی بمحمد عثمان برآمد در آن نوشته بود که چون محمد بن ابی بکر
 و فلان و فلان نژاد و نژاد آنها را بکشتی بوبرعل خود بحال ابی شعیب محمد بن ابی شعیب نیا آمد علی و طلحه
 و زبیر و سعد و عمار و غیر هم صحابه رسول الله صلی الله علیه و سلم را و انمود علی نزد عثمان با کتابت علام آمد و
 تعقیبش احوال بنزد عثمان گفت که غلام من شد و مهر بر کتابت من است لیکن آمد که من ازین کتابت خبر ندارم
 و کتابت بخط مروان بود و خود منم که مروان بود و از پنجه صحابه با خطا و اجتهادی شبیه شد
 چنانچه در عبارات علی و معاویه بجهت خطا اجتهادی صحابه چند کرده شدند چنانچه باید و صحابه معذور بودند
 و حق بجانب غلامی بود عثمان و علی و صحابه از عثمان تبرئ کرده اند اگر سیکرند بعد قتل عثمان که احوال
 حضرت او طرف او آنگاه مانده بود زیاد و تریب سیکرند و اگر تبرئ میگردند مروی بلکه متواتر میشد حال آنکه
 صحابه و متبعان ایشان که اهل سنت و جماعت اند بحسب عثمان را از اسلام سپانند و روایات صحیح عثمان از صحابه
 متواتر گشته نهیم آنکه هر زمان را که با بشاه و مواز و مسلمانان شده بود عبد الله بن عثمان گشته بود عثمان از قضا
 نگرفت فائده سبب قتل هر زمان که عبد الله کرده آن بود که هر گاه ابو لولو مولی میفره بشع بن عمر بن
 خطاب رضی الله عنه را شهید کرد و پیشش عبد الله را خبر رسید و این خبر نزد او صحیح شد که ابو لولو این کار
 با بشاه هر زمان کرده چون از قرین پدر فایز شد بخانه هر زمان رفت و او را گشت که از ذکره اثقات
 من نمده اتیانخ واقعه بطبری جوابت که در نه هر زمان را عثمان بر مال لاضی کرده و قضا ص ساقط
 گشته و نیز ثابت نگشته که در نه او طلاق قضا ص بخصم عثمان کرده باشد و هم آنکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 نماز چهار گانه در نزد دو گانه گذاردی عثمان و فعل پیغمبر صلی الله علیه و سلم نماز هر در منا چهار گانه کرد
 جواب این بدو و است یکی آنکه هر سببی الزم آن بود که مسافر را قصر و تمام هر دو جایز است

یحییٰ بن یوسف طاهر قول تعالی لا جناح علیکم ان تقصروا من الصلوة من دلائل اورد و بگوید قال
 مالک و الشافعی و احمد و یوم یک عثمان در مکة تامل کرده بود و از پنجمه چهارم که تکرور و یوحنا حد عن
 عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی ذباب عن ابیه ان عثمان صلے یعنی اربع رکعات فالتک
 الناس علیه فقال ایها الناس انی اهلته بحکمة مذ قدمت و انی سمعت رسول الله صلے الله
 علیه وسلم یقول من ناهل فی بلد فلیصل صلوة المقیم و روی ابن ابی شیبة ^{بخط}
 و ابو عمرو بن عبد البر نحوه یازدهم آنکه قائمه حد بر ولید بن عقیبة نکر و جواب تو گفت بنور الایضه معرفه
 تحقیقه حال و بعد معرفت تحقیقه تو گفت نکرده بود بعد از ان حد تا کما که حج حصین بن المنذر
 الله رب الی عثمان فاخبره بقصته الولید وقد علی عثمان رجلا من فشهد علیه بشراب
 سخر ان صلے الخذاته بالكوفه اربعه اثم قال رید که قال احد همارا یته یشربها و قال الاخر
 رایته یتقیها فقال عثمان انه لیتقیها حتی یشربها فقال علی لابن اخیه عبد الله بن جعفر
 اثم علیه الحمد فاخذ السوط فجلده و عثمان بعد حتی بلغ اربعین فقال سلك جلد من
 الله صلے الله علیه و آله فی الخمر اربعین و جلد عمر ثمانین و الكل سنه و روی ابن
 عیینة عن عمرو بن دینار عن ابی جعفر محمد بن علی قال جلد علی الولید بن عقیبة فی الخمر
 جلد ثمانین و سوطه فان اخو جده ابو عمر و دو و از و هم آنکه محمد بن ابی بکر انفر ما نرسید جواب
 از محمد بن ابی بکر خطابی و میستی نزد وی الزورین ظاهر شده که روی مستحق زجر و تهدید بود و
 سیصد و هم آنکه در نزوه بدر حاضر شد چهاردهم آنکه در بجهت رضوان حاضر شد پانزدهم آنکه
 در روز احد بگنجهت جواب پنجمه سه شبه بر عهد المدین عمر گفته بخاری از عثمان بن
 مومسب روایت کرده که مردی از اهل مضر باراده حج بکه آمد یک جامعی ترا آنجا تشنه دید
 رسید این که نام طاعت است مردم گفتند جامه فریش است پرسید شیخ درین نوم که است
 گفتند عبد المدین عمر است گفت ای ابن عمر من اذ تو سوال میکنم از چیزی پس حدیث
 کن ما من ابی امیر انی که عثمان روز احد بگنجهت گفت ابن عمر ای گفت ابی غایبه بود

قال الی عثمان علیه السلام

۲- شیخ جعفر محمد بن ابی اسحاق است و در این کتاب از او روایت کرده است

از زاده

از خوزه بدر لغت ابن عوامی گفت ایما غایب شده بود از بیته رضوان پس حاضر بیعت
 رضوان که گفت ابن عمر آری آمد و گفت الله اگر گفت ابن عمر بیان کنم برای تو جواب پیش نهات لاما
 که بخین او از دراصل پس من گویم میبندم که متعالی او را کشیده و اما غایب من او از خوزه
 بدر پس بدش آن بود که نزد او ختم پیغمبر صلی الله علیه و سلم بهار بود در رسول خدا صلی الله علیه
 و سلم در مدینه گذشت و فرمود که ترا ثواب مردیست که حاضر در شده و هم حصه یکم از غنیمت اما غایب من
 از بیته رضوان پس بعد از آنست که اگر کسی غزیز بودی بلکه از عثمان او را بکند منم نشناخنی برای من
 پیش کفار قریش خدیجه پس رسول صلی الله علیه و سلم عثمان را بکند فرستاد و بیته رضوان بعد رفتن
 عثمان بکوه واقع شد پس رسول خدا صلی الله علیه و سلم دست راست خود را فرمود که اینست عثمان پس آن
 دست خود را بردست دویم زد و گفت که این بیته از عثمان است پسر من عمر گفت بر کنون با تو این جوابها
 پس غیبت عثمان از خوزه بدر و بیته رضوان موجب پاوه منفعت او شده چرا که با وجود احراز ثواب خوزه
 بدر ثواب مت مرصن و خدمت جلگه گوشت رسول صلعم و رضامنندی رسول خدا و امتثال امر او احراز نمود
 و در بیته رضوان است پیغمبر برای عثمان بهتر آمد او را از دست او و دیگر صحابا از دست خود و بیته رضوان کرد
 و عثمان از دست پیغمبر پیغمبر کرده و لایح عطا یا الملك الامط یا ایا و اولیست بکل ثوب پیغمبر
 علیه السلام بر انقیاد عثمان که در حالت غیبت او از طرف بیعت کرده **فصل رابع** در جواب مطاعن طیبه
 طاهره نهضت الطهاره قطع المومنین بیته رسول العالین عایشه الصدیقه الکبری بنت ابی بکر الصدیق الاکبر
 ابن ابی قحافه رضی الله عنهم آن دو می آمد یکی آنکه سوسیه بر آمد و دستک حاجب او رسول خدا صلی الله علیه و سلم کرد و پیغمبر
 و سر کرد و رجاعتی زیاده از شانزه هزار کس حالانکه مقتدا فرموده بود و در آن بی بیونکن و لا ینرجح ترجیح الحاکمه لاله
 جواب قرن شین از دو تقریر قارایا از قاریا را از اجتماع با از تقریر قرار پس با وجود احتمال استدلال تمام نشود
 و ظاهر آنست که اگر معنی استقرار هم باشد مراد از آن تسره و احتجاب است چنانچه منی از تبرج که تا کلبه است بر امر را
 و لاله در این بین منع از سر ظاهر نمیشود چرا که منم منافی احتجاب است و از واج پیغمبر صلعم با پیغمبر صلعم بر وجه
 و غاوت بعد نزول این بخارج میشدند پس ظاهر شد که منی از مطلق خروج نیست در هر ملامت ذات الفین

فان

خارج شده بود و بقصد فتنه چنانچه اطلاق می شد که مسلم و غیره از پیبر صلی الله علیه و آله و سلم در حق طغرل و وزیر
 روایت کرده اند بر آن دلالت دارد چرا که آنها در آن جنگ کشته شدند اگر باقی می ماندند اطلاق شهید
 بر آن نمی آید و دیدیم آنکه عایشه حریص بود بر قتل عثمان و میگفت که عثمان فاجر شده است و چون عثمان
 کشته شد بنا بر فرط عداوت علی برای قتل خلیفه جویا بنیامید کرد و با او افتاد و او را حریص و قتل عثمان
 و عداوت شریک با علی بلکه عثمان را نام حق میدانست و محبت علی را عبادت میدانست تا فرج از نزدی
 و این را بر سر علی کشته اتفاق افتاد قال النبی صلی الله علیه و سلم لعثمان یا عثمان لعنک الله بقصصه و عقیصه
 فان راود و ک علی خلفه فلا تخلع لهم ذی روانه لا تخلع ثلثا و آخر اندلیهی عن عائشه قالت
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم حب علی عبادة سیوم انا فی الخلفه پیغمبر علیه السلام کرد او پیغمبر
 در کتاب الفتن و این مسکونه در کتاب تاریخ الامم و ابن قتیبه در کتاب سیاسة روایت کرده که چون لشکر
 عائشه بآب حویلی رسید محمد بن طلحه را پرسید که این کدام آب است گفت آب حویلی است گفتی پیغمبر
 را که آنکه بازگرم گفت چرا وقت ذکر حدیث آن سرور علیه السلام کرد که آنحضرت زحور آن مشغ
 کرده بود و جواب حدیث صحیح نیست و بر تقدیر صحیح روایت که او قصد بر حویلی کرده بود و از آنجا اهل عسکر قوت
 او نگرفتند و او را بی رضامندی او بصره بردند و بعضی روایت میکنند که مروان بن الحکم رفتند و کس
 شهود قایم کرد و آنها گفتند که حویلی مکانی دیگر است این آب حویلی است پس اهل عسکر با وی
 عذر کردند چهار ماه که لشکر او چون از کربلا آمدند بیت مال مسلمانان غارت کردند و جماعتی را از
 حال علی قتل کردند و عثمان بن حنیف انصاری را که از طرف علی عامل بصره بود او را بگردن جواب
 این روایات صحیح شده و بر تقدیر صحیح عایشه بین امور راضی نمود و برای اصلاح نیامین برآمد
 بود و باستان صحیح شده و نسبت تا به بخارا رسانیدند محدثین گفته اند که اکثر آنچه ذکر کرده می شود از
 واقع جل آن از مغزیات است بیاست منافق یهودی بود و زری روز قرض در امان علی را بگفتند
 و نامه رخص نهاد و دیگر رخص با و متابعت کردند و قصه خوانان و مورخان و مؤرخین آن را بیان
 ما نموده اند و آنچه قسب پیغمبر کنونی و مسما علی که در کتاب خود آورده اند از همین قبیل است

پیغمبر

صح از آن بد بر به صحت می رسد پیش ما کردن همچین خرافات در مطاوع طبعی که حق تعالی در شان او
 آورده آیت در سوره نور نازل کرده و فرموده بانه الطیبات للطیبین والیطیبون للخبثا
 اولیک منبرون مما یقولون لهدم مغفلة و در حق کرم کارگی است که ایمان قبران نداشته باشد
 پنجم آنکه افسوس میگوید که قال الله تعالی لما بینات بد و اظهره الله علیه عرف بعضنا و اعرض
 عن البعض جوابی فتا سر عا نشسته کرده علماء تفسیر اتفاق دارند بر آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بر او نظر
 با ماریه قطبیه صحبت داشتند و در آنوقت حاضر نبود چون حفصه آمد اینکار بر روی تخت گران آمد
 آنحضرت صلی الله علیه و آله ماریه را بر خود حرام کرد و گفت که با کسی نگویی حفصه در فهمید خود خطا برد
 دانست که مر از اظهار قصه صحبه و دشمنی منع فرموده است نه اظهار تحریم از جهت این خطا و اجتهاد
 امر تحریم را بر عا نشسته ظاهر نمود پس این آیه نازل شد پس واضح گشت که این طعن بر عا نشسته
 راجع نیست و حفصه را هم خطا و اجتهادی عذر خواه است معذرا اهل سنته عا نشسته و حفصه را
 معصوم و تمیذاند که موجب قدح باشد در سب اهل سنت ششم آنکه عا نشسته گفت نیت کرده ام بری
 از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله آنچه نیت کردم بر جدید حال آنکه من ندیده بودم او را هرگز و لیکن بود
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بیشتر ذکر او میفرمود جواب این امر محل طعن نیست زمان مجبولند
 بر چنین نیت و بر تقدیر نمودنند و این دلیل است بر محبت عا نشسته با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس
 مشقت نیست طعن نیت هفتم آنکه عا نشسته گفت قاتلت علیا و او ددت کنت نسیا منسیا
 جواب برینهم طعن بر عا نشسته لازم نیست چرا که عا نشسته اهل انصاف است که اگر کاری بخطرا اجتهاد یا بسوزند
 از آنها بوقوع آمد چون بر خطا خود آگاه شوند از انجام استکارند است میکشند و متفغاری نمابند هفتم آنکه عا نشسته
 خود را مقبره ساخت برای ابی بکر و عمر و حال آنکه آنخانه ملک نبود جواب این باطل است اضافه بیوت
 بسوی ضمیر مخاطب قوله تعالی و ذون فی بیوتکن دلیل است بر مالکیت آنها پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 آنها را مالک کرده بود و نیز دلالت دارد بر مالکیت شان آنکه عمر وقت وفات خود طلب آن کرد و عا نشسته
 داد و گاری و صحابه همه حاضر بودند کسی انکار نکرد و نیز حسن معنی وقت صلوات خود اول در جواب است

از عا نشسته

از عایشه تا او را نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دفن کنند و عایشه جان اذن و لیکن مروان
 که والی مدینه بود حسن را در حجره عایشه دفن نشان داد که اقی فضل المصعب فی معرفه الامته و غیر آن از کتب
 امامیه نیز پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم او را بدین معنی خبر کرده بود و روایت که عایشه گفت یا رسول الله
 اذن ده مرا که دفن کرده شوم در پہلوی تو فرمود آنسر در حدیث سلام انی لک ما فیہ الا موضع قبر
 و قبرانی بگو و عمر و قریسی بن مریم بنیم آنکه نبی صلی الله علیه وسلم خطبه گفت و اشتهاد که بسوی مسکن عایشه
 که بطرف شرق است از نیزه گفت که اینجا است فتنه سده بار از جا نیکه طلوع میکند افتاب بگویند که مراد از فتنه
 عایشه بود که برای قتال امیر المؤمنین بسوی بصره برآمد و هزاران مسلمانان مقتول شدند جواب بنی بطل
 در عم فالحمد است بلکه در پیغمبر صلی الله علیه وسلم اشتهاد بشرف بود و خیا نچمن حیث تطلع قرآن الشمس بران
 ماطق است و در افض از کوفه و مترا از بصره و قزاسط از سو او کوفه و جاج از نهروان برآمدند اینهمه و قزاسط
 از نسبت بدین دو حال هم از شرق خواهد برآمد و ایران که مضر و افض است هم در شرق است اگر صدقه
 گبری مراد بودی در نشان او چندین آیات آفرود آمدی و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از تبدیل نشان
 پر از ممنوع گشتی اصل در مش از تبدیل عایشه بود و دیگر ان اتباع او لیکن چون روغن بران پیمان
 نماندند اینهمه خزانات میگویند و هم آنکه تیار کرد و ختری را و گفت لعننا انضید بها بعض ستمبان
 خزش جواب را و بیان این اثر از اول تا آخر مجامیل اند و حدیث از او را بدین یک مجبول در سلسله اسناد
 ضعیف میشود چه جای آنکه نام سناد و چنین باشد پس بحدیث خود نیست و بر بقدر صحیح است
 محض نیست چرا که طلب گفتوگرم برای حره سجب است و اطهار حسن و جمال و شرف زنی که از نظر کسوف
 خطاب آید و بنیاد و کف و دران رعیت کند منه و لب است جای طعن و عیب نیست و هر که از خج با نهم
 که مراد عایشه صید کردن برای نفس خود بود پس در نهض قطعی نیست است و در نیست قال الله
 تعالی سبحانک هذا جهنم عظیم لعظک الله ان تعود و المثلله ابدان کنند مؤمنین
 و قال الله تعالی لعیننا الخبیثین و الخبیثون الخبیثات پس هر که این بهتان عظیم کرد و نشان
 عایشه و عود کرد و مثل آنچه ما ستمان آنک کرده بودند در نشان او نهاد از آنکه حضرتعالی ان و عظم

فرمود

فرموده آن مژگن است برای صدق شرطیه آن کس که مؤمنین را تودون مثلثه لکن همه
 عادی و المثلثه هم مؤمنین این قیاس استثنای سجع شرایط منطقی است و اوجیست است که این
 کلمه خشیاب و بخشش فصل خامس در جواب مطاعن ائمه اوسط و غیره از قول اسبقون لاولون
 یعنی صحابه کرام بایران و مددگاران سید المرسلین در تحقیقه مطاعن که در حق صحابه کرام میگویند
 مطاعن ائمه در حق خدا و رسول خدا که اینچنین مردم را در قرآن مجید دستنایش فرموده و قرآن را
 بران طرز ساخته و رسولان اینچنین مردم تمام عمر صحبت داشته و فایده صحبت پیغمبر این شده که چنین مردم
 برآند نمودند با عدل او خود آن ملائحت از امیر المؤمنین روایت می کنند

لقد رایت اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم فزاری احد لیشبههم
 یصبحون شغفا خیر الحدیث بطوله چنانچه در مقاله اولی در بران نخاس از پنج ابدال
 ذکر کرده شده در مطاعن صحابه هم ده ذکر میکنند یکی آنکه دو بار فرار از جنت که کبیره است
 کردند یکی روز احد و یوم روز خیمین جواب فرار از جنگ و از احد پیش از نهی بود و نیز سخن
 تعالی از ان عفو فرموده + قال الله تعالی ان الذین یؤولوا منکم یوم النقی
 الجمعان انما اتوا لهم الشیطان ببعض ما کسبوا ولقد عفی الله
 عنهم ان الله عفو رحیم + پس عفو و مغفرت از ان فرار ثابت شده و اما روز خیمین
 پس قبایل کفار عرب پیاده و سوار با اولاد و نساء و خدام خود بر مسلمانان تفریق
 کردند که ایشان آنها را بخارمین خیال کرده زیاده از دو چنده خود فهمیده است
 جایز دانستند بکفر قول تعالی

الآن خفف الله عنک و علم ان فیکم ضحفا الایة

و مقدم شد که کفار خیمین از ان بودند مردم بسیار را از تیر انداختند و مسلمانان
 یقین به سلاکت کردند آنگاه گریختند و در حقیقت سبب فرار اظهار قدرت
 الهی بود که منسج از کثرت و کثرت و کثرت بلکه نماید الهی است و تا مدد مسلمانان ترک

قال

قال الله تعالى لقد اصبر كبر الله في مواطن كثيرة ويوم حيان اذا نجا منكم
الامة واما يومهم نزلوا في نيران من نار جبارند رض عليه ابو العاصم بن سعيد في الشرايع وغيره باز چون
عباس نداد او دويداری الهی دست گرفت رجوع کردند و قتال شدید نمودند پس به از مصیبتی تحقیق
شد لغت خدا با در برروض که در حق جماعتی که تمام عمر خد متهمای پیغمبر کردند و کشت دین را با بیاری
خونهای خود با کمال رسانیدند و قرآن مجید از معوج و شجاعت و شدة بر کفار و رحمته فیما بینهم
وزم و غیره فضائل انسان معمول است انجا عهه پاک را با چنین شبهات و به طین میکنند و زستی کردند
تمام عمر کیمیا را دو بار از آنها سر زده است بر زبان می آید و از آیات منقحة در سنار الهی که در شان
آنهاست بجهت غیظی که با آنها دارند چشم پوشی میکنند علیه هم تود تعالی لیغظهم الکفار
دوم آنکه آنچنان بودند که برای الهی و تجارة نماز را با پیغمبر ترک داده می رفتند چنانچه در سوره جمعه وارد
شده جواب آنکه ایستو که هم در تمام عمر کیمیا شد و در اول جمعه که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در مدینه آمده
خوانده در آنوقت از چهار جریق قلیل بودند و کسانیکه بودند آنها را با تجارت کار نمود و زفته بود
اول مدینه که در آنوقت از احکام اهل نه بودند موافق عاده خود زفته بودند چون برین حرکت عتاب
آمد باز پرموان چنین حرکت تندیس تو به تحقیق شد و نیزه پیغمبر خدا را برای استغفار آنها الهی
صا و شد و منقحة الهی شام حال آنها گشت سیوم آنکه مرویت از ابن عباس آنکه نبی صلی الله علیه و سلم
فرمود آورده شود مردان از ائمه من روز قیامت پس گرفته شود جانب چپ یعنی نامه آنها جانب
چپ ده بد و رخ دست داده شوند پس بگویم چنانچه بنده صالح عیسی گفته گشت علیه شهادت ما و من
قیهم فلما توفیت گشت انت الویت علیهم پس گفته شود من که اینها متهم شدند جواب هر که عقل
و دین است بروی مخفی نیست که جماعتی قلیل است از مروان که مرتد شدند بعد آنحضرت صلی الله علیه
و سلم در میان کفر و دنیا گشته شده اند بر نبی حنیف نبی تیم و غیر آنها نه تمام صحابه من المهاجرین
الذین اخرجوا من ديارهم و اموالهم يتخوفون فضلك من الله و رضوانا و ينصرون الله و
رسوله اولئك هم الصادقون و الله و رضوانا الذین نبوا الدار و الايمان من قبلهم محبون

من هاجر اليهم ولا يجد ديناً فصدورهم حاجة مما اتوا ويوتونون على انفسهم ولو كان
 بهم خصاصة الذين يتركون والذين يوتونون ما اتوا وقلوبهم وجلة انهم الى ربهم
 راجعون اولئك يسارعون في الخيرات وهم لها سابقون والذين هم مع النبي صلى الله عليه وآله
 في تبليغ النبوة وهذا نية العالين الشدا على الكفار رحمة بهم ثم انهم ركعوا سجداً يبتغون فضلاً
 من الله ورضواناً سيماهم في وجوههم من اثر السجود ذلك مثلهم في النور يوتونهم مثلهم في الاجل
 كوزن الخبز شططه فانزله فاستعاط فاستوحى كالمسوقه يعجز الربيع ليعطيهم الكفاي وعلم الله
 الذين اصنوا وعلوا الصلوات منهم مغفرة واجرا عظيماً الذين كانوا امة وسطاً لتكونوا شهداء
 وكانوا خيرة امة اخرجت للناس تاويون بالمعروف وتنهون عن المنكر ويؤمنون بالله يقابلون
 في سبيله صفاء كانوا مبينين موصولين السابقون الاولون من المهاجرين والانصار والذين
 اتبعوهم باحسان رضي الله عنهم ورضي عنهم واعد لهم جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها
 ابداً ذلك الفوز العظيم منهم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئك اعظم درجاتهم الذين اتفقوا من بعد
 وقاتلوا وكملوا وعد الله الحسنة في الجنة ومنهم القاعدون غير اولئك الذين يقاتلون في سبيل الله
 باموالهم وانفسهم فضل الله للمجاهدين باموالهم وانفسهم على القاعدون درجة وكملوا وعد الله الحسنة
 ومنهم للمستضعفون من الرجال والنساء والولدان لا يستطيعون حيلة ولا يهتدون سبيلاً
 فاولئك على الله يفوضهم وكان الله غفواً غفوراً ومنهم من خلطوا مع الاصلحاء واخر سبيل الله
 ان يتوب عليهم اولئك الذين حبب اليهم الايمان وزينه في قلوبهم وكره اليهم الكفر والفسق والعصيان
 اولئك هم الراشدون الذين آمنوا وهاجروا وجاهدوا في سبيل الله والذين اووا ونصروا
 اولئك هم المؤمنون اجمعين ورضقوا رزقاً كبيراً لانهم يوادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا
 اباؤهم وابنائهم واخوانهم او غيرهم اولئك الذين كفرت بقلوبهم الايمان وايدهم بروح منه ويدخلهم
 جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها رضي الله عنهم ورضي عنهم اولئك هم الذين انزله الله ان يرضى
 الله هم المفلحون هم الذين اجنابهم الله تعالى وما جعل عليهم في الدين من حرج ملة ابيهم

٢
 الذين هم من خشية ربهم مشفقون والذين هم ايات ربهم يوسون

ایهم هو ساهم المسلمین من قبل و فی هذا لیكون الرسول قد یبید علیهم و یكرونا
 شهداء علم الناس الله مولاهم نعم للمولى و نعم الضیر شهد لهم الله تعالی بان الرسول
 و الذین امنوا معه جاهدوا باموالهم و انفسهم و اولئک لهم الخیرات و اولئک هم
 المفلحون اعد الله لهم جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها ذاك الفوز العظيم
 یوم لا یخرئ الله النبی و الذین امنوا معه نورهم سیرج بین یدینهم و یا ایما انهم یقولون
 ربنا انتم لنا نورا و اغفر لنا الذنوب کلئذ قد یرالذین نای الله تعالی بنبیه عن طردهم و اسوة
 بتبلیغ السلام منه تعالی الیهم بقوله و لا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة و العشی
 یریدون و وجهه ما علیک من حسابهم من شیء و ما من حسابک علیهم من شیء فقطادهم
 فكون من الظالمین و بقوله قل سلام علیکم کتب بکم علی نفس الریح ان من عمل منکم سوأ فجاءت
 ثم تلین من بعد و اصله فانه غفور رحیم الذی استزی الله تعالی منهم انفسهم و اموالهم بان لهم
 الجنة یتقانون فی سبیل الله یقتلون و یقتلون و عدل علیه حقاوة التوریه و الانجیل و القرآن
 و یشهد بان لهم من الله فضلا کبیرا لیرتقیم الله من قاصحنا و ان الله لهو خیر الرازقین لیتخلفهم
 مدخلا یرضون و ان الله لعل لعل الذی الف الف بین قلوبهم لو ینفق ما فی الارض
 جمیعا ما اولف بینهم و لکن الله الف بینهم رضی الله عنهم اذ ینا یعون النبی صلی
 الله علیه و سلم تحت الشجرة ۶ یراک در حق ابن جماعه که در قرآن مجید احوال شان چنین
 مذکور شد گفته که آنها مرتد شدند یا منافق بودند فقط انکار است بر آن نیست بلکه انکار
 است بتوریه و انجیل و زبور نیست و انکار است بعلم الهی از عواقب امور نیز و نمیخوان
 گفت بدان کسی که او را غفل است چه جای کسی که صاحب دین یا صاحب علم است ۶
 چهارم آنکه مخالفت کردند در مرض موت پیغمبر علیه السلام را که قرطاس نیاوردند و گفتند
 ابراست ففهمه جواب ابن طعن در حق تمام صحابه نیست بلکه در حق کسانیت که در حجره حاضر
 بودند و اثر تنبیل از اهل بیت بودند بلکه آنها هم در حق بودن بعضی می گفتند

باوردن فرط اس فلاطن نینم و بعضی توقف میکردند برای تخفیف پیغمبر بعد ظهور آنکه
 این امر باجز نیست یا طلب ظهور بنم میکردند و لکنه قالوا استنبوه و جواب از طرف
 آنها که تحت پنجم آنکه در امتثال امر پیغمبر صلی الله علیه و سلم نهادن میکردند و کثر قبول می نمودند
 و بر اقیه امر او نمیکردند و عام قرآن که از سارقه آنها در امتثال امر و محابده آنها خبر میدید
 فراموش کرده سندی آنرا بعد میث حدیفه که در قصه خندق روایت کرده که رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم آواز کرد از شده همگامی جواب نداد پس چون مشرود
 تم با خدیفه و نام مبرزبان مبارک آورد ناچار شده جواب دادم فرمود که خبر بخار
 بیار که چه کردند پس چون رفتم سلی اثر سولایا ختم کو پا در حمام سپردم پس رفتم
 و آدم و خرا آنها رسانیدم جواب بقیضه حادثه معین است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 تعریف کرده باشد و امر صریح نگفته باشد و در آنوقت بسبب عرض بعضی عوارض شکر
 در جواب آن توقف شده باشد پس بقیضه دلالت نداد بر عقیده قبول آنها امر او و آنها و
 را و ترک مراقبه را و معارضن نمیتواند شد نفی و قطعیه که متعالی میسر ماید و
 اولیایک بسیار عون فی الخیرات و همه لها سابقون و نیز اگر این طعن بسیار صحابه
 راجع شود به علی رضی الله عنه نیز راجع شود که او جسم داخل صحابه بود ششم آنکه
 مسلم روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود انا اخذت الحجر که هلموا عن النار
 فتغلبون فی فتحه من فیها جواب ممنوع است که این خطاب بصحابه باشد و لفظ حدیث
 بران دلالت ندارد و جایز است که خطاب با جمعه و عوده باشد باجماعت معین باشد که ایمان آوردند
 پیغمبر تره شدن باجماعتی باشد از مولفه التکلیف ایز اهل نفاق نه برای صحابه که ام که روح شیان
 قرآن آمده و علی هم از جمله آنهاست منتهی آنکه مسلم روایت کرده عن عبد الله بن عمر بن العاص که
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اذ اذ فحمت علی کخرائن فارس و الروم و منافقون ثم تحاسدوا
 لشرکائهم و ان شرکائهم باجماعت صحابه این حدیث ارشاد است از

در آن زمان و تا حدی و تا بعضی روزها و قبال درینا و بر موقوف است از پیوستن بیاید مانند است تمام منزل همزه
 و نیز این خطاب جمیع صحابه است با اتفاق هر که در روایتی از پیوستن آمده است ثم غلظت من الی مساکن المهاجرین
 فی حلقون ایضا هم قلاب بعضی پس در یخچیت مطحن سبح صحابه است ثم آنکه سعد بن ابی وقاص
 روایت کرده که نبی صلی الله علیه و سلم فرمود من اذی حلیا فخذ اذانی و سبح صحابه علی را ایثار کردند
 و با وی عداوت کردند و با وی جنگ نمودند و ابو بکر عیسی عمر را برای طلب علی فرستاد تا با وی بیعت
 کند پس علی نمایس عمر غضب است و مردم را گفت که بنهرم دشمن بر دارند و بر دوازه علی آمد و او از دوا
 که در یکشا و در شبا و پس در دوازه او را سوختند و شکستند پس فاطمه آمد و نام پدرش یا و در عمر شمشیر بر دست
 و در پهلوی فاطمه خنایه و علی را گفتند که بر خیز و بیعت کن اگر بقیه سنیکنی ترا می کشم و صحابه برین اتفاق
 کردند و علی و در تنه بر انصاف کند و در وصیت پیغمبر است انداخته جواب بن فاطمه که مذکوب و نشت
 را و افضل است و الا فوج و دشمنان علی با شیان صحابه لازم آید و بر سر و صورت مذکوب قرآن که در هیچ صحابه
 نازل شده لازم می آید و حق است که صحابه کرام علی رضی الله عنه تعظیم می کردند و با وی محبت می نمودند
 و یاری و مددکاری نمودند و او را میگرداند قال عبد الرحمن بن ابرن شهید ما صغین مع علی فی ثمان مائة
 ممن باج بیعة الرضوان قتل منهم ثلث وستون منهم عمار بن یاسر و شهید ایضا هم غیر من المهاجرة
 و الاضمار و شهادة و او بمنامه صحابه در کتابهای خود و خطبههای خود علی رضی الله عنه و ابو بکر
 رضی الله عنه محبت محبت میشت با علی و روح او می نمود و فضایل و بر او ذکر می کرد و مردم را محبت
 او بر میخواست روی الدار عن الشعبي انه قال بدنا ابو بکر جالس اذ طلع علی فلما راه قال
 من سران ينظر الی اعظم الناس فضلة واقربه و افضله حاله و اکثره عناية عند رسول
 الله صلی الله علیه و سلم فلینظر الی هذا الطالع و غیره تعظیم و توقیر علی می کرد و روی الدار قطنی
 عن سعید بن المسیب قال قال عمر انک لا یتهم شرف الاکولة علی و عبد الله بن عمر منافس می کردند
 خود از حروب علی رضی الله عنه و طرانی در مجرم اوسط و هزار با سن او علی را روایت کردند که چون ابن عمر
 خبر رسید که کسی از صحابه می رود از مدینه برت منزل راه رفت و ما پسین ملاقات کرد

و گفت یکبار می روی حسین گفت بفرمان میروم و خطوط و سینه تا جاهای اهل عراق میجوید این عمر گفت انجام و
 در خطوط آنها منکر و من ترا صدیث میگویم که جبرئیل پیش نبی صلی الله علیه و سلم آمد و او را در دنیا و آخرت
 اختیار داد و او آخرت اختیار فرمود تو هم گوشت پاره پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم هستی محتضالی شمارا
 باز دنیا باز دست است مگر برای آخرت حسین گفته این عمر باز گفت بن عمر او را در کنار گرفت مگر است
 و زیاده و آنچه مخالفه صحابا علی رضی الله عنه روانه رضی الله عنه میگویند حضرت اقرار است و وقت خلعت
 ابی بکر و عمر و عثمان اصلا خلافت در میان نیامده و علی رضی الله عنه خلفا ثلثه را بطوح و رغبت خود جعیه
 نموده و اندک تو فتنه در پیته ابی بکر فرموده بود و آنرا حدربان کرده و گفته که ناخوش نشو بودم مگر آنستیم
 که ما را در صورت شریک بکره بودند و اگر نه ما می دانیم فضل ابی بکر را او را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم برای
 دین اختیار فرموده بود یعنی در نماز امام ساخته بود ما برای دنیا چرا اختیار کنیم و همیشه علی خیر خواهر
 خلفا ثلثه میکرد و در حدرب یاری و مددگاری آنها می نمود و در مشورتها ی دینی و دنیوی شریک
 و مشیر آنها می شد و تا آخر عمر خود با فضیلت ابی بکر و عمر بفرس خود و بر جمیع مسلمانان در مجالس
 متعدد و بر سر منبر ماسخن میفرمود کسی که او را بر چنین فضیلت میداد او را زجر و تهدید می نمود و می گفت
 که او را حدب غیر می میزند و تا وقت قتل عثمان علی رضی الله عنه را با صحابه که امام اصلا مخالفت و مناعت
 در میان نیامده اگر مخالفت و منازعه در میان می آمد متواتر سبکست چنانچه منازعه های علی و معاویه
 متواتر گشته حالانکه متواتر گشته بلکه هیچ روایتی معتبر مناعت آنها موی نشده بلکه مخالفت و اتحاد
 متواتر گشته اول رخنه که در اسلام افتاد آن بود که چون او با ایشان بیعت شده عثمان را محصور کردند
 و عثمان مجبور قتال شده و فوت ناجدی رسید آتش فتنه عالم را در گرفت و از قایب مسلمانان
 بدر رفت و عثمان شهید شد و صحابه که در مدینه بودند اطفا را پیش فتنه از مسجد در آنها خارج شد قاتلان
 عثمان خود را بر حق میدانند و عثمان را بر اهل و بدقت عثمان افتخار میکردند و او را کابری صحابه مثل طلحه و زبیر
 و کعب بن بشیر و محمد بن کعبه غیر عثمان قتل عثمان حسرت میکردند و او را بر حق و مظلوم میدانند و مخالفان
 را بر اهل و ظالم میگفتند چون این سخن او با ایشان شنیدند خود همتند که با کاتبه شود و بهم با محب را

اعدت رسانند آنها از خوف ترو با نشان بر سر گرفته چنانچه طحله وزیر بودی مگر فتنه نام المؤمنین
 عایشه که از پیشتر قصد حج میکرد فتنه بود او را بگردن یافتند عایشه گفت که تا رایح حال است طحله وزیر
 گفتند که از خوف ترو سواست بخواند ای طحله وزیر عایشه را گفتند که اگر تو برای او با ما باشی شاید
 که بخاطره که مصدق تر شده اند توجیح کردند که تو ام المؤمنین هستی عایشه این سخن قبول نیک کرد
 آنها حج آوردند بقول تعالی کثیر فکانین بخونهم الاصل او مصدق او معروف و اصلاح
 این الناس باین حجت عایشه حج آنها قبول کرد و اراده کرد و در موضعی را که از ترو با نشان محفوظ
 باشد در این بنا متوجه بصره شدند و با نشان بود قبل عثمان از ایدیش تمام مسلمانان خیرتیا خود
 در آن دیده اند که بدان علی در او نیز نداشتند بگردن و باطلی بینه نموده چون در آن وقت دیگری
 مثل علی موجود نبود و قبول خلافت از فروغ کنایت است و از هات بین علی بضرورت خلافت
 قبول فرموده از انجمله بیعتی گرفت و جامعه صحابه از مهاجرین و انصار که در مدینه حاضر بودند چون
 علی را مستحق این جلیل الشان میدانستند همه آنها با علی بیعت کردند چنانچه طحله وزیر هم در وقت
 در مدینه حاضر بودند و از مدینه بکه رفتند بودند آنها هم بیعت کرده بودند و علی قدرت انتقام
 او با نشان زینت اقدسه چون عایشه باطلی وزیر بصره متوجه شد و این خبر علی را بدین رسیده
 که عایشه و جمعی از مسلمانان مجتمع شده متوجه بصره شدند علی هم بدان سوتوجه شد و قطع را از اصحاب
 رسول الله صلی الله علیه و سلم بسوی طحله وزیر فرستاد تا با هم متفق شوند قطع چون آنجا
 رسید اول با عایشه ملاقات کرد و سلام گفت و گفت ای ماور تا باین حرکت چه چیز آوردی گفت
 ای پسر علی بن ابی طالب عایشه را از ترو طحله وزیر فرستاد و قطع را با آنها گفت که صورت
 اصلاح بیست هم دو گفتند که قاتلان عثمان پس از آنها انحصار باید گرفت قطع گفت
 این نمیشود مگر بعد اتفاق همه مسلمانان در بیعت استنکین فتنه و صلح باید کرد و گفتند خبر
 گفتی پس قطع پیشین علی باز آمد و قصد خطا کرد علی از این سخن خوشش نشد و قدم متوجه
 صلح شدند و همه روز هم چنین گذشت و علی روز سوم به طحله وزیر سلام گفت فتنه ما و

و آنها

و آنها بر علی سلام گفتند در دوران دوران آمد و رفت میداشتند و مردم را صلح خویش و راضی بودند
 فاطمان عثمان ازین سخن علیگین شدند و تمام شب با بنم مشورت نمودند عبدالمعین سببا منافق بود
 که رسیدن آنجا غیب بود گفت که تیرت شما صلح نیست علی را صلح کردن ندمند و چون فسرده اشود
 و مردم برای صلح آیند شما فغان میشی که چون رای آنها بر تیر گرفت هم از میان عبدالمعین سببا از تر
 شدت حال شترج کردند و در لغت بر سب که جنگ جل نام یافته پیش آمد دوران جنگ کسی را از طرفین قصد
 قتال نمودن فقط از عبدالمعین سببا پیداشده که از کفر القری و جابرای علی السلام و ذوالصلح شهر
 دوران جنگ پیروزه هزار مسلمانان کشته شدند و کمره وزیر شهید شدند و آنچه ولایت دارد بر آنکه عاشر
 و طلحه و زبیر باقی نبودند و صلح بین الناس منقطع شد و قصد قتال میکنند حدیثی بی بهره است
 ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان علی حراء هو و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و الزبیر
 فخر کتال صحیح و قتال رسول الله صلی الله علیه وسلم اهدا فاعلیک الانبیا و صدیق او شهید
 اخراج مسلم و حدیث سعید بن زید قال شهد علی رسول الله صلی الله علیه وسلم انی سمعته یقول
 انبت حی و فاعلیک الانبیا و صدیق او شهید و عدم رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابوبکر
 و عثمان و علی و طلحه و الزبیر و سعد بن ابی وقوف و سعید بن زید اخراج ابن حنیف چون پیغمبر علی آمد
 علیه و سلم طلحه و زبیر را شهید گفت معلوم شد که ایشان مانعی نبودند و از دست یاران عبدالمعین سببا
 مظلوم گشته شدند از بی و در اوقات معاویه بود و او هم قصد مجازت داشت با امیر المؤمنین مگر آنکه میخواست
 که امیر المؤمنین فاطمان عثمان را بسپارد یا آنها را از خود بر کند چون امیر المؤمنین از جنگ جمل فارغ شد
 و مظهر و منور گشت این پیغمبر معاویه بر سر معاویه منظر شد و ز شام بر آمد و از بیطرفت امیر المؤمنین کرم
 نرود و در بیک فرات قتل اتمام افتاد امیر المؤمنین شبر بن عمرو بن حصن اشهدی را با جامعی نزد معاویه
 فرستاد تا وی اطاعت امامت معاویه کند بروی و آمدند بگفت گویند میدهم ترا بخدا که جانقه مسلمانان را تفرقه
 مکن چون از بیضا گویت که ما را علی پیغمبر میخواهم که فاطمان عثمان آنها را تفرقه اند پس آنها گشتند و این سخن علی
 رسانیدند و امیر المؤمنین فاطمان عثمان را و سبب بر ماندن تسلیم فاطمانان بود که فاطمان حرکت قوت گسار

علی رضی الله عنه تسلیم آنها صلح ندیده و دانست که اگر تسلیم حلبی هم بکنند خلافت مضاف می شود
 تا غیر تسلیم آنها صلح و دنیا بای خلافت استحکام گیرد و کلمه مسلمانان متفق شود انگاه او با نشان
 بعد از صلح کلمه مسلمانان ضعیف نخواهند شد خاندی در بیخ البلاغه آورده که بعضی یاران به علی گفتند
 که اگر از قاتلان عثمان انتقام کنی بهتر باشد علی گفت ای برادر من توه ندارم و آنها بزرگوارند
 آنها بزرگوارند من بر آنها زور نمیکنم امیر المؤمنین با نتیجه در تسلیم توفیق کرد و معاویه همان روز که
 حمایت او با نشان میکند لنداری معاویه بران قرار گرفت که قتال با آنها واجب است که ایضا گفته یعنی قاتلان
 عثمان باغبانان ظالمان اند کسی که مددگاری آنها کند مثل آنها ازین تفریح معلوم میشود که معاویه بای
 طلب خلافت جنگ نکرده بود و معتقد بود بحقیقت خلافت علی رضی الله عنه و بعضی گویند معاویه در سبب
 طلب قاتلان سیکر و او آخر طلب خلافت هم بمنزله بود و بعضی خلافت علی قایل نبود میگفت که تیرا و نشان
 با علی معتبر نیست تا اهل حل و عقد از صحابه مثل طلحه و غیره که بیعت کرده بودند باز کرده بودند و بعد از
 آنکه بیعت نمودند معاویه از پیغمبر صلی الله علیه و سلم شنیده بود اذ امانت لینه اسقوا رضی الله
 عنهم بیت او را طبع خلافت هم رسیده بود و از اهل شام بیعت گرفته بود بر سر تفریح معاویه و در اجتماع
 خطا کرده چرا که طبع آنجا تفریح بر عثمان مسلم لیکن نبی آنها تفریحی که بود عثمان زنده بود و چون عثمان
 شهید شد و علی خلیفه شد و با وی بیعت کردند یعنی مانده پس باقی ماند مگر طلب قصاص و استیفای قصاص
 بعد طلب و در تعاقب بشرط قدره و استیفای ثبوت قتل بر ذمه کسی تعیین بر ذمه امام است و تفریح بر ذمه آنکه امام
 در استیفای صحیحی یا قصاصی نتواند کرده قتال امام جایز نیست و آنچه گمان کرده که بیعت بکره شده طبع است
 بلکه سایر مهاجرین انصاری فضیلت علی رضی الله عنه مترفع بودند و لند علی رضی الله عنه بر معاویه حبه آورده که
 بیعت من ترا هم لازم شد اگر چه تو در شام بودی چرا که بیعت کردند با من سیکه با ابی بکر بود و عثمان کردند از
 مهاجرین انصار و لند اهل سنت در جماعت میگویند که علی رضی الله عنه بر حق بود و معاویه باطل و باعنی بود
 و پیغمبر صلی الله علیه و سلم که عمر را فرموده بود و قتالک الیقت الباطنه لئلا ینتهد قول الی سنته است لیکن
 چون منشا این معنی معاویه را اظهار اجتهادی بود که در حق از صواب و نصیبی از ثواب دارد معاویه

و دانسته

و مانند او را عاصی میگویند و از طعن و تشنیع بری میدهند و با فرض الزام معاویه بر این مجال بنا بر خطا و جهل
 نموده و دیده و دانسته یعنی کرده باشند در آن صورت هم نسبت کفر بوی و هم استیذان کردن کفر است
 که لازم می آید از آن انکار قوله تعالی کل امن بالله و ملیکته و کتبه و رسوله لا نفرق بین احد
 من سله چه در اول این آیه است همچنین در لول و دیگر آیات و احادیث و باجماع ثابت شده که در اربابان
 اعتقاد و اقرار بخدا و ملائکه و کتب و رسول و آنچه قطعا ثابت شده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم چنین فرموده است
 می باید و از معاصی صغیر و کبیر کافر نمیشود پس تقدیر ثبوت محصنه معاویه بر سایرین در آن جامعه
 باشد که تقضالی ثبوت آن فرموده الا این خلطو اعلا صالحا و احسینا عسی الله ان یتوب علیهم
 ان الله غفور رحیم خدا من احوالهم صدقه نظر هم و تزکیه هم بها و صل علیهم ان
 صلواتک سکر لهم و الله سمیع عالم اما میگوید که خود از ائمه اربعین روایت میکنند که انما اصبحنا نقال
 اخواننا و الا سلام علم ما دخل فیہ من الزیم و الا عن جاج و الشبهه و الناول کدانی نفع العباد
 اینهم بر اسلام اند اولاد دارد بلکه نقطه شبیه حسرت در آنکه نبی معاویه بنا بر شبیه و خطا بود در اجتماع و بنا بر
 لغت و عناد و کمالی و از صحابه معاویه چند کس بودند شماری و اکثر صحابه علی رضی الله عنه بودند چنانچه
 با آنکه شت و جمعی از فقهای صحابه مثل سعد بن ابی وقاص و عبد الصمد بن عمر و اسامه بن زید و ابو موسی اشعری
 و ابو سعید خدری و کمان اکثر نام آنست که شمسک اینجایه عمووات نبی است از فعال مسلمین در وقتین
 چنین نیست چرا که آن عمووات مخصوصند بقبال همراه امام حق و بدون علی رضی الله عنه امام حق امر است
 اظهار الشکر سن توان گفت که فقهای صحابه مثل ابن عمر و ابو موسی مخفی مانده بلکه مستندشان احادیث
 است که آنها بگوش خود از پیغمبر صلی الله علیه و سلم شنیده بودند و ما را هم آن احادیث بر وجه ثواب رسیده
 که منون آن حدیث از دو صد زیاده در کتب سند اول مذکور است و صاحب طریق منصفه آن از حد حصار
 بیرون اند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ستلک فتنة القاعد فیه خیر من القائل
 و از نجدت کسی گمان نبود که همراهیان علی رضی الله عنه بجا قبال کرده باشند حاشا و کلا چگونه کسی همچنین
 گمان برد حال آنکه رسول صلی الله علیه و سلم فرموده و یحک یا عمار تقنتک الفتنه الباغیة نذاعلم

الخ الحجة ویدعونه الى النار وعلما همراه علی رضی الله عنه شهید شده و از حدیث نغمه سیر اسبان معاویه
 ثابت می شود که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم آن فتنه را فتنه باغمیه گفته و نحوه تسوی نار نار برانت که بنی
 از ایام حق معصیان است بنا بر خطا از جهاد وی معذور توان گفت و اگر نفس الفعل لایبیه معصیته است
 معصیته مودی است تا بن سوا ل بسو بیکه قتال با امام حق عباده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
 سلم این اشاره بقصود فرموده تا جواب آن حضرت صلی الله علیه وسلم بنور فرست دریافتی است
 که این فتنه استحق نیست چنانچه امام حسن علیه السلام در تفسیر سوره قدر روشن تر بیان فرموده
 ان التبخی صلی الله علیه وسلم رای بنی امیه علی منبج هناء ذلك فزالنا اعطيناك الكونیا علی
 یعنی نظر از الحجة و نزلت نا انزلناه فلیس لیه القدر و ما الذک مالیه القدر لیلایه القدر
 خیر من الف تنه بر ای ارجاعك بنو امیه یا اهل القاسم بن الفضل قدر ناها فاذا اهل القاسم
 که انبزی و که یقصد و کلام الله از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اشاره بقصود فرموده نظر را که هر س
 فائده معتد به نبی بخشند و لذت حسن علیه السلام صلح کرده و بر هر دو پیام نموده عرض کرد
 صحابه و آن تحاله فتنه بود که کثرا علی رضی الله عنه بودند هیچگونه طعن یا تبارج نیست و جماعتی قاعد بودند
 مستقر از طرفین بنابر رض پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اینها تا آن حضرت بر تفرقی میکردند و ذکر مناقب و می نمودند
 و ادراستی با خلطه میدادند لیکن از کلام بعضی از آنها نشی در حدیث خلافت مفهوم میشود و از کلام کثرا آنها
 بنی و اینجاست هم عمل ضمن نیستند و چند کس معذور و با معاویه بودند و کثرتشان از اعتقاد و برب است
 جمع کرده بودند و قتال جایز نمیداشتند لیکن صحبت معاویه بود بسبب خوف از شرقتان عثمان آنها
 با وجود حضور و قتال شرکت نمیشدند عرض کرد که این محاربات که واقع شد دلالت نداشت بر اینکه صحابه با هم
 عداوت مخالفت داشتند بلکه تصور کن این معنی را کسی که ایمان دارد و بقوله تعالی اذ کنتم عدوا
 فالفیین قلوبکم فاصحتم بغمته اخوانا و قوله تعالی والفاء بین قلوبکم لوانفقتم ما ل
 الارض جمیعاً ما الف بین قلوبکم و لکن الله الف بینهم وقوله تعالی رحماً بینهم تن تعالی را
 و عثمان صحابه میفرماید اگر چنین ان مکنهم فی الاصل قاموا بالصالحه و اتوا لک و اة

وامرأ

و امر و بالمعروف و نهی و الحی المنکر این آیت بر آن است بر آنکه در افضل این مطاوعن صحاب و دیگر بگفتند
 که از بگذرد که مقدم یعنی مکین صحابه از ابتدا زلفه ابی بکر تا خلافت علی مرتضی و حسن منتهی بلکه
 تا خلافت معاویه ثابت شده گمانیند باید بهت پس اگر تالی ثابت نشود یعنی صحاب با قاضی ساقوت
 و انبیا و زکوة و امر معروف نهی منکر نگردیده باشند بلکه چنانچه در بعضی کماکان میسرند که آنها با هم عهد و
 و مخالفت و نفسانیه هستند و خون ریز بهایمانی بی تاویل شرعی نموده اند که مذکور کلام الله عز و جل
 نمود با مدسب پس منتهی صحابا کردن و مناقب غیر محصور آنها را گذاشته چند چیز را مطاعن آنها
 قرار دادن و در پی آن شدن باین خود دشمنی کردن است بلکه راه سعادت است که اگر قوی نیست
 از انجامه مشهوریم باخبر و یافته شود که ظاهر آن مخالفت شرع باشد آنرا تاویل باید کرد و حسن ظن باید نمود
 که تعالی میفرماید لولا اذ سمعتم فی ظن المؤمنین و المؤمنات بانفسهم خیر لیسفر بید اللین جفا و
 من بعد هم بقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا
 حننا للذین امنوا ربنا انک رؤوف رحیم ثم آنکه بخاری و مسلم از ابی هریره روایت کرده که گفت رسول
 صلی الله علیه و سلم که قایم نخواهد شد قیامت تا که نخواهد گرفت از من و صفات و احوال برابر او صفات
 و احوال کفار فارس و روم جواب بخدیث در صحابا مطس نینواند شد بلکه فساد و آخر آنتم است و این سخن
 پیغمبر است و بظهور آمده که در افضل مثل کفار فارس یعنی نجوس شدند که سبب گویند بقصد و خالق بر آنکار
 قدر و آنکه اراده غیر خدا واقع میشود و اراده خدا واقع نمیشود و بجز خدا نذارند سبب گویند که مروی
 ام و ولد خود را بدگیری حلال میکنند جائز است و بعضی پاره خود را در نماز پاک میکنند
 و مثل کفار روم یعنی یهود و نصاری شدند که اهل حق را تکفیر میکنند و عن سلافة
 روافض خدا را متعدد و سبب گویند چنانچه آنها عیسی و مریم را سبب گویند و این چنین در
 بسیار چیزها بابل کتاب موافق اند و هم آنکه بخاری روایت کرده که پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و سلم عایشه را فرموده که اگر قوم تو عدویت العبد نبودی بگفرد و جا بلیند و خوف نداشتم از
 آنکار قلوب آنها بر این امر میگردم من بهدم که بعد در اخل میگردیم و در کعبه آنجا از آن خارج

مانده یعنی حطیم و از زمین پوستانه میگردم و بسیار ختم آنرا و در زوزه یکی شرفی و یکی غوی بر ساسل ایام
 علیه السلام و قوم عاشره نبوده اند که قریش پس از جدیت از بدعتی که او را بنامیدند جواب بیا مراد از قوم
 عاشره آنها هستند که روز فتح مکه ایمان آوردند نه چهارمین و التامین لهم باسکان المشهور و هم با نیز بعد
 عبد هم من انجا بلایه پس پیغمبر صلی الله علیه و سلم برای ششصد و پنجاه نفرین مردم که روز فتح ایمان آوردند امیل
 نگردید برای احتمال انکار بعضی از آنها و از چندین نفرین بر انکار آنها نیز ثابت نمی شود و چون فوج امری
 مستلزم وقوع آن نیست پس اینچنین را در مطالعین بیس صحابه از چهارمین و انصار و غیره در پیش
 آوردن دلالت دارد بر سوء اعتقاد متره فان **فصل السوا** در جواب مطالعین و نتیج
 امامین و فتنها و حدیثین و جمیع مسلمین از اهل سنته سید المرسلین و آن هر زده ای از آن یکی آنکه در قرآن
 در وضوء مسح قدیمین است میشود و اینها عمل میکنند جواب در قرآن قراة تصعب بر مردم و آمده و حطعت
 بر عبایه است و در میان آوردن جمله و اسحوا بر و سکیم برای افاده استجاب ترتیب است و جز بنا بر جواب است
 تفریح الی الکعبین تا بنامه احادیث که در جرد تو از معنوی رسیده و زاده تخفیف این سلسله در کتابت الاحکام
 ذکر کرده ایم اینجا بر آنرا که امامیه روایت کرده اند اقتصار نموده میشود و عباسی از علی بن حمزه روایت
 کرده که از ابی ابراهیم از وظیفه قدیمین سوال کردم گفت بخیل غنملا و محمد بن نعمان از ابی نظیفه از ابی
 عبده اصدر روایت کرده که گفت که اگر فراموش کردی مسح سر تا که پاره شستی پس باید که مسح کنی سر را
 پیشتر یا باز بشوی این اثر بر فضیلت ترتیب دلالت دارد و کما جوده حبشاشافی رحمه الله علیه و ابی جعفر
 طوسی و غیره از امامیه بین اثر با بسناد و ما که نزد آنها صحیح اند روایت کرده اند و محمد بن حسن صفار
 از زید بن علی از ابی ابراهیم از علی بن ابی طالب و این کرده که گفت علی شستم برای وضوء پس پیش
 اندر رسول صلی الله علیه و سلم پس سر گاه شستم با می خود را گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ای
 علی خطای کن میان کشتان و آنچه رو افش نقل میکنند که اهل سنته هم مسح قدیمین روایت کرده
 اند ایندرون معصن است و دریم آنکه اهل سنته با صحابه دوستی میدارند و صحابه اهل بیت معصنند
 حوا را بندرون معصن است و خانیچر با لاکه شسته و کتب اهل سنته صحاح و مساندر متنا از احادیث

فضایل

فضائل و مناقب ابن سبت که صحابه کرام از او روایت کرده اند و نیز اهل سنت از صحابه عذرت پیغمبر
 علیه السلام روایت میکنند من عات وهو مبغض کالجهل دخل النار وان صلته وصام
 لخر جمع من الخلفاء منهم الطبرانی والحاکم حدیث من ابغضنا اهل البیت فهو منافق
 الخ حله الطبرانی پنجمین حدیث بسیار روایت می کنند اگر نبض شنیدند پر او در فضائل اهل بیت
 بسیار روایت میکردند بلکه در سنن اهل بیت روغن اند چنانچه بالا گذشت که از اولاد و سایر اهل بیت
 و سنی دارند مگر از فاطمه و اولاد فاطمه بعضی از آنها بعضی را دشمن میدارند و بعضی دیگر را خاصان
 تفصیل آن بالا گذشت سیوم آنکه اهل سنت روایت میکنند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 سوره نجم بخواند بعد از آنکه ایتم اللات والعزی و مناة الثالثه الاغوی بزبانش بگوید
 شیطان گذشت تلك الغرائق العسلان تسفاعتهن لیرتجی و چون سوره تم کرده و پیغمبر و مؤمنان
 سجده کردند و کافران هم سجده کردند بجان آنکه مجربا اصلاح کرده و نارا اصنام خوانده و ازین روایت
 تجویز جریان کلمه کفر بزبان پیغمبر معصوم میکنند جواب این روایت و معنی است بعضی مفسران
 و مؤلفان محقق آورده باشند و صحیح است که شیطان در اسماع کافران و دامای شان صوت
 لباس صوت پیغمبر علیه السلام کرده این کلمه خواند کسی از مسلمانان این کلمه شنیده و از آن
 مطلع نشده تا که پیغمبرند از بر جبرئیل پیغمبر رسیده و پیغمبر ازین ماجرا مسلمان را اطلاع داد و پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم عقبن شده و برای تسلی پیغمبر علیه السلام این آیه فرود آمد و صارا سلنا من
 قبلک من رسول ولانسی الا اذا تمنی الفی الشیطان فاصنیته فینتم الله ما یلق الشیطان
 شره حکم الله ابانده والله علیم حکیم چهارم آنکه اهل سنت عمل به مایس میکنند و لیر یاذن بد الله
 جواب حق تعالی ازین فرموده است حیث قال فاعتبروا یا اولی الابصار هیه فیما بین کتاب
 و سنته و اجاع ثابت میشود شرح و مبطل آن در کتاب اصول فقه مذکور است اینجا نام ویر اما سیه از آنست
 و ال بر عقیه قیاسی که کرده می شود ابی جعفر طوسی در تهذیب ابی جعفر محمد بن علی الباقر روایت کرده
 که در بن الخطاب صحابه پیغمبر صلی الله علیه و سلم را جمع کرد و پرسید که چه میگویند در سخن کسی که جماع

گفته باین خود و انزال کند انصار گفتند لما من الماء و ما جرحین میقتند اذ القی الخنازیر و جب
 الضل پس گفت علی را تو چه میگی ای ابی حسن علی گفت اذ القی الخنازیرین خود واجب می کنند و
 یک صاع آب بینی غسل واجب گفتند این سخن را و پس علی قیاس کرد غسل بر حد و با تو صادق و زید بن علی
 ابو صفیه را اجازه قیاس داده اند چه آنکه میگویند که امامیه ندک اند و اول سینه بسیار حق تعالی بر آنکه ثم
 مع کرده و فرموده لیس من عبادی الشکور جواب مراد از شاکر که صیغه مبالغه است اولیاد امامان را زائل
 شده و در فضیلت کفو را ندانند و کثرت دلیل حقینیه مذکور است کتوله علیه السلام بید الله مع العیال فی قوله
 علیه السلام علی کبر بالواد الا عظمه و این اثر را امامیه از امامه روایه کرده اند ششم آنکه میگویند که اول
 از ابی صفیه و شافعی و مالک و احمد از حد مذکور کرده اند و امامیه زایمه معصومین بسبب سینه اولی بالانواع
 است جواب ابو صفیه و شافعی و مالک و احمد را از امامیه است و از اصحاب که موافق آنرا پذیرفته معصوم اند که
 اند پس سلسله ای است به پیغمبر منتهی میشود و مخالفان میگویند آنها مذکور است از شام من حکم به شام من مسلم و
 شیطان طایف از عبد المعبودین سبب ما شافعیان و ضاعان کنانان اند مذکور است که در حد و آنها بر جسته
 و صادق و غیره افزاینده اند که از آنها کلمات شرک و مانند آن روایه کرده پس مذکور است از پیغمبر خود
 استند و از امامیه منتهی آنکه جواز را طریقه مالک مذکور است و سلف نرفته بسوی این صیغه من ترضی و این مطهر
 علی و ابن طلحه است کرده اند جواب نهمه که است چنانچه خیر ما بر صحابه افزاینده است از حد امام علی الکاظمین
 ششم آنکه آنچه در فضایل علی دارد است شفق علیه است میان اول ستمه و در فرض و آنچه در فضایل
 نهضای گفته دارد است مختلف نهمه است پس مختلف فیه را برای شفق علیه ترک کرده شود جواب ترجیح
 نیابت که عند التعارض و در فضایل علی و غیره صحابه تعارض نیست بلکه فضایل همه مسلم است و اگر
 این قول رد فرض صحیح باشد نصاری نیز مانند در فرض گویند که فضایل عیسی نزد مسلمانان و نصاری
 شفق بیلا ستمه و فضایل محمد صلی الله علیه و سلم مختلف فیه است و بطالانین قول ظاهر است
 نهم آنکه شیعه در محبت خود تعیین دارند بخلاف اول ستمه که در محبت خود شگ دارند و بجانب حق تعالی با تابع
 من شاک جواب در صورت موت بر ایمان مومنان چنین هزاره بر آنکه بعد از او معاصی یا بعد از او انجام

ببرینت

به بزرگتر خواهد شد و عقاید اهل سنته البتة صحیح است و اینها درین تشکک میت و تشکک میت مگر بحسب نام کار
 خود در واقعش اگر یقین دارند که بحسب کار ما البتة عبرت است یا حقه خواهد شد این عوی علم غیب بدی
 البطلان است نمی بینی که بعضی روافض احقر کار کار فرمی شوند یا کسی و بعضی سنی احقر کار
 روافضی میشوند یا مانند آن و انکار آن انکار بدیهیات و اگر یقین دارند که حقتعالی از معاصی ماسوال
 نخواهد کرد و این مذمب مرجیه است و درین انکار آریاضه قطعیه لازم می آید و هم انکار اهل سنته
 اقتدای کنند ابو عیینة و شافعی را و بسزوم ندارند بر حسن خاتمه آن با و اقتدای کسی که جزوم
 بر نجات او نباشد ضلال است بخلاف امامیه که اقتدار میکنند بائمه و بسزوم می کنند به نجات آنها
 بواسطه سنته ابی سعید و شافعی را راوی احکام سببی معصوم می دانند پس معتقد است
 ایشان بقیقه نبی معصوم است لایعیر بخلاف روافض که معتقد ای شان و ضامن اند و غیر آن
 که برائمه افکر کرده اند نه مثل نصاری و غیره که عبادت عیسی و ملک می کنند چون
 حکم کند حقتعالی که هر که غیر خدا را عبادت کرده بود آن عابد را با سجود او بد و زخ میرسد
 انگاه حق تعالی شیطان را بر صورت عیسی کرده او را پیشوای نصاری کرده بد و زخ برد
 بل کاتوا عیدون الحزب کثرتهم بحسب مؤمنون با باز و هم انکار اهل سنته
 ابو بکر را امام میدانند و ابو بکر در امامت خود تشکک میدشت که وقت وفات خود گفتند
 لیکنی كنت سالت رسول الله صلى الله عليه وسلم هل للانصار في هذا الا حرم
 جواب این بر منوع است و اقرار ابن مظهر علی با حرم روایت کرده و از ابی بکرانه مع رسول الله صلى الله عليه
 بقول لا ائمة من ترین چنانچنین حدیث بروی صدیق عاوذ سید خوارج خوانده و التسلیم نموده و واقع
 آنکه اهل سنته نامور در شجاع ترجیح میدهند و سر او از شجاع علی را در از رضی الله عنه نسبت نامروی می کنند
 به صدیق اکبر و سندی از نبی الله تعالی لا تحزن ان الله معنا است ثابت نامروی بصدیق اکبر است
 و فعله تعالی لا تحزن ان الله معنا و حق صدیق اکبر مثل توره تمه الی لا تخف فی لایخاف لادی
 الرسول و حق موسی است بلکه در حق موسی خا و پس فی نفسنا منقذة موسی قلنا لا تخلف المک

آنست که اعلیٰ وارد شده آن هم بخت و در لاله بر خوف و یمنین قول تعالی فاوجس نهام خیفته قالوا
 لا تخف و بشو که بخاتم خاتم در حق ابراهیم علیه السلام و قول تعالی ففرج منه ما قال لا تخلف
 خصمان یعنی بعضی از اعلیٰ بعضی در حق داود علیه السلام و قول تعالی فخرج منها ما یفایدون
 نیز در حق موسی علیه السلام صریح است بر وقوع خوف و فرج که شخصی بشیرت است احیانا و ایل صبر است
 که انبیا از زلزله صفات نمره اند و حزن ابی بکر اگر فرض کرده شود بزرگی جان پشیمون برای جان خود
 چنانچه قصه وقت هجرت بر آن ولادت دارد که ابوبکر پیغمبر را از دخول در غار مخ کرد و اول خود داخل شد
 آنجا بود که در غنچه های آنجا پاره چادر خود بند کرد و سوراخ باقی ماند در آن دو ابهام پای خود داد
 آنگاه پیغمبر را در غار طلب کرد و همانجا که غریبای او رسید و آخر کار جهان که عشرت شهادت چشید بخاری سلم
 در آن قصه از حدیث برادر ابن عراب از صدیق روایت کرده قال بکیت قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم لیه تکی قلت اما والله ما علی نفسی ابکی و لکن ابکی علی الخدیث **قال**
 علی رضی الله عنه قال خود میدانست از پیغمبر خدا صلعم شنیده بود پس اگر در حروب جراتها میکرد و گنجایش
 داشت که در اخطره جان او احتمال قتل از دست غیر آن قائل نبود و ابوبکر با وجودیکه او این علم نمود
 در حروب بر جراتها میکرد و روز وفات رسول الله صلی الله علیه و سلم تنها قصد مقابلت اهل ارتداد از قابل
 خوب فرمود مرویت از محمد بن عقیل بن بیطالک روزی علی مرتضی رضی الله عنه خطبه خواند و گفت کای
 مردم شجع الناس کسیت من گفته تونی ای امیر المؤمنین گفت اشجع الناس ابوبکر صدیق است که چون روزی
 بد شد بزمین برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر پا کردیم گوئیم که گیت که است او و شود نزد خویش تا نزد
 نیاید او را کسی از کفار پس بجا قائم نشد مگر ابوبکر ابوبکر پیغمبر ندیده بر سرش ستاده ماند هر گاه کسی از کفار
 نزدیک می آمد ابوبکر بروی قصد میکرد و پیغمبر هم آنکرا استیضه می نمود پیغمبر از کرده اند که از نشان
 بعیدت کی آنکه در صحاح اهل سنت مرویت که عائشه بازی میکرد به بنات نزد پیغمبر در خانه پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم حال آنکه نزد اهل سنت ثابت است که بلکه فعل نمیشوند در آنخانه که در آن صورتها باشد
 و پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون صورتها بر هم میزدند در کعبه دید آنرا خود که جواب عائشه در آنجا

صحبت

صحبته صغیره بود و کلیفات شرعی از صغیرت ساقط اند و تخمیل که بنات از بار چه ساخته باشد در انصورت
انسان نباشد و تخمیل که آن قبل تحریم نگا بدشتن صورت باشد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم محصوره
ابراهیم در فتح مکه بعد از هشت سال کرده و تخمیل مراد از حدیث آن باشد که بنات انصار و غیره نزد او مانده
آمده باشند با آنها العیب کرده باشد دوم آنکه اهل سنت در عایشه و این می کنند که پنجاه بار ایجا در خود می پوشید
و من بسوی حجه میبایدیم عیینه در سجده کعبه کردند و در این چیز قباحت لازم می آید که می متفرق شدن پنجاه صلیم
حجه بر لب کعبه کردن در مسجد و یوم خود واجب دیدن و غسل لب کنندگان شدنت بیوم آنکه در وجه خود را متفرق از
بر آن که مردم را محرم را بر میدنسانی غیرت است جواب مراد از لب عیینه استعمال آلات حرجت از نیزه بیوده چنانچه در
حدیث آمده لعبد المسلم باطله ثلاثه تعلیقه لقوسه و نادیده لفرسه و ملاعبته مع نسائه
پس آن لب کعبه نمود بلکه عبادت بود بیهیته جهاد قال الله تعالی و اعدوا لهم ما استطعتم من قوی
و دیدن صغیره را پس پرده سنائی غیرت نیست و ظاهر نیست که این قصه پیش از نزول آیه حجاب باشد و نزول آیه
حجاب بعد تکلیف حجاب نیت شده رواه ابو داود و الدارمی و غیره و آنچه از عمر روایت کرده گمان کرده بود که این
لب حرام است چون دید که پنجاه صلیم الله علیه و سلم آنرا متفرق شده عمر هم از آن گفت مانده و بی غیرتی است
که روافض ملعونان بر او ادبیت اقرامی کنند که صادق گفته خدایتها جازینالتا و فرجهن لکم
سیوم آنکه اهل سنته و این می کنند که چون ملک الموت برای قبض روح موسی آمد موسی تپاچه کرد ملک الموت
زودیک چشم او که رشد ازین معلوم میشود که موسی بقضای الهی در موت خود راضی نشده و افاضت خدا را مکروه
داشتند حال آنکه اهل سنته این است که روایت من کرده لقام الله که الله لقائه جواب این تپاچه زدن نه برای
عدم رضای موت بود اگر چنین میبود آخر کار چه اذن قبض روح میداد بلکه برای آن بود که او میل داشت که اول
او را مستغالی در موت و چو توفه اختیار نمود او را آن زمان قبض روح او خواهر است که مذکور که بخاری و غیره مر فرما
گو یا موسی از ناکس الموت سوارو است که بی اجازت او روح او قبض میکرد و آخر کار راضی بموت شد و سوال
کرد که از زمین معذس یک تپاچه کرد یک کس چهارم آنکه اهل سنته و این می کنند آنکه نبی صلی الله علیه و سلم
فرمود نحن احق بالثبات من ابوا هیم اذ قال رب ارنی کیف یلقى المولی جهنمک سنائی یا ان است

پس نسبت تشنگی برابر ایم و سیدالاسل محال است جواب مراد از تشنگی اینجا ترو و قلب و حصول زیاده
 به معنی و قوه طایفه است که مقتضای نزول تم است و صوفیان آنرا میدانند و عوام و آن مشافی ایمان
 نیست چنانچه فیض قرآن بدان طاق است قال ولله تو من قال بلی ولكن لیطمئن قلبی به بلکه
 مقتضای ایمان کامل است و معنی حدیث آن است که ابراهیم طالب یاوه علم و یقین بود پس ملائق
 نزایم بان زیرا که ما موریم طلب بان و علم حدیث قال الله تعالی و قل رب دینی علما یا لکنه شکره معنی
 حدیث است که سوال ابراهیم از جهت تشنگی بود اگر برای تشنگ بودی سخن حق به منده لکنه لکنه
 فکذا ابراهیم عجم آنکه اهل سنته روایت میکنند عنده صلی الله علیه و سلم انه قال لکنه ابراهیم الا لکنه
 کلمات اینجا نسبت کذب شده بسوی ابراهیم و اینها موصوم اند از کذب جواب لفظ کذب مجاز است از
 تعریض و تشمال مجاز در کلام خدا و رسول علیه السلام بسیار است و آن ملائمه تحقیق کذب بر پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم ثابت می کنند بنا بر تفسیر آن تسلیم است عدم وثوق از اقوال کما ابغی و کذب بر ابراهیم
 از لکن قبل میگردد و آن باطل است ششم آنکه اهل سنت در صحیح از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت میکنند
 که فرموده شیطان میگردد از سایه عوارض تفضیل عمل عمر بر انبیا لازم می آید چرا که شیطان آدم را وسوسه کرد
 قال الله تعالی فوسوس الیه الشیطان قال یا ادم هل ادک علی شجرة الخلد و طاک
 لا یبله و در روی عمل کرد حیث قال انه من عمل الشیطان و ابوب راس که حیث قال انی
 منی الشیطان بنصب عذاب و در قرآه محمد صلی الله علیه و سلم انما کرد و مازل نند و ما ارسلنا
 من قبک من رسول و لا ننبی الا اذا منی الفی الشیطان فی امنیته جواب فرشتگان کنایه
 از خوف و عدم تسلط او بر همه حفظ ای دوستمان خود را حیث قال الله تعالی ان عبادا
 لیس لک علیهم سلطان و فرار بمعنی خوف و در قوله تعالی قل بان الملوت الذی تغرون منه
 مراد شدت خوفست نه فرار بمعنی جستی و این شدت خوف که شیطان از عراست و از انبیا بطریق اولی
 نابت است انسانی آن نیست که ایمان او سر کند چنانچه با وجود شدة خوف شیاطین از هجوم آسمان
 از ایمان استراق سمع میکنند قال الله تعالی و حفظا من کل شیطان ما رد الا من استرق السمع

السمع فاستجاب له نأقت وانهما ياتان كبريات بنيا ولالت وازند هم اول و مصروف از ظاهر امر
 چنانچه در كتب تغيير شرح و بسط نوشته شده و اتواف بنيا بمعيصنة خود و از راه حسن نفس است كما هو الامر
 انكامل سنة روايت ميكنند كه آنحضرت صلي الله عليه وسلم فرموده كه داخل بهشت شد هم خوش نخلين بلال
 پيش خود شنيدم اين حديث لا ندر در فضيلت بلال علام ابى بكر صديق بر آنست و عليه السلام نمودند
 منها لان اسباب افضل من السبوق جواب ابن اطلست و ناقص نسبي چرا كه آنحضرت صلي الله عليه وسلم
 صورت شال بلال و هم چنين صورت شال ديگر مومنان را ديده چنانچه طبراني روايت کرده از ابى تامر
 كه آنحضرت صلي الله عليه وسلم فرمود داخل بهشت شد هم شنيدم پيش خود و از حرکت بلال و بالاندر بهشت
 ديدم فقيرانته خود او پايين تر ديدم اغنيا را حالانكه اينهمه بعد قامت و نخل بهشت خواهد شد هم انكامل سنته
 روايت کرده اند كه پيغمبر اخرون روز عوف بسوي عمر نظر كرد و در تبسم فرمود و گفت كه حقتقالي مهابات كي گشته
 بهندگان خود عانته و بعبر خاصه از مديريت فضيلت عسر بر عسر لازم مي آيد چه خود را از خواص نشسته
 جواب اين قول باطل است چرا كه اين حديث لا ندر در برابر آنكه حق تعالي تغيير عسر خاصه مهابات نموده
 باشد پس از اين حديث فضيلت عمر را بي بكر هم لازم مي آيد چه جاي انبيا هم ضمن چهار هم انكامل
 سنته نماز بر پيروي خشك جائز سبازم جواب ابن تيمان محض است چرا كه طهارت بدن و توب و مسكان
 شرط جواز صلوة است نزد تمام اهل سنته بلكه نماز بر پيروي نرسب اما ميست همان مطهر حله
 در ارتش او و ابو القاسم و شرايح و طوسي و ميب و نوشته اند كه نماز در نجس جايز است اگر نجاست
 مستعدى نباشد و طهارت مومنه بخود فقط شرط ميكنند بازي هم انكامل ميگويند لعيب بشرط نجاست و اول
 سنته جائز است جواب ابن هم كذب فخر است لعيب بشرط نجاست و ابى حنيفه و مالك و احمد
 حرام است و نزد شافعي بركب قول او كه رواه بشرط يك اخطال در نماز تا و ميب و واجبات كنند
 نزاع و كذب بگردد و صورت حيوانات از اسب و فيل و مانند آن در آن نباشد و اصرار بر آن
 نباشد چرا كه با اصرار كسيره مي شود و صحيح است كه شافعي اين قول رجوع کرده و بقول انكامل
 قلته فتوى داده و بگفته بشرط نجاست كمال شده تا نزد هم انكامل سنته سرود و احلال ميگويند

بر او بیخبر از اوست علماء هر چهار مذکور بجز مرتان قائل اند و چه در شایع سلسله ان زمان نرفته اند و بعضی
 نیز گمان که استعمال غنا کرده اند گفتیم شریطه در آن کرده اند که اثبات حرمت نما با آن شریطه محال است
 و غنا با آن شریطه عقلا و شرعا ممنوع نیست و داخل ایه نیست بحدیثی که ما در آنجا ذکر نمودیم
 حال آنکه حق تعالی بیغیر باید جان لاجد و اما غایت مواجید لطیفه جواب و صورتی غیره
 نیز مالک و شامی و احمد و ابو یوسف و محمد و جمهور اهل سنت بجز نیست و نیز بحدیثی که ما در آنجا ذکر نمودیم
 از اجماعی که در آنجا است و مستند درین باب است علیه السلام است و لکن در سوره الفاتحه حذیثه شریفه
 آنکه اصل سنت بر لواط و در حدیثی که ما در آنجا ذکر نمودیم است که در حکم لواط و اختلاف است و در شایع
 حدیث است و نیز بحدیثی که ما در آنجا ذکر نمودیم است که لواط را در وقت زنی میگویند و در بعضی اشیا است نیز غیره و در لواط
 الفحص گفتن ممنوع است چرا که دلالت الفحص آنرا می گویند که بر لغوی از آن منبجی آنچه از حرمت تا نایف دونه ضرب
 و درین سلفهها اختلاف دارند چه جای بر لغوی و نیز دلالت الفحص مفهوم اولی با مساوی باید بطریق اولی
 مساوی زمانیت چرا که از آن معنی فحش است بینه اتفاق است مولود بخلاف لواط و لکن از صحابه و غیره
 اطنه اقوال شتی دارد شده و الله اعلم **مقاله خامسه** در اثبات فضیلت خلفاء اربعه مرتب
 خلافت و فضیلت خلفاء اربعه بر دیگر اصحاب فضیلت و دیگر اصحاب تمام است و در مواد فضیلت و در آنکه از
 مشایرت صحاب کین لسان و در آن تاویل نیاید کرد و در آنکه اصل سنت در جامعه اتفاق دارند بر آنکه فضل انکار
 بعد الانبیا را بویک الصدیق فرموده اما فضیلت یحیی بر غیرشان پس بنویسند از کتاب سنت و اجماع آمده و
 معقول و اما صحابه زمانین و آنکه مرجع آن بسوی اجماع است اما کتاب پس استدلال بقول تعالی بیخبر
 لا یتنبی متکلم من الفقه من قبل العظمه و قائل اولی العظمه در جمعی الذین اتفقوا من بعد
 و قائل اولی الامم من بعد نبی و معال انتمزل گفته که محمد بن فضال از کلمی بویا کرده که این آیه در حق ابی بکر صدیق
 نازل شده و این آیه بعبارة رض دلالت دارد بر فضیلت یحیی از صحابه که پیش از فتح مکة اسلام آورده
 و اتفاق قبایل و در راه خدا کردند هر یک اینکه بعد از فتح مکة اتفاق و قتال نمودند و دلالت الفحص است و در
 بر آنکه یحیی فضل اندازد و دیگر اصحاب چرا که معنی لوجب الفضیلت در آن آیه است بقیه است و در اتفاق

و اما

و تا نیکو اسلام در پیغمبریت اسلام هر چند در بعضی قسم با قیسه شده اما چون اتفاق علی است بر آنکه حضرت مصطفی
 در پند و سلام صغیر بود در حجر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اقیامت گما هر مبعوطی سیر این شیخ و اخرج
 ابو عمرو فی الاستیعاب عن عمرو بن ابی حفصه قال سئل یحیی بن کعب لقرظی عن اول من اسلام
 اعلام ابو بکر قال سبحان الله علی و لهما السلام و انما سئله علی التوکل ان علیا اخفی اسلامه
 من ابی طالب و اسلام ابو بکر فانظر اسلامه و لا تشک عندنا ان علیا اولهما اسلاماً و چون
 افضلیت شیخین بر بعضی ثابت شود بر غیر بر بعضی بطریق اولی ثابت شود اکنون احادیثی که دلالت
 دارند بر سبقت اتفاق زنا شیخین دین را بیان نمایند منها حدیثی که بر سره قال قال رسول الله
 صلوات الله علیه و سلم ما احدث الله احداً من خلقه ما خلا ابی بکر فان له عندنا ید یکافیه الله صلوات
 الله علیه و سلم الفنامه و ما فتی مال حدیث قط الفقه مال ابو بکر اخرج له احمد و منها حدیث
 هشام بن عمرو عن ابیه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و من سب ابی بکر
 الله علیه و سلم و سب ابی بکر الله اخرج ابو عمرو و منها ما رواه البخاری فی حدیث طویل تریباً
 الی بکر فابتنی مسجد الفناء داره و کان یصلی فیه و یقرأ القرآن و منها ما رواه ابو عمرو فی
 الاستیعاب قال عتیق ابو بکر سبعة كانوا یعذبون فی الله منهم بلال و عامر بن فیهر و منها
 ما قال ابو اسحق انه لما اسلام ابو بکر اظهر اسلامه و دعا الی الله عز و جل و الی رسول الله
 علیه و سلم و کان ابو بکر رجلاً مؤلفاً لقومه محباً سباً و جعل یدعو الی الاسلام من وثق
 به من قومه فمن ایتناه و یجلس الیه فاسلمه بدعائه فیهما بلغنی عثمان بن عفان و زبیر بن العوام
 و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و طلحة بن عبید الله فاجم الی رسول الله صلی
 الله علیه و سلم حیث استجابوا له و اسلموا و صلوا باکره عثمان رئیس نبی علیه السلام بود و زبیر رئیس
 بنی اسد و سعد و عبد الرحمن رئیس بنی زبیره و طلحة رئیس نبی تیمسب سلام نبیا که شکر و کتب قابل تزیین
 در می سوزند کفر شده و منها ما ذکره ابو اسحق فی تفسیر قوله تعالی لا یستوی منکم من اذعن من قبل الفصحی
 و فانی که تفسیرش نزد پیغمبر صام آمد و ابو بکر را بد که بر وی پیرانی است بر سینه پاره شده گفت

که هر حال است گفت از پنهان او است و راده خدا صفت کرده جبرئیل پیغمبر علیه السلام را گفت که ابوبکر را بگو که خدا
 بر تو سلام میدهد و میگویی که درین قهر از من ماضی هستی یا نه ابوبکر گفت اعلیٰ بی اسخطا انا عن بی وارض
 انا عن بی وارض این حدیث صحیح است بنوی در معالم التنزیل و تفسیر همین آیه بسندی متصل آورد
 از ابن عمر که بوم سن نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم فرود او ابوبکر بود که جبرئیل آمد الحدیث و منها حدیث ابی وکلا
 الدومی قال كنت جالساً عند النبی صلی الله علیه و سلم فاطلع ابوبکر وعمر فقال رسول
 الله صلی الله علیه و سلم الحکر لله الذی ایدنی بهما اخرجہ الحاکم و منها حدیث ابن عباس ان
 رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اللهم اعز الاسلام بآبی جهل بن هشام او بعربن الخطاب قال
 فاصبح فذا عمر علو رسول الله صلی الله علیه و سلم فاسلمه فخرجہ الترمذی و منها حدیث ابن مسعود
 نحوه فقال جعل الله دعوة رسول الله صلی الله علیه و سلم بعرفنی علیه ملک الاسلام و هم
 الا و ثان اخرجہ الحاکم و منها حدیث عائشہ بن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا يصح
 اعزاز اسلام بعربن الخطاب اخرجہ الحاکم و منها حدیث ابن عباس قال لما سلم
 عمر قال المشركون اليوم انصف منا اخرجہ الحاکم و منها حدیث ابن عباس قال لما سلم
 عمر نزل جبرئیل فقال يا محمد استبشر اهل السماء باسلام عمر و اذ ابن ماجه و منها حدیث ابن
 مسعود قال مازلنا اعرقهم منذ اسلم عمر فی رواية والله ما استطعنا ان یصلوا عندنا کحیث ظاهراً
 حتی اسلم عمر اخرجہ الحاکم سابق لا یستوی باسنم کردن این حدیث و لانت داروبر نصیحت شیخین
 سنت بول رسول الله صلی الله علیه و سلم پس از آنکه آنست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ابی بکر را امام در نماز گذارد
 و از امامت دیگری باشد و وجه انکارش در دو چیز است اول آنکه آنست که فرمود که بمنبعی لغوم فیه ابوبکر
 ان یومهم غیره اخرجہ الترمذی من حدیث عائشہ و له شواهد کثیرة عند الشیخین و منها
 حدیث ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من بنی الا وله
 وزیران من اهل السماء و وزیران من اهل الارض اما وزیرای من اهل السماء فجبرئیل میکائیل
 و اما وزیرای من اهل الارض فابوبکر و عمر اخرجہ الترمذی و منها حدیث سعید

ابن المسيب وسئل قال كان ابو بكر الصديق من النبي صلى الله عليه وسلم مكان الوزي
 فكان يشاوره في جميع اموره وكان ثانيا في الاسلام وكان ثانيا في الفخار وكان ثانيا في العرش
 يوم بدر وكان ثانيا في القبر ولم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يقدم عليه احدا
 ومنها قوله صلى الله عليه وآله لا يركب وعنه هذا سيد كهول اهل الجنة من اولين
 والاخرين الا البنين والمسلمين وروى بعضي روايات انه سيد كهول الجنة وثبأ بهار واه الزمري
 من حديث انس وعلي بن ابي طالب وحارث بن ابي اسيد من حديث ابي جعفر انه خرجت بجره
 رسيده ومنها قوله صلى الله عليه وسلم لقد هممت ان ابعث الى اوفان رجلا يعلمون
 الناس السنن والفرائض كما بعثت عيسى خوارين قيل فابن انت من ابو بكر وعمر قال لا اغني
 لي عنها انما من الذين كمالهم والبصروفي رواية كمالهم من الجسد اخرج الحاكم
 عن حذيفة بن ابي عمار الطبراني عن ابن عمر وعمر بن الخطاب وانس وابو نعيم عن انس وابن
 عدي عن حذيفة ومنها ما طلعت الشمس على احد منكم افضل من ابي بكر
 رواه الطبراني عن جابر والحاكم والطبراني وابو نعيم واز النجاشي عن ابي الهيثم ردا
 والحاكم عن انس ومنها حديث سعد بن زرارة قال قال رسول الله صلى
 الله عليه وسلم ان روح القدس جبرئيل اخبرني ان خير امتك بعدك ابو بكر
 رواه الطبراني ومنها قوله صلى الله عليه وسلم لو وزن ايمان ابي بكر بايمان
 اهل الارض لرجم رواه ابن عدي عن ابن عمر وابن راهويه عن عمر موقوفا
 بسند صحيح ومنها قوله صلى الله عليه وسلم انا خير من اهل الارض قلت من يهاجر معي
 قال ابو بكر وهو لي امواتك من بعدك وافضل منك رواه صاحب مسند الفريدي
 عن علي ومنها حديث ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا اشد بال ابي بكر
 اول من يدخل الجنة مني اخرج ابو داود والحاكم ومنها حديث ابي بن كعب قال قال رسول الله صلى
 الله عليه وسلم اول من يصلي الحق عمر اول من يسلم علي اول من ياخذ بيدي في دخل الجنة اخذ بيدي من
 حقه

ومنها حديث جابر بن عبد الله قال قال عمر لا يكره يا خير الناس بعد رسول الله صلى
الله عليه وسلم فقال ابو بكر اما اذ قلت ذلك فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما طلعت
الشمس على رجل خير من عاصم بن حمزة لزماني وروى نحوه الثاني ابن عبد الله عن حديث ابى بكر الصديق
وروى ابو سعيد بن العيص في مسندك قوله صلى الله عليه وسلم ما اظلت الحضره ولا اقلت العنبر لم
بعد النبيين خير امنك يا عمر وروى ابن ماجه من يحد اليه بعد محمد بن علي قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ذاك الرجل ارفع امتي درجة في الجنة قال ابو سعيد والله ما كنا نرى الا عمر
بن الخطاب **فائدة** احاديث كثيرة في فضيلة عمر بن الخطاب بن عمرو ولدت وارز من محمود انذير انكم
او فضل الناس است بعد ابى بكر بليل جماعه كذا ذكره في حديثه وبعده يتران كذا ذكره في حديثه وبعده
حديث عائشة قالت قلت يا رسول الله هل يكون لاحد من الحسنات عند نجوم السماء قال
نعم قلت فابر حسنات ابى بكر قال انها جميع حسنات عمر كفته واحدا من حنات ابى بكر
رواه رزين وسهمن بن شيبان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الحسن بن ابي عبد الله لطلب سادة
اهل الجنة انا وحمزة وعلي وجعفر والحسن والحسين والمهدي رسول الله التومذي والحاكم وقوله
صلى الله عليه وسلم الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة وقوله صلى الله عليه وسلم انا سيد
ولد آدم وعلو سيد العرب رواه الحاكم عن ابن عباس وعائشة وصححه واثار اكثر المحدثين
الى ضعفه وله شواهد كلها صريحة مرادها ان الجنة على العموم ميرت والا لازم ايد فضيلة
عمره والى جعفر وسهمن بن شيبان مروي برانبا ومروان بن اسيد بن حارث في حديثه في بعض اختلاف حديث
ابو بكر وعمر سيد الاولين والآخرين والمرسلين والمرسلين ان برعموم خود است لوجود الاستثنا
بقوله الاولين والمرسلين پس تخصيص كرده شوند ان احاديث ضمنى الدلالة ما بين حديث متواتر قطع
استدلاله على الدلالة وكفته شود كذا مراد سيد اول الجنة بعد ابى بكر وعمر ودر حديث علي سيد العرب مراد
سياوت من حيث الاستواء ووجه تخصيص ما عرب ظاهر نمیشود كذا في الوقت در عرب السلام بود نه در عجم پس سيد
عرب مراد من بود و كذا مراد ما لا يخفى پس وجه تخصيص ميران است كه عرب به نسبت تفاخر ميگردند

على

علی سید غلب است من حیث انساب اجداد و بعضی احادیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود علی و عباس
 هر دو را تا سید العرب و اهل بن عدی عن ابن عباس من موضعین و الله اعلم و دیگر احادیث بنی قریظ علی
 و اولاد او را نمیدانند لیکن باین احادیث متعارضند از منتهای توله صلی الله علیه و سلم لعنت علی و اولاد منک و اهل
 الخداری و مسلم من حدیث براء بن عازب و حاضر کردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم فاطمه علی و حسن
 حسین و سبایه بعد نزول قتل تعالوا اندع ابنا لنا و ابنا ناکم و نسائنا و نسائنا ناکم و انفسنا و انفسکم
 و قوله صلی الله علیه و سلم من نسب علیا فقد سب نبی و من اذی علیا فقد اذی فی ذمیر من او ازین
 احادیث یکا گنلت علی رضی الله عنه یا آنحضرت علیه السلام من جهت اینست که این کلمات در حق و دیگر تو را
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمودی گشته در حق عباس ندی روایت کرده اند فی عمی فقد اذی فی فان عم ابی
 صنوبر و غیره در حق عباس و نسبت بانی نسب و مرد غیر نشان است نمی دانانک و آورده شده و عادت عرب بود
 که در وقت بیابان و لا و او فرماورد و را حاضر میساختند و هم چنین در وقت عهدتین که در سن و الی امر خود
 متصدی می شد یکی از اهل بیت او پس از تبلیغ آیات سوره برات فضیلت علی بر شصتین رضی الله عنهم
 لازم نمی آید **فأله** حدیث خلیفه ان ناهوا ابنا بکر نجد و ما سینا زاهد فی الدنیا و غسانی لا یخشی
 ان ناهوا و اعرج نجد و هو یا مینا الیخاف فی الله لو عتلا ثم وان ناموا علیا و لا را که با علیان
 نجد و ه هاد یا مهد یا یخذ کم الطریق المستقیم رواه الحاکم و در وی من حدیث علی ایضا
 حاضر همان از حدیث فضیلت علی بر شصتین همیده اند که در است مراد شصتیم بوی حواله فرمود حق است که بخند
 بر فضیلت ثلاث تبار و بلکه این حدیث دلیل است بر آنکه این سه بزرگ حق خلافت اند و اشاره است ما را که در حدیث
 اولاد این سه نفر می کنند بوی ابی بکر یا نبی بوی عمر یا نبی بوی علی و اشاره است با آنکه در خلافت ابی بکر و عمر
 را جای دوم زود نمود بود و چون علی را خلیفه کنند در خلافت علی مردم شایع و اختلاف کنند لیکن حق در آن
 بجانب علی و مقتجان او باشد پس اگر او را بر گیرند بهر ایت رسند و الا از حدیث دور با و نبی کرده باشند
 اشاره بهین دو کار و حدیث قال من اطاع علیا فقد اطاعنی و من عصا علیا فقد عصانی و حدیث
 قال و الذی نهی بیده لئن اطاع لیدخل الجنة جمعین اکعین اخرجه الطبرانی من حدیث

حدیثی که در بعضی احادیث است و در بعضی احادیث است و در بعضی احادیث است

ابن مسعود توجیه دیگر در حدیث است که قوله علیه السلام لا ادركه فاعلم ان لا تترك الاولی
یعنی امیر ساختن علی با وجود بیغین از شما خواهد بود چون آمد که در حضورت ترجیح منضول با وجود فاضل
لازم می آید پس حدیث در معنی آن حدیث است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده بای الله والمؤمنون
الا ابا بکر و آنچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در شان ابی بکر زهد و در دنیا و زینت در آخرت فرموده اینست
در اینست صورتی که در حدیث است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده اینست که در حدیث است که آنحضرت
تومی این ایامت فی المدینه لانه من دلالت میکند بر کمال در اینست قوت در اینست عدم خوف
ملاست پس فضیلت علی صریحی است که در حدیث است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده اینست که
روافض و امثال شان آنرا وضع کرده اند و محدثین آنرا معتبر ندانند و کذب با فرمایند و اگر آن مردی
و اما جماع و اما صحابه و تابعین از اهل بیت میفرمود که هر چه ان بسوی جماع است فضا اثنین بر عقال کنا
نخیر بین الناس فی زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم فخر ابا بکر نثر عمر نثر عثمان بن عفان
اخرجه البخاری و فی روایت کنانی از منی صلی الله علیه و سلم لا فعل ابی بکر احدا نثر
عمر نثر عثمان نثر نثر اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم لا فاضل بلنهم و منها
اقوال عربین الخطاب منها قول و قد سمعته یقول فی عده من الاضواء ما معشر السالمین ان اول الناس
بامر رسول الله صلی الله علیه و سلم من بعد و تانی اشین اذ هما فی النار ابی بکر السباق الیین
اخرجه ابن ابی سنیبه عن ابن عباس عنده و قوله حین جلس علی المنبر و ذلك الغد من یوم توفی
رسول الله صلی الله علیه و سلم و فیها فان یک یصل قد مات فان الله عز وجل قد جعل بینه
انظر کما نوراً یهتدون به بما هدی الله محمد وان ابا بکر صاحب رسول الله صلی الله علیه
و اما اول الناس بامر و که فقه موافق با یوه اخرجه البخاری عن انس عند قوله و قد سمعته یقول
بما ساعدت فابکره تطیب نفسه ان یقدم ابا بکر قال یعنی الا نصار یفود بالله ان یقدم
ابا بکر و قوله کان والله ان اقدم فی ضرب عنق و لانه یعنی ذلك من انتم احبالی من ان
انا و علی قوم فهم ابوبکر اللهم الا ان تسول لی نفسی عند الموت شی لا اجدک الا ان

اخرجه

اخراج بخاری عن ابن عباس عنه و قوله ابو بكر سيدنا و خيرنا و احبنا الى رسول الله صلى
 الله عليه وسلم اخراج الترمذي عن عائشة عنه و ما روى الديلمي في الفروع و ابو نعيم
 في الحلية ان عمر بن الخطاب سعد المنبر فقال الحمد لله الذي صيرني ليس فوق احد
 ثم نزل فقيل له في ذلك فقال انما فعلت ذلك للشكر لا بغيره اقول عمر بن الخطاب که او در سفینه بنی
 ساعده بحضور جماعتی از انصار و غیره گفته و انصار در جوابش گفته نعوذ بالله ان تقدم ابا بكر
 و بر سر منبر روز و یوم از وفات آن حضرت صلعم بحضور اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته کسی انکار
 نموده و در مجلس مستعد و بر سر منبر با و غیره گفته و صاحبان تسلیم آن نمودند کسی انکار آن نکرد و بیل
 است اجماع و منها اثر ابو عبیده بن الجراح چون هنگام بیعت بعضی مردم نزد ابی عبیده بن الجراح
 آمدند و فرمودند که با وی بیعت کنند ابو عبیده گفت تا نونی و فیکرک ثلاثه یعنی ابا بکر اخراج ابن
 ابی شیبہ عن محمد بن شیرین و اخراج احمد معناه غیر آن ذکر است لکن ابی عبیده
 لا استخاد و فی الصلوة و منها اثر عبد الرحمن بن عوف که بعد وفات عمر و محمدی عظیم شرط کرد که بر سر
 شیخین عمل کند و حاضران تسلیم نمودند و اثر عثمان بن عفان بعد تسبیح بن شرط عمل است طبع
 ان اکون مثل نعمان الحکیم اثر ابو عمرو فی الاستیعاب و علی رضی و افضلیت عثمان بز خود مشا
 کرد و در شرط عمل کردن بر سیره شیخین مناقشه نمود و چنانکه از حاضران مجلس که مهاجرین
 و انصار و امراء اجناد بسج بودند مناقشه کرد و انکار بران نمود این دلیل است قاطع افضلیت
 شیخین و منها اقوال علی رضی در ایام خلافت خود که مجلس متعدد افضلیت شیخین
 را به ترتیب بیان نمود و جمعی را که درین مسئله ظن فاسد بود زجر نمود و وقتها صحابه
 حاضر بودند و از کسی منسی و اغراضی ظاهر نشد و این آثار بعد تو اتم رسیده ذر
 گفتند که بشنود و چند کس از علی رضی استعدت افضلیت شیخین به ترتیب روایت
 کرده اند انتهی و فی الواقع این مسئله را بهر تراز خاتم اختلاف کسی دیگر نقل
 نکرده و عمدتاً کلی اصل سنت بر تقریحات او است از آنچه قول او

اخبر هذا الامم ابو بكر ثم عمر لم طرق منها حديث محمد بن حنفية قال قلت لابي اي الناس خير
 بعد النبي صلى الله عليه وسلم قال ابو بكر قلت ثم من قال عمر وحشيت ان يقول عثمان قلت ثم انت
 قال ما انا الا رجل من المسلمين رواه البخاري ومنها حديث ابى جحيفة وار طرق احد هاعن
 ذر بن جيسر عنه قال سمعت عليا يقول الا خبركم بخير هذه الامم بعد نبيها ابو بكر ثم قال الا
 خبركم بخير هذه الامم بعد ابى بكر عمر واخرجه احمد ثانيا عن الشعبي قال حدثني ابى جحيفة
 الذي كان يسمه علموهما الخبر قال لعلي يا ابا جحيفة الا خبرك بافضل هذه الامم بعد نبيها
 ابو بكر وبعد ابى بكر عمر بعد هاتين الاخر ولم يسمه اخرجه احمد ثانيا عن ابى اسحق السبيعي عنه
 قال قال علي خيرة هذه الامم بعد نبيها ابو بكر وبعد ابى بكر عمر لو شئت اخبركم بالثالث لقلت
 اخرجه احمد تابعه عن ابن ابي جحيفة قال كان ابى من شرط علي وكان تحت المنبر فحدثني
 ابى انه صعد المنبر يعني عليا فحمد الله تعالى واثق عليه صلى الله عليه وسلم
 فقال خيرة هذه الامم بعد نبيها ابو بكر والثاني عمر قال يجعل الله تعالى خيرا حيث احب اخرجه
 احمد خامسها ما اخرج الاراقطى والمحاظ ابو ذر عبد بن حميد بن محمد الانصاري الهروي
 من طريق متنوخة عن ابى جحيفة رضى الله عنه قال دخلت على علي في بيته فقلت يا اخي اناس
 بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال مهلا يا ابا جحيفة الا خبرك بخير اناس بعد
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر وعمر وبعثك يا ابا جحيفة لا يجمع بغض وحب ابى بكر
 وعمر في قلب مومن واخرج الدارقطى عن ابى جحيفة انه كان يرى ان عليا افضل الامم
 فسمع اقواما يخالفونه فخرنا شديدا فقال له علي بعد ان اخذ بيده وادخله بيته
 ما الخزيك يا ابا جحيفة فذكر له الخبر فقال له الا خبرك بخير الامم خيرة هاتين الامم بعد نبيها
 اعطيت الله عهدا ان لا الامم هذا الحديث بعد ان شافهني به على ما بقيت سادسها
 اخرج الحافظ ابو بكر محمد بن الحسين الاجرى الغدادي عن ابى جحيفة رضى الله عنه قال
 سمعت عليا عليه منبر الكوفة يقول خيرة هذه الامم بعد نبيها ابو بكر ثم خيرة عمر انتهى

بازاننا طراين روايات ظاهر شده كه حديث ابى حمزة از رسول الله روايت شده است كه مى فرماید كه در روز دوم در خانه
 على بن ابي طالب و زهرا و فاطمه و زینب روايت کرده شده است كه خطب على بن ابي طالب در آن روز كه بعد از نبينا
 ابوبكر و عمر و عثمان و علي بن ابي طالب و ائمه و انبياء و اولاد و اولاد اهل بيت و اهل بيت اهل بيت اهل بيت
 زياده باطله و منكره است و مناقض و آيات صحيحه و منها حديث علقمه قال براهم النخعي ضرب علقمه
 ابن قيس هذا المبرور قال خطبنا على بن ابي طالب هذا المنبر فقال الله و انشى عليه و ذكر ما شاء الله
 ان يذكر فقال ان خير الناس كان بعد رسول الله صلعم ابوبكر ثم عمر ثم ابي بكر ثم ابي بكر ثم ابي بكر ثم ابي بكر
 يقضى الله فيها الخرجه احمد و منها حديث الزبال بن هيسره عن على بن ابي طالب قال خير هذه الامة
 بعد نبينا ابوبكر و عمر اخرجاه ابو عمرو في الاستيعاب و منها حديث عبد الجواد بن عبد الجواد
 كثيره احد عن حبيب بن ثابت عن عن علي بن ابي طالب قال لا انبأ بغير هذه الامة بعد نبينا
 صلعم الله عليه وسلم ابوبكر ثم عمر اخرجاه احمد ثانيا منها عن المسيب بن عبد الجواد عن ابيه قال
 سمعت عليا يقول ان خير هذه الامة بعد نبينا ابوبكر ثم عمر اخرجاه احمد ثانيا عن ابى اسحق
 عنه قال سمعت عليا يقول على المنبر خير هذه الامة بعد نبينا ابوبكر و عمر و لو شئت ان اسمى
 الثالث لسميته اخرجاه احمد و ابو عمرو عبد الملك بن سلعم عنه قال سمعت عليا يقول قبض
 رسول الله صلى الله عليه و سلم و علي بن ابي طالب و انشى عليه صلى الله عليه و سلم
 قال ثم استخاف ابوبكر فعلم رسول الله صلى الله عليه و سلم و بيسته ثم قبض ابوبكر على خير قبض
 عليه احد و كان خير هذه الامة بعد نبينا ثم استخاف عمر فعلم بها و سنتها ثم قبض على
 خير قبض عليه احد و كان خير هذه الامة بعد ابوبكر و منها حديث عبد الله بن سلمه
 قال سمعت عليا يقول خير الناس بعد رسول الله صلى الله عليه و سلم ابوبكر و خير الناس بعد ابوبكر
 عمر اخرجاه ابن ماجه و ابن عساق استنكره امام جعفر بن محمد الصادق رضى الله عنهما از پدر خود روايت کرده كه گفت
 گفت مروى بن يعلى بن ابى طالب كه مى شنوم تر كه در خطبه خود مى گوئى الا هذا صلحنا بما اصلحت به الخلفاء
 الراشدين المهديين آنها كه مى شنوم پس چشم مبارك او اشك نيمت و گفت ثم حيا بى ابوبكر و عمر

امامي المهدي وشيخنا الاسلام رجلا قزويني المشدري بهما بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم من اقتدى
 بهما عصم ومن اتبع آثارهما الى الصراط المستقيم ومن تنكب بهما فهو من حزب خدا خرابه الخافض ابو طاهر
 احمد بن سلفي اصحابي بسنده وازنجه است قنبري اوكسى را كه با فضيليت شيخين متقدمين بنامه عن الحكم
 ابن محجل قال قال علي لا يفضلني احد على ابي بكر وعمر الا جعلت حد المفترى اخرجوه ابو عمرو
 والاسديعياب وازنجه است قول علي رضي الله عنه سبق رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وصلى ابو بكر وثلاث عشر ثم خطبنا فتنه وبعفو الله من يشاء اخرجوا الحاكم من حديث قيس
 اللادي عنه وازنجه قول علي ما من الناس احد احب الى ان القى الله بما في صحيفته من هذا المسجى
 يعني عموله طرق منها حديث ابن عباس قال وضع عمر على سريره فكتفه الناس يدعون ويصلون
 قبل ان يرفع وانا فيم فليدري على رجل خذ منكى فاذا على فترحم علي عرف قال ما خلفت احدا
 احب الى ان القى الله مثل علمه منك وايد الله ان كنت لاظن ان يجعلك الله مع صاحبك وحديث
 اذ كنت كثيرا سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول ذهبت انا وابوبكر وعمر ودخلت انا وابوبكر
 وعمر وخرجت انا وابوبكر وعمر اخرجوا البخاري ومنها حديث سفيان بن عيينة عن جعفر الصادق
 عن ابيه محمد الباقر عن جابر بن عبد الله ان عليا دخل على عمر وهو مسجى فقال صلى الله عليك
 ثم قال ما من الناس احد احب الى ان القى الله بما في صحيفته من هذا المسجى اخرجوا الحاكم وخرجوا
 محمد بن الحسن في الاثار عن ابى جعفر عن جعفر الباقر وسلا ومنها حديث ابن عمر قال وضع عمر
 الخطاب بين المنابر والقبر فجاء علي حتى قام بين يدي الصفوف فقال هو هذا ثلث عرات
 ثم قال رحمته الله عليك ما خلق الله احدا احب الى ان القاه الله بصحيفته بعد صحيفه النبي
 صلى الله عليه وسلم من هذا المسجى ثوبه اخرجوا احمد ومنها حديث ابى جعفر قال كنت
 عند عمر وهو مسجى ثوبه وقد قضى نحبته فكشف علم الثوب عمر وجهه ثم قال رحمته الله عليك
 ايا حفص فوالله ما بعني بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم احدا احب الى ان القى الله
 بصحيفته منك اخرجوا احمد وازنجه انك حاكم برواية مصمعة بن صوحان روايت مى كند

که علی رضی الله عنه وقت مردن خود و مشیت که ابن جهم اورا زود چون مردم بوی گفتند یا ایها المومنین
استخلفت علینا فقال ان یعلم الله فیکم خیرا یول علیکم خیرا که قال علی فعله
الله فید الخیر اولی ابابکر آخره الخا که غرض که اتوال مرتضی در باب افضلیت شیخین بزرگ
بود بر بقره و اتر رسیده کسی مجال نکار آن ندانم که آنکوز و فتن آنرا حمل کنند بر تقیه و ابطال التیبه
سابق مذکور شده خصوص تقیه درین احادیث متوهم نیست چرا که علی رضی الله عنه در جواب سپهر
نور محمد بن حنفیه فضیلت بیان کرد آنجا احتمال تقیه نیست و در حدیث ابی حمیفه در یک قصه دارد است
که بر تنبیر کوفه گفتند دور کوفه داخل نشده بود مگر بعد فتح و سران از جنگ اصل
بصره دورا نوقت سلگم نماند تر و امر او قویتر بود و ابوبکر و عمر راه تنبیر گذرشته بود
که فوت شده بود ندانم پس تقیه برای چه باشد و در یک قصه دست ابی حمیفه گرفتن
در خانه خود در تنبیری افضلیت بیان کرده و ابوجحیفه معتقد افضلیت علی بود و از مخالفان
مردم درین مجال سخن شنیده داشت پس اینجا تقیه چه احتمال دارد و اگر تقیه مستیکرد
یا هم نفس می نمود چه با معاویه منافقتم کرد و هم نفس نه نمود بلکه نه مردم
انی عبد الله و اخور رسول الله و انا الصدیق الاکبر لایقولها بعدی الا کاذب
صلیت قبل الناس بسبع سنین و منها القوال ابن مسعود قال جعلوا اما ماکم
خیر که فان رسول الله صلی الله علیه و سلم جعل ما منا خیرا تا
بعده و قال لو وضع علمه احماء العرب فی کفة میزان و وضع علم
عمر فی کفة لرجح علمه و لقد کانوا یقولون انه ذهب بلسنة اعشاد العله و لجلس کنت
اجلسه من عمر اوفی عندی من عمل سنه این اتوال را ابو عمر و در استیعاب روا کرده
و منها قول حدیقه کان علم الناس قد دس فی حجره علم عمر اخر حبه
ابو عمر و فی الاستیعاب و منها قول سعد بن ابی وقاص کان عمر اهدانا فی الدنیا
اخو جابن ابی شنیته و منها اشعار حسان بن ثابت روی الحاکم عن حبیب بن ابی سبیب

قال شهدت على رسول الله صلى الله عليه وآله قال لحسان بن ثابت قلت في ابي بديت كما فعل حتى اميع قال
 قلت شعره واني اثنين في الغار وقد طاف العدو به ان صاعدا الجبل الجبل وكان حبس رسول الله
 وقد علموا من الخلافة لم يعد له بدلا فبقم رسول الله صلى الله عليه وسلم وايجده في رازا حاد
 من روعه ما يشمركه تبسم تحضرت صلى الله عليه وسلم بعد استماع تقرير است وعنه مجالد بن سعيد قال سئل
 الشعبي عن اول من سلم فقال اما سمعت قول حسان رضي الله عنه شعر خيرا البرية اتقاها واعلمها
 بعد النبي واوفاها بالجملة الثاني التالي المجرود مشهده واول الناس منهم صدق في الرسل ومنها شعار
 ابي محجن الشقي كرو عمر وروستيعا ورو شعر سميت صدقا وكل مهاجر سوا عيسى باسره غير منكر
 قول بن عمر قول حميد بن مسيب بالاكثرة ومنها قول مسروق حبك بكر وعمر وعرف فضلها من السنة
 اخبر ابو عمر ومنها قول سفيدان الثوري من زعم ان عليا كان احق بالولاية منها فقد حفظنا
 ابا بكر وعمر والمهاجرين والا نصار رضي الله عنهم وما اراه يرتفع مع هذا العمل الى السماء رواه
 ابو داود واكرسي كوكب كرو عمر ريگه يذكري عبد الله زاق عن معمر قال لو ان رجلا قال عمر افضل من
 ابي بكر ما عفتنه وكذلك لو قال علي عندي افضل من ابي بكر لم اعنفه اذا ذكر فضل الشيخين
 واحبهما وانما عليهما ما هما اهله فذكرت ذلك لوكيع فاجابه واشتهاه ويكوي يذكري لاختلاف السلف
 في تفضيل ابو بكر وعلي جوابا گفته شود بخند وچه كلي انما ابو عمر ودرست قول معمر ذكر کرده، ليكن
 انما روموه وانا رواه واحدا وبنه كذا فضيلت ابي بكر فاروق ودر بر تضي دلالة وازند آورده پس قول معمر تلاشي
 شد ويزيد بن قول معمر معلوم ميشود كه در باب معمر عدم تفضيل يكسيت بر ديگري بلکه جايز است كه تفضيل بر
 نزد او بديل حسي ثابت باشد چنانچه قول باقلافي و امام الحرمين پس بنا بر عدم اطلاع بر دليل قطعي الم اعطف
 گفته باشند و آنچه ابو عمر گفته اختلاف السلف في تفضيل ابي بكر و علي سياق كلام ابني عمر و بران دلالت دار
 كه عرض ابني عمر و از بن قول اثبات تفضيلت علي است حضي الله عنها بر جميع ناس بعد خلفائه ثمانية چنانچه در
 اهل سنت و جماعت است و حاصل كلامش آنست كه چون سلف تو ابي كروم تفضيل علي باشد بر جد بن
 مشقول شده پس نظار آنرا صرف كنيم بجهت اوله قويه بود بر تفضيلت شيخين ليكن ان اتوال البته بر اس

تفضي

تفضیل مثنوی غیر علمیه بلکه خود بود و چون آنکه معتبر در احوال قول فقهی است که اصل علم عقدا نذنه قول
عامه ناس پس در معامله فقهی اصحابه مثل ابی مکر و عمر و عثمان و علی و ابن مسعود و ابو موسی اشعری و ابن عمر
و سعد بن وقاص و زید بن ابی عامر و عبد الرحمن بن عوف و ابو سعید بن ابی صالح و ابی بصیر و
ابو جابر و غیره و علمیه و حسان بن ثابت و ابو جحیفه و اشمال شان و از تابعین مثل سعید بن مسیب و سفیان
ثوری و سفیان بن عیینه و شعیب و حسن بصره و ابراهیم نخعی و علی بن حسین و محمد باقر و جعفر صادق و عبد الغفر
و ابو جحیفه و شافعی و مالک و احمد بن حنبل و اشمال ثقیان قول یکی از احادیث که مجتهد نباشند روایت کرده خود
نقض آن اجماع بشکند بلکه در اکثر مسائل جامعیه در بدو حال اختلاف را میشد چنانچه در حدیث خبر خود در جمع
قرآن در مصاحف اختلاف اقوال مروی گشته است بعد از روایت چون حق ظاهر میشد اجماع تحقق میگشت
و اختلاف برهمی خورد و بعد میوم آنکه قول بعضی از سلف در باب فضیلت برخلاف قول به هر اگر یافته
شود و بعد در حدیث رسد آنرا تفضل بزنی عمل باید کرد پس قولی که رضی الله عنه که در حق فاطمه علیها السلام
گفته اند لاندل بجنه رسول الله علیه و سلم احدی این قول دلالت دارد بر آنکه فاطمه علیها السلام فضیل است
از علی علیه السلام حال آنکه کسی از مخالف و موافق باین قول قائل نشده پس عمل این قول همان فضیل
بزمیت پس معنی قول معمر آنست که روان رجلا قال عمر فضل من ابی بکر یعنی من وجهه الاعمق و روان
رجلا قال علی فضل من ابی بکر من وجهه الاعمق و لا نزاع فیها و اما اول عقلی بر فضیلت شیخین پس باین
تقریر گفته شود که فضل عبارتست از زیاده یکی بر دیگری در صفت مشترک فیها پس اگر وجهی مشترک اعتبار کرده
شود زیاده نباشد فضل نتوان گفت فضل کلی عبارتست از زیاده یکی بر دیگری بحسب اوصافی که در آن وقت
و احسن احوال متکلم بآن اعتدایا پس فضل کلی باعتبار عرف عام آنست که اکثر فضلا و اشرف آنها بان اعتدایا
نمانند چنانچه الماس فضل کلی بر بلور میگردد چرا که اگر چه بلور در سهولت تحت از الماس بهتر است اما متعیر نبرد
حارر فضلا فضل من حيث افضیه است و هم چنین اسپ زنگار و نیز است کوگاد من حیث الثروت از اسپ بهتر است
و باعتبار عرف خاص فضل کلی نزد هر طائفه جداست نزد سناطین فضل کلی کسی را است که جمیع رجال
رضایت نکند از قتال و جمیع منسج اموال و بسایست و ان در اوصافی که بریاست متعلق باشد از سخاوت

نخاعه

و شجاعت و حسن تدبیر و صلاح امور و ناس و وفا و محو و احذق و اقدر و اکل و اشد و نرد و علما
 کسی که در عقل و فهم و حفظ و سعه علم و تدره و تحسیر و تقریر اکل باشد و در عرف و هجران
 افضل کسیست که آلات حرب و ادوات از نفاق ناس تبسن و جبر مینواند ساخت پس در وصف
 دیگر که ترواق آن میان حمت نمایند کسی با فضل باشد چون علونب یا مضانه زبان یا بر اعه جمال
 فضل جزئی بر آن نمانند فضل کلّه و چون دانشی که فضل کلی با اعتبار هر قوم جدا است پس
 ترواق کلی که جامع باشند سمت خود را بر پیغمبری منحوت من عند الله تعالی بعلمی و کتابی
 و معتقد باشند با کمال سعادت و شجاعت در اتباع این پیغمبر و این پیغمبر میزان فضل و کمال است
 و فضیلت از غیر و ملکه در مراتب قرب عند الله و در سبب و ثواب فی و ارجب است پس فضل کلی
 در اصطلاح این مردم نمانند مگر کسی را که اشبه بود با پیغمبر در صفاتی که پیغمبر است یا رسالت نمانند است
 و اکثر بود در مصاحبت و در یاری و مددگاری پیغمبر و در حسن ترویج دین و واسطه بودن
 میان پیغمبر و امت و در علوم پیغمبر و تربیت کردن امت بر منساج تربیت پیغمبر پس هر که این صفات
 در او تمام و کمال باشند و فضل باشد هر که در دیگر صفاتی از صفات کمال مثل شرافت نسب پس و جمال یا
 سخن دودی یا فطرتی در دنیا از دیگران است باشد آنرا افضل حسنی توان گفت
 و فضل کلی پس اول و صاف پیغمبر علیه السلام که من حیث رسالت او رسالت است
 و آنچه سبب قربت است عند الله تعالی و سبب اکثریت ثوابت با با پیغمبر ما بران کسیران
 و فضیلت دیگران با پیغمبر بدانکه حق تعالی خواست که مردم را هدایت کند و بمعرفه خود و با پنج
 فلاح و بهبود آنها است در دنیا و آخرت آگاه سازد هر چند درین مورد هیچ امر محتاج با سبب نبود
 اگر نبوت بی واسطه سبب هدایت می کرد و حیث قال ولو شئنا لآل دنیا کل نفس هد لها لیکن سبب
 عاده الهیه که امور دنیا منوط با سبب است برای هدایت نشان رسل و انبیا از پیشان این است و آنرا که
 اتحاد نومی تاثیر و تاثیر تمام و اکل بند و او را حق تعالی و واسطه رحمت و جوارحه پیغمبر خود کرده در حق او
 فرمود و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و ما ارصدت اذ رجعت لکن الله می و فرمود و الذین یؤمنون

سید علی

میبایعون الله بدله فوق ایدیم ولله اطاعة اور عین طاعة خود و مسمحت خود فرموده **حيث قال**
من يطع الرسول فقد اطاع الله فمَنْ اَنْ كَسَمْتُمْ حَتَّى تَبْغُوا الله فاتبعون يحببكم الله واطعن اور ارجع
 مستقیم آفریده که در اخذ فیوض الهی انحراف نکنند و بیخ و میل ننمایند و علوم لدنی و کسری از سبب
 قیاض کماهی بگیرد و مازاع البصر و مصاطفی اشاره بآبست و اور عقل کامل و قلب سلیم و اذکار علوم
 و معارف خطا نکنند ماکذب الفواد مارأی و عقل اور ابطاح علوم ربانی و نفس و در تالیع محصل
 و جوارح اور تالیع نفس ساخته است و انما حلح خلق عظیم کما تیرا ان است و لطف الهی
 شما طحال و گشت که در بواسطه ماکتب و مسمی بر بواسطه از حق تعالی علوم هنر بوی رسید و وجدک
 صفا که فیضی اینهمه صفات که در کورشده راجع باشد ار و کمال است و نیز باطن و در قوه مؤثره داده
 که بآن قوت باطنی مصاحبت او بطن شفیضان را در رنگ سفید گرداند و چون طبعان استی آرد
 نماز و اخذ فیوض کنند و بیخ و انحراف ننمایند و قلب او را بجدنی عطا فرموده که مردم را بان جذب بوی
 محبت و از وی در شرف پیدا شود تا از امتثال و لمر و انتها منهای او سر نه چیدن راه از منجید
 هاب و من راه صرفت ریاحه مقتضای همین تاثیر است و ممته اور ابران مصروف گردانیده
 که احکام آربی و علوم ربانی را بقوه قلب قلب فصاحت زبان بر واسطه و بواسطه رسل و جفا کشی جهاد
 و تحمل عیاش و عموه بخل رسیده اور احوال انصار داده که مثل جوارح پیغمبر برانند درین اورا هم حضور
 او و هم بعد رحلت و آبیاری کرده کمال رسانند که در ذریع اخراج منطه فاذر فاستغذ فاستوی علی
 سوجه العجب الذراع و اشاره باین نعمت و رسانست که فرموده و ابدلک بنصره و بلبلو منین و الله یقلعهم
 لو انفتحت ملاذ الارض جمیعاً ما الفیضین قلوبهم و لکن الله یطعمهم این صفات راجع از صفات است
 و تحمیل و این صفات کمال تحمیل سبب فضیلت است برانند بر چه یکی از کیفیت کمال از جمله که کمال است
 عصیان اشتیاق با عرض او را بدست آبی و در سگرفت چند از سخن کسی نمیکرد یکا در بندهما یعنی در این
 در نوعی خود و اشاره بنعمت قوله تعالی لو ان یبنناک لقد کدت ترون الهم شیئا قلیلی یعنی اگر نایب
 اگر بر کفر قریب کی که میل میکردی بسوی کفار جزری اندک یعنی بی است الهی هم بسیار میل میکردی

۴۱

و دیگر آنکه در ضمن الهی او را بلا واسطه میگردانند و دیگر از او واسطه او پس مخصوص الهی در وی انتم و لکن با ستمند
 چنانچه میبینی که بمقام آفتاب بلا واسطه ستیز شود و اقوی و انتم خواهد بود و در نورانیت از ستمی دیگر که سبب
 تقابل از زمین اول روشن شده باشد و اشاره باین سخن قوله صلی الله علیه و سلم ان اعلمکم و انقلکم بالله
 سهوم آنکه اعمال صالحه از ایمان و اخلاق و افعال و جوارح چون بواسطه تربیت دست عمل است از اعمال
 او پس ثواب جمیع آنرا داخل نامه اعمال دست زیاده از اعمال ذات خود من غیران منقص من اجورم
 شیدا قال علی الصلوة والسلام من سئمت حسنة فله اجرها و اجز من عمل بها من غیران منقص
 من اجورم شیدا و چون صاف پیغمبر صلعم دستی و میزان فضیلت دست آوردی ازین میزان فضیلت
 بر غیر آنها و فضیلت بعضی اصحاب بر بعضی و فضیلت شیخین بر جمیع اصحاب میتوان دریافت بدانکه اصحاب
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم هم بر سایر ان فضیلت بسبب چند چیز است یکی آنکه طبعیت خوب زیده است و
 آنکه خیر القرون گشته اند و این باکی طبعیت شماره است بحیث ان الله اختارنی و اختارنی اصحابا با و
 اختارنی منهم اصحابا و انصارا و دویم آنکه اصحاب در رنگ اعضا و جوارح پیغمبر صلی الله علیه و سلم گشته اند و
 ترویج وین و درایت خلق بسوی رسول الله پس گویند که یک دولت رسالت اند قوله تعالی هو الذی
 ایدک بنصره و بالمؤمنین و قوله تعالی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین شما درین عالم سهوم
 بسبب آنکه فیوض از پیغمبر صلی الله علیه و سلم بلا واسطه و تأثیر صحبت مدام برکت او بر تکیه قلب تصدیقین
 و عناصر در رنگ پیغمبر برآمدند پس طلوع امام خلائق گشته اند از امروز صلی الله علیه و سلم اصحابی کالجوم
 با بصیر اقتدیتم اهتدیتم و بهین سبب که در صلاح باطن در رنگ پیغمبر برآمدند و در حدیث صحیح وارد شده اولان
 احد که انفق مثل الحدیث بما ما بلغ مد احد هم و لا نصفه چه دارم آنکه چون ایشان در وسط اند میان پیغمبر
 و ایمان آنرا و دیگر از ایمان و اعمال بواسطه ایشان سیده پس اعمال مآثره داخل نامه اعمال اصحاب است
 من غیران منقص من اجورم شیدا و ثواب اعمال ذات خود که انفاق و شیرین تر از شل مد و دست است
 و چون سبب فضیلت اصحاب پیغمبر استی با آنکه تفاوت در مراتب فضیلت اصحاب بر بعضی نیز زیاده از ان است
 که در عرضش فروش گشته شود و آن بینه و وجه است یکی من حیث الخلقه و الخلیقه که اشاره بآن است که الناس

معاد

معادن کعادن الذهب طاعتها تخدا که در کجابه لیه خیار که فی الاسلام اذا فقهوا دین
 تفاوت در مرتبه تا مردم در مرتبه تاثیر ظاهر میشود و بشرط اجتماع اسباب شرطی و کمال عقل و فراسته که غالب
 مطابق وحی افندنی باشد و در فاروق بود و سلامت طبع و قبول کلمه حق الا بآزود و وقت و بلا طلب مجزه چنانچه در حدیث
 بود راجع با خیمه فضیلت است دوم کثرت صحبت با پیغمبر صلی الله علیه و السلام که موجب صیغ و انضیغ باطن است
 و حاصل صحبت با بحث فضیلت اصحاب است بر غیر آنها سیوم حرف محبت بر حضرت دین و ناسید سید المرسلین
 تا مثل اعضا و جوارح پیغمبر گردد و چهارم اجتماع اسباب شرطی تا ناید ای که نصرت و ترویج دین بردست او از قوه
 افضل میباشد یعنی بینی که در نسخ قلمه خیر اکثری از اصحاب محبت حرف کردند و جمیع بکار بزرگه اما مقدر چنان
 بود که آن فتح بدست حیدر کار بظهور آید و در ضرورت هر یک ثواب صرف محبت و جهاد خود یافته اما ثواب حقیقت
 فتح و زمامه حال حیدر نوشته شده و الله بحیل فضل محبت شار و دیگر باید دانست که در نصرت دین ناسید سید المرسلین
 اصحاب سال در صلعم بهر چند کسب شد بعضی را این دولت میسر شد که در اول بعثت ایمان آوردند بعد از صلعم
 خود و نصرت دین صرف محبت کرده و آنچه مقدر بود کار از دست و بر آید و باز پیش از حجة یا بعد حجة در غزوه
 یا احیاء اندکان و فات یافته یا شهید شدند بقدر عمل خود ثواب یافته و بعضی را این دولت میسر نشده بلکه در آخر
 ایام رسالت پیش از فتح مکه یا بعد فتح مکه شرف اسلام شرف شدند و بحضور پیغمبر و بعد حلت پیغمبر آنچه مقدر بود کار
 از دست آنها بر آید اینها هم بقدر عمل خود ثواب یافته بلیکن فرقی اول ازین فریق ثانی افضل است که در
 ضعف سلامت نید و مناخره افضل است شرف است از حاله فوت بلکه اعمال لاحقین هم در اول نامه اعمال سابقین است
 چه اینها بعد قوت اسلام اسلام آوردند قال الله تعالی لا یتقون منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل و قاتل
 اعظمه در حجه من الدین انفقوا من بعد و قاتلوا انما یرتقون قال الله تعالی انما یرتقون من قبل الفتح و قاتل و قاتل و قاتل
 و مغازی مثل نخزده بدر و احد و خندق و خیبر و سقیه و حنین و بقیع و غیره و انما ان که فضائل هر یک
 از آن شایسته کلام رسول الله طاق است باید خداید باز یک غریبی بر دین آمده که هنوز بجزیره حوسیم از کفار
 بجلی پاک نشده بود و شیوع اسلام با دشمنان فارس در روم و شام را بر غضب آورده بود که وفات
 سید المرسلین پیش آمده و قبایل عرب مرتد شدند اگر در آن وقت ناسید الهی دستگیری اصحاب میکرد

و این بر هم می خورد که مسلمانان آن متقابل بر مثل و کسری و تقییر چندان نبودند در آن وقت این دولت بر کس را
 که در مخالفت نصیب کرد بر زبانیدین پیام میزد و آنچه مقدر بود کار بر دست او بر آمد تا که اسلام در عرب و عجم
 شایع شد و محتاج حمایت ما و شما نماند و بعضی اصحاب با عنایتی چنان فضیلت داد که جامع این چهار قسم
 مناصره و نایب گشتهند چنانچه خلفا را این که هم به واسطه مناصره کرده اند و در توسط در هر سه محاکم و منازعی
 حاضر شدند و هم بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنچنان کردند که مذکور کرده شود از آن است که تعالی
 پیوسته بعضی از اصحاب تقرا بودند که عبادت مالی آنها را میسر نشده و بعضی را عبادت مالی میسر شده
 عبادت برنی گزیده میسر شده و کسی که عبادت مالی کرده و بعضی را بودند عابدین ساجدین مستضعفان
 فی الارض و بعضی مجاهدین فی سبیل الله و علماء هر سه فریق قرار و محمد شین و فقها را از یاد بهتر نام
 لقوله علیه السلام فضل العالم علی العابد کفضل العلماء و انما اولاد و هم اولاد و هم اولاد و هم اولاد و هم اولاد
 و زینه الا انبیاء فان الدنيا و ما و در ثواب و دنیا و اولاد و هم اولاد و هم اولاد و هم اولاد و هم اولاد
 و علماء و بعضی از اصحاب این چهار اصناف عبادت سر ضلک ساینده چنانچه خلفا را شنیدین که هم عبادت
 مالی چنانچه باید کرد و هم زهد و عبادت بدنی و هم رای و مشورته و هم ششم ششیز زهد و جهاد فی سبیل الله
 و هم روایت قرآن و حدیث و فقه چنانچه مذکور کرده شود از آن است که تعالی پیوسته بعضی از اصحاب
 از جمیع اصحاب افضل گشتهند بجهت اینهمه جاسته که مذکور کردیم و تفصیل آن مذکور کرده شود از آن است
 و بجهت آنکه در حیات آنحضرت خلفا را بر این خصوص استخیرین سبب توفه رای و کثرت حقوق بر اسلام و
 و مقبول و صاحب بودن ایمان در آنس بنزد و ز پر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بودند و بعد وفات آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم منصب خلافت یافتند و چون خلیفه در وقت خلافت خود امیر مسلمانان و مطاع
 میباشند و دیگر موافق فرمان او میروند و موافق اشاره او کار می کنند و بنا سید او پیشین میروند
 از چنانچه حال حسنه تبیان چون با او آنها صادر می شد و خلفا را نهانی شد و اعمال ذات آنها
 معلوم از چنانچه خلفا را بر وجه امیر اصحاب افضل گشتهند اکنون فضیلت ششیم بر چنین در باب که به هفت
 اسلام بر چند چنین که ششیم و دوند اما در آن وقت علی رضی الله عنه صغیر بود و سائمه
 آن سود و در آنجا بدین سبب امیران قاعدین صلی الله علیه و سلم را در آن حال لایستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی القصد

و انما اولاد و هم اولاد و هم اولاد و هم اولاد
 از اطهار

از اطفال نسبت بر حال گستر می آید و مال داشت که در راه خدا صرف کند و ابو بکر مال بسیار داشت
 و همه راه خدا خرج کرده و از جان مال منافر نمود و ظهور اسلام دتوقه وین از ان روز شده
 که بعد اسلام آورده و از عثمان رضی الله عنه مثل عمر سر می گشته و اسلام عثمان هم گویا یک حسنه است
 ابی بکر است که ابو بکر عثمان را بنیست اسلام برسانیده پس بدو اسلام سپیدست برود و در واسط اسلام
 از علی و عثمان کارهای عمده بظهور برآید و از دست علی رضی الله عنه شمشیر زینهار از دست عثمان بچرخش
 و فائده انبیا و ائمه و از حال واسط پیغمبر صلی الله علیه و سلم از حال یحیی بن خضر و او نه لاغنی بی
 عنهما انما من الدین بمنه نه الراس من الجسد و چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم بچکار بیرون ستورده
 ایشان بیکر و پس گویا در نزاع بر کار ایشان خبر یک بودند لا غیر و نندار زارت و در انما گشت در فرود
 وزیرای من اهل الارض بودیکر و بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم اول نگا داشت
 اسلام و ثمال با اهل رده و کار از صدیق آمده و باز چون عمر را خلیفه کرد انصاحات عمر کجاست
 و احدی من حسد انت بوجیک که در حدیث آمده است صادق آمده و عمر رضی الله عنه در خلافت
 خود و آنچه شتر علوم و ترویج دین و نسخ جاهل کرده کرده در انما و بعد عمر رضی الله عنه بنا بر سینه
 عمر شش سال خلافت عثمان بر پنج مستقیم شده و بعد متوجه گشتند و این همه گویا و اهل انما روق است
 لیکن بعد از ان چون علم و جواد عثمان زیاده از حد بود و پشت ان نظر جمله رحیم کردند و از جهاد و حد
 بودند بزور تقییر مردان و دیگر می امید کار خلافت را از دست یحیی برانداختند و نوبت با نجیب
 که عثمان شهید شد و چون نوبت خلافت با امیر المؤمنین علی رسید اگر زمانه فرصت میداد ایشان در آید
 دین منافر بود لیکن مندر عثمان بود که در ایام خلافت ایشان قتال با مسلمانان در میان مانده و جهاد
 و ترویج دین و نشر علوم کلی موقوف ماند و برین امر علی رضی الله عنه معذور بودند و تقصیری
 نکردند لیکن باز دست یحیی آنچه از قوت بغیر آمده از دست ایشان نیامده پس یحیی در هر
 سه حال اول را وسط و آخر گوی مسابقت برودند که فضل الله به توبه کنشاه و الله
 ذو الفضل العظیم بنا بر علی رضی الله عنه فرود شده بوده و جعل الله تعالی الخیر بحیث احب

اینهمه

اینهمه مراتب و مواضع نصیحت بین اصحاب و بین خلفاء که مذکور کردیم هرگز ندرت علم حدیث کرده باشد
 بروی شخصی نیست که شمس بنی را بعد از انهار کنون آنرا بحسب سلیقه از خلفاء را رجوع کرد میکنیم که تصدیق
 این کلام ظاهر شود ما ترجمه **ابوبکر الصدیق** اول کسی که از مردان احرار اسلام آورده بود بکر
 بود قول اکثر علماء همین است بعضی گویند اول سیکه اسلام آورده علی بود لیکن علی خوف بانی طالب
 اسلام را مخفی میکرد و ابوبکر هر وقت که اسلام آورد اظهار اسلام کرد و در مجتصل خانه خود بنا کرد اول
 قول جمهور است و ثانی قول محمد بن کتب ربطی دیدار و مادر پسران و دختران و غیره او ابو عقیق و نواسه
 او عبد المذنب زبیر بن عاص صاحب بودند مگر محمد بن ابی بکر در جاهلیت مروی رئیس زر و سوا و قریش بود مردم
 از وی محابا میکردند و از پاکبختی و کمال عقل است را سجده مکه و چنانچه مالاکه شت و در جاهلیت او و
 عثمان خمر احرار کردند و خود را نیز در اهل طینت پاکبختی او است و چون اسلام آورده اسلام خود را ظاهر کرده
 در مردم را بسوی زمین خدا دعوت می کرد پس سید بن عوث او عثمان بن عفان و زبیر بن العوام و عبد الرحمن
 بن عوف و سعد بن قاص طلیح که هر یک در وقت سید خود رئیس بود اسلام آورده گویند که شکر تویش
 از سبب اسلام انجاء شده و دین را تا ناید نسیم از دست بی بگرشد و فتنه ابوبکر اسلام آورده تیر الممال
 بود چهل هزار در جمده است همه راه خدا در رسول خدا صرف کرده و چون قریش را ندای آنحضرت صلعم
 برخاستند جان خود را فدایه جان آنحضرت ساخته چنانچه بخاری روایت کرده که عقبه بن میمه غیر خدا را در نماز
 دیده چادر در گروی مبارک انداخته مخوف کرده ابوبکر آید و او را دفع کرد و گفت انقلون رجال ان
 يقول ربی الله وقد جله لكم البینات و ابوبکر در دستیناب درده که شتر کان در مسجد حرام نشسته و ذکر
 بجزیر خدا گفتن و دید و نشان تا آن میگفتند ناگاه رسول علیه السلام آمد آنهمه بسوی آنحضرت برخاستند
 و گفتند تو نمیکوئی در حق ما چنین چنین پیغمبر خدا بخوارستی گفتی آنحضرت فرمود میگویم آنهمه کفار پیغمبر را
 در گرفتند مردم باقی بجز برسانیدند که در یاب صاحب خود را پس ابوبکر بسجده درآمد و گفت و بیدکم
 انقلون رجال ان يقول ربی الله وقد جله لكم البینات من ریدکم انهمه پیغمبر را که نشسته و ابوبکر
 را گرفتند و بسیار زدند پس چون ابوبکر بخوابید بر جا که از موی سر خود دست میرد آن موی

همراه دست او فرو می آمدند و ابو بکر میگفت تبارک است یاد الجلال والاکرام عرضها ابو بکر در آن
 غریب و تنهایی از جان و مال خود آنقدر خدمت آنحضرت کرد که آنحضرت فرمود ما نفعنی مال احد قط
 ما نفعنی مال اربک رواه ابو یوسف و فرمود ان من الناس علی کف و ماله و صحبته ابو بکر اخرا و الخیار
 و فرمود ما لاحد عندنا الا قد کافیناه ما خلک اربک رفان له عندنا یدیک فیه الله بهایوم القیامه
 و ما نفعنی مال احد قط ما نفعنی مال ابی بکر اخرا له التمدد و از اهل اسلام تا وفات آنحضرت مسلم
 ابو بکر گاهی از پیغمبر جدا شده نه در سفر و نه در حضر مگر گاهی که پیغمبر خدا او را برای حج یا نذوه فرستاد
 و آنحضرت صلی الله علیه و آله تا دو روز صبح و شام بخانه ابو بکر می آمد و در همه نمازی و شامه با پدر
 مد و گار پیغمبر مانده و در راه و روز خنجر کشی که شکر اسلام گرفته بود او بگریختن و ثابت قدم مانده و هر چه پیغمبر
 خدا صلی الله علیه و آله فرمود ابو بکر بلا توقف آنرا قبول کرده و ایمان آورد و چنانچه در اول دعوی نبوت بی طلب
 معجزه ایمان آورد و از استماع قصه معراج مطلق استبعا ذکر کرده و لهذا رسول صلعم فرمود دعوا الی
 صاحبی فانکم فلقتم کذبت قال صدقت و لهذا نام او صدیق شد این دلیل پاک طینتی و بلند فطرتی او است
 کسی با بطن او نمونه ماکذبا لغواد و ماری است و با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم حجه کرده و زن فرزندان
 خود را در کف گذاشته زمانی آئین او سمانی الغار شده و در غزه بدر پیغمبر خدا در پیش بود او تنها
 متصل پیشین نگاهبانی کرده چنانچه بالا گذشت و در جنگ بدر ابو بکر و میکائیل برین آنحضرت صلی الله
 علیه و آله بود و علی و ابراهیم بسیار آنحضرت صلعم و تمام قرآن را یاد می داشت و آنچه گفته اند عمارت ابو بکر
 و لی جمیع القرآن کله پس این قول در فروع است با اول است با آنکه مراد آنست که در صحیف تمام جمع نکرده
 شده بود بخند او و در سلم و قاضی است مرتبه داشت که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم فتوی می داد
 و روز احد چون ابو سعیدان از احوال فوج آنحضرت تفحص کرد نام ستمسک بنجیح بر زبان آورد و گویند
 ستمسک بنده داشت ابن اسحق و غیره گفتند له سیال عن هذه الثلاثة لا بعلمه و علیه قومه ان قیامه
 گفت ستمسک بارقی القوم محمد فی القوم ابن ابی قحافة انی القوم ابن الخطاب کسی جواب نداد ابو سعید
 گفت اینم که گفته شده عمر مالک نفس خود نشد و گفت لکن یا عدو الله ابی صایخراک رواه البخاری

۱۵ اگر گفته شود وقتیکه ابوسفیان پرسید از القوم محمد را احسن و احقرت فرمود جواب اینها
 که ذاتی البخاری و لهذا جواب ندانم پس عمر جز گشت کذب یا عدو الله شد فتح جواب داد که آن
 منع کرده بود و در جواب اول و ازین روایه پیروم بار و حاکم و احمد و طبرانی روایت کرده اند که عمر گفت یا رسول
 الله الواجب علی من در غزو و خدمت یکسان است صدیق و دونه و الی الان مسجد صدیق نزل و
 خدمت موجود است و مقتضای صفائی باطن در روز صلح حدیبیه چون بسبب خردن و غول که حال آنکه بیخبر
 صلح صلح سلم و عدو و غول صلح و طواف بیت الله فرموده بود مردم را شب پیشین آمد و از صلح تنگ
 دل شدند ابو بکر را شب پیشین نباید جواب شایسته گفت اندر رسول الله پس بعضی در بدو و هوای صراحت اند
 ملوع در کمان تا اینکه لعام فانی عاصیه مطوف به و چون پیغمبر خدا فرمود که من تقاضای سینه خود را
 در دنیا و آخرت اختیار داده ام و حضرت کسی فهمید ابو بکر فهمید که مراد وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 و بگریست و در سیریه بنی قریظه پیغمبر خدا صدیق را ایستاد و در سال نهم از حجة الیمین حج کرد و در ضمن
 سورت و رانما بامت نماز فرمود و از امامت دیگری را ضعیف نشد و بعد وفات رسول الله صلی الله علیه
 و سلم غم و اندوه ابو بکر را آنقدر شد که دو سال و چند ماه زینت و لذت زندگی نیافت و روز بروز
 از روز تا توان می نشد آخر جهان غم مردود احکام کن این عمر با اینهمه غم و اندوه استقامت از دست
 نداد و خطبه خواند و مردم را تسلی نمود و جمیع صحابه او را افضل کسی بعد رسول الله صلی الله علیه
 و سلم گشتند و بوی بجهت گرفته و در دهان عالمه تجویز پیشین صادر نمود برای قتال اهل رده و قیام
 کردند که سید یکذابت مرتد ان گشته شده با اسلام آوردند حال آنکه صحابه در آنوقت بیوقت در قتال
 مسخمت میکنند آنها را زبر فرمود آخر جمیع صحابه را ابی بکر را اصوات ید و چون بیشتر استرا
 صحابه در جنگ سیر گشته شده ابو بکر صلحت بود که قرآن برای صحابه بی بکر صورت گرفته که جنگ
 در رفته و در مداب حجاز گشته برای بکر لشکر برای جواد بسوی عراق و شام فرستاد و او اهل
 عراق و شام در خلافت او مشغول شدند و از توشتان نیز نفس داشت که مردم در خلافت او صلحا
 اختلاف کردند و از نامه الهی است مع رحن او که گنا صحابه با ران و در کاران او گشته و مخالفین

در حدیث صحیح که صحابه این امام است اول بکر را از امامت است و در حدیث صحیح که صحابه این امام است اول بکر را از امامت است

ابو عبیده بن جراح صحابته بطا بود و باز او امیرت کذا بود عثمان بن عفان وزیر بخت کاستن
 بودند و عمر بن الخطاب سب خلافته قاضی او بود و خالد بن ولید امیر لشکر او بود و آخر مناصب او پشت
 که وقت مردن عمر بن الخطاب خلفه ساخت کسی را از اقربای خود خلافت نداد و چون مرد از دنیا دوریم
 هیچ ترک نگذاشت و چون مرد در دنیا نمیشد تم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و علی گریان و ستر علی گویان
 آمد و گفت امر در خلافت نبوت منقطع شد و بسیار مرج و ستایش او کرد و گفت احسن خلفا و حسین بن علی انداناس
 وقت بالام الم ابقم خلفه نبی نهضت حسین و آل صحابک برت حسین است کار و وقت حسین نهضت او زرت مناج
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم او گفت خلیفه خدا که افی نهیم البلانته این عمل علی رضی الله عنه که در هیچ بلدان نماند اما ای کجا از
 خوانند که در کماصح کتابهاست صدوق جمیع ماثر مذکوره و چون ماثر مذکوره و استی اینی که ابو بکر جامع جمیع حدیث
 فضیلت و کمال شایسته بیست مرتبه رساله کسی باوی برابری ندارد که باکی طینت و کمال صفای باطن قوت
 ذراست و کثرت صحبت بلکه او صحبت از اول آنروز و مرتبت بر نضرت وین برود تا دم و خلیع اسباب شتر ایله بناید
 الهی آمدن تا بعد ازین دست از قوت فعلی بود اسلام و توسط و آخر یعنی بعد از وفات رسول و ظهور سید انبیا و عیون
 برنی و مالی مرتبت و در کمال قزاقه و علم و فضا است آنچه او را پیشتره و دیگر بر امید نرسیده و لکن انسانی گفته که در مدینه
 شدند و بر خیزد بیک کسی از آسمان بهتر از او نیافتند از کمال است برینه صدیق است العجز عن ذلك الا ذلك و غیر
 بخوان خدا الص حب الله شغل ذلك عن طلب الدنيا ماثر جمیله عمر الفاروق او اسلام آوردند سی و نه روز یا
 چهل و چهل پنج مرد و سال ششم از نبوت یکمن خفته گویا ابتدا اسلام مان بود که پیش از آن سلمان خفیه
 جانها خود را میخوانند و نظر بر کس پیش از اسلام مردم کم پس خفیه سلمان بود و علی مختلقت قبل الناس سبع سنین بر اسلام
 عمر شریع اسلام شروع شد و در کمال آن شریع کمال رسیدن هفت سال مرد علی است چون عمر اسلام آورد از سالنامه خوانند گفتند
 پس این نازل شد یا ایها النبی صلی الله علیه و آله و ان اقبلت من الجنیان انما هم وفاروق و ما را از این سوره روایت کرده
 عمر فتح و کان هجره من امانه و حجه و لقد را یقینا و ما نستطیع ان احصله الا الله و ما نستطیع ان احصله الا الله
 تر کونا افضلنا و بقرای از این مرد و ولایت کرده ما را از ان اعترضا علیه عمر ابن کافرا علی ترضی را کرده که کسی خداست که
 عجز کرده باشد که خفیه عمر بن الخطاب با هرگاه که نفعده خزه کرده شمشیر در گردن از او نرفت و کمان گفت که در کعبه بر او

آنچه حاضر بود به پشت بار طواف بیت الله کرده و کانه ترو مقام ابراهیم ادا نمود پس بر طبقه کفازمه و واحد
 واحد را گفت شایسته است او بود یعنی خوار در آرشه نذر و ما هر که خواهد که مادرش بگردد و فرزندانش متمم شود
 و زانش بیوه گردد پس باید که بروی من بیاید و در پیشدان کسی پروی او کرد و پیش از حجه کردن
 پیغمبر علیه السلام بر بنیه رسید در بیت کن اصحاب سوال صد علی علیه السلام و سخن الخطاب بیع مشاهد با پیغمبر
 علیه السلام حاضر شده و در روز احد و در زمین بر قول صحیح ثابت قدم مانده و حق تعالی او را صفای
 باطن و عقل سلیم آفریده و او بوده که اکثر ایزیت جبار قرآن موافق رای او نازل شده این مرد و دیگران
 روانه کرده که آنچه بر عقل میگفت قرآن موافق آن نازل شد و طبرانی و حاکم از ابن مسعود روایت کرده اگر
 علم عمر و یک پدیزان کرده شود و علم سبع قبایل عرب بپدید دیگر علم عراج آید و صحابه چنان اعتقاد
 میکردند که عمر بن عمر علم کرده و در اساری بدر عمر شورت قبیل داد و پیغمبر علیه السلام موافق شورت صدیق فدیبه
 گرفت عتاب نازل شد لولا کتب من الله سبق لکم فیما اخذتم فیہ عذاب عظیم انحضرت سلم
 فرمود اگر عذاب می آید نجات نمی یافت مگر عمر و بجهت کمال ذکا و بلند فطرتی و پاک طینت عمر انحضرت
 صلی الله علیه و سلم فرموده لقد کان فیما قبلکم محدثون فان یکن فی امتی احد فانه عمر و علی
 مر ترضی فرموده ما کان بعد ان السکینه نطق علی لسان عمر و رسول علیه السلام فرموده ان الله جعل
 الخلق علی اللسان عمر و قلبه و از کمال آید و حفظ الهی است که پیغمبر علیه السلام در حق او فرمود که شیطان
 بیکر نوزد سایه عمر و چون پیغمبر علیه السلام وفات یافت از کمال عشق و محبت خو اس در باخت چنان ابو بکر
 تسلط نمود و بهوش آمد سعی بلیغ و خلافت صدیق کرد و در ایام خلافت صدیق نیاید و مشی و قاضی او بود و در
 نایف قرآن شریک صدیق شد لیکن تا ام این حسنه عثمان همگرتت و چون نوبت خلافت بودی رسید این هم
 جلیل القدر در ابرو نبی سلم غلام داد که زمانه مثل آن یاور دارد مگر اگر از انبیا یا صدیق اکبر هم باعتبار
 ترویج علوم شریعت و هم باعتبار تسخیر بلاد و تصرف امت اما باعتبار ترویج دین و شریعت پس ترتیب
 اول از کتابست و اجماع و قیاس وی آورد و با وجودیکه در علم مرتبه نوبت که فقهای صحابه ابن مسعود
 و مانند آن بودند او عالم زمان خود شهادت میداند و میزند هر نفسیه از قضایه و مسند از امثال

که پیش

که پیش میاید جماعه صحابه را جمع میکرد و مشاوره می نمود در آن مشاوره بناظره اختلاف از میان دور
 میشد اکثر سایل جماعه بسی فاروق جمع علیگشته دور هر سله که در خلافت فاروق اختلاف باقی ماند
 تا قیامت خلاف در آن باقیست الا ماشاء الله و در هر شهری متمرکز و متحدی فرستاد تا مردم را
 کتاب بنهسته آموزند در استیجاب حسن بصری آورده که عبدالله بن مفضل یکی از ده کس بود که عمر آنها
 را برای المؤمنین تقدم مردم بسوی آن فرستاده بود و در امی از ابی موسی روایت کرده که چون ابو موسی
 بصره آمد گفت که مرا عمر فرستاده است بسوی شما که شما را کتاب خدا بنهسته پیغمبر با یوزم خود در خطبه بانی
 خود سایل من می اموتت چنانچه حدیث انما الالک عمالک للنیات که بنا تمام دین است و در حدیث من عمر
 روایت کردند که در خطبه گفته بود و نیز در خطبه مادم را از علماء نامش نشان میدهد و چنانچه در کتب خطبه من سروده
 هر که خواهم از قرآن سوال کند باید که نزد ابی بن کعب و دیگر که خواهم از احلال و حرام سوال کند پس پیش
 معاذ بن جبل رود و هر که از سایل فرائض تحقیق کند نزد زید بن ابی ربیع رود و هر که خواهم از مال سوال کند
 پس نزد من آید که من خزینه دارم رواه الحاکم و در امی روایت کرده که عمر گفت قید و العلم بالکتاب
 کو با تصنیف کتب دین ارشاد فرمود و اما و حکام بجز علماء و فقهائمی فرستاد و در ام معروف منهنی منکر
 است معروف میباشد و امی از تقسیم داری روایت کرده که گفت که مردم و زمان عمر در تطاول
 بنا شروع کردند عمر از آن منع کرد و فرمود یا معشر العرب الارض الارض لاهلها اسلام الایحافه و لا جماعه الا
 بامارت و لا اماره الا بطاعت من حوده قومک علی الفقه کان حیث یقله و لیس من سوده قومک
 علی غیر فقه کان هلاکاله و امی و کتب من خطوط که تخمین بام امی نوشته اند که در آن امر معروف منهنی منکر
 و حفظ حدود و نماز و زکوة و زکوة و غیره سایل شمر عبیدی بود چنانچه مقدار زکوة را کتابهای ابو بکر
 دست اویز است اگر شرح این مقدار ذکر کرده شود بسط بسیار میخواهد شیخ ولی الله قدس سره روایت میاید
 هر باب از عبادات و معاملات فقه از عمر بن الخطاب نوشته برای خود کتابی مشهور است اما آنچه ما
 در فتح ملاء و تعلق دار پس اظهر من مس و بیرون از قید هر است در عبادت و شایه فوج کشی نبود و در سوم
 سپاه میان نمیدانستند و مقابله کسری و قیصر و خیال شان نمی گذشتت فاروق مردم را صنعت

اسپهان بخت و لشکر با ساست و بیعتی که در دل نشان بود و در کرد و کسری و قیصر را بر انداخت
 بعد از آن اگر خلفا بجای او بر نداشتند بجای او نمودند بر اساس عمر بنا نهادند پس بر او ابان هم
 در حلقه راه حال عمر است سیوطی گفته که عماد اول ازین پنج از حجة نوشته داول بیت المال مقرر کرده
 و دفتر نوشته و وظایف حاصل لشکر مقرر کرده و اول طعام از صبر بدین آورده و برای احد و قهر برد
 اخذ کرده و اول کسی است که بر جرح عقاب کرده و که او کذا انتهی و در شتی و زنی و بستی بهم استعمال کرده
 که شاید لغمان این قسم کرده باشد خیا نچ عثمان بن عفان گفته هلی است طبع ان اکون مثل لغمان
 الحکیم علی مرتضی گفته لدره عز اصب من سیفکله و از قوه نفس مقرر کرده است که مثل زمان سپهر
 در خلافت او کسی از حکم او شکر سپیده و دو کس در خلافت او اختلاف کرده و کسری و قیصر را بر هم زده گویند
 تمام عالم بر دست او شده هر زمان با و شاد و اموار بر دست عمر مسلمان شد عمر از وی مصلحت جاد با لغمان
 عالم پرید هر زمان گفت تمام عالم منزله یک شیخ است مرتضی عراقی بتلاک می رود و بازوی او فارس
 و روم است و یک پای او در کستان و دویم مغرب و فرنگستان سراسر اگر بشکلی تمام مرغ می میرد و او شکست
 یک بار و دو بار و دو بار و دو بار و دو بار و دو بار و دو بار و دو بار و دو بار و دو بار و دو بار و دو بار
 اعراب عمر مغنی گشت تنه غم که هزار وی و شش شهر با توابع و لواحق آن در خلافت عمر مغنی گشت و شش
 و بعد یک محسن اذکایه و هموار وصل و طوس و قنبر و مصر و اذربایجان و ماد و روم و سمرقند و طبرستان
 و جرجان و حلب و صفهان و کوفه و مانند آن و چهار هزار مسجد ساخته شد و چهار هزار کنیسه خراب شد و یک هزار
 و نهصد شهر برای خطبه نهاده شد و سواد عراق را پیود و جزیره و عراق نهاد و عطایا النظر بر نصف ایل
 و سوابق بهر یک میداد و قرابت صلی علی علیه سلم منظور می داشتند قرابت خود و خود را در بیت المال
 بنزدیک می کردی از مسلمانان می داشتند و او را احتفالی نمایند که در که بهترین نام اعوان و انصار او شدند کتاب او
 علیه الرحمن بن خلف فرماید در زینت بیست بودند و دار و نه بیت المال زید بن ارقم و زید ارقم چون از حج
 فارغ شد و رسیدان مکه فرود آمد و چادر خود بر زمین انداخته پشت بر زمین نهاد دست بوی آسمان
 برداشت و گفت اللهم که برت سنی و ضعف تو قوی و اندیش و عدلی فاقبضنی الیک عنایر

مضیع و لا یعط من انزوح در روایتی آمد و خطبه خواند و گفت ایها الناس قد سئمت لکم اللسان و قد صنت لکم القرائین و تزکت کلم الراضیة الا ان تضلوا بالناس بعدنا و شمالا و ضرب باحدی یدیه
 علما الاخر و پیش از آنکه تا فرموده می شد روایت مالک بن سعید بن السیب و احمد از معدان بن ابی طلحة
 روایت کرده که عمر خطبه و در خطبه ذکر پیغمبر بود که اگر بگویم که موت خود و مؤمنان
 دشواری میان کشش کس که رسول صلی الله علیه و سلم تا وفات از آنها راضی نماند فرموده گفت ای خدا
 علمت ان قوم اسبطعون فی هذا کما صابوا من یدی هذه علی السلام فان فعلوا فاولیاء الله
 اعداء الله الکفره الضلال و ذکر کلماتی که در خطبه گفت اللهم اذا اشتد علی امری الادمصار فامننا
 بعثتم لیعلموا الناس ینهم و سئمت ینهم صلی الله علیه و سلم و یقیموا ینهم و یعدوا علیهم
 و یرضوا الی ما اشکل علیهم من امرهم چهارشنبه است و ششم و هفتم از دست ابو لؤلؤ که غلام مجوسی بود
 پیغمبرین شنبه است شنبه است یعنی زخمی گشت و بعد سه روز و روز یکشنبه غزه محرم در جوار پیغمبر صلعم مدفون
 شد از کلمات سه روز است ایاکم و موخاة الاحق فانه ربما اراد ان ینفعک فیضک
 از روز وفات و بعد زخمی شدن او ابن عباس گفت ایتر بالجنة یا امیر المؤمنین اسلمت حابین
 لکم الناس و جاهدت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم حابین خذله الناس و قبض رسول الله
 صلی الله علیه و سلم و هو عنک راض و لم یختلف فی خلاقه اثنان و قلت شهیدا
 و بعد وفات علی مرتضی او اعمال او ضبط کرده و گفت ما من الناس احد احب الی
 ان الحق الله بما فی صحیفه من هذا المسبحی چون اینهمه از عمر دانستی و دانستی که بعد
 ابی بکر رضی الله عنه کسی در ساقه دین و مشابیهت سید المرسلین در پاکی طلیقت
 و کمال عقل و علم و ظهور نایدین از قوه بفعل دست او و غیره او صاف که موجب
 بودن شخص جابر پیغمبر و مشابیهت پیغمبر من حیث الرسالة باشد مثل عمر نیست
 و افضل الناس بعد شیخین عثمان بن عفان است پیتر علی بن ابرطالاب
 و سفیان ثوری گفته که علی ابن ابرطالاب از عثمان افضل است و همیشه آن است

که در مناقب علی رضی الله عنه اکثر احادیث مروی گشته چنانچه احمد و مشائی و غیره ماکلفه اند که وارد شده
 در حق کسی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم از احادیث حدیثند آنچه در حق علی مروی گشته جوایش
 است که حافظان این حجر استقلالی گفتم که بیش مان بود که در زمان خلافت علی اختلاف بسیار جماعتی بر وی
 خروج و بیعتی کردند و محاربه نمودند و تنقیض برگزینی او بر سر بنا بر یکفتمند و فرقه خوارج بر آمد که فرقه بعضی نمودند
 و کفر او سب که در اندام اهل سنته برای ابطال ندب خوارج و الزام نبی امیر و اتباع شان در نشسته مناقب
 علی رضی الله عنه گوشتش ملین نمودند و در حقیقت در حق هر یک از خلفاء راشدین احادیث مناقب برابر بود
 گشته و اعتبار اکثر احادیث مناقب را نیست بلکه فضیلت احادیثی که بر فضیلت و دلالت گفتمند میباشد و نظر
 بر آنکه فضیلت بنا بر کثرت ثواب است عند الله این از عقل توان دریافت و احادیث مناقب هر یک وارد است
 و از اختصاص علی بعضی صفات کمال نشان چون علم و حیا و بعضی بعضی چون دکان زمین و علم و خجاسته
 فضل کلی ثابت نمیشود و بواسطه فضیلت ختین توقف نموده و مالک سینه در قول اول توقف
 میکرد و میکشاضی و احمد بن حنبل و مالک و ابوالحسن اشعری و ابو بصیر مسلم بن احمد که عثمان فضیلت است از
 علی و عمر نشان نموده و اجماع است اما سینه فخر الله علیه سلم را بعت قبیل الفجر کانی اعطیت
 المقالید و الموازین اما المقالید فهذه المقالیم و اما الموازین فهذه التي تزنون بها
 و وضعت في كفة و وضعت امتی في كفة فوجت بهم ثم حجی بابی بكر فوضع في كفة
 و وضعت امتی في كفة فخرج بهم ثم حجی بامر فوضع في كفة و وضعت امتی في كفة فخرج بهم ثم حجی
 بعثمان فوضع في كفة و وضعت امتی في كفة فخرج بهم ثم رفعت الموازین رواه احمد و الطبرانی
 عن ابن عمر و رواه احمد و ابن قانع و ابن منده عن عرابی قال لا لبحر الحاربی و رواه ابن سعد عن ابن
 عباس عن ابن عمر و ابی امامة الباقلی نحوه و الطبرانی عن معاذ بن جبل نحوه و عن سامية بن شريك
 شمله یحدث بر حید بعض طرق ان حسان اذ و بعضی ضعافت لیکن طرن کثیره وارد حکم کرده میشود
 بهسته آن نیز در احادیث و الی خلافه غیر آن هر جا که ذکر عثمان علی مرتجع آمده عثمان را بر علی مقدم
 ذکر کرده چنانچه فرمود از حرم امتی ابی بکر و اشهد هم فی حواله عمر و اصدقهم حیا و

عثمان

عثمان و افضاهم علی رواه ابوعلی عن الحسن بن سياره انما استدل بالجمع برویه است یکی بقره
 ابن عراق کناخیر بین الناس فی زمان رسول الله صلی الله علیه و آله فخیارنا بکفر ثم عمر ثم عثمان
 بن عفان اخرجه البخاری و فی روایت کنانی فی زمن النبی صلی الله علیه و آله لا تغدال بابی بکرا احدا
 ثم عمر ثم عثمان ثم نزلت اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله لثقلنا صلی الله علیه و آله و آله و آله و آله
 خلافة را در پیش کس شوی بگذاشت یکدیگر و کس را یعنی عثمان و علی را بخصیص صیغه که در این کس گویند از جمله
 شش کس انتخاب نمود لیکن اختلاف نظر نمود چون از دهن عمر فایز شد بر شش کس یعنی عثمان و علی و سلمه
 وزیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابوقاص برای مشورته جمیع شدند زیر گفت که حق خود علی گذارم
 و سعد گفت که حق خود عبد الرحمن گذارم و طلحه گفت که حق خود عثمان گذارم پس عبد الرحمن بن عوف گفت
 کس را اراده خلافت ندارد شما هر دو بر کسی که خواهد او را متذکریم و الله علیه الاسلام لعنظرون افضلهم
 فی نفسه یعنی خدا و اسلام بر وی است که فی نفسه افضل یده برای خلافت اختیار کند علی و عثمان هر دو حاضر
 ماندند پس عبد الرحمن بن عوف گفت این کار را بطور من گذارند و الله علی لالا و ان افضلکم یعنی من
 خدا بر من است که منی ملائطه افضل تقصیر نخواهم کرد هر دو یعنی را قبول نمودند و چون همه اصحاب این بر سر
 کس نصب خلافت با اختیار عبد الرحمن گذارند عبد الرحمن ششبار نزد اصحاب رسول صلی الله علیه و آله
 مشورته کرد چون روز چهارم شد آنها جماعه نزد منبر رسول صلی الله علیه و آله جمع شدند عبد الرحمن هر که در پند بود
 از هر جا برین و انضمام همه رایج کرد و همه مراتب که با که در آن حج با عمر جمع شده بودند آنها را طلبید چون تمامی
 جمع شدند عبد الرحمن نام خدا و کلمه شهادت ذکر کرد و گفت ما بعدای علی دیدم در حال مرگ یعنی از صحابه مشورته
 نمودم اینها را دیدم که برابر عثمان کسی را در نهند تا بشنید یعنی عثمان را از همه افضل میدانند پس تو بر نفس خود
 ناخوشی بزنی بیشتر است عثمان بگرفت و بیعت کرد و گفت بیعت میکنم تو بر بنده خدا و بنده رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم و بنده خلیفه هر دو پس عبد الرحمن بیعت کرد پس علی پسر سائر مردم از مهاجرین و انصار و امرای اجناد جمیع
 مسلمانان بیعت کردند پس علی گفت که عبد الرحمن بن عوف در مشورته اول عثمان خلوت کرد و گفت که اگر با تو
 میکنم مشورته ده مرا با که بیعت کنم عثمان گفت علی باز با علی گفت که اگر با تو بیعت کنم با که بیعت کنم مشورته ده مرا علی

گفت علی با عثمان پس از سعد بن زبیر که پرسید سعد گفت عثمان را بهیچکس پیشتر عبدالرحمن با اعیان
 صحابه نشاء و نمودن رای اکثر نشان بر عثمان قرار یافت پس بعد از نیمه مشا و سه سبانه روزی چون
 عبدالرحمن بن عثمان بحضور جمیع مهاجرین و انصار گفت که ادرهم بعد لکن بعثمان کسی در آن انکار
 نکرد و در واقع نمودن این جمیع است بر اجماع بر فضیلت عثمان بر علی اگر کسی گوید که علی رضی الله عنه در
 فضیلت عثمان بر خود مناقشه کرده و گفت انشد که یا الله هل احد فیکم اخا رسول الله صلی الله
 علیه و سلم بینه و بینه اذ الخابین المسلمین غیری قالوا لا پس اجماع بر فضیلت عثمان منقذ شد
 جواب نبی الواقع علی رضی الله عنه مناقشه کرده و بر فضیلت خود بر عثمان استدلال بقصه مواخاة نمود
 اما چون بن استدللا الضعیف بود زیرا که مواخاة در اصحاب نبی بر سهولت رفت و نتهد بود نه نبی بر ثابث
 و فضائل و علم و مانند آن و اندر آن یک مواخاة بعضی انصار را با قریش مواخاة داد و در یک مواخاة
 بعضی زوایای با مرتجع و فاضل با منقول چنانچه از شخص و غیر مواخاة از تیره بن اسحق معلوم میشود
 زیرا که با است که در کس از زوایای و عرب با هم موافق مزاج باشند و کس از عرب و در سایه سخاوتین
 و فضل با هم ارفق باشند از نظیرین و فضل که خانه های شان متباعد باشند پس مواخات بر اول فضیلت
 نیت و لهذا جماعه صحابه با وجود او قرار مواخاة علی عثمان را بر علی ترجیح دادند و علی از رای خود رجوع
 نمود و رای دیگر اصحاب بر تفرقه نداشت و بهیچکس پس بر فضیلت عثمان البته اجماع منعقد شد و قول
 علماء اهل سنته و فضله علی ترتیب خلافتهم ثابت گشت و نیز از ترتیب خلافت ترتیب فضیلت اثبات
 میتوانیم کرد باین جهت که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود من استحل رجل من عصابة و فیکم احد العترة
 من هروضی الله منة فقد خان الله و خان رسوله و خان المؤمنین اخرج الحاکم من حدیث
 ابن عباس بن زبیر بن محمد صلعم فرمود من ولی من امی المسلمین تینا فامو علیه محاماة فعلیه
 لعنة الله لا یقبل الله من هروضی الله منة و لا عدل لا حتی یدخله جهنم اخرج الحاکم من حدیث
 ابی بکر الصدیق ازین ما دیت معلوم می شود که اگر منقول با وجود فاضل خلیفه کنند گوشت ملاقات
 او صحیح باشد چنانچه در سبب است و جماعه است لیکن خلیفه کننده اثم باشد و عثمان و بحکم لایحیی استی

علی الصلوات اجمع اهل الباع بر عصیته محال است پس رتب خلافت که با جماع نامستحقه دلیل ترتیب فضیلت
 است کما لا یخفی و اگر برای اسکاوت روض لیل الزامی عقد کنیم گوئیم که خلافت خلفا ثلثه از قول علی
 رضی الله عنه که امام دیگر کتب خود روایت کرده اند ثابت شده چنانچه رضی و نهج البلاغه آورده
 که امیر المؤمنین در کتب خود به جاویه نوشته اند ما بعد فان بیعتی یا معاویة لزمناک وانت بالسنام
 لانه یا یعنی القوم الذی یا یعوا ابابکر و عمر و عثمان و علم ما یا یعوهم فلیکن الشاهد ان
 یختار الحدیث وقد عوم قبل چون خلافت آنها پیش از علی رضی الله عنه ثابت شد پس بنا بر
 قاضیه مسلمه امامیه که امامت مفضول با وجود فاضل صحیح نیست و نه امامت مساوی بلکه امام را فضل بودن
 واجب است افضلیت خلفا ثلثه بر علی رضی الله عنه ثابت می شود و هو المقصود **سوال** اگر خلافت
 دلیل افضلیت است با لازم آید که حاویان حسن و حسین و عبدالعزیز و عبدالعزیز بن زبیر و مانند آن را افضل
 باشد حال آنکه این چنین است جواب حکام خلافت ثلاثون سنته تم کون ملک عضوض خلافت نبوة بر حسن
 مجتبی نام شد و فضیلت حسن مجتبی بر اهل زمان خود و ولایت دارنده بر فضیلت کسانی که بعد حسن بی
 شدند و بر فرق است اگر اهل جماع با وجود فضول دیگر یا خلیفه گیرند انتم شوند و این در صورتیست که با اختیار خود
 حلیفه گیرند و در صورتیکه انبیه نیستند باشد با ضرورت مردم را اطاعت اولی الامر واجب است و انتم نشوند لان
 الضرورات تیج المحطورات و انعقاد جماع بر خلافت معاویه برای دفع فتنه شده است نه با جهت او
 علماء اهل حل و عقد خلافت با جهت او علماء منحصر و محسوس است خلفا اربعه و حسن چنانچه حسن صلح معاویه
 خطبه خواند و گفت ان معاویة نازعنی حقها ولی دونه ففطرت صلاح الامته و قطع الفتنه
 و قد کنتم باعتمونی علی ان تسالمون من سالمت و تحاربون من حاربتم فرایت
 ان اسالهم معاویة و اضع الحرب بیننا و بینهم و قد باعته و رایت
 ان حق المراء خیر من سفکها و لمراد بذلك الاصلاح کم
 و بقائکم و ان ادوی لعله فتنه لکم و متاع الی حین و الله اعلم

علی الصلوات اجمع صحابه بعد خلفاء ثلاثه خاندان جاویدت که بر شایسته و دلاویز و درند بالا گذشتند و عمر را سید
 صحابش کسی از شش کسی و کسی را انتخاب نموده و همچنین عبد الرحمن بن عوف بن عثمان و علی دیگر بر اهل این
 کار دیده که کون ما ترجمه فتنین میان نایم ما ترجمه عثمان ذی النورین اواز اول مردمان است
 که اسلام آورد و بعد ابی بکر و علی و زید بن حارثه بر عهده صدیق اکبر که اذکر بن اسحق و چون اسلام آورد و علم او
 حکم بن ابی العاص را محکم بسته و از دست داده که دین تو مکه از عثمان گفت والله لا احد ابدل و لا
 اخافه چون حکم او را محکم دید یکبار داشت و او اهل خود قریب است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اول بختن حجرت
 کرد و پسر بنی و در سبب شهادت با پیغمبر خدا حاضر بود و در غزوه بدر بسبب بیماری رقیبه بنی مکه صلی الله علیه و سلم
 او را زده و کشته شد و او را حصه اهل بدر و جزو غنایم قرار داشت و لهذا او را از بر میان پیشانی زده و با م غزوه
 بدر بسته و در قریب است رسول الله صلی الله علیه و سلم وفات یافت بعد از آن آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 ام کلثوم دختر دویم بکنج عثمان داد و در سنه نهم هجری ام کلثوم هم فوت شد و وقت بیعت رضوان عثمان
 بر سال از طرف پیغمبر صلی الله علیه و سلم در مکه رفتند و در پیغمبر از طرف او بدست خود بیعت کردند و پسر فرزند و در جنگ
 احد در حق او نازل شد و لهذا عقی عنک و فریدن و وقت کردن پرورنده و تجویز جیش عسرت و زیاده
 کردن در سجده و حج قرآن و صبر بر بلاهنگام شهادت از مناقب علی است و در اثنای اسلام و زینبیه سلمان
 در روایت قرآن و حدیث و حیاء و علم و جود و سخا و انصیب فی بود در خلافت او سوال دوم و بلا و از سنه و سیم
 از اقیه و سبب نراسان و در طرف شرق تا فوجی کابل و از جانب و هم تا شهر قطن طیفه قتیق شد و از شهادت
 او است که چون قریب آمد یا افتد یکبار است که کعبه مبارک او میزند و از فضیلت است که رسول علیه السلام
 در جاعتی بود از یکبار مهاجرین پس فرمود و لیکن من کل رجل منهم الا کفیه پس نبی صلی الله
 علیه و سلم سومی عثمان استاده شد او را در کنار گرفت و گفت انت ولی فی الدنيا والاخره و گفت
 ای علی سربنی را در خفته از اتم و رفیق باش و من در خفته عثمانی است دور آخر خلافت او چون قرآن
 و علی یافت از نشر او فتنه بر خاست و در ایام نشرین شهید شد و لفظ شهید از پیغمبر صلی الله علیه و سلم و در حق او
 مروی است که چنانکه بالا گذشت ما ترجمه علی مرتضی او اول کسی است که اسلام آورد

در وقت

و وقت هجرت بر فریق آنحضرت مسلم خسته نام مردم گمان بنزدیک پیغمبر صلی الله علیه و سلم برآمده است و در وقت
 مواخاة با آنحضرت صلی الله علیه و سلم شرف مواخاة شرف شده و در جنگ بدر او حمزه و عبیده با سپهسالاران کفار
 قریش مبارزه کردند و غالباً بدیدند آن خصمان خشمگونی برهم در حق آنها نازل شد و فرزاد در زمانان
 بود در مکه در غزوه خندق عمرو بن عبده و سپهسالاران کشت و ظلمه خبر بدست و متوج گشت و در حق این پیغمبر صلی
 فرمود ساعت عدل بر جای آید و رسوله و حبه الله و رسوله و در موطن سبعا جامل او را آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بود و در نزوه بنوک جاشین آنحضرت بود و در این باب انت منی بمنزلة هارون
 من موسی صادر شد و در مال نیز از حیوة رسول صلی الله علیه و سلم حکومت یمن میباشند و ظلمه بدست این پیغمبر گشت
 و چون طایفه از خمس تسری نمود و در مکه قیل و قال کردند پیغمبر صلی الله علیه و سلم برای او فرقت کرد و مردم
 را از انبیا و اومخ فرموده و فرموده و منی و انامند و برای دفع ناخوشی مردم در غدیر خم خطبه فرمود گفت
 من کنت مولی لهذا فعله مولی الا الله و من والی الله و من والی الله و عادی من عاداه و وقت سبیل و زمره بیت
 حاضر شد و در دعای اللهم صلوا لاهل بیتی قطعه هم نظم بر او نقل شد بلکه درین کتاب گشت و لایحجب
 علیا منافق و لایغضاه مؤمن و در حق او در گشت و روایت قرآن از وی شد و از کفر من است و در روایت
 حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعد از او ای داد و فرمود و انما منیة العلم و علیا بها و فرمود اقتضا که
 علی را سبب کثرت علم میگفت اسلمونی عن کتاب الله فوالله ما من آية الا وانا اعلم ابلیل نزلت
 ام نه ارام فی سهل و در جبل و در سرعت اشعاف من در محاسبات قیمته و تنبیه یا خد سلسله از کتاب
 سنته و تقاضای نصیب فی دشت و در زمره و خنیا ط بیت المال و تجوز در کل و مشارب طبعین و سبیل کردن
 بسوی قرابت خود و شریعت بیه الما فرزه علیا نصیب او شد و سبب انصاف است و است بر سایر صحابه بعد خلفا گشته
 قوله انی عبد الله و اخو رسوله و انا الصدیق الا کبر لا یقولها بعد و الا کذاب صلیت بل الناس
 سبع سنین و صدق در حق او گفته لایبایع بعد الا اصغلا و ابتر و از مشا رب است که خواجه حروریه
 نقل کرده چنانچه بان اشاره در حدیث است و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تطعن العالفه
 فقال له جبرئیل و علی و ابن یحیی از خواجه او را شنید کرده و در حق قائل علی و عاقرنا صالح علیه السلام

اشقی الناس در حدیث آمده و احادیث و مناقب و بیستار است اینجا انجالیست آن شیت و اندر تنالی
علم و جمیع صحابه یعنی هر یک از آنها از غیرشان ان فضل ندیدند تصدای کتاب و سننه و اجماع و معقول و انوار
مرویه از آنکه اما کتاب فقوله تعالی کنته خیرا منه اخرجت للناس قوله تعالی امله وسطا النکول
شاهد علم الناس و مثل این آیات که سابق ذکر یافتند و اما سننه فقوله صلی الله علیه و سلم خیر القرون
قرفی و مانند آن و قوله صلی الله علیه و سلم صحابی ک النجوم با هم اهدتیم و سابق کفر کوش
که بصخره ایست مایله عرفانیه که بنا و ولایت و استیسیکنند و قوله صلی الله علیه و سلم لو ان احدکم اطلق مثل احد
ذهاها لم یطبع مد احد هم ولا یتصفیه و امثال آن که بالا ذکر شده و اما اجماع پس فقها و محدثین هر چند
روایت بعضی صحابیه بعضی من حدیث الضبط یا فقهائیه ترجیح میدهند اما من حدیث الحدیث و در حدیث
حدیث و تخیل بان همه برابر میداند و بخاری و مسلم صحیح کتبه است و اهل سننه چنانچه از ابی بکر و علی
روایت می کنند هم چنین از معاویه و عمرو بن العاص نیز روایت میکنند و احادیثی که از انبار دینی کنند
اما معقول پس بودن صحابه مثل اعشار و جراح آنحضرت و تنبیه شوند بلا و اعطه از آنحضرت و در اسطر
بین الرسول و الائمة که وجوبت تخصیل نمودند آنها موجود است اما انما مرویه و کتب امامیه پس متفالا و اول
که شت که امام ابی محمد حسن العسکری در تفسیر خود نوشته ان الله قال لموسی یا موسی اما علمت ان
فضل اصحاب محمد علی اصحاب جمیع الدملین کفضل الائمة علی جمیع الدملین وان
ادم قال نحن نحمد الله الطیبین و خیار اصحاب المنجبین و مانند آن و بعضی صحابه بر بعضی افضل
اند بعضی فی که سابق ذکر گشته اما چون اجماع اتمه برتر بر فضیلت دیگر صحابه بنظر اهل سننه چنانچه در تفسیر
از حدیث گفته شده بتبعین فضیلت یکی بر دیگری حکم نمی کنند مگر با و صاف کلیه چنانچه میگردد که سابقین
بهترند از لاحقین و اصحاب بدو احد و حدیثه از غیرشان و مانند آن و بعد صحابه که ارام در رتبه محمدی
سبب فضیلت و در غیر است علم مثل علم بر و در شمس است یکی علم باطن یعنی علم با دمه که عبارت است
از دو دم حضور و پاکتی قلب از تعلق بغير خدا و پاکتی نفس از زایل حلقی و چون این علم تا اثر
صحبت پیغمبر بصحابه و هم چنین از صحابه بنا بعبودیت و کذا و احد بعد و احد رسیده و تعلیم و تعلم با بنی

و علم ربانی را در این عمل است لهذا این علم را علم باطن میگویند و دریم علم ظاهر که تعلیم و علم ربانی تعلیق
 و از در عقاید و فقه و تفسیر و حدیث و در وجه قرأت و تجوید و تمجیدین عمل بر دو قسم است یکی انواع عربی است
 و عبادت بدنی و مالی که صحابه آنها را عباد و زاهد گویند و دریم جهاد فی سبیل الله که صحابه آنها را غازیان میگویند
 و صحابه اول صلی الله علیه و سلم این همه انواع علم و عمل بجمع بودند و بعضی در بعضی صفات تمام و اکمل آید
 و بعضی در دیگر صفات و بعضی در همه تمام و اکمل بودند اما بعد صحابه صحابه یک از اقسام علم و عمل جدا جدا
 شده و جدا جدا نام یافته و صورتی آن علماء روز آرد و غازیان افضل این همه صورتیان اند که سبب صفاتی
 قلب خلاص هم برآینده اند که بنده روح نیست جمیع اعمال را درست که نفس را که از زوال اخلاق شده
 اند بیشتر علماء ظاهر استیزاد و غازیان و تفصیل هر یک از آن بسط بسیار خواهد بود چون در تفصیله در مطاعن
 صحابه بطور شده که در شایعات مشابرات که در صحابه واقع شده بنا بر ظاهر اجتهادی واقع شده
 و بکفر نیز آید چنانچه امیر المؤمنین گفته اند اصحابنا ثقاتنا و الاخواننا فی الاسلام علی ما دخل فیهم
 من الزیغ و الودع و الاح و الشبهة و التاریک کذا فی نجم البلاغة در رسول علیه السلام در حق حسن
 علیه السلام فرموده ابی هذا سید لعل الله یصلح به بیان عظیمین من المسلمین پیش از آن
 آنها منافی نیستند و بودن میا و در عروبن عاصرا از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و سلم و چون آنها بی غیر بود
 پس تفصیلت نشان بر غیر صحابه در ضمن عمرات لازم آمد اگر چه تفصیلت با تفصیلت تفاوت زیاده از
 ما فرست دارد و بر مقصود پس آنها را خبر بکنی و و عا خیر یاد بنماید کرد و با آنها کینه و عداوت و شایسته
 قال الله تعالی و الذین جاؤ من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل
 فی قلوبنا غلا للذین امنوا و مررت از علی بن الحسین و صحیفه کامله که برای صحابه عامی کرده و در
 بر آنها بی غیر نشناود و مرج آنها میگرد و چنانچه در مقاله اول گذشت از شایعات آنها گفته انسان مایه نمود
 و مایل نیاید که در مقاله ششم آنها را بیاها الذین امنوا علیکم انفسکم لا یضروکم من ضل اذا اهدیتهم و قال الله
 تعالی لولا ان یتجمع المؤمنون و المؤمنات بانفسهم خیرا و قال علیه السلام الله اصحاب
 لا یفترقونهم عن صاحبهم و قال علیه السلام انما الذم علی اصحابه من سکو

وقال عليه السلام لو موأصحا بي فانهم اخيار كما قال عليه السلام لا تشبهوا اصحابي
فالوان احدكم لفرق مثل الخدذه بما باع من احد هم ولا نصيفه انهم عاويت صحح اندر ورنباب
اعاويت بسيار در شده ليكن انبدر سلمه چون مار عجت پيمبر راى عجت است و محبت صحابه راى محبت
پيغمبر صلى الله عليه وسلم و پيغمبر معنى ما طلق است قوله صلى الله عليه وسلم فمن احبهم فحبنى احبهم پس بعضى از
اصحاب نبى معاوير تابع او كه آنها را محبت نبال پيغمبر نظر نى آيد ملكه بخلاف آن مروى گشته به طبيعت سالى
منفضى نيت كه ما را با ايشان محبت باشد بلكه نظر بر بعضى روايات مشهوره عداوت نبال پيغمبرى بايستى كه عداوت
بودى ليكن چون روايات حاد منبه يقين نيت خصوصاً درين معركه در ذكر روايات احتمال افراط و تفریط
است و ما مورىم بحسن ظن و چه به صحابى بودن آنها مقتضى ترك كينه و عداوت است با آنها و قوله تعالى
ولا تجعل قى قلوبنا غلا للذين آمنوا از جمله عداوت كسى از صحابه نتوان كرد كه دليل ضلالت است
اما محبت با هر يك از آنها بعد محبت هر يك از آنهاست با رسول خدا صلى الله عليه وسلم فصل در لعن بر يزيد و
اخوان او و حجتى انزال شده توفيق كرده اند نظير آنكه او نود اسلامان ميگفت و مطلع بر خانه شخصى مدين
متنزه است پس ناخامه بر كوكبى را از قرآن يا متواترات من السنه ظاهر شود لعن بر كافر مدين هم جائز است
پس جاي كسى كه نود اسلامان گويد ليكن قمار نزديق است كه لعن بر يزيد جائز است و لعن بر يزيد سب
محققان انزال شده از اهل حديث منهم ابو الفرج ابن جوزى و ناسيك به علماء و علماء او كتابى نوشته
سمى بالرد على التعصب العنيد للما من ذم يزيد و در ان كتاب نوشته كه سايلى از لعن كذا نيز بدین معاويه
جواب دادم بغيره يا بگفت لعن بر يزيد جائز است باه گفته علماء متقين آنرا جائز نوشته اند منم احمد بن حنبل
كه ذكر كرد در حق يزيد ايجاز لعنت هم زباده باشند پسر ابن جوزى از فاضلى ابى يعلى روايت كرده كه او در
كتاب خود منعمه الاصول بناه و خود از صالح بن احمد بن حنبل روايت كرده كه صالح گفت اى پدر قومى ما را لعنت
سكنند بدو سنى نيز در ايجاز لعنت اى پسر كسى كه ايمان بخدا دار و دوستى نيز بدیم منم آنكه در در لعنت كرده كسى
كه خدا لعنت كرده بر دى در كتاب خود گفته ام اى پدر كجا متغالى نيز در او قرآن لعنت كرده گفت جا نيك گفته
افضل عيتم ان توليتم ان تفسد و افي الارض و تقطعوا ارحامكم اولئك الذين لعنهم الله

فاصله

فاصهم واعلمی اجماعهم این جوزی گفته که فاضل ابی علی کتاب شنبه دوران کسانی را که سختی
 لعنت اند ذکر کرده و یزید را هم از آنها شمرده و پیتر این جوزی ذکر کرده و حدیث من اخاف اهل المدینه
 طالما اخاف الله وعلیه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین و خلاف نیت در آنکه یزید بر مدینه لشکر
 فرستاد و مردم مدینه را خوف از ماسد الدین شرح عقاید بنی نوشته که در زمان یزید قتل حسین علیه السلام
 و خوش شدن بدان و امانت کردن اهل بیت نبوت را بد بر تواتر رسیده من حیث المعنی که تفصیل آن
 اصحا باشد پیش از حال او توقف نمی کنم و در ایام انوینی او کا فراست بقینا لعنة الله علیه علی الاعوان
 و آنچه صحیح است بر کفر یزید است که چون سربازک حسین علیه السلام نیز یزید آوردند و پیش آن بعد از آن خشنود
 بسیار خوش شد و چوبی در دست داشت از او سر مبارک او بخلاصند و ابیات بنی بحر می خوانند و دوران ابیات
 و بیت که صحیح بر کفر ذلالت دارد زیاد کرده دیگر است که چون یزید پیش زمر و ن خود معاویه بن یزید
 را تعلیم ساخت معاویه بن یزید مرد صالح بود جوان بجز بیت ساله چون معاویه بن یزید خلیفه شد بر منبر
 بر آمد و حمد و ستایش الهی و نعمت و در و رسالت پناهی بر خواند پسر گفت ان هذه الخلافة قبل
 الله وان بعدی معاویه و تینا زاع الامم اهل و من هو الحق به منه علی بن ابیطالب کبیرکم
 ما تقبلون حتی تنه منینته فصار فتره دهینا بن ذوبه ثم قلد ابی الامم و کان غیر اهل له
 و ناذع ابن بنت رسول الله صلی الله علیه و آله فوصف عمر و انبأ عقیبه و صار فتره دهینا
 بن ذوبه ثم کلبی و قال ان من اعظم الامم و عیلتنا علمنا بسوء مصرعه و بنس منقلبه و قتل عاترة
 رسول الله صلی الله علیه و آله و ما یح الحزب الکعبه و انی لم اذق حلاوة الخلفه و فدا الحزب مع و انها
 فتا نکم امرکم و الله لهن کانت الدنیا خیرا فقد نلنا منها خطا و لیس کانت ندر افکفی ذریة
 اباسفیان ما اصابوا منها فتا نکم امرکم خذوه و من رضیتهم فولوه فقد خلعت بیعتی عن اعناقکم
 و السلام ازین خطبه ظاهر میشود که یزید غیر اجماع میگفت پس انکار رضی قرآن کرده و کافر شد و چنانچه در ان
 و خروج انکار اکثر آیات قرآنی میکنند و کفیر صحابه خصوص بهترین آن با که صدیق و فاروق و ذوالنورین
 و رضی اندی نمایند و چون سخن تم و خلوص نیت نشان فرارخص قطع نیت است پس انکار قرآن کرده

کافر میکردند و نزد فقیر و دلیل بر جواز لعنت بر زید و روافض و خوارج است که آنها بصحابه و اهل بیت
 رسانیدند نه پیرانند رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرموده من اذاهم فقد اذانی ومن اذانی فقد
 اذی الله و احتمال مشهوره و اللذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فالذیناء والاخره کمون
 ترافات روافض که موجب کفر آنهاست ملزم انکار ایات قرآنی است بیان کنیم به استحقاق این نسا
 طاهر شود **مقاله سوم** در ذکر ترافات آمن ملعونان و بعضی مسائل فروع آنها که موجب نجسیت
 آنهاست از جمله آنکه حضرت یحیی را میگویند که معامله شان با پیغمبر زلفاق بود و آنها را از اصحاب
 معتبره میگویند آنها که چون از غزوه تبوک پیغمبر صلی الله علیه و سلم بیعت فرمود و در شبی که عقبه پیش آمد
 آنها پیش از آن اتفاق قصد کردند که پیغمبر خدا را بکشند و میگویند که ابوبکر را آنحضرت وقت هجرت همراه خود
 گرفته بود و مگر از خوف ننگ شتر کین را بغیر و از کینه لعنته صلی الله علیه و سلم که ازین اینخداوت آن کفره بکشیدند
 است مر پیغمبر را و انکار است مرفزان را چه که آنها بر ایست متواتره ثابت شده که محمد بن عبدالمطلب
 مردی امی و دعوی نبوت کرده و علم اولین و آخرین عیالیم بختی و معجزات ظاهر کرده همان مردم بهمان
 کثرت روایت کرده اند که محمد چون آنها بود و تمام کلمات قریش بعد او است و بر عاقتند اول ابوبکر زلفاق
 و بعد از آنکه چهل سن با کمزاده مسلمان شده بودند عمر اسلام آورده و از اسلام عمر بن سلام فوت گرفته
 و محالست که طاقت آنها با پیغمبر عالیه اسلام بنطاق باشد که در آنوقت شوکت مظهر بود و هر که مسلمان
 میشد او را انکار از آنها میرسانیدند چنانچه این سخن نتواند معنوی رسیده که هر کسب قصد از اخبار احاد
 باشد پس عقل قبول نمیکند که ابوبکر و تنهایی محمد و طاعت در عاقت منکر بکنه بنطاق و دعوت با کتب
 مانند خود از پیش نمودن باطن و این کتا باشد مندرس انکار پیغمبر بعد از انکار محمد است صلی الله علیه و سلم
 بالعکس هر که از انکار یحیی باک ندارد از انکار محمد صلی الله علیه و سلم هم باک ندارد و هر که درین حسود
 تفرقه کند منکر بهیاست قابل آن نیست که مستدی جواب بدهند قال الله تعالی اذ بقول اصحابه
 الاذین ان الله معنا پیغمبر صلی الله علیه و سلم هجرت خود را و ابوبکر را ثابت کرد و منی از حسودان کرد
 بنا بر همینکه الهی بسبب هر که او را نکند که با عاقت منکر بکنه بنطاق و دعوت با کتب

ایا ایها النبی جاهد الکفار و المناقضین و اغلظ علیهم و ما و هم جهنم و بس المصیر یحییون باللسان
 ما قالوا و لقد قالوا کلمة الکفر و کفر و اجد اسلامهم و هموا بالجهنم نیا لوار ما نعتوا الا ان غلام الله ^{رسوله}
 من نصله فان یتوبوا یک خیر لهم وان یتولوا یدعهم الله عذاب الیاف الدنیا و الاخرة و ما لهم
 فی الاخرة من عز و لا نصیب لین ایزحج برانکه منافقان اصحاب عقبة اگر توبه نکنند آنها را دنیا عذاب است
 آید کسی در زمین یاری دهد و کاری شناسد و نیز حق تعالی درین آیه پیغمبر خود را امر فرموده بجاده بکنان
 و منافقان و غلظ بر آنها نه بدستی و بخت و در فتنه و طغیان کردن و در نماز و مانند آن و شک نیست که نام اصحاب
 ابو بکر و عمر یا یاری دهد و کاری کرد و در حق تعالی تا بیدار شدن ایشان انتظار که ایشان قیام است که ترسیده بودند
 از بنی حنیف و غیره بسعی شکو ایشان بهدایت قیام و اسیرانید و ملک تصیر و کسی را بر آنها مفتوح ساخت
 و حق تعالی در حق منافقان میفرماید و المناضون ان نازل علیهم سورة ننبئهم بمعانی قلوبهم قل استغفر
 ان الله صریح ما اخذ رون و نیز حق تعالی میفرماید پس بعد از آن که درین شهر بیرون از عذاب عظیم
 یعنی منافقان را دوبار عذاب کند که در دنیا بفضیحه تویم در قبر مشهور کرده شوند بدوزخ پس
 آخر کار حق تعالی همه منافقان را بفضیحه کرده و مال منافقان بر پیغمبر خود ظاهر ساخت و حق تعالی میفرماید
 مما کان الله لیدر المؤمنین علی ما انتم علیہ حتی یمیز الخبیث من الطیب یعنی خداوند منافقان
 با منافقان مخلوط نخواهد گذاشت تا که تمیز و تمیز است را از طیبیت چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم حرب از به
 عبدالله بن سلول منافق بنام طروثت پیشترش که مخلص بود نماز کرده و عمر آنحضرت از نماز کردن بروی
 منع میکرد و حق تعالی نازل فرموده و لا تصل علی احد منهم مات ابدا و لا تقبله علی قبره الا لیه
 پس بعد نزول این آیه چون پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ابو بکر را برای نماز که عمادین است نام کرده بود
 این یعنی بر موافق و مخالف ظاهر است پس آن قول شیخ در حق ابوبکر و عمر آنجا است بآیات مذکور که اگر منافق
 از آنجمله است که در حق عایشه صدیقہ میگوید که حق تعالی روز قیامت جلد او بجلد اصحاب که گفت شل خوانم که پس
 آنها منکر شدند و قوله تعالی را الطیبات للطیبین و الطیبون للطیبات اولیای جهنم در آن
 ما یقولون الصبر مغفرة و رزق کسیر و و از آنجمله است آنکه میگویند که ابو بکر

و عمر و تمام صحاب بعد از نبی صلی الله علیه و سلم تشریف نهاده چنانچه با لاکه شسته و زبان کفر و کبر و کبر است و انکار راست
 آیت قرآنی را تعدد و لاقصی را که در لالت از بد بر حسن تفریح صحابه و بودن آنها حق بتوفی و اصل آن بر وعده
 کردن حق تعالی همه آنها را به بهشت رضی الله عنهم و رضوانه و قومی را که متعالی نیز از آنها از جنت لانس نماید و غیر اینها
 را نیز القرون گوید و خود از امر و وایت می کند که اصحابی که از اصحاب با برانند و عرف و فصل و عاذه حکم میکنند
 که حال هر دو حال باران او دریافت می شود با اینهمه موران ملاعنه کتاب و تفریح و نقل را که آشته آن قوم را
 شرف القرون و بدترین آن میگویند و سب لعن و رحن آنها تجویزی میکنند و بر امام جعفر صادق انکار کردند که آنها
 را ائمه طهارت گفته اند لعن الله انی یوفی ان ای باور هر قدر قبیح و شنیع است که در دعوی از دعا و تمام صحابه را لعن می
 در دعوی از دعا و ابی بکر و عمر آنهم بلکه زیاده از آن لازم می آید چرا که ملاعنه خود متعرف که با عده صحابه بر آنها
 با ابی بکر و عمر موافقت کردند و آنها را امام گرفتند و فضل خود میدهند و سب پیغمبر آنها سلاک میکردند
 بلکه بر عزم فاسد آنها آنجا که ابو بکر و عمر را نیز سب بر تزیح دادند که از دین پیغمبر بجا طرد داشت ابی بکر و عمر برگشتند
 بر علی حسرت فاطمه حسن و حسین را همراه گرفته خانه شریف گشت بجز چهار کسی رفاقت او نکرد پس باقیان
 اهل شریعت در این ثابت شد که جماعه صحابه شریک ابی بکر و عمر دیگر از خود نامیدند پس شنیعی که در سب
 و لعن گفتن از جماعه لازم می آید و سب لعن و لعن پیغمبر نیز لازم می آید با زیادت انکار آری که مخصوص پیغمبر
 اند و از جمله انکار متواترات بدیهیات است ائمه آن کفره مجرعه میگویند که عمر بن خطاب و فاطمه پیغمبر علیه السلام
 دعوی نیست نمود و در وازه شرف را بکشاد و کفر را بر پا کرد و از دین تفرقه شد و برای سلطنت و این بر حسب
 و تحریف قرآن کرد و خانه وحی را سوخت و دین را تغییر داد و سنت را دور کرد و بدعت را ظاهر آورد و لعن الله
 دروغ باخند و اینهمه انکار بدیهیات از غیر و نقض توان اندک را زیاده که با وجود که پیغمبر در توره صد ان که با
 میکردند چون اصل روغن بعد از برین میبودی و بعضی نصرانیان بودند چنانچه گفته شد که دوزی سلمان
 آمده خود است و بودند که دین محمد را با دین هند نام او دشمنان از مردا و ابی غالب نیامد چنانچه در سب اهل سنت
 برون ان یطغنون انوا لله با خواهتم و یا لی الله الا ان یتیم فوزه و لو که اله کفر و شکر
 چراغی را که از دین سرور و ... انکس یعنی از دینش بسوزد و بد و شرک نیست که در دین سرور و نصرا

و نحو

و محس قوتی دین محمدی شرف و کفر است بجا یون اصباحهم فی اذانهم من الصواعق حذر الموت
 والله یحیط بالکفرین و شک نیست که چراغ دین محمدی که بحضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم در جزیره
 عربت شمع شده بود و هنوز جزیره عربت از کفر بکلی پاک نشده بود و از وفات آنحضرت و از تداوم قبایل عرب
 از بنی حنیف و غیره با دین مذکور چرخ کبریا سیده بود و نزدیک بود که آن چراغ فرو نشاند حضرت الهی
 از ان ابا فرمود و تا بنیادی بکوه جزیره حصبم از کفر پاک شد و آن چراغ آن قدر روشن شد که طلعت کفر
 از تمام عالم برداشت کسی و قیصر کسی با دشمنان روی زمین بودند و با دشمنان هفت اقلیم با آنها
 باج میدادند سی فاروقی بیخ محمدی بجهنم رسیدند و اکثر ملام و چنانچه بالان ذکر شد مفتوح گشت و شیوع
 اسلام در تمام روی زمین بر روی کار آمد البته در زعم یهود و نصاری و مجوس دروازه شر از دست
 فاروقی مفتوح گشت لیغیظ بصهر الکهار و هر که انکار این متواترات و بدیهیات کند از او باید پرسید
 که انبیا اسلام که از شرق تا مغرب انطباقی نامشروعی منتشر شده از دست که منتشر شده در وقت پیغمبر صلعم
 تمام جزیره عربت اسلام در گرفته بود و در وقت علی تقال بین مسلمانان مانده بلکه تقال با معاویه حصبم
 بیخ نماند و بگزار آمد ان شاء الله کسی مصدر این امر نشده محمد مهدی از خوف دشمنان در سر دابه
 مهرهای مخفی است یا درای کوه قاف پس پیغمبر شیوع اسلام از دست صدیق و فاروق و زوی الزین
 شده از دست نماند انان آنها که در حق آنها آمده الذین جاؤا من بعد هم یقولون ربنا العرفنا
 و لاخواننا الذین یسبغون بالایمان الایته و اگر گویند که این پیغمبر شیوع شده است در سبب بیان است
 اسلام نیست سلام چیزی دیگر است گفته شود که در خصوصت و عده خدا که با ظهور دین هم الذی ارتضی
 لصدق کرده بود و مختلف شده و بهر حال از غیر قول هم روفض کافر شدند که انکار قول تعالی الذین ان مکنتنا
 هم فی الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و اعو و ابالمعروف و نهوا عن المنکر لازم آمد
 میفرماید که مهاجرین اگر در زمین قدره یا بند نماز و زکوة و امر معروف و نهی منکر کنند و این کفره بگویند
 که چون آنها ممکن شده نشرفت و کردند الا لعنا الله علیکم فمن و از جمله کفریات آنها است که سب
 ابی بکر و عمر و عایشه و حقیقه را عبادت میدانند بلکه شمام احوال مجسمه یون از صادق روایت می کند

که من عراز ذکر خدا افضل است و ابو جعفر طوسی شیخ گرامان اقرار بر صادق میکند و میگوید که گفته هر که
 آنها را گفته کند او را سخت رسد نوشته شود و در کتابها و در نوشته شده شود لغت اهل الکاف
 از بی ایمان و عباده که سب نیز از این طبیعت پیغمبر عباده شمارند و صفاتی در حق کف از میفرماید و صا کان
 صلواتهم عند البیت الامکاء و تصدیقه یعنی پیغمبر خدا صلی علیه و آله وسلم چون نزد بیت قدمه نماز بخواند
 کفاری برای تخلیط در فرقه دستک و صغیرا نیز در حق تعالی در حق کف از میفرماید که نماز عباده تسان همین
 سکا و تصدیقه است یعنی صغیر و دستک و انض از کفار هم در آن نماز که عباده تسان سب یعنی تشراف یافته
 که البته از صغیر و دستک که صوت بی معنی است بتر است پیغمبر صلی علیه و آله وسلم چون عمل و ذکوان تمایل
 کفار عیب سب که بر جبرئیل در حق تعالی آمد و گفت یا جبرئیل الله ما بعثناک سبایا و لا لعانا انما بعثناک
 رحمة لیس لک من الاخری اویتوب علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون و در پنج جملانه بر او است
 صحیح از امیر المؤمنین و ائمه می گفته که چون امیر المؤمنین از اصحاب خود شنید که کلم شام را گفته میکنند
 گفت انما کفرکم ان تلووا سبایین مصرعه بر لب سب می هزاران گفته و از جمله کلمات
 شیشه آنا است که بگویند که عمر غضب کرد و تفرقه ظاهر او قول شینغ بصادق نسبت میکنند که از صادق
 پرسیده شده حال کج آن ظاهر را صادق گفت هو اول فرج غضبنا ان ملاعنه از عوق سینه مرفوضی
 نمی باشد شنید و از غیر صادق باب نماند که چنین فعال اتوان که از آن س آنرا گوید که گفتند ان طبعین
 و طیبات نسبت میکنند خود ملعونان میگویند که عمر شیمه علی را یکبار بدی یا کرده بود که علی را ناخوش
 آمد و با او فحاشه کرد و توسسکی در دست داشت بزین زد و او داشت تا آخر قصه که سابق ذکر کرده ایم
 عجب که علی یا کرده شنید بدی گوارا نکرد و غضب کردن نخرید که گوارا کرد و از جمله کلمات شیشه کفر سب
 رفته فخره است که از ظاهر دشمنان علی میکنند خلاصه را و انض میگویند که علی خدا است با خدا در وی حلول
 کرده یا علی رسول است جبرئیل بلفظ پیش آمده بود یا علی شرک است محمد را در سال آننا عشره پیش آن
 دشمنان علی انما میگویند که او اطلاق لفظ الله در رسول بر علی میکنند لیکن که نبوت معنی الوهیه در رسالت
 می کنند و اعتداف معنی را است نه الفاظ را پس آنها هم در زمانت خلاصه کافر شده اند آننا عشره میگویند

که در

و این برودم در بابین اوصاف خود نیست مگر در ضمن نام پاک جماعت حقیقت و جناب سحین ازان برست
 کفار و هم حضرت صلی الله علیه و سلم بیکر دند و بجای نام پاک وی تو هم بگفتند آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 فرمود که تعالی مرا از سب ملعونان محفوظ داشته که سب کنند نه نام را و من محرم و از جمله قربانیان آنهاست
 که سقاظ شراب از خودی خواهند و میگویند که شیعه عیب علی بد فرزند خود ادرست و سواى شیعه کسی داخل
 بهشت نخواهد شد چنانچه برود و رضای میگویند بدخل الجنة الا من كان هوذا و رضای او میگویند
 سخن انباء الله و احببوا و میگویند که از معاصی صغایر و کبایر هیچ چیز شیعه را ضرر رساند و از هیچ چیز
 سوال نکرده خواهد شد این بابویه در علل الشریع از صادق روایت کرده که محب علی را بدخل النار و حب
 علی حسنة و ایضا و معها سینه و هم روایت می کنند که بدخل الجنة الا شیعه علی و این بابویه
 از نبی صلی الله علیه و سلم روایت کرده من والا علیا لا یغیب الله و ان عصاه از طریق لات مغفرت و من
 انکار هیچ شریع لازم نمی آید چه در بصورت نماز خواندن هیچ فائده ندارد و زنا کردن هیچ ضرر ندارد و محب
 علی را حاجت از دست و شیعه اگر با دشمن خود هم زنا کند باک ندارد اگر شیعه و محب علی نیست که نماز خواند
 و تقوی گریند چنان بهشت نمی شود پس چه می شنند بلکه نکر هیچ شریع و نکر قره تعالی من بعمل
 منتقال ذر ذه خیر ابره و بعمل منتقال ذر ذه مثل ابره و دیگر خرافات آنها و شروع اعمال بسیار
 از آنجمله آنکه جهاد و در عالم غیبه امام مهدی است و فصل خصوصیات آقا است حدود و تفریقات کسی را جائز
 نیست و هر که کند فاسق باشد و در بصورت امام نظام عالم بر همه خور و در صلح و لطف بر متغالی و سبک بیند
 از متغالی فوت شد پس ظاهر شد که صلح و لطف واجب نبود و چون اصلح واجب نبود پس برود و سب
 نصب امام دلیلی دیگر نیست پس از تمام نیت نشد پس سب با بی باطل شدن الباطل کان ذهو قیاس
 لیکن میگویند که اگر جهت جامع شرطینا بته باشد که در زمان وی کسی عالم تراوی نباشد او را فصل خصوصیات
 و اقامت حدود و تفریقات جایز است نه جهاد و نیکانست که علم با کفر در بی وقت کسی از ظانی عالم نیست
 محال است نیز از کربا و در فصل خصوصیات جمیع ملای و اسلام مکن نیت کما لا یخفی و از آنجا است آنکه
 میگویند که اگر کسی قبل یا در کفر ملوک خود یا هم ولد خود را یکی حلال کند او را حلال میشود و این عمل را

موجب

موجب بر و ثواب میدهند و روایت می کنند از امام که آنها را از خود راوشیعه خود را میکنند فرج جو اینها را
 و معتقدین آنها و اهل اسلامین امر او و علمای آنها اگر کمترین واحبات اولاد خود را برای زانو وقت میکردند
 اینها عقیده یوث اند و ادعای امام که این امر شیخ را با بده نسبت میکنند و از آنجمله است آنکه میگویند اگر فرجی
 مسلمانی بگنجد زن و دخترش بر دوشه مشغول حلال میشود و از آنجمله آنکه میگویند که در عقیده امام چون جهاد ناسد
 باشد آنچه از زمان کفار در قید آید نهیم کمترین نام اند و امام کمترین خود را بر شیعه حلال کرده است پس هر شیعه
 را جمیع با بر همه از آنها جائز است و مال عقیدت آنچه آید ملک غایبان نیست ملک صاحب الزمان است پیش می
 از غازی اگر غضب کرده بگذرد او را گرفتن جائز است که امام بدان الا ان داده است و از آنجمله است آنکه جایز
 میدارد شعه دوری را که در کس شش با بکین و یک عقیده یوحسین مهربی حسین متعه کند برده ساعت سرباک
 از آنها یک ساعت با وی جمیع کند و از آنجمله است آنکه عبت در نماز جایز دارند و بودن نجاست عظیم بجان
 مصطلی یا میز به یا عایمانیچه و مانند آن جائز دارند و معافند کردن بجلید در نماز جایز دارند و از آن جمله است
 آنکه خوردن نیمه مرده که از شکر جانور مرده بر آید جایز دارند و از آنجمله است آنکه زکوة در زبوت فضا غیر
 مسکوک واجب بینگویند و از آنجمله است آنکه میگویند بر زن از احتلام غسل واجب می شود لیکن میگویند
 که امام صادق منع کرده است از آموختن زمان مسأله احتلام را از آنجمله است آنکه میگویند که اگر از تسلیم
 اصول دین بخلق منع کرده اند از آنجمله است آنکه محمد باقر و جعفر صادق را خدا در کتاب مضموم ترک تقیة امر
 کرده بود اینها بران عمل نکرده اند ازین عمل عصیان آنها ثابت میشود که منافی عقیده است از آنجمله است
 آنکه میگویند که اگر کسی طعام خود بگریزند و آن را بگریزند و یا مضطر باشند او را حلال است که صاحب طعام را بکشد
 و طعام از وی بگیرد و همچنین اگر صاحب طعام قیمت گران طلبید جائز است که او را بکشد و طعام از وی بگیرد و از آنجمله
 آنکه قصاص مخصوص بپیرای و از آنجمله است آن که زنا گریبان در بر آن مانده آن نزد موت
 والدین و اولاد و اولاد اولاد و اولاد پدر جائز است و مردان بر بعضی از آنها گریبان در بر آن مانده
 آن جائز است اند **فصل** امامیه یا پیروی و نصاری و پیروی محسوس و عقاید و اعمال مشابهه و از آنجمله
 غلاة و چند فرقه امامی باطنیه و سبعمیه و زاریه و غرابیه و زمبیه که شتر کاشند ظاهر است و آنها عشریه

که بیشتر نزاع با آنهاست بمعنی عبارات نما قائل از چنانچه ذکر کردیم و که مشابهت آنها با یهود است
که یونون بعضی انگساک یکمزدون بسین چرا که قرآن از محرفت میدانشند و مثل مشرکین علی من امتها بان
نماید و چنانچه یهود میگنند که خروج و حال جهاد جائز نیست الا اینکه میگنند که تا خروج مهدی جهاد
جائز نیست و تا مغرب تا نایز میکنند تا اشتباک بخوم قبیل خود میکنند و یهود قتل مسلمان را و امامت قبل
سنی را از سنات میشناسند اگر مردی زن خود را که بر طاعتک نماز نماند و یهود طلاق واقع نشود
و چنانچه یهودی گویند لیس علیمانی الایمین سبیل امامیه میگنند لیس علیمانی السین سبیل یهودی
و حاریرین مقرران غذا را سب می کنند امامیه میخواستند بعضی ابعیت را سب کنند یهود و ظاهر خلاف
باطن نظر میکنند هم چنین امامیه نیز میکنند و مشابهت آنها غیره با نصاری است که نصاری تنزه از نجاست
نماینده امامیه هم بعد بول شتر قضیب با میکنند و بعد از آن از شرح بول بگذرند چنانچه تا نورسد که نذر
و از نجاست نموده و علامه و کمد و مانند آن با که نذر ندر نصاری نماز چهار سوسه خوانند همچنین امامیه در
تا نزل استقبال جهات اربعه جائز دارند و بعضی ایام را بی شعیب الهی ندر نصاری حاکم گرفته اند
چون عید غدیر و عید روز قتل عمروت البته آنها شتره چهار بیان است که صحابیان بعضی مخلوقات را مثل
کواکب مؤثره و قار سیدانند امامیه حیوانات را خالق افعال خود میدانند و شتر با شاعتریه با محوس است
که محوس خالق خیر و زوان را میگنند و خالق شر ابرسن را و سب گویند که مراد ابرسن اگر حاصل می شود
در مراد زوان کمتر همچنین امامیه میگنند که خالق خیر حق است تعالی و خالق شر شیطان است و کما کما
در مراد بلبس اکثر حاصل میشود نه مراد خدا پس ایشان از محوسن زیاد تر شکر کا تا بست کردن و چنانچه
محوس میگنند که در جراح کردن با مادر و خواهر و دختر با کس نیست لیکن بشرط نکاح امامیه میگنند
که اگر محب علی باشد کوبی نکاح هم با اینها جایز کند با کس نیست در محب علی از چنگانه عذاب نخواهد
شد و چنانچه محوس کثیران و امانت اولاد خود را بر و ان حلال میکنند و این عمل عبادات میدانند
همچنین امامیه و مشابهت امامیه با یهود است که هر دو هم از نجاست با که نذر و سجده چهار سوسه می کنند چنانچه
امامیه در نوزل و سجده تلاوت و سجده زود در نفس تری ای که میدانشند و چنانچه بنود و نوزل

بعضی جهات

امیرش در روز چهارم سیصد و هشتاد و نه در روز چهارم سیصد و هشتاد و نه در روز چهارم سیصد و هشتاد و نه
 نسیصد و هشتاد و نه در روز چهارم سیصد و هشتاد و نه در روز چهارم سیصد و هشتاد و نه در روز چهارم سیصد و هشتاد و نه
 سابعده در ضمن این شیء انفعول که اهل شته در جامة بدان اختصاص اند چون امام عصره شرطت و تقوی صفت
 کمال است امام زمان نزد اهل سنت چه جامة امام یعنی باو شاه سلام اگر پیشتر و طالع باشد خروج بروی جائز نیست
 و بیخ قتل و ابرست طمانه او حضرت کرد را نچه ام که بمصیته لعمرون قوله تعالی الطیوعوا لله واطیعوا الرسول واولی الامر
 منکر فان تناهتکم فی شیء فرودو الی الله و الی الرسول و قوله تعالی فان بغیت احدلما علی الاخری فقاتلوا الذی فی حق
 تقی الی الله و قوله علی السلام اذا بلغ الخلیفتان فاقاتلوا اخرهما و قوله علیه السلام لا طاعة للخلق و معصية
 الخالق پس باو شاه فاشیخ طالع امام اهل حرات کفار و بغاة بها و کردن طاعت و از خواندن خلفت امام صلح و فاسق جایز است
 اگر چه بهتر نیست که امام سلام بسته و او اهل البیت و تقی باشد چنانچه در کتب تصدیه که در شده و در حقیق جواز جاودان با بر امام
 صلح و فاسق جامع است صلح با او صحابا بر ابعین علماء معتدین که اهل بیت بلوک حصنوں از بی امیر دینی
 عباس بهاد میگردند و فازی خوانند با او بوی انصاری صاحب صلح صلح صلح در خلافت معادیرین ابی سفیان در
 اشکری که زیرین ملایم بران اشکر بود و نسخ و خط طیبیه شهید شده و امام علی بن ابی طالب بخوابد امام حسین سیدین عالم میگرد
 که در عهد او بود امام گردانیده و فرموده که اگر کسی تخمین فی بود در امام میگردم و در ایام امیرالمؤمنین است و امام کاس
 من بر او باو فاجا بیگانه شده که در ارضی فی نیز البالد اتمه قسح بر روز و جایز است فقاتلوا الذی فی حق و او که در
 پس بر بر تو امر رسید و تخصیص بجز مشهور که درون مواز است جائز است و فواته بر بر مسج قدومین حالتیکه قدومین
 خصیصان است عمل کرده میشود و مسلک و خوب سل علیین و صورتی متهمه مانند آن لا بگشته و سلاح زیاده از چهار
 زنج ستم جائز نیست چرا که امانت کساح تصدیت بر آنچه خوش کند کسی از دو دو و سه و سه و چهار چهار و پنج و شش و هفت
 سکنه و فاسق صلح با او جواز بر چون شیء انفعول صلح با او در کتب است که امانت بر او با او است چنانچه در کتب
 و حسن است که امامت و او شده کما جعل علیما زکرا الحجاب بعد عنده باز فاقا فان امر میمانی که احوالت هر چه خدا و الله و ذالذی
 عندہ علم من الذکرات اناتیک قبل ان یزید لک طرفک و غیره که در اولی و لایه خود علم نماند موسی و لایه خود علم نماند موسی
 از مرتب قریب و احوال متفاوته که در کتب نوشته که اولیا اثبات شده که کتابی علیحده می آید و الطیوعین که در کتب است و فایزیه الیه بوضوح
 او و از هر سبب اولی بر او جایت دوستی و امر است قال الله تعالی ان الذین یؤمنون و یطیعوا امر الله و امر الرسول و اولی الامر من
 بعد الله اولی الامر من بعد الله اولی الامر من بعد الله اولی الامر من بعد الله اولی الامر من بعد الله اولی الامر من بعد الله

امامت بر او با او جایت دوستی و امر است قال الله تعالی ان الذین یؤمنون و یطیعوا امر الله و امر الرسول و اولی الامر من بعد الله اولی الامر من بعد الله اولی الامر من بعد الله اولی الامر من بعد الله اولی الامر من بعد الله

وقال ثم قال ولا تزكوا له الدين بن طهلو اتمسكم النار وقال الله تعالى لا تقولوا قوما غضب
الله عليهم اكرسى گوید که ما درین آیت منع از مولات دوستی آنها راست است بل قبله گفته شود که اکثر در فرض
و خروج را کفر لازم میاید و قطع نظر از آن اعتبار عموم الفاظ راست نه خصوص موارد و شرکت که کلمه من
و تو کم لایا تو کم خالای اخر الصنفا المذکورة فی الایة و کلمة الذین طهلو و قوما غضب علیهم خیا نچه کفار شامل
است در فرض خروج را نیز شامل است بآنکه گوئیم که الحاق کرده میشود در فرض و خروج را درین حکم که کفار
بیسایس پس نیز موجب از یاد بگشت از اسلام گشتن و در هر مرتبه استادن و توشیحی آنها کردن و عبادت یا کارها
نمودن روانا باشد و نماز با اقتدار آنها خواندن و نماز برخانه آنها خواندن مکرره است عن ابن ابي العاصی صل
الله علیه و سلم قال ان الله اختار ذی و اختار الحی و اصابی و اصحابی و سیاتی قوم یسبونهم و یتقصون لهم
خلاف السوهم و لا تناوهم و لا تناکوهم رواه العقیله و رواه الشیخ محی الدین عبد القادر
الشریفة الحلی رضی الله عنه و زاد و لا تصلوا معهم و لا تصلوا علیهم حلت اللعنة و نیز کما یرون
باز آن را تفسیر یا تاجیه مکرره است بقوله علیه السلام لا تناکوهم و قوله تعالى لا تمه و منته خیر من
مشکله و لو اعجبتمک و از احادیث صحیفة ثابت شده که در سننا که نظر بر جمال و مال نباید کرد بلکه بر دین و تقوی
باید کرد و قوله تعالى علنت نفسی قدمت و اخوت و لالت و ادور بلکه در هر مرتبه تاجیه تقوی را مقصد باید
و است بر نواید و نبوی چنین گفته است لا تمدن عینیک الی ما منعنا به از واجامهم ذهرة
الحیوة الدنیا و قال الله تعالى المال و البنون زینة الحیوة الدنیا و الباقیة الصلحت خیر
عند ربک و با و خیر املا اگر بحضور قاضی ثابت شود بر بنیه یا اقرار بر سیکه تفضل علی بر شخین
کرده علی رضی الله عنه در حق وی قوی داده که او را احد مغربی باید در چنانچه بالا گفته شد و اکثر علماء
قوی داده اند بآنکه او را تعزیر کرده شود از جهت آنکه در پی هر یک حد شرعی دارد نشده باشد او را مبلغ حد رسائیه
جائز نیست که پنجم صلی الله علیه و سلم از آن منع فرموده و از حدیث حا و قیاس حد ثابت نمیشود پس
نزد فقیر یک روز است مادم کرده تعزیر بر او نمائند و نه دوزخ گفته شود و بر قولی بجهت سی و نه دوره و اگر کسی
شش شین العباد و با آنها ثابت شود او را قتل باید کرد عن علی قال قال لی رسول الله صلی الله علیه و سلم

یا ابا

يا ابا الحسن ما انت وشيقتك في الجنة وان قوم ابراهيم انهم يحبونك يصغرون
 الا بسلام ثم يفظونهم يفتون منه كما يرق السهم من كبد القوس لهم نيزقال لهم الراضة
 فان ادركتم فاقتلهم فانهم مشركون رواه الدارقطني وروى ايضا عن علي عن النبي
 صلى الله عليه وسلم انه قال سيأتي بعدي قوم لهم نيز يقال لهم الراضة فان ادركتم
 فاقتلهم فانهم مشركون قال قلت يا رسول الله ما العدامة فهم قال يفرطون باليس
 فيك ويطعنون على السلف واخرج الدارقطني من طريق اخر نحوه ذراد فيه ينتحلون جنبا
 اهل البيت وليسوا كذلك وانه ذلك اية انهم يسيون ابا بكر وعمر واخرج ايضا من طريق اخر
 عن فاطمة الزهراء وام سلمة رضيت الله عنهما نحوه وعن علي انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 الوادك على عملك اذا فعلت كنت من اهل الجنة سيكون بعدي قوم يقال لهم الراضة اذا
 ادركتم فاقتلهم فانهم مشركون قال قلت ما عدامة ذلك قال انهم يسيون ابا بكر وعمر رواه الطبراني
 والبعثي وعن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون في امتي قوم يسيون الراضة
 يرفضون الاسلام رواه البيهقي وعن فاطمة الزهراء رضيت الله عنها... نظر النبي صلى الله عليه وسلم
 الى علي فقال هذا في الجنة وان من شيعة قوم يرفضون الاسلام لهم نيز يسيون الراضة يا علي
 اذا ادركتم فلتعلمهم فانهم مشركون رواه الطبراني والبعثي وروى البغوي في المعجم عن علي
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان تترك ان تكون من اهل الجنة فان قوما ينتحلون
 حبك يقرؤون القرآن لا يجاوزون تراقيم نيزهم الراضة فان ادركتم فجاهدوهم فانهم مشركون
 وروى الهروي عن ابراهيم بن حسن بن حسن بن علي بن ابي طالب عن ابيه عن جدك قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يظهر في امتي في اخر الزمان قوم يسيون الراضة يرفضون
 الاسلام وروى محافظ ابو موسى المدني في الحفاظ في الحديث عن ابي عبد الله بن يوسف بن الحارث
 عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لعلي عليه السلام في الجنة وسيكون بعدي
 قوم يقال لهم الراضة فاذا ادركتم فاقتلهم فانهم مشركون قال علي يا رسول الله ما عدامة

هذوالعقال علیه السلام لا یرون جمعته ولا جماعتهم ویستلمون ابا بکر وعمره
 واخرج الطبرانی والنحاکم والحلی عن عومیر بن ماعدی قال قال رسول الله
 صلی الله علیه وسلم ان الله اختارنی واختار لی صحابا وجعل فیهم وزرا وائصا
 واصهارا فز سبهم فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعین ایچمه میت
 هر چند اکثر طرق آن ضعیف اند اما با اعتقاد حکم بصحة یا حسن آن بکرده شود و اقطعی گفتند
 که این حدیث طرق بسیار است و اگر ثابت کرده شود بر کسی سب خنثین اکثر علماء میگویند که
 او را تشریح کرده شود و قتل واجب نمی شود و تحت از زود فقیر است که از سب خنثین و عاقل
 و فاطمه و مانند آنها که سب شان بر اجماع است سب رسول صلی الله علیه وسلم نیز
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده من سب علیا فقد سب بنی و من اذا علیا
 فقد اذانی و من سب عموه بر یعنی ما را با آنها قتل واجب می شود و الله علم به و از
 کتب مشتمل بر ما صاحب رسول صلی الله علیه وسلم زجر و جرم و توهین واجب است
 قال صلی الله علیه وسلم الذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات بغير ما کتبتوا فقد
 اکتلموا بهن انا و انما مبینا اگر کسی گوید که در حق جمیع صحابه وارد شده لعنة الله
 فی اصحابه لا یتخذ و هم غرضنا من بعدی فمن اجهم فجهی اجههم و من
 ابغضهم فببغضه ابغضهم و من اذاهم فقد اذانی و من اذانی فقد
 اذی الله پس باید که از کتوبش او بی از اصحاب قتل واجب شود و همین ما قلم
 فی خنثین و انما لعنة الله فی الواقع این حدیث در حق جمیع صحابه وارد
 شده است اما لفظ اصحاب در او عملی دارد یکی آنکه هر که پس بر او پاره باشد با ایمان که چه
 یکبار دویم آنکه کثیر العصبیه باشد چنانچه مقتضای عونت است و کثیره عصبیه را بعضی پیش
 ماه تقدیر کرده اند پس بجهت مکن شبه حکم قتل آن نخوان کرداری که با صحابه
 از آنها برین و انصار که صحابی بودن و مناقب آنها بر چه قوت توفیقی رسیده مثل ابن مسعود

و ابن عمر و معا بن جبل و ابو موسی اشعری و ابو هریره و النس بن مالک زین بن ثابت
 و مانند آنها که بسیار اند اگر کسی تکفیر آنها کند یقین است که مستکرا و عدو الله محسبی
 باشد با وجود دخول آنها درین و عدد دیگر هزارتالیس حکم بقتل او میتوان کرد اما از کسی
 از فقهای این فتوی مروی نگشته **مسئله** امام علی السنته نبوی در عالم التزیل
 در سوره حشر از امام مالک فتوی نقل کرده که گفت مکبر که کپی را از اصحاب پنجم صلی الله
 علیه و سلم بفضح کند یا در دل او کینه از وی باشد با او در مال سفی مسلمانان حصته
 نمی رسد و این آیه برین فتوی سند آرد و خواننده الفتحه المصاحبه من الایة و الذین
 تبوء الدار و الایمان الایة و الذین بیحوا من بعد هم یقولون ربنا
 اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فؤادنا غلاما
 للذین امنوا ربنا انک رؤوف رحیم مراتب مسلمانان همه سه مرتبه است که درین
 آیه مذکور شده هر یک خارج ازین سه مراتب است مسلمان نیست و کذا ذکر صاحب
 الفصول من الامامیه عن محمد الباقر علیه السلام کما ذکرنا
 فی ما سبق **و** باید که تمام نسیم این سوره را بخطبه امیر المؤمنین علی رضی الله
 عنه اخرج المحافظ ابو سعید اسمعیل بن علی بن الحسین بن
 سلمان عن سوید بن غفله انه قال قلت لعنه انی مودت بقوم من
 الشيعة یذکرون ابابکر و عمر و یستقصونهما و لو لا یعلمون
 انک تضمهم ما علیه له یجرؤا علی ذلک فقال علی عوذ بالله
 عذو رجلان اضربهما الا الحسن الجمیل خوارسول الله صلی الله
 علیه و سلم و وزیراه ثم نهض و امح العین یدکی قابضاً علی
 یدیه حتى صعدا المنبر قابضاً حیثه ینظر فیها و هی بیضاء
 و قد اجتمع للناس فقام و خطب خطبة موجزة فقال ما بال اقوام

بنی کرون سیدی خافیش و ابوالمونین با انا عنه منزهه و ما یقولون برئ علی
 ما یقولون معاقب الذی فاق الحجة و بره النسیة انه لا یجھما الا مومن ولا یبغضنا
 الا فاجر و روی من لکم مثلها من اجھا فقد احببنا و من ابغضھا فقد ابغضنا و انا
 مند برئ و قال ان قوما یفضلوننی علیھا فی قلوبھم بقیة من النفاق یریدون بذلك
 قرۃ اهل الاسلام و اختلاف الامت قد نبأنی بخبر رسول الله صلی الله علیہ
 وسلم و امرنی بقتالھم اخوان العداۃ نیتا عداء السیرۃ یحس الکذب عندهم و یظھر
 الفجور بینھم یطلون المصاحف و یتواصلون الفجور و یتفکھون یشتم اصحاب رسول
 الله صلی الله علیہ وسلم و رضی عندهم و الوقیعة فہم و اتباع ما یخربینہم ما قد غفر الله
 تعالیٰ لھم یتعلم المصغیر من الکبیر و یرجو اذک الصغیر حتی یرکب کبار فیئندرس
 السنۃ و یحیی البدعة المستسک بمتہ رسول الله صلی الله علیہ وسلم فی ذلک افضل
 الجاہدین فطوبی لھم لو یردج علو وجہ الارض ابغض علی الله من الاراضی رضی الله
 سبحانہ علیہم غصباء و السماء یظل کارھتہ لھم علما ھم یومذتھن من ھطل علیہم السماء من
 حنڈھم یخرج الفتنة و یریم یعودوا و لیک یسعون فمکات السموات الارحاس و الانجاس
 ازین انھا باکرہم روافض نکرہ باشند اما چون آیات قرآنی و آثار مرویہ اما میز انہ مرویدین اجاوش
 اند پس روافض را مجال الحکما ان نیست بدانکہ انچ شتر کردہ شدہ کہ درین کتاب
 استمدلال با حادویت مرویہ اہل سنتہ مکروہ شود مگر آنکہ روافض بصحۃ ان معترف باشند
 این شرط در مت الاولی کہ در ابطال مذہب روافض و اثبات مذہب اہل سنتہ احلا و در
 مت اولی کہ در ابطال مذہب روافض و اثبات مذہب اہل سنتہ است تفصیلا مگر گشتہ
 و در متعالہ سیوم کہ در سلسلہ امامتہ است چون روافض نصب امام بر خدا و بیگوند و در امام
 بودن و معصوم و محدث و منصوص علیہ از پیغمبر یا امام اول و اظہار او و دعوی امامتہ و محببتہ
 شرط میدانند و اہل سنتہ متکثرین امور ائمہ نصب امام بر خدا واجب نمی گویند و عقائد

با امام خبر و ایمان نمیدانند و نصب امام مانند دیگر فروع واجبات بر سجدگان واجب نمیکند
 و قدر تمام سوائی اسلام شریعی لازم نمیدانند پس در انتقاله و انقض در مقام دعوی و استدلال
 انبوه اول سنه در مقام منع و جواب است در مقام منع آوردن دلیل الزامی برای خصم ضرورت نیست و
 همچنین در مقاله چهارم که در جواب مطاع سلف است نیز اول سنه در مقام جواب مطاع از لفظ او برین مورد
 مقاله احدیت معتدله ذکر است اول سنه نیز آورده شده و در مقاله پنجم که در فضیلت است معتدله
 بهنگم که در بعضی سبیل فروع اول سنه است چون برین دو معتدله اعتبار ثابت نمیشد بل سنه
 و ابطال نیز بر نفس اجمالا و تفصیلا و عدم ثبوت امانت یعنی غیر ضرورت انقض واقع شده لکن در برین
 مورد مقاله هم احدیت کتب اهل سنت آورده شده چرا که بنا بر این بر دو معتدله بر معتدله سبیل سنه
 است در برین مورد مقاله نزاع با روایض نیست بلکه با بعضی معضیان بل سنه است و آنرا علم
 خاتمه و ذکر ائمه اهل بیت رضی الله عنهم بدانکه امانت چند معنی دارد و یکی معنی غیر ضرورت انقض
 که اصلا از ثبوت نیست و بطلان آن بیان نمودیم و دریم معنی خلیفه و ذکر آنهم سابق
 زنده و با این معنی هم اطلاق لفظ امام بر آن اکار سوائی علی مرتضی و حسن مجتبی و محمد مهدی
 در فروع و آخر است بیوم معنی پیشوای ملت و با این معنی اطلاق بر اکثر اکار برانته کرده می شود چون
 امام ابوحنیفه و امام شافعی پس بر ائمه اهل بیت هم بطریق اولی کرده شود که دیگر اکار برانته را در اسلام
 ظاهر و باطن بیشتر بر جوع بان اکار برانته خصوص امام محمد باقر و امام جعفر صادق و بعضی از اکار باو
 لغت و کشف صحیح که یکی از اسباب علم است و سابق بر اسباب علم مذکور شده امام را معنی دیگر ظاهر
 گشته و آن است که فیوض و برکات کارخانه ولایت که از جناب الهی بر اولیا رانته
 نازل می شود اول بر یک شخص نازل می شود و از آن شخص قسمت شده به هر یک از اولیا عصر
 موافق مرتبه و حسب سینه او او میرسد و چنانکه اولیا را بعد از اولیا توسط او قبض نمیرسد
 و کسی از مردان خدایی که سبلا و درجه ولایت یعنی یا بر اقطاب جزئی و او تا و در ابراهیم جناب
 و تقیبا و جمیع انبیا اولیا خدا می باشد صاحب این منصب علی را امام و خطیب است

الاصال

بانصالحه خوانند و این منصب عالی از وقت ظهور آدم علیه السلام سراج پاک علی مرتضی
 کوم الهدی و هم مشهور بود که پیش از نشأه عنقریب آنحضرت هم در امم سابقه سرکره و جرم و لایق
 میسرند توسط روح پاک آنحضرت میسر و بعد وجود عنقریب از وقت رحلت او از صحابه و تابعین میسر
 را این دولت توسط او رسیده و بعد رحلت او این منصب عالی بحسن مجتبی و بعد از وی حسین
 شهید کربلا پیغمبر امام زین العابدین پیغمبر محمد باقر بعد از ان به جعفر صادق پیغمبر موسی
 کاظم پیغمبر علی رضا پیغمبر محمد تقی بعد از ان بحسن الفقی پیغمبر حسن العسکری
 علیه السلام آن منصب عالی مفوض گشته و بعد وفات عسکری علیه السلام وقت ظهور سید الشرفا
 نوح الثقلین محمّد الدین عبدالقادر جمیل و این منصب عالی بروح حسن عسکری علیه السلام متعلق بود
 چون حضرت غوث الثقلین پیدا شد این منصب مبارک بوی متعلق شد تا ظهور محمّد
 مهدی این منصب بروح مبارک غوث الثقلین متعلق باشد و لهذا آنحضرت قدسی عهد
 علی مرتضی کل ولی الهدی موده و این بیت ترجم نموده شد شعرا اختلفت مشهور
 الاولین و شمشاد ابداع علی الفیض العلی لا تقرب یعنی فرزند من شد آفتابها
 و دیگر اولیا که ام پیشین و آفتاب یاسنی اینه عظام همیشه بر افق بلندی باشد
 خدوت نشود و چون امام محمّد مهدی ظاهر شود این منصب عالی بوی مفوض گردد و تا
 اقتراض زمان بوی مفوض باشد و این قول کرده ام سید المومنین علی رضی الله
 عنه و الله همه انبیا پیشین بود یک کلمه کذب قد یصدق انما میهم گشته اند
 لیکن باعظای بسیار از ان و قول نوح الثقلین و انی و خلیلی کان موسی بن
 عمران پیغمبر ان و لالت و ارد و این در حساب است و الهام ثابت شده و استنباط
 این در اعاز کتاب الهدی و از حدیث سرور پیغمبر ان علی الهدی و علیهم و سلم نیز
 میتوانیم کرد و قال الهدی فی قل لا استنکده علیه اجرا لا الموده فی
 القرنی یعنی سوال نمی کنم از شما هیچ اجبده و نمی خواهم لیکن می خواهم

از حق

رسا دوستی از ابی من و بعد اسد بنا بر آنست که اسب بسیار سابق لا اله الا الله علیه السلام
 ابن اجری الاعلی اندک گفت از صلا اجرة بر فریضه تبلیغ رسالت درخواست کرده
 اند و جدا احتمال درخواست اجرة بود پیغمبر را حاصله اند علیهم و سلم حق تعالی بتغییر اسلوب
 کلام انرا سرمود و کلمت در ان است که شرایع انبیا سابق بعد وفات آنها منسوخ میشوند و
 این شریعت مؤبد است پس انان را باید که بعد از حلت پیغمبر ناسب پیغمبر بر جوع آرند
 لهذا است در حدیث السلام برای شرفست خود بر انرا در پیغمبر کرده بجهت آل خود و اشاره
 فرموده که شمش و اما ن پاک آنها که در اثر ان پیغمبر در ازه علوم وی اند و لهذا گفته قال
 علیه السلام توکت فی کما للقلین کتاب الله و عتقین الحدیث یعنی که ششم در شما
 دو سید محکم قرآن مجید و آل خود را و قال حدیث السلام انما مدینه العلم و علی بابها من
 شهر علم ام و علی دروازه آن شهر است مراد از این علم علم ظاهر است که همه اصحاب در ان
 شریک بودند بلکه مراد علم باطن است پس محض برای تکمیل علم باطن به اشاره بسوی
 علی و آل پاک او فرستد و بجهت آنها امر صادر شده چیست قال من کنت
 مولاه فعلى مولاه و قال حب علی عبادة و غرض از محبت آنست که محبت
 هر یک را در رنگ پیغمبر دانند قال علیه السلام لا مع نجیب اگر کسی
 گوید که چون دیگر اصحاب با ولایت نبوت وسط علی رسنه اند عنده رسیده پس اخفلیت
 علی رضی الله عنه بر خلاف آنکه لازم می آید و این خلاف اجماع است گفته
 شود که چنانچه بکشف قطبیه کمالات ولایت که از امامت گویند معلوم و البته ثابت
 می شود و همچنین اگر کشف ثابت می شود که از پیغمبر حاصله اند علیهم و سلم دو قسم
 کمالات باشد رسیده یکی کمالات ولایت که جمله او بسیار رسیده و این کمالات
 تا قیام قیامت جاریست و نظر بر کثرت ارباب این کمالات حق تعالی منسوخ کرده
 ثلثه من الاولین و ثلثه من الاخرین مراد از اولین انبیا بسیار سابق اند و اما ثلثه من

و مرد از آخرین امر توحید پیغمبر علیه السلام و کمالات دویم کمالات نبوة است که بطریق سرور علیه السلام
 بحسب صحابه کرام رسیده و او تابعین و تبع تابعین نگشته رسیده و بسبب وفات
 ارباب کمالات نبوة و برین امته حق تعالی فرموده ثلثة من الاولین و قلیل من الاخرین
 چرا که در زمان پیشین انبیاء پیدا شدند و درین زمانه بزرگ پیغمبر پیغمبر و بگذاشتند و کسی درین
 امته این دو وقت رسیده بطریق اولی و ثانی و طبعی را در جنب متبعین چندان اعتبار نیست نظر
 برین ثلثة من الاولین و قلیل من الاخرین فرموده و این کمالات بعد قرون ثلثة بود استوار
 آورده و ضرورتیست که در زمان آخر بازان نسبت کمالات نبوة بمنصه ظهور آید لقوله علیه السلام
 مثل امتی کمثل المطر لا یدری اولها خیر ام آخرها او کحد یقظ اطعمه فوجا منها
 عامام و فوجا منها عامال علی آخرها فوجا هو اعرضها عرضا و اعظمها عظما و احسنها
 حسنا یعنی حال تنزیم مانند حال باران است و البته نمی شود که اول آن بهتر است یا آخر آن
 با حال آن مثل حال جنت خواننده می شوم فوجی از آن سالی و فوجی دیگر از آن سالی دیگر شناسیم
 که آخر آن افواج بهتر تر باشد در پناه وری و عمیق تر باشد در حق و نکوتر در نکون کنایت از
 جهان ظهور کمالات نبوة است و در آخر زمان و اگر نه کمالات و ولایت گاهی کم نشد و بس
 بدانکه اگر کشف ثابت شده که قطب ارشاد و کمالات و ولایت علی مرتضی است که امامت عبارتند
 از همان قطب است و دیگر صحابه و برین کمالات و ولایت بوی محتاج اند و پسند ارباب
 کمالات و ولایت هر چند بنا بر عتیده اهل سنت به فضیلت شیخین قایل اند لیکن بحکم کلام ان
 عبید الاحسان مشکرف علی زیاده تر می کنند و گردید گوی بیشتر در آن قطب
 ارشاد کمالات نبوة حضرت صدیق و حضرت فاروق اند و قطبیت ارشاد کمالات نبوة
 بوزارت تغییر یافته حیث قال علیه السلام و ز برای فی الارض ابو بکر و عمر و حضرت
 عثمان از قطبیت کمالات نبوة و ولایت از هر دو مضیب دارند و لهذا در اذ و النورین گفته
 شده و چون کمالات نبوة که در آن تجلی ذات محبت است بی پرده صفات بهتر

است که در لکن علی صفات است یا بجلی ذات دو زبده صفات است در لکن علی
 و از علم قرآنیافته که علم از صفات است و ابو بکر و عمر از دین بجای سر از جگه است و عجم است
 صحابه را بیشتر نظر بر کمالات نبوة بود و کمالات ولایت در جنب کمالات نبوة اعتبار نداشت
 لهذا تمام صحابه رضی الله عنهم حتی نزد علی رضی الله عنه با فضیلت شیخین تعالی شدند
 و آن جماع کردند و دیگران متابعت آن اجازت کرد و پس از فضیلت خلفا از آنکه بر علی
 رضی الله عنه هم اجماع نداشتند فافهم لاکان من الشاخرین **فصل**
 در بیان نبوت و شمایل محمد مهدی بدانکه موافق است **است** محمد مهدی مردی نوحه
 بود از اولاد فاطمه اکثر راستند که از اولاد حسین رضی الله عنه باشد و در رواست
 از ابی داؤد آمده که از اولاد حسن مجتبی باشد و ظهور او نظیر و تخمین علما ظاهر و باطن
 در او ایل صد سیزدهم از حبه گفته اند لیکن این سخن بی نیایم و بیخ ظهور از پیغمبر صلی
 الله علیه و سلم ثابت نشده احد و ماوردی از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت کردند
 در سر مرود آنحضرت صلی الله علیه و سلم مهدی از عترت من باشد بر آنچه در حالت
 اختلاف مردم و کفرش پس بر کند زمین را از عدالت چنانچه پیشده بود از ظلم
 در ارضی خدازد و ساکنان زمین و مردود و بی از ابی داؤد و ترند آمده که نام او نام
 من و نام پدر او نام پدر من باشد یعنی محمد بن عبد الله و قسمت کند مال را بجا و بر کند
 و بهای مردم بترکزی و در روایتی از ساکن آمده که در آنچه از قرآن بی سخت گذشته شده بجای
 سخت تر از وی نیاید مردم جای پناه پس بکنند و حق تعالی مرد که را
 از عترت من و طبیعت من بر کند زمین را از عدالت چنانچه پیشده بود از ظلم
 و دست دازد و ساکنان استعان و ساکنان زمین آسمان باران چنان باید
 بار و در زمین روئید گیاه روید و درین هیچ فتوری نشود زنگار کند
 و مردم هفت سال با بهشت سال یا نه سال و طهر آنی و هزار و پانصد آن

و اخصی علی بر سایر صحابه بعد از ائمه اربعه علی

روایت کردند و در روایتی از طبرانی نسبت سال آنکه او با بنو نهم روایت کرده که رسول فرمود
صلی الله علیه و سلم بر آنگونه و محتال از عمره حسن مروی از ابن ابراهیم یعنی پسر
و زمان کشته شدن پیشانی دور روایتی از طبرانی در ویانی روی او در خشان باشد
مانند کوب درمی رنگد و مانند رنگ مرده و جیب باشد و جسم او مانند جسم اسیران
باشد و در روایت آنکه که عیسی علیه السلام نازل شود در وقت خلافت او و خاک از گرد او
خلف او بود و کند او را قتل و جلال نیز در این روایت آمده علم و جمهور اما میگوید کیسانه
کلمه میگوند که مهدی صاحب برین زنده موجود است مگر آنکه از خوف دشمنان
پوشیده و قول ایشان را در عقل مساعد می کنند و نه نقل و باعث ایشان برین قول نیست
و در دعوی ایشان که نصب امام بر حق تعالی در عصر و واجب است و امام معصوم می باشد
و این بر دو صدمه باطل است کدام اول در وقت جا بلطیه پیش از بعثت آنحضرت صلی الله
علیه و سلم هم باید که امامی معصوم موجود بود و اوله که می آرزند بر وجوب نصب امام
معصوم بر وقت یرتیلیم همان اوله نمی میکنند امامی را که مخفی باشد لا بیضر و لا ینح پسر
این او دعای ایشان لغو و لا حاصل است و بعد اتفاق آنها بر آنکه مهدی مخفی در آن
کثیر در دنیا عیسی گویند که آن محمد بن حسن عسکری است و او در سر راه بر سرین
در عیسی سال پانچ ساله مخفی شده و دیگران انکار این معنی میکنند پس بعضی می گویند که عسکری پسر
و میراث او برادرش گرفته و امامت نبوی منتقل شده و بعضی میگویند که عسکری را محمد نامی
پسری پیدا شده بود پیش از موت پدر و در سال کنج وفات یافته زنده مانده و اقرار کردند
اما میگردیدند بر میت فرقه و کیسانه میگویند که همه مخوفین مینفد است و فرقه از سنیان
که اسم بن حضرت عیسی علیه السلام است و فرقه از میگویند که مهدی محمد بن علی الباقر است و بعضی
بعضی صادق را و بعضی موسی کاظم را گویند و بعضی گویند محمد بن الحسن الثانی بن الحسن
است و یک فرقه میگویند که محمد بن حسن است که او را منتظرند که یک سال در قیدماند بستر

برآورند بجز نبرش معلوم نیست و یکفره میگوید که آن محمد بن عبد الله بن حسین است
 ای فرقه میگوید که آن یحیی بن عیسی است از نیربای زبیر بن علی بن حسین و کلباگان منق
 عند غیر الله لوحده و افیه اختلاف کثیر و چون این کتاب بزرگانه بیهیت تمام گردیم پس
 که این ذکر با بیات حسین علیه السلام که بزرگوار است گام شهادت بان ریز کرده و درم هر دو سه پیشه
 آهسته تا نیم فال رضی الله عنه انان بن جلال الخیر مرآة العاشم + کفانی بهذا مفرحین انجلی +
 وجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و فیما ینزل من السماء فی ظلاله ای سلا لیه احمد
 و عی یذعی ذالمجانحین جعفر + و فیما کتاب الله + و فیما الهدی والوحی الخیر
 یدکره + و شیعتنا فی الناس اكرم شیعتنهم + و من بغضنا یوم القیمة یخیر الله صلی الله علیه و آله و سلم و بارک
 علی سید المخلوق و رسول الحق محمد و آله و اصحابه و از واجد امانات المؤمنین و عزیز قهر
 طیبین الطاهرین کما صلیت و سلمت و بارکت علی ابراهیم و علی ال ابراهیم
 محمد مجید قطعہ و دیدگان اجبت نیل الطالب + فلا تعد عن ترتیلی
 المناقب + مناقب المصطفی قدوة الوردی + بصحة ینغی مطوبه کل طالب منق
 صحاب النجوم الخدی بهم + الی اطم العلیا و دعا الرضا بک علیا یهاجر و جهر فانها
 تحاول عند الله علی اللاتب و جده عندنا تلو لساننا ایاها + بدعوة قلب حاضر غیر غائب فمن
 ال ال کیم باجابہ فقد جاء الاقبال من کل جانب +
 شکر خدای که ما که در جهان خالق کون مکان و دوازده زمین و آسمان بزرگی بخش بزرگان است
 اگر کتاب خطاب سعی السیف السلول علی منغض اصحاب الرسول که بر الفش چوبی است و ندان کوب بر
 افعالان و عصائی است راه نای مواخات و برین سه قیاس کن رنگستان من بهار ما + از تصنیف نیربای
 ملائکه کلین جامع بقول المنقول حاوی القوی و الاصول لایل الموجد کل العلوم بحر العلوم عالی بارگاه فاضلی
 دوی شماردانی حتی کون باکشش درین عنوان چنان باد در سبزه انجلی واقع دلی با تمام علم علی سبع کون

عَنْ

عبد الله بن معقل بن عمرو بن عبد الله بن
 صلوات الله عليهم أجمعين قال قال رسول الله
 عَصَا مِنْ عَصِيٍّ قَوْمًا يَجْمَعُونَ بَعْضَهُمْ
 فَمَنْ قَدَّ دَانِيٌّ وَمَنْ دَانِيٌّ
 قَدَّ دَانِيٌّ وَمَنْ دَانَ اللَّهُ فَمِنْ شَرِكِ
 رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ

